

بسم الله الرحمن الرحيم

مشخصات کتاب:

قیام حسینی^(ع) در برابر جاهلیت اُولی
قیام خمینی^(ره) در برابر جاهلیت مُدرن

سرپرست پژوهش: استاد حجة الاسلام والمسلمین مسعود صدوق^(ره)

تألیف: حجة الاسلام محمدصادق حیدری

کارشناسان پژوهش: حجج اسلام روح الله صدوق و احمد زیبایی نژاد

کارشناس تدوین: حجة الاسلام حسن صدوق

تاریخ بحث: مهرماه ۱۳۹۶

تاریخ تدوین: شهریور ۱۳۹۷ (ویرایش دوم)

تماس با کارشناسان: ۰۹۱۲۷۵۰۲۹۹۴ - ۰۹۱۲۶۱۸۱۲۵۸

کانال «حسینیه اندیشه» در فضای مجازی:

<https://eitaa.com/Hossiniehandisheh>

<https://ble.im/Hossiniehandisheh>

<https://sapp.ir/hosseiniehandisheh>

ارتباط از طریق پیام رسان ها: ۰۹۱۹۸۲۸۶۹۶۴

طراح جلد: استاد مسعود نجابتی

نوبت چاپ: چهارم/ پاییز ۱۳۹۹

ناشر: سفیر صادق

چاپ و صحافی: مجتمع چاپ سلمان فارسی

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۳۲۰۰۰ تومان

مرکز پخش: ۰۹۱۲۱۵۱۰۶۶۳

فهرست

پیشگفتار..... ۷

مبحث اول: ضرورت ارتقاء سطح عزاداری ها برای راهبری جامعه شیعه در جهت

زمینه سازی ظهور حضرت ولی عصر (عج) و انتقام خون مطهر ابا عبدالله الحسین (ع)..... ۱۳

مبحث دوم: ضرورت تحلیل جدید و قاعده مند از واقعه عاشورا بر اساس فلسفه تاریخ

انبیاء، برای ارتقاء عزاداری ها به نرم افزاری در جهت عبور امت دینی از امتحانات

اجتماعی..... ۲۵

مبحث سوم: اولین گام از ماموریت انبیاء: تشریع «امت الهی» از طریق مقابله با قدرت

عینی جامعه کفر و تطبیق آن به رسالت حضرت نوح (ع) و حضرت ابراهیم (ع)..... ۳۷

مبحث چهارم: پیروزی دستگاه ایمان بر دستگاه کفر با تحقق «امت دینی» در دوران

حضرت موسی و تشریع «حکومت الهی» و عدم تحقق آن به دلیل شکل گیری

دستگاه نفاق..... ۴۷

مبحث پنجم: تحقق «امت دینی» و «حکومت الهی» توسط نبی اکرم (ص) در جهت

تامین امنیت برای کلمه توحید، از طریق نهادهای «جهاد با کفر» به عنوان رکن

فرهنگ بعثت..... ۵۹

مبحث ششم: تشریع «تمدن الهی» در دوران نبی اکرم (ص) و عدم تحقق آن به دلیل

غصب خلافت و تأویل احکام «امت، حکومت، تمدن» توسط منافقین..... ۷۱

مبحث هفتم: «حفظ امنیت کلمه توحید و جلوگیری از بازگشت امت و حکومت

اسلامی به کفر جلی» (به عنوان رکن بعثت)، تحلیل گر تفاوت رفتار امام حسین

(قیام در برابر یزید) با سایر ائمه هدی (تقیه در برابر سایر خلفا)..... ۸۱

مبحث هشتم: ضعف عقلانیت غیر معصوم در تبعیت از عقلانیت معصوم، علت غیبت

- کبری و آغاز پرچمداری نواب عام حضرت ولی عصر (عج) در مقابله با دستگاه
کفر و نفاق برای عبور از امتحانات عقلانی در موضوع «امت، حکومت، تمدن» ۱۰۱
- مبحث نهم:** جریان «کفر و جاهلیت مدرن» در تمدن غربی و اضمحلال
امپراطوری‌های «نفاق» در مقابل آن، علت آغاز مبارزه فقه‌های شیعه برای حفظ
فرهنگ بعثت (تطبیق نهضت امام خمینی به قیام امام حسین علیه‌السلام) ۱۱۷
- مبحث دهم:** تبیین ابعاد رفتار الهی حضرت امام خمینی در رهبری قیام و مدیریت
نظام؛ به عنوان آیات عقلانی در برابر روش‌های علمی جاهلیت مدرن در
عرصه‌های «سیاسی، امنیتی، دفاعی» ۱۲۹
- مبحث یازدهم:** تبیین سیر «تکامل فقاقت» از ابتدای غیبت کبری تا پیروزی انقلاب
اسلامی، مبین امتحانات کنونی حوزه‌های علمیه برای تحقق دین در سطح
ساختارهای نظام ۱۴۹
- مبحث دوازدهم:** ضرورت ارتقاء درک جامعه دینی از «مدل اداره غربی»، به عنوان
اصلی‌ترین مانع تحقق دین در ساختارهای نظام ۱۶۹
- مبحث سیزدهم:** تبیین ابعاد مادی و کفرآمیز «مدل اداره غربی» به عنوان پیچیده‌ترین
ابزار جاهلیت مدرن در هجمه به امت دینی و حکومت الهی ۱۸۳
- مبحث چهاردهم:** تبیین ابعاد مدل اداره غربی به عنوان عقبه‌ی اصلی جاهلیت مدرن،
در تحمیل جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی بر نظام جمهوری اسلامی ۱۹۷
- مبحث پانزدهم:** تبیین توانایی‌های بی‌نظیر ملت ایران و نظام اسلامی برای مقابله با
جاهلیت مدرن و تشریح گام اول از راهکار پیشنهادی برای دفاع در برابر جنگ
فرهنگی و جنگ اقتصادی ۲۱۷
- خلاصه‌های مباحث** ۲۳۷
- منابع** ۳۲۷

پیشگفتار

محرم و عاشورا بزرگترین آیه‌ی توحیدی برای دعوت به خدای متعال و ذخیره‌ای الهی برای پیشبرد امت اسلام در طول تاریخ است؛ حتی امت‌های دینی قبل از بعثت پیامبر اکرم (ص) نیز به وسیله‌ی این نور هدایت شدند و با یادآوری آن مصائب بزرگ بوده که انبیاء عظام از امتحانات پیچیده عبور کردند. در عصر ما نیز، هم قیام ۱۵ خرداد در محرم شکل گرفت و هم عزاداری محرم سال ۱۳۵۷ به تظاهراتی تبدیل شد که ضربه‌ی آخر را بر رژیم وارد کرد و به پیروزی انقلاب قطعیت بخشید و شاه را از کشور فراری داد و هم در دوران فتنه‌ی ۸۸، این نور عاشورا بود که طومار فتنه را در هم پیچید و کشور را پس از هشت ماه، از لبه‌ی پرتگاه نجات داد و حماسه‌ی ۹ دی را رقم زد. پس تمسک به همین حقیقت نورانی است که می‌تواند جبهه‌ای همه‌جانبه در برابر «جنگ فرهنگی» و «جنگ اقتصادی» - که از سوی بت‌پرستی مُدرن^۱ بر کشور تحمیل شده - ایجاد کند و موجب

۱. حضرت امام خمینی (قدس سره): «آیا باید در خانه‌ها نشست و با تحلیلهای غلط و اهانت به مقام و منزلت انسان‌ها و القای روحیه ناتوانی و عجز در مسلمانان، عملاً شیطان و شیطان زادگان را تحمل کرد و جامعه را از وصول به خلوص که غایت کمال و نهایت آمل است، منع کرد و تصور نمود که مبارزه انبیاء با بت و بت‌پرستها منحصر به سنگ و چوب‌های بیجان بوده است و نعوذ بالله پیامبرانی همچون ابراهیم در شکستن بت‌ها پیشقدم و اما در مصاف با ستمگران، صحنه مبارزه

۸ ◀ قیام حسینی در برابر جاهلیت اولی؛ قیام خمینی در برابر جاهلیت مُدرن

عبور جامعه شیعه از امتحانات الهی شود. یعنی هرگاه عزاداری‌ها رنگ و بوی «سیاستِ الهی» بگیرد، گره از کارها باز خواهد شد. اما اگر تکایا و حسینیه‌ها و مساجد و نمازهای جمعه، قدم در مسیر قیام حسینی نگذارند و در خدمت «مبارزه با کفر و شرک» قرار نگیرند و به بخشی از زندگی مادی روزمره تبدیل شوند، چالش‌های فرهنگی و اقتصادی موجود شدت خواهد یافت و وفای به عهد در برابر حضرت ولی عصر (عج) محقق نخواهد شد.

البته این مطلب به صورت «وجدانی» برای ملت ایران روشن شده که روح قیام حضرت امام خمینی (ره)، قرآنی و دینی بود اما از آنجا که «تحلیلی علمی و تخصصی» از این حقیقت ارائه نشده، انتساب قاعده‌مند این نهضت الهی به قرآن و روایات دچار موانعی شده و ارتباط تدابیر و موضع‌گیری‌های رهبران انقلاب با ادبیات وحی، تبیین نشده است. لذا تحلیل علمی از این مسائل و پرداختن به آن‌ها از منزلت فقاہت (فہم از دین) امری کاملاً ضروری است و این مهم باید به صورت استدلالی تبیین شود و ادبیات تخصصی آن تولید گردد و در عقلانیت حوزه‌های علمیه همچون منطق و فلسفه و اصول

را ترک کرده‌اند؟! و حال آن‌که تمام بت‌شکنی‌ها و مبارزات و جنگ‌های حضرت ابراهیم با نمرودیان و ماه و خورشید و ستاره‌پرستان، مقدمه یک هجرت بزرگ و همه آن هجرت‌ها و تحمل سختی‌ها و سکونت در وادی غیر ذی زرع و ساختن بیت ودفیہ اسماعیل، مقدمه بعثت و رسالتی است که در آن، ختم پیام آوران، سخن اولین و آخرین بانیان و مؤسسان کعبه را تکرار می‌کند و رسالت ابدی خود را با کلام ابدی «إِنِّی بَرِیٌّ مِّمَّا تُشْرِکُونَ» ابلاغ می‌نماید که اگر غیر از این تحلیل و تفسیری ارائه دهیم، اصلاً در زمان معاصر، بت و بت‌پرستی وجود ندارد و راستی کدام انسان عاقلی است که بت‌پرستی جدید و مُدرن را در شکل‌ها و افسون‌ها و ترفندهای ویژه خود نشناخته باشد و از سلطه‌ای که بتخانه‌هایی چون کاخ سیاه بر ممالک اسلامی و خون و ناموس مسلمین و جهان سوم پیدا کرده‌اند، خبر نداشته باشد) (پیام به حجاج بیت‌الله الحرام؛ ۶۶/۵/۶).

انعکاس پیدا کند. پس به تعبیر مقام معظم رهبری «باید با عبور از سطح و ورود به عمق و ژرفای اندیشه، به تبیین انقلاب و شعارهای آن پرداخت»^۱ زیرا اگر حقیقت انقلاب اسلامی به نحو علمی و تخصصی تحلیل نشود و رابطه آن با معارف حق به شکلی قاعده‌مند تبیین نگردد، حتی بیانات حضرت امام و مقام معظم رهبری نیز به ادبیات نخبگانی متداول در جهان تأویل خواهد شد و ادبیات توسعه‌پایدار و همه‌جانبه و جهت‌گیری مادی آن، مسیر مردم و کشور و انقلاب را به انحراف خواهد کشاند. در واقع نمی‌توان قیام حضرت امام و مدیریت ایشان را براساس فلسفه‌ی دموکراسی غربی یا بر مبنای روابط بین عبد و مولا در پیش از رنسانس تحلیل کرد.

اساساً انقلاب اسلامی در دو مرحله‌ی «رهبری قیام» و «مدیریت نظام» به هیچ‌یک از ادبیات تخصصی حوزه و دانشگاه تکیه نداشت زیرا ادبیات تخصصی حوزه علی‌رغم سلامت آن، فاقد ظرفیت برای مدیریت قیام و نظام برآمده از آن بود و ادبیات تخصصی

۱. «شعارهای انقلاب را باید حفظ کرد؛ این یکی از هدفها است. یکی از کارهای بزرگ و [یکی] از بخشهای بزرگ این جهاد عظیم - جهاد بزرگ - عبارت است از حفظ شعارهای انقلاب. شعارها هدفها را نشان می‌دهند، شعارها راه را به ما نشان می‌دهند، شعارها مثل علامت‌هایی هستند که در راه می‌گذارند برای اینکه انسان راه را اشتباه نکند... در مورد این شعارها و حقایق هم فقط به احساسات اکتفا نشود. من البته برای احساسات نقش زیادی قائلم، برای عواطف نقش زیادی قائلم، اما کافی نیست؛ لازم است اما کافی نیست. عمق، تعمق و ژرف‌نگری در همه‌ی این شعارها باید وجود داشته باشد. سعی کنید در مسائل تعمق کنید؛ وقتی عمق‌یابی کردید، این ایمان مستقر با هیچ نیرویی از شما جدا نخواهد شد. مشکل اینهایی که می‌بینید یک روز تندر از همه‌ی تندهايند و یک روز ۱۸۰ درجه به این طرف می‌غلطند، عمق نداشتن آن ایمان است... عمق و ژرفا [داشته باشید]؛ بروید در اعماق فکر و اندیشه و از راهنمایی استادهاى صالح در این راه استفاده کنید.» (بیانات در دانشگاه افسری امام حسین؛ ۱۳۹۵/۳/۳).

دانشگاه علی‌رغم توانایی و کارآمدی در این زمینه، هویتی مادی و غیراخلاقی و غیردینی داشت.

واقعیت آن است که عملکرد حضرت امام و مقام معظم رهبری به عنوان پرچمداران توحید در عصر حاضر به تعریف قرآنی از جامعه، یعنی مرزبندی بین جوامع براساس «کفر، نفاق و ایمان» باز می‌گردد و اصولاً امت و حکومت دینی و تمدن الهی بر مبنای «درگیری با کلمه‌ی باطل برای اقامه‌ی کلمه‌ی حق» شکل می‌گیرد؛ گرچه دو خطّ سیاسی موجود در کشور، تلاش کنند تا انقلاب اسلامی را در یکی از چارچوب‌های متداول تفسیر کنند؛ یعنی یک جناح براساس ادبیات تخصصی دانشگاه بر «جمهوریت» و دموکراسی غربی تکیه کند و جناح دیگر با تکیه به ادبیات تخصصی حوزه، بر «اسلامیت» از منظر فرهنگ مولویت و به تعریف قبل از رنسانس پافشاری نماید. اساساً مطالبه‌ها و استتصارهای فکری حضرت امام و مقام معظم رهبری ناظر به وجود این چالش‌هاست و در عصری که اداره حکومت‌ها از حالت ساده و بسیط خارج شده و شکلی علمی و پیچیده به خود گرفته، اگر راهکاری علمی و تخصصی برای رفع این چالش‌ها مطرح نشود و نقایص موجود در فرهنگ حوزه و دانشگاه و ناتوانی‌های این دو ادبیات تخصصی در جهت پشتیبانی علمی از انقلاب مشخص نگردد، کمکی واقعی به این پرچمداران توحید انجام نشده و اگر ولایت مطلقه فقیه به‌عنوان منشأ تولید قدرت الهی در نظام، به‌صورت پایدار و همه‌جانبه و تنوریزه‌شده در نیاید، این مدیریت الهی با خطر انحلال در تمدن مدرن مواجه خواهد شد.

در همین راستا و برای رفع خلأهای تحلیلی در این عرصه و به دعوت نیروهای انقلابی شهر مقدس قم، سلسله مباحثی با موضوع «قیام حسینی در برابر جاهلیت اولی؛ قیام خمینی در برابر جاهلیت مدرن^۱» توسط حجة الاسلام محمدصادق حیدری در دهه اول و دوم محرم الحرام ۱۴۳۹ در مسجد امام صادق علیه السلام (واقع در شهرک صادقیه طلاب) و مسجد اهل بیت علیهم السلام (واقع در ۴۵ متری عمار یاسر) و نهایتاً در دهه سوم با دعوت شورای سیاستگذاری ائمه جمعه استان قم در مصالای بزرگ قدس مطرح گردیده است. این مباحث - که تماماً وامدار پژوهش‌های عمیق مرحوم استاد حجة الاسلام و المسلمین مسعود صدوق (ره) پیرامون تنویریه کردن ادبیات انقلاب است - با تشریح فلسفه تاریخ انبیا و روند مجاهدات رسولان الهی در مسیر «ساخت امت دینی، ایجاد حکومت اسلامی و تشریع تمدن الهی» و با تبیین جایگاه انقلاب اسلامی ایران در رابطه با «بعثت نبی اکرم (ص)»، «قیام اباعبدالله الحسین (ع)»، «فلسفه غیبت حضرت ولی عصر (عج)» و تشریح «روند سلطه تمدن غربی بر جهان به مثابه پرچمدار بت پرستی و جاهلیت مدرن» و «کیفیت درگیری آن با نهضت توحیدی ملت ایران»، یک نظام فکری نوین از اعتقادات حکومتی و هندسه جدیدی از وظایف جامعه شیعه در

۱. مقام معظم رهبری: «جاهلیت، امروز هم در دنیا وجود دارد؛ ما باید چشمان را باز کنیم و جاهلیت را بشناسیم؛ امروز هم عیناً همین معنا وجود دارد.... این جاهلیتی است که امروز وجود دارد؛ جاهلیت مدرن. فرق این جاهلیت با جاهلیت صدر اول - جاهلیت اولی به تعبیر قرآن - این است که امروز جاهلیت، مسلح و مجهز است به سلاح علم، به سلاح دانش؛ یعنی علم که مایه رستگاری انسان باید باشد، وسیله‌ای شده است برای تیره‌روزی انسان، برای بدبختی جوامع بشری.... امروز جاهلیت باز تولید شده است؛ با توان بسیار بالا، با خطر صدها بلکه هزارها برابر جاهلیت روزه‌های اول و دوران اول اسلام». (بیانات در دیدار با مسئولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی؛ ۱۳۹۴/۲/۲۶).

جهت تکامل انقلاب اسلامی برای مسؤولین، نخبگان و عموم علاقه‌مندان به انقلاب اسلامی مطرح می‌کند که می‌تواند مبنایی تحلیلی برای تشکیل «هیئت علمی گفتمان انقلاب اسلامی» قرار گیرد و به شکل‌گیری سطح جدیدی از بسیج علمی در میان فرهیختگان انقلابی برای رفع نیازهای تئوریک انقلاب اسلامی منجر شود و بالتبع حرکت نوینی را در میان عموم مردم انقلابی و متدین برای مقابله با جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی دشمن پدید آورد.

کتاب حاضر، متن کامل این سلسله سخنرانی‌هاست که با اندکی ویرایش همراه شده است. البته روشن است که بیان راهکارهای مقابله با جنگ فرهنگی و اقتصادی برای فرهنگ عمومی، به ناچار با بیان اجمالی و تمثیلی همراه خواهد شد و توضیحات تفصیلی در این باره به محیط‌های تخصصی موکول است؛ همچنان که سخنرانی در محیط عمومی اقتضا می‌کند که روند بحث علمی، دچار برخی نواقص یا زوائد شود اما برای رفع این عارضه و همچنین جمع‌بندی و تلخیص مطالب، خلاصه‌ای مفید از مباحث در انتهای کتاب قرار گرفته که بر فوائد این مجموعه می‌افزاید.

حسینیه اندیشه

شهریورماه ۱۳۹۷

مبحث اول

ضرورت ارتقاء سطح عزاداری‌ها برای راهبری جامعه شیعه در جهت
زمینه‌سازی ظهور حضرت ولی عصر (عج) و انتقام خون مطهر اباعبدالله
الحسین (ع)

با فرا رسیدن محرم، فصل جدیدی از خداپرستی و توحید آغاز می‌شود و همانطور که در جامعه شیعه ملموس و مشهود است، طراوت و شور معنوی جدیدی به وجود می‌آید. وقتی قلوب محبین اهل بیت عصمت و طهارت به افعال بی نظیر و با عظمت حضرت اباعبدالله الحسین (ع) و مظلومیت و مصائب آن حضرت متوجه و متذکر می‌شود، در پرتو آن ذوب شده و تمایل به دستگاه الهی و انزجار از دستگاه طغیان‌پدید می‌آید. با توجه به حدیث شریف «هل الدین إلا الحب والبغض»، این حب و بغض، موجب حیات دوباره برای امت دینی می‌شود و نهایتاً تمایلات، تهذیب می‌گردد. لذا در زیارت شریف «جامعه کبیره» خدمت حضرات معصومین (ع) عرضه می‌داریم: «وَجَعَلَ صَلَواتَنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طِيباً لِحَلَقِنَا وَ طَهَّارَةً لِّأَنفُسِنَا وَ تَرْكِیَةً لَّنَا وَ كَفَّارَةً لِّذُنُوبِنَا» این صلوات و درودی که ما بر شما می‌فرستیم و این عرض ارادتی که ما به

شما می‌کنیم و تولی به ولایت شما که از جانب خدا به ما هدیه داده شده است، موجب طهارت و تزکیه نفس و کفاره گناهان ما می‌شود و خلقت ما را طیب و طاهر می‌کند. یعنی نرم‌افزاری الهی است که بدون ریاضت‌های خاص عرفانی و با بالاترین سرعت، تطهیر قلوب را محقق می‌کند. وقتی شخصی دچار بیماری روانی می‌شود، چقدر باید به روانکاو و روانپزشک مراجعه کند و قرص بخورد و دوره درمان نه چندان کوتاهی را طی کند و دوره نقاهت را پشت سر بگذارد؟! اما در دستگاه اهل بیت با فرا رسیدن محرم با بالاترین سرعت و بدون تمرین‌های خاص عرفانی و سختی‌های خاص درمانی، این نرم افزار الهی موجب تطهیر قلوب و تمایل به دستگاه الهی می‌شود.

علاوه بر اینها در محرم بالاترین سطح عقلانیت نیز بدون پیچیدگی‌های فلسفی قابل تحقق است. می‌دانید که فلاسفه به دنبال تحلیل عمیق از جهان خلقت هستند و می‌گویند به جهان خلقت نگاه ظاهری نکنید بلکه آن را دقیق و عمیق بفهمید. آن‌ها می‌خواهند باطن جهان خلقت را به خوبی بشناسند. اما جامعه شیعه با توجه به مصائب حضرت سیدالشهدا (ع)، بدون پیچیدگی‌های فلسفی، با باطن و حقیقت خلقت همراه و به آن آگاه می‌شود. حقیقت هستی چیست؟ یک فراز آن در زیارت مطلقه حضرت اباعبدالله الحسین (ع) — که شیخ المحدثین مرحوم شیخ صدوق (ره) آن را اصح زیارات می‌داند — آمده است: «أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَأَفْشَعَتْ لَهُ أَظْلَةُ الْعَرْشِ وَبَكِي لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَبَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبَّنَا وَمَا يَرَى وَمَا لَا يَرَى». «شهادت می‌دهم که خون تو در بهشت جاوید آرام گرفته و سقف عرش بر اثر این مصیبت به لرزه در آمده است و

همه مخلوقات جهان بر این مصیبت گریه می‌کنند و هر چیزی که الآن در بهشت و جهنم در حال تقلب و دگرگونی و حرکت است، گریه می‌کند و نیز هر چه که دیده می‌شود و دیده نمی‌شود.» باطن هستی در حال عزاداری برای اباعبداللّه (ع) است و شیعه بدون پیچیدگی‌های فلسفی، با توجه به مصائب سیدالشهدا با باطن و حقیقت خلقت همراه می‌شود و با گریه بر مصائب سیدالشهدا، این قابلیت را پیدا می‌کند که فیلسوف‌ترین فیلسوف‌ها شود. یعنی محبین به میزان توجه و استفاده‌شان می‌توانند در عزاداری‌ها از قوی‌ترین عقلانیت‌ها بهره‌مند شوند. در واقع ظرفیت این مصیبت این است که بدون پیچیدگی‌های علمی، بالاترین ثروت را در جهت تکامل معنوی جامعه شیعه به ارمغان می‌آورد.

از طرف دیگر روشن است که ماه محرم، فصل غوطه‌ور شدن در غم اهل بیت و مصائب حضرت سیدالشهدا (ع) است. این غم و سوز و گریه و عزاداری نیز ریشه در حقیقت خلقت دارد. نباید توهم شود که تنها طی یک قرارداد اجتماعی است که شیعه با فرا رسیدن اول محرم به عزاداری مشغول می‌شود. در روایتی از حضرت رضا (ع) نقل شده است^۱ که وقتی محرم فرا می‌رسید، خنده بر لبان پدرم دیده نمی‌شد و بغض بر ایشان مستولی می‌شد. پس حقیقت حرارت و سوز محرم که هر ساله تشدید می‌شود و در گسترش عزاداری‌ها تجلی می‌یابد، به ما باز نمی‌گردد بلکه تا وقتی انتقام آن خون مطهر گرفته نشود، تمام مصائبی که در عاشورا بر وجود مبارک حضرت سیدالشهدا (ع) وارد شده است، هر ساله بر وجود مبارک حضرت ولی عصر (عج) وارد می‌شود. اگر می‌بینیم

که در حالات جامعه شیعه دگرگونی پدید می‌آید و امت شیعه برای عزاداری به حرکت در می‌آید، فقط به خاطر این است که تمام آن مصائب بر روح و جسم حضرت ولی عصر (عج) نازل می‌شود و سپس این درد در جامعه شیعه انعکاس پیدا می‌کند. «إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدَنَهُ وَ مَأْوِيَهُ وَ مُنْتَهَاهُ» هر جا که نامی از خیر و نیکویی باشد، شما اول خیر و ریشه آن و فرع آن و معدن آن و مبدأ و منتهای آن هستید که این واقعیت در مورد عزاداری‌ها نیز جریان دارد. حال اگر فرض کنیم که انتقام حضرت سیدالشهدا گرفته می‌شد، آیا این مصائب بر حضرت ولی عصر (عج) وارد می‌شد؟ به نظر می‌رسد تقلب احوال حضرت ولی عصر (عج) به خاطر این است که هنوز انتقام خون جدشان گرفته نشده است و لذا در روایات از حضرت اباعبدالله (ع) به «وَتُرَى اللَّهُ الْمَوْتُورُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» تعبیر شده است. در واقع چون جامعه شیعه علی‌رغم آن بهره‌هایی که از محرم برای تجدید عهد خداپرستی و سیر تکامل معنوی می‌برد، نتوانسته است برای انتقام خون سیدالشهدا (ع) زمینه‌سازی کند. یعنی جامعه شیعه بعد از عزاداری‌هایش در محرم به دلایلی که قرار است در سیر این مباحث روشن شود، دوباره مشغول زندگی روزمره خودش می‌شوند و در زمینه‌سازی و نصرت و یاری برای ظهور و انتقام خون حضرت سیدالشهدا (ع) موفق نمی‌شود و یا این حرکت به کندی انجام می‌گیرد. به همین دلیل است که محرم سال آینده، همان مصائب بر حضرت ولی عصر (عج) نازل می‌شود. لذا از یک طرف، امت محمد و آل محمد (ص) به‌عنوان امت مرحومه و افضل امتها در معرض استفاده از این نعمات (محرم و عاشورا...) قرار می‌گیرد و تجدید عهد برای او رقم می‌خورد و از طرف دیگر به خاطر موانع روحی و ذهنی و

عینی برای تکامل بخشیدن به عرض ادب خود به ساحت اهل بیت، برایش معلوم نیست که به چه میزان توانسته برای انتقام خون سیدالشهداء زمینه‌سازی کند. پس این عزاداری‌ها از یک طرف برای جامعه شیعه بزرگترین ثروت و موهبت الهی است و از طرف دیگر لازم است که قصور و تقصیری که در آن وجود دارد، پیدا کنیم و نسبت به محضر حضرت ولی عصر (عج) حالت عذرخواهی داشته باشیم و از ایشان طلب کنیم که با پرورش خودشان به ما کمک کنند که عزاداری‌ها را تکامل ببخشیم.

البته روشن است که سیر عزاداری‌های تاریخ شیعه در حال تکامل است: یک «عزاداری سنتی» وجود داشت که طی آن شیعیان جمع می‌شدند و با سوز و ناله برای مصائب اهل بیت گریه می‌کردند و ثواب می‌بردند و به برکت آن، در حوائج فردی حاجت‌روا می‌شدند. اما در این صد و پنجاه سال اخیر با توجه با حجمه‌هایی که دستگاه ابلیس به جامعه ایمانی وارد آورده است، تغییرات و پیشرفت‌هایی در این عزاداری‌ها به وجود آمده است. شما ملاحظه کنید که سرآغاز نهضت نورانی حضرت امام خمینی (ره) — که در واقع همه‌ی این عزاداری‌های امروز ما، مدیون شجاعت و بصیرت و فقاقت ایشان نسبت به زمان و مکان است — در محرم سال ۴۲ رغم خورد. یعنی عزاداری سنتی که در گذشته معمول بود به «عزاداری مبارزاتی» تبدیل شد. حضرت امام (ره) از این ثروت بزرگ و سرمایه اصیل جامعه شیعه استفاده کرد برای اینکه مقابل مظالم کفار بایستد. در خاطرات نقل است که ایشان در آن ایام خواب نداشتند، چرا که دائماً از طریق نامه‌نگاری در حال هماهنگی علمای بلاد بودند تا از ظرفیت عزاداری‌های محرم برای مقابله با حکومت شاه بهترین استفاده انجام بگیرد. بعد از آن، راهپیمایی روز عاشورا سال

۵۷ در تهران بود که سقوط رژیم پهلوی را قطعی کرد. شاه وقتی سوار بر هلی کوپتر موج جمعیت را در خیابان‌های تهران دید، به این نتیجه رسید که کار تمام شده است. در این نقاط از تاریخ، عزاداری سنتی - که تاثیر خاصی بر سرنوشت اجتماعی شیعه نداشت - به عزاداری مبارزاتی تبدیل شد. این شروع یک حرکت تکاملی است که قابل مشاهده است. در سالهای اخیر، وقتی فتنه ۸۸ رخ داد و به تعبیر مقام معظم رهبری حفظه‌الله دشمن موفق شد نسبتاً به وحدت جامعه ضربه بزند و کشور را به لبه پرتگاه ببرد، دوباره محرم حضرت سیدالشهداء (ع) بود که این شکاف را تا عمق زیادی ترمیم کرد و انگیزه‌های مردم را در دفاع از نظام اسلامی به میدان آورد. لذا تکامل عزاداری‌ها در طول تاریخ جامعه شیعه، امری غیرقابل انکار است.

اما اگر ما بخواهیم عزاداری خودمان را در مسیر عزاداری حضرت ولی عصر (عج) قرار بدهیم، این عزاداری کافی نیست. چرا که فشار و مصائبی که به سبب عدم انتقام خون جدشان بر وجود مبارک ایشان می‌آید، بسیار بسیار فراتر از این نحوه عزاداری است که ما آن را بجا می‌آوریم. اگر شیعه بخواهد خود را به آن نزدیک کند، باید چه مطالبی را مورد توجه قرار دهد؟! از حضرت سیدالشهداء (ع) خطاب به فرزندشان امام سجاد (ع) نقل شده است^۱ که پس از بیان ماجرای ذیل فرمودند: «لایسکن دمی حتی یظهر الله المهدی» وقتی حضرت یحیی (ع) به شهادت رسید، خدای متعال بُخت النصر را بر آن قوم مسلط نمود. پیرزنی به او گفت: در این شهر، خونی غلیان می‌کند. گفت چه کنم؟ گفت: کسانی را که در برابر ظلم وارد بر حضرت یحیی سکوت کردند، بگش تا این خون

آرام بگیرد. در روایت هست که او هفتاد هزار نفر را کنار خون در حالِ غلیان حضرت یحیی کشت تا آن خون از جوشش ایستاد. بعد از بیان این ماجرا، حضرت سیدالشهداء خطاب به فرزندش می فرماید: «خون من ساکن نمی شود و از جوشش باز نمی ایستد تا زمانی که خدای متعال ظهور را برای مهدی (عج) رقم بزند و ایشان هفتاد هزار نفر از منافقین را در کنار خون من از بین ببرد.» لذا اگر ما به عهدمان نسبت به حضرت ولی عصر (عج) وفا نکنیم، این خونی که در حالِ غلیان است — که در زمان حضرت یحیی به چشم سر دیده می شد ولی اکنون دیده نمی شود — از جوشش باز نخواهد ایستاد. بنابراین باید عزاداری های ما برای تغییر سرنوشت جامعه شیعه حرکت جدیدی را آغاز نماید تا تکامل مادی و زندگی روزمره را به تبع تکامل معنوی تعریف کند.

شما در جبهه مقابل مشاهده می کنید که کفار، مبالغ بسیاری صرف می کنند برای اینکه مردمی را گردِ هم بیاورند؛ از تلاششان برای حضور یک جمع در یک میتینگ حزبی تا اوج آن که در موضوعاتی چون المپیک و جام جهانی و اُسکار جریان دارد. چنان افتتاحیه و اختتامیه ای برای المپیک برگزار می کنند که تمام کشورها و ملل و ادیان و مذاهب در آن شب، مشتاقانه این مراسم را تماشا می کنند. همه کشورها تمام نیروی جوانانشان را در طول چهار سال متمادی، در قالب ورزش های سازمانی و صرف بودجه های کلان و بهترین مربی ها بسیج می کنند تا اینکه در مسابقات المپیک، مدال و افتخار بیشتری نسبت به سال گذشته کسب کنند. سپس تاثیر این همه فعالیت را در افزایش ثرویشان ملاحظه می کنند تا هر یک از این امور، توجیه اقتصادی پیدا کند. از طرف دیگر محاسبه می کنند که این امور چقدر حالت خمود و تخدیر و سکون مردم

جهان را کاهش داده است تا بعد از مراسم المپیک با نشاطِ جدیدی به چرخه کار و اقتصادِ بازگردند و کار کنند. ببینید در طول چهار سال برای مجتمع کردن کشورها و جمع کردن سلاقی و ذائقه‌ها چه تدابیر پیچیده سازمانی بکار می‌بندند و چه آرایشی از شهوات را فراهم می‌کنند تا اولاً روحیه مردم جهان را - که بخاطر دویدن برای رفاه مادی دچار خستگی شده است - متحول کنند و ثانیاً درآمد کشورشان را از توریسم و صنعت ورزش و... بالا ببرند. دستگاه کفر برنامه‌های جمع‌ی خود را در چنین مقیاسی سازماندهی می‌کند و با هزینه‌های کلان و محوریت دادن به انگیزه‌های مادی، جمعیت‌ها را گردهم می‌آورد.

حال ما در عرصه معنویت چه حرکت سازمانی برای «عزاداری حکومتی» انجام داده‌ایم؟! مصائب اباعبدالله (ع) که می‌تواند کل جامعه شیعه را بر محور انگیزه‌های اخروی و با کمترین هزینه مادی بسیج کند و گرد هم بیاورد، چه اثراتی در سرنوشت جامعه ما و کمک به آن برای عبور از چالش‌های اجتماعی دارد؟! به نظر می‌رسد عزاداری‌های ما باید به سطح عزاداری حکومتی ارتقاء پیدا کند آن هم در زمانی که حکومت اسلامی به دست مومنین افتاده است. عزاداری‌های ما باید مبنایی برای عبور از چالش‌های موجود نظام - که حل آن‌ها مقدمه ظهور خواهد بود - باشد. در غیر این صورت ما به عهدمان نسبت به حضرت ولی عصر (عج) وفا نکرده‌ایم و اگر چنین شد، «وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا»^۱ (آل عمران/ ۱۴۴) اگر ما به عقب بازگردیم و از ظرفیت جدیدی که خدای متعال برای جریان دین در عرصه اجتماع به ما عطا کرده،

۱. «و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند».

استفاده نکنیم، آنگاه ملت ایران که با اسلام عزیز شده است، دچار مشکلات بزرگی خواهد شد و به تعبیر مقام معظم رهبری «سیلی خواهد خورد». باید مشخص کرد که چطور می‌توان این همه جمعیت را که در محرم‌ها بر محور انگیزه‌های اخروی — بدون آن همه خرج‌های کلان و شهوات دنیایی در جامعه کفر — جمع می‌شوند، پشتوانه حل مسائل نظام اسلامی قرار داد؟

این سخن بسیار تکان دهنده‌ای از مقام معظم رهبری است که علی‌رغم کثرت بیانات‌شان در تمجید ملت ایران، می‌فرمایند: «اگر شخصیت حضرت امام (ره) تحریف شود ملت ایران سیلی خواهد خورد» این چه خطری است که در خطاب به حوزه می‌فرمایند: حوزه مراقب باشد انقلابی‌گری از آن رخت بر نبندد. خطاب به مجلس خبرگان می‌فرمایند: خطر حذف انقلابی‌گری از مجلس خبرگان وجود دارد. خطاب به دولت می‌فرمایند: هویت انقلابی باید در برنامه‌ریزی‌های دولت مبنای قرار بگیرد. خطاب به شورای عالی امنیت ملی می‌فرمایند: کارشناسی در شورای عالی امنیت ملی باید بر اساس هویت انقلابی باشد. در دیدار با اعضاء مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌فرمایند: هویت انقلابی باید بر سیاست‌های مجمع حاکم باشد. تمام اینها معنای این است که «هویت انقلابی» در معرض خطر است و مورد تهدید واقع شده و اعلام جنگ فرهنگی و اقتصادی از سوی رهبری نیز بر همین اساس است. اگر فردا به ما بگویند قرار است حداقل هویت ما را که نام فامیلی ماست از ما بگیرند، چه حالی پیدا می‌کنیم؟! لرزه بر اندام ما می‌افتد. چون نسبت انسان با پدر و مادر و خانواده زیر سوال می‌رود و سند خانه و ماشین و دارایی‌ها و... که به این نام ثبت شده، دچار مشکل می‌شود و در این

صورت چیزی از زندگی انسان باقی نمی ماند! حال رهبری می فرمایند «هویت انقلابی» آن هم در سطح ساختارهای نظام و ارکان اصلی نظام در معرض خطر است. اگر انگیزه های مذهبی در عزاداری ها تکلیف خطری که توسط رهبری اعلام شده را مشخص نکند و مجالس عزای اباعبدالله (ع) در این چالش و برای عبور از این امتحان، مددکار جامعه شیعه نشود، پس از چه نهادی باید انتظار داشت؟! واقعیت آن است که چالش های یک نظام اسلامی تنها بر اساس «انگیزه های دینی» حل خواهد شد و مرکز رشد و تقویت و هدایت انگیزه های دینی در «عزاداری ها» ست. حال ما در منابر و اشعار و سخنرانی ها در ایام عزاداری چه جهتی را برای مردم شکل می دهیم تا بنابر آن، عزاداری ها موتور محرکه حل مسائل نظام اسلامی شوند؟ البته مسائل نظام، جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی است نه حرکت سیاسی این شخص و آن گروه! بنابراین اگر عزاداری های ما بخواهد در مسیر انتقام خون سیدالشهداء (ع) و وفای به عهد حضرت ولی عصر (عج) قرار بگیرد، همانطور که از «سطح سنتی» به «سطح مبارزاتی» ارتقاء پیدا کرد، دوباره باید از «سطح مبارزاتی» به «سطح حکومتی» برسد که این مهم، نیازمند توضیح و توجیه عقلانی و درکی جدید از عاشورا و نسبت آن با جامعه امروز ماست که ان شاء الله در مباحث آتی به بیان آن می پردازیم. «نقش قیام عاشورا در فلسفه تاریخ و جوامع الهی» از یک طرف، و «چگونگی جهت دهی قیام عاشورا در زمان حاضر» از طرف دیگر، عناوین مباحثی است در آینده بیان خواهد شد. البته همه به صورت وجدانی می دانیم انقلاب اسلامی ایران، مدیون عاشورا است اما اگر ما این مهم را به صورت عقلانی و استدلالی تحلیل نکنیم، آنوقت کسانی که استدلال و تخصص دارند حرکت نظام را به مقصود خود

مصادره می‌کنند که این تخصص در زمان ما به دست کارشناسی غربی است که همه جهان با آن اداره می‌شود. اگر ما نتوانیم عزاداری‌های مان را در «سطح حکومت» ارتقاء دهیم، آن وقت اجتماع شیعه در عزاداری‌ها به یک «خرده فرهنگ» همانند سنن دیگر اقوام تبدیل خواهد شد. دقیقاً مثل آن چیزی که الآن در کشورهای غربی اتفاق می‌افتد که می‌گویند: ما مشکلی نداریم که هندوها و سنی‌ها و شیعیان و بودایی‌ها و... هر کدام به شعائر مذهبی خود عمل کنند؛ اما آیا حقیقت شأن عزاداری اباعبدالله (ع) این است؟! خونی که عرش خداوند را به لرزه انداخته است، چنین شأنی دارد که مثل خُرده فرهنگ‌ها و سایر سنن و مذاهب با آن برخورد شود؟!

مبحث دوم

ضرورت تحلیل جدید و قاعده‌مند از واقعه عاشورا بر اساس فلسفه تاریخ
انبیا، برای ارتقاء عزاداری‌ها به نرم‌افزاری در جهت عبور امت دینی از امتحانات
اجتماعی

در مبحث گذشته سه سطح از عزاداری برای مصیبت حضرت سیدالشهداء(ع) بیان شد: سطح اول «عزاداری سنتی» است که شیعیان بنابر فرهنگ عمیق و ریشه‌داری که از معارف دین به آن‌ها رسیده است، طی سالیان متمادی در موسم عزاداری به دور هم جمع می‌شوند و به ذکر مصیبت و گریه پرداخته و از ثواب فراوان آن بهره‌مند می‌شوند و در کنار آن حاجات زندگی خود را از ائمه اطهار (ع) می‌گیرند. البته این نوع عزاداری بزرگترین ثروت جامعه شیعه بوده و از گذر فشارها و مرارت‌ها و جان‌فشانی‌ها و زحمات فراوان شیعیان به دست ما رسیده است. سطح دوم «عزاداری مبارزاتی» است که بر اثر هجمه‌ها و فشارهای جدید دستگاه ابلیس و طاغوت در صدوپنجاه سال گذشته نسبت به جامعه ایمانی به وجود آمده است؛ یعنی همان عزاداری سنتی، شکل و نسق دیگری به خود گرفته و از این ثروت بزرگ برای بسیج کردن جامعه شیعه در برابر مظالم دستگاه

باطل استفاده شده است. لذا به برکت لطف حضرت ولی عصر (عج) عزاداری جامعه شیعه در سطح سنتی خود باقی نمانده و به سطح بالاتری ارتقاء یافته است. پس اگرچه عزاداری سنتی برای جامعه شیعه ثروت عظیمی محسوب می شود اما هیچ انسان عاقلی حاضر نیست ثروت مادی خود را به حال خود رها کرده و در صدد افزایش آن نباشد، چه رسد به ثروت های عظیم معنوی.

همچنین بیان شد که این دو سطح از عزاداری، برای وفا به عهد در برابر حضرت ولی عصر (عج) کفایت نمی کند. چرا که شیعه از دوران مبارزه عبور کرده و به سطح جدیدی از ظرفیت یعنی سطح «حکومت داری» رسیده است. با ملاحظه سیر تاریخ روشن می شود که بعد از آن غارت ها و کشتارهایی که به صرف گرایش به مذهب تشیع بر محبین اهل بیت روا داشتند، بعد از مدتها در نقاط پراکنده ای چون قم و کاشان و ری و... امنیت نسبی برای جان شیعیان مهیا شد و نوعی زندگی چریکی و پارتیزانی برای آنان شکل گرفت. سپس چه زمان ها و چه مصائب و چه فشارهایی را بزرگان شیعه متحمل شدند تا اینکه آن نقاط پراکنده، در دوران صفویه به «امت شیعه» تبدیل شد. بعد از آن همه مرارت ها، امروز مومنین از ظرفیت جامعه سازی و امت سازی شیعه عبور کرده و به ظرفیت جدیدی به نام حکومت داری رسیده اند و با ورود به این عرصه، خیل عظیم اختیارات و اموال و امکانات در اختیار شیعیان و محبین اهل بیت (ع) قرار گرفته است. این فرصت، فرصتی بی مانند است و لذا عزاداری ها باید نسبت خود را با این ظرفیت جدید مشخص کنند. اگر هویت شیعه به مجالس عزاداری بازمی گردد، باید نسبتش را به امتحاناتی که در برابر شیعه به وجود می آید مشخص کند، چرا که امتحانات الهی

تعطیل ناپذیر است: «أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (عنکبوت/۲) آیا مردم گمان می کنند به صرف اینکه گفتند ایمان آوردیم امتحانات تعطیل می شود؟! خیر، امتحانات الهی تعطیل ناپذیر است و امتحانات نیز سیر تحول و تطور دارد. آیه شریفه می فرماید: «أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ» (توبه/۱۲۶) آیا نمی بینند که در هر سال یک یا دو مرتبه امتحان می شوند؟! مقصود آیه شریفه چیست؟ ما که نسبت به محرمات و واجبات هر روز در معرض دهها و صدها امتحان قرار داریم؛ پس چرا آیه به یک یا دو امتحان اشاره دارد؟! ظن قوی این است که آیه شریفه به امتحانات اجتماعی اشاره دارد. یعنی جامعه از این جهت که یک هویت مستقل را در عالم خارج تشکیل می دهد، در هر سال یک یا دو مرتبه مورد امتحان الهی واقع می شود. در واقع همانطور که امتحانات الهی برای «افراد» تعطیل ناپذیر است، برای «امت‌ها» نیز اینچنین است.

حال جایگاه عزاداری‌ها برای عبور از امتحانات اجتماعی به چه صورت است؟ این سوال ما را به «عزاداری حکومتی» رهنمون می کند. ممکن است سوال شود که چرا دائما در هر مسأله‌ای از حکومت صحبت می کنید و عزاداری را با امور سیاسی مخلوط می کنید؟ در پاسخ عرض می کنیم اگر امتحانات، اجتماعی شد دیگر نمی توان بدون توسل به ائمه اطهار (ع) و جهت دهی به عزاداری‌ها از آن‌ها عبور کرد. اساسا عبور از امتحانات جامعه دینی، فقط به وسیله انگیزه‌های دینی ممکن است و اوج انگیزه‌های دینی در این مجالس ظهور و بروز پیدا می کند و لذا حضرت امام (ره) با تکیه بر همین مساجد و حسینیه‌ها و تکایا انقلاب کردند. اگر ما از ظرفیت تشکیل امت عبور کردیم و

به ظرفیت اداره نظام و حکومت رسیدیم، طبیعتاً امتحانات الهی نیز به تبع ظرفیت همان جامعه شکل می‌گیرد. چه اگر مساجد و حسینیه‌ها و تکایا به بخشی از زندگی روزمره‌ی مادی تبدیل شوند و مجرای سیاست الهی نباشند، آنوقت است که می‌توان گفت مشکلات جامعه شیعه تشدید خواهد شد، انگیزه‌های الهی منزوی خواهد شد و انگیزه‌های مادی ناشی از ساختارهای غربی، جای آن‌ها را خواهند گرفت. آیا این رعایت شأن مجالس عزاداری سیدالشهداء است؟! آیا این وفای به عهد حضرت ولی عصر (عج) است؟! اگر عزای سیدالشهداء آنچنان که در روایات آمده است، نظام‌تکونین را تحت تأثیر قرار می‌دهد، می‌توان گفت در نظام اجتماعی و راهبری آن، شأن و نقشی ندارد؟! پس منظور از «عزاداری حکومتی»، پرداختن به امور خُرد سیاسی نیست بلکه منظور این است که امتحانات جامعه شیعه، سیر تحول دارد و این سیر امروز به جایی رسیده که بعد از تثبیت سیاسی، در مقابل یک جنگ اقتصادی و جنگ فرهنگی تمام‌عیار قرار دارد و ایجاد جبهه در برابر این کارزار تمام‌عیار، جز از طریق مجالس عزاداری ممکن نیست. اگر حضرت امام (ره) آن بیان رفیع که «والله مرتکب کبیره است کسی که فریاد نزند» را نداشتند، مردم حاضر می‌شدند برای انقلاب خون خود را نثار کنند؟! هنگامی که حضرت امام (ره) توانست ربطِ نهضت خود را با دین تمام کند و کبائر و گناهان اجتماعی را مطرح کند، مردم به جوش و خروش آمدند. اگر امروز در جنگ اقتصادی و فرهنگی قرار گرفته‌ایم و مقام معظم رهبری حفظه‌الله دائماً از پایمال شدن «هویت انقلابی» ابراز نگرانی می‌کنند؛ پاسخ به دعوت ایشان از چه طریقی میسر است؟ آیا از طریق روند اداری و برخوردهای عرفی و ساده امکان‌پذیر است؟! نخیر! راه حل عبور از این چالش

فقط از طریق درک جدیدی از مصائب عاشورا امکان‌پذیر است تا به تبع آن، عزاداری‌ها به سطح «عزاداری حکومتی» ارتقاء پیدا کرده و به نرم‌افزاری برای پاسخ به مسائل نظام تبدیل شود.

لذا به درک جدیدی نسبت به حرکت انبیاء در طول تاریخ و تحلیل نوینی از ارتباط «انقلاب اسلامی» و «عاشورا» و «حرکت انبیاء» نیاز داریم. بلکه همه به صورت وجدانی می‌دانیم که انقلاب ما انقلابی اسلامی است اما زمانی که این «فهم وجدانی» به «فهم خودآگاه و استدلالی» تبدیل نشود، کسانی که تخصص و استدلال به دستشان است «هویت انقلابی» را به سوی جهت مدنظر خود تاویل خواهند کرد. این مسأله بسیار بزرگی است که مقام معظم رهبری مدام به ارکان اصلی نظام - و نه فقط مردم عادی - هشدار می‌دهند «هویت انقلابی» از دست نرود. یعنی ما در «سطح اداره نظام» دچار چالش‌ها و خلأهایی هستیم که موضوع امتحان امروز جامعه شیعه است.

پس در عزاداری حکومتی به این احتیاج داریم که درک جدیدی از «حرکت انبیاء» و «قیام حضرت سیدالشهداء» و تطبیق آن بر «حرکت امروز جامعه شیعه» به وجود بیاید. تحلیل این حرکت تنها بر اساس «فلسفه تاریخ الهی» امکان‌پذیر است، در غیر این صورت کسانی که «فلسفه تاریخ مادی» دارند، با ارائه تعریف دیگری از سیر تاریخ، بر ما حاکم خواهند شد. شما مشاهده کرده‌اید کفار، تاریخ را تفسیر می‌کنند بدون اینکه اندکی به زندگی پیامبران و نقش آن‌ها در تطور تاریخ اشاره‌ای کنند؛ می‌گویند ابتدا عصر حجر بوده است و بعد از آن دوره کشاورزی و سپس دوره صنعتی آمده و اکنون انفجار ارتباطات و اطلاعات رخ داده است و مسیر جامعه بشری در حال و آینده را نیز بر همین اساس

تحلیل می‌کنند. ممکن است گفته شود اینها لاطائلاتی است که خودشان بافته‌اند و اهمیتی ندارد. بله، اینها «زُخْرُفُ الْقَوْل» (انعام/۱۱۲) است اما باید توجه داشت که این اباطیل امروزه مبنای برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و تدوین چشم‌اندازها در دنیا قرار می‌گیرد. زیرا متأسفانه کفار به دلیل شدت خود در دنیاپرستی، در ساماندهی جوامع از ما پیش افتاده‌اند و مباحث توصیفی و تعاریف خود را به امور کمی تبدیل کرده و مبنای برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و تدوین چشم‌اندازها قرار می‌دهند. لذا اگر ما «فلسفه تاریخ الهی» نداشته باشیم که به‌وسیله آن، رابطه تکالیف امروز شیعه با حرکت انبیاء الهی و قیام عاشورا تمام نشود، «فلسفه تاریخ مادی» از طریق حضور در چشم‌اندازها و برنامه‌های توسعه و جهت‌دهی مادی به آن‌ها، انقلاب اسلامی را به سمت مقاصد خود تحریف خواهد کرد و هویت انقلابی را در سطح اداره نظام و نهادهای آن از بین خواهد برد.

در همین راستا می‌توان به این فقرات زیارت وارث خطاب به حضرت سیدالشهداء

توجه نمود:

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِیِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى کَلِیمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ عِیْسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِیبِ اللَّهِ»

در واقع «حرکت حسینی» در ادامه «حرکت انبیاء» است و این «وراث الهی» بوده

که در میان انبیاء جریان داشته تا اینکه به حضرت سیدالشهداء ارث رسیده است. اما این

ارث چیست؟ در تبیین بحث «موضوع وراثت از انبیاء عظام»^۱ به نظر می‌رسد آنچه که حضرت سیدالشهداء از انبیاء گذشته و همین طور پدر و برادر گرامی‌شان به ارث بردند، «وضعیت عملی و عینی خداپرستی» بوده است. برای روشن شدن این بحث، ابتدائاً باید به مانعی در زمینه فهم حرکت انبیاء اشاره کرد و آن این‌که برای تحلیل این نوع مسائل، معمولاً به مباحث «عقل نظری» اکتفا می‌شود. مثلاً موحد به کسی تعریف می‌شود که بعد از استدلال‌ات نظری، وجود خدا را در ذهنش تصدیق کند و کافر کسی است که وجود خدا را در ذهنش تصدیق نکرده باشد. این مطلب صحیح است اما اکتفاء به این سطح از استدلال برای جهت‌دهی به رفتار اجتماعی صحیح نیست. چرا که تعریف‌های سلبی از کفر و کافر (کسی که خدا و نبوت و امامت و معاد و... را قبول ندارد) مانع شناخت ابعاد گسترده‌ی دستگاه کفر است. در واقع کافر یک زندگی اثباتی نیز دارد و در سلسله افعالی که انجام می‌دهد به دنبال پرستش «هوای نفس» خود و تخلیه شهوات تا بالاترین سطح ممکن است: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (جائیه/۲۳).

البته کفار همگی در یک سطح نیستند و برخی از آنان در کفر ورزیدن به صورت حرفه‌ای عمل می‌کنند و به شهوات ساده راضی نمی‌شوند. مثلاً اینطور نیست که برای رسیدن به غذای خوشمزه به همان شیوه مردم عادی که خودشان هیزم جمع می‌کنند و به رودخانه می‌روند و آب برمی‌دارند و مواد غذایی تهیه می‌کنند و غذا طبخ می‌کنند، قناعت کند. بلکه کافر و دنیاپرست حرفه‌ای (اثمه کفر) به دنبال بالاترین لذت از دنیا با

۱. در باب ۲۲ از کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» روایتی طولانی با مضمون «اتصال الوصیه من لدن آدم» ذکر شده که در آن، اتصال و جریان دائمی ماموریت پیامبران الهی و اوصیاء آن‌ها را بیان کرده که این امر حاکی از وحدت حرکت تمام انبیاء و اوصیاء آن‌هاست.

کمترین زحمت است. به همین دلیل به استفاده و استخدام دیگران اقدام می‌کند. او می‌خواهد محور باشد و دیگران زیردست و تابع او باشند. به عبارت دیگر او می‌خواهد بر محور هوای نفس و شهوات خودش، جامعه بسازد تا همه در خدمت او باشند. متدینین باید باور کنند که کفار به تنهایی کفر نمی‌ورزند بلکه برای رسیدن به شهوات خود در عالم خارج، جامعه می‌سازند و قدرت عینی تشکیل می‌دهند. بعد از این نگاه به قضیه است که می‌توان گفت: انبیاء الهی در مقابل «قدرت عینی» کفر مبعوث می‌شوند. لذاست که توجه به «کفر عینی»، ما را به «خداپرستی عینی» رهنمون می‌سازد به این معنا که نبی الهی با استعانت از خدای متعال دست به مبارزه با کفر عینی می‌زند تا بتواند مردمی را که زیر سلطه ائمه کفر قرار دارند، آزاد کند و برای صیانت از آن‌ها، جامعه الهی را در عالم خارج تحقق ببخشد. لذا برای تحقق خداپرستی در عالم خارج باید جامعه الهی به وجود بیاید تا حصنی باشد برای محافظت از مردمی که نمی‌خواهند کافران زندگی کنند. خدای متعال چه زیبا کفار را توصیف می‌کند: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ». (بقره/۲۵۷) «طاغوت» در روایتی که ذیل این آیه نقل شده، به امام جائر معنا شده است.^۱ امام جائر کسی است که محور جامعه کفر یا نفاق است و مردم را از نور به سمت ظلمات می‌کشاند. لذا برای اینکه این مردم نجات پیدا کنند، باید نظم مادی جامعه — که حقیقتاً بُتِ آن‌هاست — را شکست و در حصنی چون جامعه الهی جای داد تا دست آن‌ها از مردم کوتاه شود. انتقال از نور به ظلمات به این صورت محقق می‌شود که ائمه کفر برای مردم، «ذائقه و پسند و ارتکاز مادی» می‌سازند که در نتیجه چه

خواهد شد؟ خدای متعال از زبان آن مردم می‌فرماید: «مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ» (هود/۹۱) ای شعیب! خیلی از حرف‌های تو را نمی‌فهمیم. چرا اینچنین می‌شود؟ چون مردم تحت ولایت و پرورش امام جائز تربیت شده‌اند و او به کمک دستگاہی که ساخته، ذهنیت مردم را در اعماق ظلمت برده است.^۱ پس کفر برای خود، «قدرت عینی» ساخته است و لذا انبیاء الهی در مقابل آن‌ها مامور به ایجاد «قدرت عینی» برای خداپرستی بودند. در تناسب با همین مطلب است که حسب آیات کریمه قرآن، اولین موضع‌گیری و مخالفت با حرکت انبیاء از سوی «ملا» صورت می‌گیرد؛ یعنی کسانی که قدرت آن‌ها چشم‌ها را پُر می‌کند و اشراف و سران و رؤسای اقوام هستند. این به معنای آن است که دعوت انبیاء قبل از هر چیز قدرت حاکم بر جامعه و نظم مادی آن را به چالش کشد و لذا سران و اهالی باشگاه قدرت اولین کسانی هستند که احساس خطر می‌کنند و در مقابل انبیا موضع می‌گیرند. از این رو، آیات متعددی از سوره مبارکه اعراف به همین مطلب اشاره دارد؛ به عنوان نمونه، وقتی خدای متعال، بعثت حضرت نوح (ع) و محتوای دعوت

۱. به همین دلیل است که به عنوان نمونه، وقتی دفتر نشر آثار حضرت امام (ره) می‌خواهد واژه «شهادت» را به زبان انگلیسی ترجمه کند، به مشکل بر می‌خورد، چرا که در آن زبان هیچ درکی از این معنا وجود ندارد. یکی از گزینه‌ها این بود که شهید به «کشته‌های راه مذهب» معنا شود که که این مقوله در انگلیسی به «کشته‌های جنگ صلیبی» دلالت می‌کرد و لذا رد شد؛ زیرا این معنا دارای قیودی چون تعصب و تحجر قرون وسطی بود و با شهادت تناسبی نداشت. گزینه دیگر، تعریف عرفانی از شهادت بود که این معنا نیز در ارتکاز انگلیسی به ریاضات عرفانی در میان مرتاضان هندی قرابت داشت و لذا مناسب نبود. پیشنهاد دیگر، تعریف شهید به «کشته راه عدالت» بود اما عدالت در غرب از مفاهیم مذهبی محسوب نمی‌شود. لذا در نهایت ناچار شدند تا عین لفظ شهید را در متن انگلیسی بگنجانند. این بدان معناست که اساساً چنین معنایی در ارتکازات آن ملت وجود ندارد و به تبع لفظی هم برای دلالت بر آن پدید نیامده است.

ایشان را در آیه ۵۹ بیان می‌کند، بلافاصله در آیه ۶۰ می‌فرماید: «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي صَلَالٍ مُبِينٍ». بعد از این و در آیه ۶۵ که بعثت حضرت هود و محتوای دعوت ایشان را نقل می‌کند، بلافاصله در آیه ۶۶ می‌فرماید: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ...» همین روند درباره حضرت صالح (ع) و ملأ قوم ثمود در آیه ۷۵ تکرار می‌شود^۱ و سپس موضع‌گیری اجتماعی قوم لوط در برابر دعوت حضرت لوط (ع) (اخراج ایشان از شهر) در آیه ۸۲ بیان می‌شود.^۲ درباره حضرت شعیب (ع) و عکس‌العمل ملأ در آیه ۸۸^۳ و درباره حضرت موسی (ع) و برخورد ملأ قوم فرعون هم در آیه ۱۰۹، همین مضمون دیده می‌شود.^۴ یعنی در سوره‌ای که به ترتیب و تفصیل به بیان کیفیت بعثت و دعوت انبیا پرداخته شده، اولین عکس‌العمل مخالفی که نقل می‌شود، از سوی ملأ به عنوان یک طبقه اجتماعی حاکم بر جامعه است. آیا این به آن معنا نیست که حرکت انبیا پیش از هر چیز، یک نهضت اجتماعی در برابر قدرت عینی کفار و توان اجتماعی آنان بوده است؟! اگر غیر از این است، چرا پیشروان مخالفت و عناد و انکار، طبقات حاکم هستند و قبل از همه، این عناصر احساس خطر کرده‌اند؟! غیر از این است که اولین ضربه‌ای که از بعثت و نهضت انبیا حاصل می‌شده، به روساء و ولات و سران دنیاپرست و کافر وارد می‌شده و مرکز قدرت و محور توانایی آنان را هدف قرار می‌داده است؟ ان‌شاءالله در مباحث آینده توضیح خواهیم داد هر یک از انبیاء اولوالعزم چه

۱. «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ...».

۲. «وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَبْطِئُونَ».

۳. «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا...».

۴. «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ».

وضعیت عینی را به نفع توحید به وجود آوردند و پس از بیان این امور است که «موضوع وراثت حضرت سیدالشهداء (ع)» روشن خواهد شد.

نکته‌ای که توجه هر چه بیشتر به آن ضروری است، ساده‌اندیشی برخی متدینین نسبت به زندگی و روابط کفار است. علی‌رغم اینکه به برکت هوشیاری و بصیرت حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری حفظه‌الله زوایای مهمی از عمق خباثت دستگاه کفر برای ما آشکار شده است اما باید توجه داشت که کفار برای دستیابی به شهوات مادی، «ریاضت‌های روحی و ذهنی و جسمی» بسیاری متحمل می‌شوند. حضرت امیرالمومنین (ع) می‌فرمایند: «انما اهلها کلاب عاویه و سباع ضاریه»^۱ اهل دنیا برای رسیدن به دنیا مانند سگ‌ها پارس می‌کنند و همانند درندگان به هم می‌تازند! اینها موجودات عجیبی هستند. ما بعضاً از عمق خطر اینها درکی نداریم. همانطور که در زیارت جامعه کبیره برای توصیف ائمه اطهار(ع) عرض می‌کنیم «کیف أخصی حسن ثنائکم»، در توصیف ائمه کفر هم باید گفت: «چگونه می‌توان عمق ضلالت و ابعاد طغیان شما را بیان کرد؟!». بصیرترین و شجاع‌ترین شخص نسبت به اهداف خدای متعال در عالم خلقت، وجود مبارک نبی اکرم (ص) است، اما ببینید خدای متعال چگونه به ایشان در مورد کفار هشدار می‌دهد که: «إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» (غافر/۵۶) از «کبر»ی که در سینه‌های آنهاست به خدا پناه ببر! اگرچه به آن نخواهند رسید. این کبر چقدر بزرگ و غلیظ است که پیامبر اکرم (ص) با آن شجاعت و قدرت، باید از آن به خدا پناه ببرد. آنها حتی یک لحظه حاضر نیستند اندکی از امکانات

و اختیارات و نیروی انسانی و نوامیس و... از تحت سلطه‌شان خارج شود. از این‌رو برای مقدمه استدلال بر «اصل ولایت مطلقه فقیه» نیز به نظر می‌رسد ابتدائاً باید تکلیف «ولایت مطلقه مادی» را که در جهان امروز جریان دارد، مشخص کرد. در واقع ولایت و حکومت کفار بر مردم جهان به صورت مطلق در جریان است؛ به نحوی که مردم جهان، خود با شور و اشتیاق و به صورت خودکار به دنبال آن‌ها می‌دوند و فدای مطامع ائمه کفر می‌شوند. پس در تعریف کفار نباید به این اکتفاء کرد که آن‌ها فقط در ذهن خودشان به انکار خدای متعال می‌پردازند، بلکه کفار بر اساس این انکار، جامعه‌سازی می‌کنند و وضعیت و قدرت عینی به وجود می‌آورند و پسندها و ذائقه‌ها و ارتکازات مردم را به عمق ظلمات می‌برند. در طرف مقابل نیز معتقدین به خدای متعال، قبل از هر چیزی در مقابل «وضعیت عینی کفار» قرار دارند. لذا اولین وظیفه و مأموریت تمام انبیا الهی، پرچمداری خداپرستی عینی در مقابل «وضعیت عینی کفر» در عالم خارج است. در مبحث آینده به تطبیق مأموریت فوق نسبت به هر یک از انبیا اولوالعزم می‌پردازیم تا از این طریق «حرکت نبی اکرم (ص)» و «قیام عاشورا» تحلیل شود و در نهایت نسبت «انقلاب اسلامی ایران» با قیام عاشورا و انبیا سلف روشن گردد.

مبحث سوم

اولین گام از مأموریت انبیاء: تشریع «امت الهی» از طریق مقابله با قدرت عینی جامعه کفر و تطبیق آن به رسالت حضرت نوح (ع) و حضرت ابراهیم (ع)

«ابن سِکِّیت» یکی از ادبای شهیر و بزرگان شیعه در دوران حکومت عباسیان است که به هر دلیلی (تقیه یا اضطرار یا نفوذ در دستگاه حاکم) تعلیم فرزندان متوکل عباسی را به عهده داشته است. نقل است که روزی متوکل از او پرسید: پسران من افضل هستند یا حسن و حسین، دو فرزند علی بن ابی طالب؟ این عالم بزرگوار و شجاع شیعه در پاسخ او فرمود: حتی قنبر، غلام علی بن ابی طالب (ع) مقامش از فرزندان تو افضل است چه رسد به حسن و حسین (ع)؟! این جواب تا جایی بر خلیفه گران آمد که دستور داد زبان ابن سِکِّیت را از پشت سر بیرون بکشند و او را به این وضع فجیع به شهادت برسانند. این عالم عالی مقام و شجاع، یک سوال با ارزش از حضرت هادی (ع) می پرسد که در کافی شریف نقل شده است:^۱ «لماذا بعث الله تعالى موسى بن عمران بآل السحر...» چرا خدای متعال حضرت موسی را با عصایی که به اژدها تبدیل می شد، مبعوث کرد اما

۱. کتاب العقل و الجهل، ص ۲۴، حدیث ۲۰.

حضرت عیسی را با شفا دادن بیماران و زنده کردن مردگان برانگیخت و پیامبر اسلام را با قرآن مبعوث نمود؟ به تعبیر دیگر، مگر تمام انبیاء مردم را به توحید دعوت نمی کنند، پس این اختلاف ها برای چیست؟ حضرت هادی (ع) در پاسخ او چنین مضمونی را بیان می فرماید: زمانی که خدای متعال حضرت موسی را مبعوث کرد، موضوعی که بر مردم و جامعه فرعون غلبه پیدا کرده بود، سحر و ساحری بود: «كان الغالب علی اهل عصره السحر». همه آنها تحت تاثیر این مطلب قرار داشتند به نحوی که ارتکازات و افکار و روحيات مردم تحت تاثیر قدرت سحر و ساحری بود. خدای متعال برای اینکه حجت را بر آنها تمام کند، حضرت موسی را به همراه معجزاتی شبیه به سحر (عصا و ید بیضاء و...) مبعوث کرد تا مردمی را که مبهوت سحر ساحران بودند، از طریق به عجز کشاندن بهترین ساحران بیدار کند. حضرت عیسی (ع) نیز در زمانی مبعوث شد که بیماری های مختلف، مردم را زمین گیر کرده بودند: «قد ظهر فيه الزمانات و احتاج الناس الى الطب» بازار دوا و درمان و طبابت داغ بود و طب آن زمان، ادعای شفای مردم را داشت. لذا او را به همراه معجزاتی شبیه به کار طبیبان مبعوث کرد به نحوی که حتی مردگان را نیز زنده می کرد تا از این طریق حجت را بر تمام مردم آن زمان تمام کند. حضرت محمد (ص) را در زمانی مبعوث کرد که سخنرانی و خطبه و اشعار جاهلی در آن زمان میان قوم عرب به اوج خود رسیده و غلبه داشت. لذا او را به همراه کلامی مبعوث کرد که علی رغم اینکه نه نظم بود و نه شعر، تمام ادبای عرب از آوردن کلامی همانند آن عاجز شده بودند تا از این طریق حجت را بر همه تمام کرده باشد.

این روایت یکی از دهها مؤید برای مطلبی است که قبلاً بیان شد: جامعه کفر در عالم خارج، «قدرت عینی» می‌سازد و با شعارها و غوغاسالاری‌های خود، مردم را بر محور طواغیت و مستکبرین جمع می‌کند و به این طریق، جامعه مادی و حکومت الحادی می‌سازد. در زمان حضرت موسی (ع) مردم را با سحر به دور خود جمع کرده بود؛ در زمان حضرت عیسی (ع) مردم را با ادعای شفا دادن به دور خود جمع کرده بود. لذا خدای متعال انبیاء عظام را مبعوث کرد تا قدرتِ عینی جامعه کفر را به چالش بکشند و از این طریق، حجت حتی برای پایین‌ترین عقلانیت‌ها تمام شود. لذا عکس العمل پیامبران در برابر هر قومی متناسب با موضوعی که جامعه کفر در آن به قدرت رسیده است، تغییر می‌کند. این روایت یکی از شواهد روایی متعدد است بر اینکه کفار فقط در ذهن خودشان منکر خدا نیستند؛ بلکه بر محور شهوات و تمایلات مادی خود، مردم را جمع می‌کنند و جامعه تشکیل می‌دهند. خدای متعال در مقابل، با معجزات الهی که توسط انبیاء محقق می‌شود، وحدت جامعه آن‌ها را به چالش می‌کشد و مظهر قدرت کفر را به تزلزل در می‌آورد و از این طریق با آن‌ها اتمام حجت می‌کند. لذا «معجزه» همان طور که از لفظ آن پیداست، «به عجز درآورنده»ی مترفین و مستکبرین و ملأ و ائمه کفر است. در روایت است که وقتی فرعون، عصای موسوی را دید که به اژدها تبدیل شد، حتی نتوانست خود را نگهدارد و به نجاست خود آلوده شد! خدای متعال اینطور سردمداران کفر را به عجز و حقارت می‌کشد. بنابراین ماموریت تمام انبیاء عظام این بود که مرکز قدرتِ جامعه کفر را هدف قرار بدهند و آن را به چالش بکشند تا از این طریق مردم متوجه شوند که حول و قوه بالاتری نیز وجود دارد و نحوه زندگی دیگری ممکن

است و می‌توان بر محور انبیاء الهی، یک جامعه ایمانی و یک حیات نورانی را تجربه کرد.

پس ارثی که حضرت سیدالشهداء از انبیاء عظام گرفته، این است که «قدرت عینی کفر» در عالم خارج را به چالش بکشد و «قدرت عینی خداپرستی» را به مردم نشان دهد و نهایتاً با این دو امر، حجت الهی را بر تمام مردم تمام کند. نباید گمان کرد که هر یک از انبیاء به سوی مردمی در یک جامعه روستایی و ساده مبعوث می‌شدند و مامور بودند تا از طریق صحبت با تک‌تک مردم، اعتقادات و اخلاق و اعمال آن‌ها را اصلاح کنند. به‌عنوان نمونه، جمعیت قوم حضرت یونس (ع) به تصریح قرآن کریم، بیش از ۱۰۰ هزار نفر بودند: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» (صافات/۱۴۷) و در روایات وارد شده است که قوم حضرت موسی (ع) ۷۰۰ هزار نفر^۱ جمعیت داشت؛ یعنی اقوام گذشته، برای خود شهرنشینی و حکومت و مدنیت و تمدن داشته‌اند و با قدرت عینی خود، نظامی مادی را بر مردم حاکم کرده بودند و جامعه‌ای متناسب با شهوات ائمه کفر پدید آورده بودند. در مقابل این شرایط، آیا باید به اصلاح تک‌تک مردم از طریق وعظ و خطابه پرداخت؟! یا بیداری همگان و اتمام حجت بر عموم، تنها از رهگذر ضربه به مظهر قدرت اجتماعی کفر ممکن می‌شود؟

حال که مأموریت اصلی انبیاء در «به چالش کشیدن قدرت عینی کفر» روشن شد، باید توجه داشت که لازمه‌ی عقلی و عقلایی انجام این مأموریت در هر عصری، این است که بعد از پراکنده ساختن مردم از حول محوریت کفر، جامعه الهی را بر محور

خلافت الهی تشکیل دهند. چرا که وقتی وحدت اجتماعی کفر ضربه بخورد، نمی‌توان مردم را وانهاد و آن‌ها را در خلأ رها کرد؛ بلکه هر جامعه‌ای به یک محور نیاز دارد که تمایلات مردم حول آن جمع شود و شکل بگیرد. بله، اگر مردم دعوت انبیاء را نپذیرند، جامعه الهی شکل نمی‌گیرد. به همین دلیل است که حضرت نوح (ع) بعد از تحمل آن همه سختی و مرارت در دعوت مردم، موفق به تشکیل امت الهی نشد؛ چون مردم دعوت ایشان را نپذیرفتند.^۱ لذا خدای متعال نیز برای استمرار حرکت تکاملی تاریخ ناچار شد بعد از ۹۰۰ سال حلم و مهلت، قوم نوح (ع) را عذاب کند. اساساً تلاش برای ضربه‌زدن به جامعه کفر و ایجاد یک جامعه جدید بر محور پرستش خدای متعال بود که باعث شد اولین واکنش‌ها در برابر قیام حضرت نوح، توسط «ملا» صورت بگیرد. «ملا» کسانی هستند که قدرتشان چشم‌های مردم را پُر می‌کند. «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرِيكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرِي لَكُمْ عَلَيْهَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ» (هود/۲۷) ملا قوم نوح گفتند کسانی که به دور تو جمع شده‌اند، اراذل و فرومایگان جامعه ما هستند، پس معلوم است دعوت تو به درد ما نمی‌خورد! در زمان حضرت امام (ره) نیز به او گفتند: تو که می‌خواهی قیام کنی، کدام یک از اهل سیاست و خبرگان آن با تو هستند؟! کدام یک از چریک‌ها و مبارزان مسلح یا سیاست‌ورزان و لابی‌گرا با تو هستند؟! آیا تو می‌خواهی با عده‌ای مسجدی و هیئتی قیام کنی؟! این سخنان، شکل امروزی همان مطالبی است که به حضرت نوح (ع) گفته شد.

۱. البته دوران حضرت آدم (ع) تا دوران حضرت نوح (ع) در فلسفه تاریخ الهی، دارای بحث جداگانه‌ای است که به محل خود موکول است.

در واقع از مهم‌ترین دلایل منزوی شدن حضرت امام پس از قیام سال ۴۲، این نوع تردیدهایی بود که خواص مبارز در جامعه مطرح می‌کردند. اما حضرت امام (ره) با ایجاد بصیرت و پرورش و ارتقاء ظرفیت نیروی های مسجدی و هیئتی، این انقلاب را پیروز گردانید و تمام دنیا را بهت زده کرد. به همین دلیل است که گفته شد «عزاداری‌ها» باید مبنای حل مشکلات جامعه شیعه قرار بگیرد.

خدای متعال در قرآن کریم، وضعیت حضرت نوح را به «مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ» (انبیاء/۷۶) توصیف می‌کند؛ حال آیا با طعن و دشمنی یک یا چند نفر، «کرب عظیم» به وجود می‌آید؟! نخیر. این زمانی است که نوح (ع) به تهایی در مقابل «قدرت عینی جامعه کفر» بایستد. مصائب نوح (ع) به گونه ای بود که طبق روایات، او را به حدی کتک می‌زدند که تا دو سه روز در حالت اغماء به سر می‌برد^۱ و به تصریح آیات قرآن، کفار او را به خاطر ساخت کشتی در جایی به دور از دریا دأما به سخره می‌گرفتند. شما فرض کنید در مکان زندگی شما، کسی به کاری مشغول شود که صبح و شب همه او را به سخره بگیرند؛ چند روز و هفته و ماه می‌تواند تحمل نماید؟! اما علی‌رغم تمام این ناملایمات، خدای متعال در توصیف حضرت نوح (ع) می‌فرماید: «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» (اسراء/۳) روایات در ذیل این آیه شریفه می‌فرماید: نوح (ع) به این دلیل شکور بود که هر روز، صبح و عصر خدای متعال را با الفاظ خاصی تسبیح و تحمید می‌کرد. این شکر در فضای آرام و بی‌دردسر نبود بلکه در فضایی بود که او مردم را به هدایت الهی دعوت می‌کرد و تمام جامعه با تمام ابزار و امکانات او را به سخره و تحقیر و ضرب و جرح

می گرفتند. این بدان معناست که حتی تسبیح و تحمید و شکر کردن انبیاء عظام نیز در فضای مبارزه بر ضد کفر شکل گرفته است. پس اصلاح اعتقادات تک تک افراد و بیان احکام و... برای پیامبر، «کرب عظیم» به وجود نمی آورد، بلکه به تنهایی قیام کردن برای هدایت جوامع کفر و برهم زدن نظم مادی آنهاست که «کرب عظیم» را در پی دارد. متناسب با همین نکته، نقل شده است^۱ که نوح (ع) بعد از ۳۰۰ سال انجام وظیفه، از قوم خود ناامید شد و از درگاه خدای متعال درخواست کرد که عذاب نازل کن! گروهی از فرشتگان آسمان هفتم به زمین نازل شدند و خدمت ایشان رسیدند و عرض کردند: این اولین باری است که قرار است عذاب نازل شود، پس نفرینت را به تاخیر بینداز! حضرت نوح (ع) نیز مشیت الهی را پذیرفت و نفرین را سیصد سال به تاخیر انداخت و پس از این مدت دوباره درخواستش را تکرار کرد که این بار فرشتگان آسمان ششم نازل شدند و درخواست تاخیر کردند و لذا حضرت نوح، سیصد سال دیگر هم صبر کرد. لعنت خدا بر دستگاه ابلیس که دستگاه انبیاء الهی و مومنین را به خشونت متهم می کنند. کدام نحله و گروه و مکتب است که چنین حلم و صبرهایی در حد ۹۰۰ سال دارد؟! فقط انبیاء الهی هستند که با استعانت از خدای متعال، قدرت تحمل این همه مصائب را دارند و در نهایت با این کارشان، مظهر اسم «رحمان» می شوند. پس زمانی فضای تنفس برای اعتقادات حقه مهیا خواهد شد که «قدرت عینی کفر» در جامعه شکسته شود. زمانی غل و زنجیر از گردن مردم برداشته می شود و «يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ

عَلَيْهِمْ»^۱ (اعراف/۱۵۷) محقق می‌گردد که زنجیر روابط اجتماعی کفرآمیز که بر گردن مردم انداخته شده، شکسته شود و تمام انبیاء الهی مامور به چنین امری بودند.

حضرت ابراهیم (ع) به عنوان دومین نبی اولوالعزم، در برابر نمرودی ایستاد که - طبق روایات - یکی از دو پادشاه کافر حاکم بر سراسر جهان بود^۲ و به او فرمود: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ» (بقره/۲۵۸) خدای متعال خورشید را از شرق می‌آورد، تو آن را از غرب بیاور! بعد از آن، با شکستن بت‌ها همه را به تردید انداخت، فرمود: از بت‌ها پرسید که چه کسی آن‌ها را شکسته است. لذا نمرود برای حفظ حکومت خود، تصمیم گرفت ابراهیم (ع) را در آتش بیاندازد. در روایات هست که آتش بسیار بزرگ مهیا شد که از شدت حرارت آن، نزدیک شدن به آن ممکن نبود و لذا تصمیم بر این شد که ایشان را با منجنیق به درون آتش بیاندازند. اگر قصد او صرفاً کشتن ابراهیم بود، می‌توانست با ایجاد آتشی به اندازه یک نفر به مقصودش برسد، اما او می‌خواهد مجازاتی برای ابراهیم رقم بزند که صدای آن کل جهان را پُر کند چرا که پادشاه کل جهان است و باید رسوا شدنش در برابر ابراهیم را ببوشاند. اما چه شد؟ در دعای شب عرفه می‌خوانیم: «وَبِالْإِسْمِ الَّذِي كُتِبَ عَلَى وَرَقِ الزَّيْتُونِ فَخَضَعَتْ النِّيرَانُ لِيَلُوكَ الْوَرْقَةَ»^۳ آتش بر ابراهیم از طریق برگ زیتون سرد شد.

در این دوران نیز هنگامی که حزب الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه پیروز شد و قوی‌ترین ارتش منطقه را شکست داد، موج تشیع به نحوی در کشورهای عربی به راه افتاد که صوفیه

۱. «بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آن‌ها بود، (از دوش و گردنشان) بر می‌دارد».

۲. الخصال، ج ۱، ص ۲۵۵.

۳. «به حق آن اسمی که بر برگ زیتون نوشته شد و آتش در برابر آن فروکش کرد».

علی‌رغم ادعای مدارای دینی، در کنار سلفیون قرار گرفت و برای جلوگیری از نفوذ تشیع در مصر یک کنفرانس مشترک با سلفیون برگزار کرد! این در حالی بود که اگر هزاران کتاب در اثبات ولایت امیرالمومنین (ع) نوشته می‌شد و هزاران مبلّغ در این رابطه به این کشورها گسیل می‌شد، چنین موجی به راه نمی‌افتاد. در واقع این دستاورد در ایجاد محیط مناسب برای اعتقادات حقه، ناشی از ضربه به مظهر قدرت کفر و به عجزرساندن مستکبرین و طواغیت مدرن بود. پس حضرت ابراهیم (ع) نیز حکومت جهانی نمرود را به چالش کشید؛ گرچه مردم به دلیل ترس از دستگاه نمرود و ضلالت خود، به دور ایشان جمع نشدند.

بنابراین حضرت نوح (ع) و حضرت ابراهیم (ع) به مأموریت الهی مبنی بر «به چالش کشیدن قدرت جامعه کفر» و «دعوت مردم به ایجاد جامعه الهی» عمل کردند ولی به دلیل ترس مردم از دستگاه ظلمه، «جامعه ایمانی» محقق نشد. با این توضیحات تا حدودی روشن شد که اولین چیزی که توسط خدای متعال تشریع شده، «مبارزه با جامعه کفر و تشکیل جامعه الهی» است و سایر امور تشریعی از قبیل عبادات، پس از این مرحله قابلیت طرح می‌یابند و به تبع این مرحله، تشریع می‌شوند. اما در زمان حضرت موسی (ع)، علاوه بر به چالش کشیدن قدرت فرعون، بنی اسرائیل به عنوان یک قوم بزرگ حاضر می‌شوند که بر محور حضرت موسی (ع) جمع شوند و به این صورت، اولین جامعه ایمانی بر محور «پرستش خدای متعال» به وجود می‌آید؛ امری که در زمان دو پیامبر گذشته، علی‌رغم آن که «تشریع» شده بود، «تحقق» نیافت. لذا سرفصل بسیار مهم در فلسفه تاریخ انبیاء الهی، دوران حضرت موسی (ع) است که در آن جامعه الهی

برای اولین بار شکل می‌گیرد و به نظر می‌رسد کثرت آیات قرآن نسبت به این دوره از تاریخ به همین دلیل است؛ چرا که امت نبی اکرم نیز در چنین شرایطی قرار گرفتند و لذا امتحاناتِ مربوط به این شرایط، باید مرتباً به آن‌ها یادآوری شود. ان شاءالله در مبحث آینده درباره این سرفصل از تاریخ، توضیح بیشتری خواهد آمد.

مبحث چهارم

پیروزی دستگاه ایمان بر دستگاه کفر با تحققِ «امت دینی» در دوران حضرت موسی و تشریع «حکومت الهی» و عدم تحقق آن به دلیل شکل‌گیری دستگاه نفاق

مرحوم شیخ صدوق (ره) در کتاب شریف «ثواب الأعمال»، به نقل از داود بن فرّقد، از امام صادق (ع) روایتی در فضیلتِ سوره فجر نقل می‌کند: «اقرأوا سورة الفجر في فرائضكم و نوافلكم فانها سورة للحسين بن علي (ع)» سوره فجر را قرائت کنید چرا که آن سوره‌ی اباعبدالله الحسین (ع) است. البته چنین تعبیری برای حضرات معصومین، مطلب غریبی نیست به‌عنوان مثال فرموده‌اند سوره واقعه، مختص به وجود مبارک امیرالمومنین (ع) است.^۱ جالب این است که در سوره فجر - که به حضرت سیدالشهداء منسوب شده است - خدای متعال بعد از بیانِ قسم‌های جلاله در ابتدای سوره، اشاره به «ضربه زدن و نابود کردن و به تزلزل درآوردن قدرت های مادی کفر» دارد: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ

۱. ثواب الاعمال، ص ۱۱۷.

بِالْوَدِّ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ» آیا ندیدی خدا با قوم عاد چه کرد؟ باغِ ارمی در اختیار داشتند که مثل و ماندی در هیچ سرزمینی نداشت! و قوم ثمود که صخره‌ها را می تراشیدند و تمام قدرتشان به کاخ‌سازی در دل کوه‌ها بود، و فرعون که دارای میخ‌ها بود. ذیل آیه شریفه نقل شده که فرعون برای نشان دادن قدرت خود به همگان - و به تعبیری گرفتن زهر چشم از دشمنان - چهارمیخ مهیا کرده و مخالفین خود را به روی صورت، بر تخته چوبی می خواباند و چهارطرف بدن آنان را به میخ می کشید و سپس رهایشان می کرد تا بمیرند. خدای متعال، مظاهر قدرت ائمه کفر، مستکبرین و طواغیت را برای مومنین توصیف می کند و سپس می فرماید: ببینید که خدا با قدرت آن‌ها چه کار کرد؟ پس در سوره ای که به حضرت سیدالشهداء (ع) منسوب است، اولین مطلب به «فروپاشی قدرت‌های مادی کفار» اشاره دارد. اساساً مأموریت اصلی پیامبران الهی - که حضرت سیدالشهداء وارث همان مأموریت بود - «مبارزه با قدرت عینی کفر» و «ضربه زدن به مظهر قدرت جامعه کفار» و «فروپاشیدن نظم مادی» آن‌هاست. در این صورت است که فضا و محیط برای طرح اعتقادات و احکام حقه ایجاد می شود. لذا می توان گفت بحث ما پیرامون رسالت انبیاء سلف، کاملاً با قیام حضرت سیدالشهداء مرتبط است. زیرا تاریخ یک مجموعه واحد است که سیر و مقصد واحدی دارد و نباید حوادث تاریخی را به تنهایی و به صورت بُریده و منفک از سیر تاریخ تحلیل کرد.

در مبحث گذشته بیان شد که مأموریت اصلی تمام انبیاء عظام، «به چالش کشیدن قدرت عینی کفر» و «ایجاد امت الهی» بوده است که حضرت نوح و حضرت ابراهیم

اگرچه موفق به انجام امر اول شدند، ولی به دلیل إعراض مردم یا ترس آن‌ها از ائمه کفر، امر دوم محقق نشد. اما در زمان حضرت موسی (ع) هر دو امر محقق شد. یعنی برای اولین بار،^۱ حضرت موسی (ع) به‌عنوان پیامبر الهی توانست پس از مستأصل کردن قدرت و اُبْهت مادی فرعون، «جامعه الهی بر محور پرستش خدای متعال» را نیز محقق کند. بدین ترتیب، قوم بنی اسرائیل پس از تحمل فشارهای بسیار از سوی فرعون و مشاهده آیات بی‌نظیر الهی از جانب حضرت موسی (ع)، از جامعه فرعونی کناره‌گیری کرده و به حضرت موسی (ع) متمایل شدند که در نهایت بنا به فرمان حضرت، دستور کوچ از

۱. البته حضرت ذوالقرنین در زمان حضرت ابراهیم به حکومت رسید اما این حکومت بر اساس جمع‌شدن مردم بر محور نبی الهی و پذیرش اختیاری نسبت به فرستادگان خدای متعال ایجاد نشد بلکه مبتنی بر «اسباب» و اعطاء قدرت الهی به ذوالقرنین برای لشگرکشی به شرق و غرب عالم بود. به این صورت و برای اولین بار، قدرت قاهره‌ی خدای متعال از طریق حکومت حضرت ذوالقرنین به همگان چشاند شد و اثبات گردید که حضرت حق جلت عظمت‌ه هر گاه اراده کند، ظالمان را نابود خواهد کرد و این واقعه در زمانی روی داد که هیچ کس به حضرت ابراهیم ایمان نیاورده بود. اما این نمونه از حکومت دینی - که مبتنی بر اسباب بود - توسط خدای متعال ادامه نیافت تا بشریت بفهمد که سنت الهی بر این قرار گرفته که حاکمیت فرستادگان خدا با میل و اختیار و پذیرش مردم محقق گردد و نه صرفاً با اسباب.

همان‌گونه که حکومت حضرت یوسف بر همین منوال بود و علی‌رغم حضور قوم بنی‌اسرائیل در کنعان، حضرت یعقوب به قدرت نرسید بلکه این حضرت یوسف هست که با معجزه‌ی ویژه‌ی الهی به حکومت می‌رسد. بنابراین خدای متعال در مرکز امپراطوری کفر، فرستاده‌ی خود را بدون آن‌که یک امت از او پشتیبانی کنند به حاکمیت می‌رساند و اراده‌ی نافذ و اقتدار بی‌منتهای خود را در برابر چشم بندگان قرار می‌دهد تا ثابت شود که خدای متعال بر همه چیز قادر است اما سنت الهی بر این قرار گرفته که حاکمیت حق بر اساس اختیار و پذیرش بندگان پدید آید و لذا این انسان‌ها و امت‌ها هستند که نسبت به حق پذیرش ندارند و نمی‌خواهند از قهرمانان یکتاپرستی و پرچمداران توحید تبعیت کنند. لذا حتی قوم بنی‌اسرائیل و خاندان حضرت یوسف نیز به اوامر ایشان توجهی نکردند و همان‌گونه که آن حضرت در وصیت خود پیش‌بینی کرده بود، قبطیان مجدداً بر بنی‌اسرائیل حاکمیت یافتند و قوم یهود ناچار به انتظاری طولانی برای ظهور حضرت موسی و نجات از ظلم فراعنه شدند.

سرزمین مصر صادر شد. این وضعیت بر فرعون و فرعونیان گران آمد و قصد کشتن آن‌ها را کردند: «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ»^۱ (شعراء/ ۵۴ و ۵۵) در این میان، بنی اسرائیل بعد از مشاهده آن همه معجزات از پیامبرشان، با معجزه جدیدی مواجه شدند و رود نیل شکافته شد و مأمور شدند از آن عبور کنند تا به دست سپاهیان فرعون نیفتند. بالاخره برای بشریت سخت است که بعد از صدها سال زندگی با ائمه کفر، بخواهد تن به لطف انبیاء الهی بدهد و لذا در روایات به نکات ظریفی در این باره اشاره شده است^۲؛ از جمله این‌که: بنی اسرائیل بعد از شکافته شدن رود نیل، ترس و تردید کردند و گفتند که ما نمی‌توانیم از رود عبور کنیم، اولین کسی که با عبور خود تردید بنی اسرائیل را شکست، کالب بن یوحنا (از بستگان موسی بن عمران) بود. بعد از عبور کالب، دوباره بهانه آوردند که زمین خیس و باتلاقی است و شاید ما در آن زمین گیر شویم! اینها همان‌هایی بودند که به موسی گفتند: سپاهیان فرعون حتماً به ما خواهند رسید اما چنین بهانه‌هایی می‌آوردند. حضرت موسی (ع) از خدای متعال خواست و باد صبا وزید و کف رود را خشک کرد. باز هم بهانه آوردند که ما دوازده قوم از دوازده پدر هستیم، ممکن است با یکدیگر در دیر و زود رفتن دعوا کنیم؛ برای هر قومی راه جداگانه‌ای قرار بده! حضرت چنین کرد. دوباره بهانه کردند که در این صورت نمی‌توانیم همدیگر را ببینیم، میان دوازده مسیر در رود نیل، دالان‌هایی قرار بده تا یکدیگر را ببینیم.

۱. «این‌ها مسلماً گروهی اندکند و این‌ها ما را به خشم آورده‌اند».

۲. التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسکری علیه‌السلام، ص ۲۴۵.

حضرت چنین کرد تا اینکه بالاخره از رود نیل گذشتند که بعد از آن، رود نیل سپاهیان فرعون را در خود غرق کرد.

در واقع حضرت موسی مأمور به تشکیل امت الهی بود و در تناسب با همین مطلب بود که به فرعون فرمود: «أَنْ أُرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» (شعراء/۱۷) بنی اسرائیل را به همراه ما بفرست. اما فرعون در مقابل نبی خدا مقاومت کرد و نهایتاً به عذاب الهی دچار شد. در روایات نیز آمده است که حضرت موسی به بنی اسرائیل فرمود: هنگامی که فرج حاصل شد و خدا دشمن شما را هلاک کرد، بعد از آن است که برای شما تورات نازل می‌کند و آداب زندگی الهی را به شما تعلیم خواهد داد.^۱ چون وقتی که مردم تحت ظلم و ستم فراعنه و طواغیت هستند، دیگر زمینه‌ای برای جریان احکام در سطح امت دینی وجود نخواهد داشت. در تناسب با همین مطلب است که بعد از رهایی از سلطه فرعونیان، خدای متعال الواح و تورات را به آن‌ها ارزانی داشت.

پس می‌توان گفت بعد از صدها سال وقتی مردم از حول «دستگاه کفر» پراکنده شدند و با محوریت نبی الهی در راستای ایجاد «دستگاه ایمان» تلاش کردند، در این زمان است که دستگاه جدیدی به نام «دستگاه نفاق» ظهور پیدا می‌کند. افرادی که اهل قدرت مادی هستند ولی به خاطر فقدان اعتبار و شرافت مادی در دستگاه کفر، نمی‌توانند به قله‌های آن دستگاه برسند، از اوصاف حمیده‌ی دستگاه ایمان (رحمت و پرده‌پوشی و...) سوء استفاده می‌کنند و با ظاهرسازی ایمانی، چهره باطنی کفر خود را ادامه می‌دهند تا به قدرت برسند. این عناصر از طریق تردید و به چالش کشیدن مدیریت و

۱ . التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۲۴۸.

تقدس نبی الهی، فضا را برای مدیریت خود مهیا می‌شود و بر این مبنا، جامعه‌سازی می‌کنند. لذا به تبع ایجاد «امت و جامعه ایمانی»، فضا برای ایجاد «جامعه نفاق» مهیا شده و در حقیقت، «معادله‌ی برخورد قدرت‌ها» سه مؤلفه پیدا می‌کند و از مواجهه بین «ایمان و کفر» به تقابل بین سه دستگاه «ایمان و کفر و نفاق» تغییر یافت. به تبع این امر، امتحانات جدید و پیچیده‌تری شکل می‌گیرد.

در همین راستا در مبحث گذشته بیان شد که اگر ظرفیت جامعه شیعه از سطح «تشکیل امت» به سطح «تشکیل حکومت» ارتقاء پیدا کرده، امتحانات او نیز سنگین‌تر و پیچیده‌تر شده است. توجه به این نکته می‌تواند راهنمای ما باشد در اینکه چرا قرآن کریم بیش از دیگر انبیاء به داستان و وقایع حضرت موسی (ع) و قومش پرداخته است. چون شباهت‌های بسیاری میان امت نبی اکرم (ص) و بنی اسرائیل وجود دارد. مضمون روایات ذیل آیه شریفه «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ»^۱ (انشقاق/۱۹) این است: هر سوراخی که بنی اسرائیل به آن وارد شده، امت نبی اکرم (ص) نیز وارد خواهد شد. هر امتحانی که قوم بنی اسرائیل بدان دچار شدند، امت نبی اکرم (ص) نیز بدان دچار خواهند شد. یعنی همانطور که بنی اسرائیل به تبع ایجاد جامعه الهی، دچار جامعه نفاق شد، «امت پیامبر» نیز بعد از ایجاد «جامعه الهی»، دچار «جامعه نفاق» خواهد شد. لذا آیات و روایات ناظر به قصص انبیاء، ماجرا و داستان‌گویی مرسوم نیست، بلکه «بیان احکام امت‌سازی و حکومت‌سازی و مسائل آن» است. اگر ما بخواهیم به «فقه احکام حکومتی» برسیم ابتدائاً باید به این آیات و روایات توجه کنیم. اگر دقت شود لزوماً زبان این آیات و

۱. «همه شما پیوسته از حالی به حال دیگر منتقل می‌شوید».

روایات، «انشائی و دستوری» نیست، بلکه اکثراً «زبان توصیفی» است و باید توجه داشت که جامعه‌شناسان در توصیف جامعه نمی‌گویند مردم فلان کار را انجام دهید و فلان کار را انجام ندهید؛ بلکه می‌گویند اگر هنجارها یا ناهنجاری‌ها دچار این تغییرات شود، فلان نتیجه حاصل خواهد شد.

بعد از آنکه تورات بر آن‌ها نازل می‌شود، سامری مردم را به گوساله‌پرستی دعوت می‌کند و آن‌ها نیز می‌پذیرند. خدای متعال برای پذیرفتن توبه آن‌ها حکم قتال «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» (بقره/۵۴) می‌دهد. این بدان معناست که عذاب‌ها در سطح امت و حکومت، متناسب با همان سطح سخت و سنگین خواهد شد. یعنی گناه کسی که قصد دارد وحدت کلمه‌ی توحیدی را - که صدها سال برای تحقق آن خون‌ها ریخته شده و فداکاری‌ها انجام گرفته است - ناپود کند، بسیار سخت خواهد بود؛ چرا که جمعیت زیادی را با خود به ضلالت می‌کشانند. حسب روایت تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام آن‌ها که بر گوساله سامری سجده نکرده بودند به حضرت موسی (ع) عرضه کردند: «صحيح است که آن‌ها که بر گوساله سامری سجده کردند کشته شوند؛ ولی ما که سجده نکردیم چرا باید کسانی را که از اقوام و اقرباء ما هستند، بکشیم؟ در این صورت که مصیبت ما از مصیبت آنان بالاتر و سخت‌تر است!» پاسخ آمد: صحيح است که شما سجده نکردید ولی از آن‌ها مفارقت نکردید و جدا نشدید. سپس دستور داده شد صورت‌هایشان را بپوشانند تا یکدیگر را نشناسند تا از این طریق از مصیبت آن‌ها کاسته شود! ببینید امت نبی اکرم (ص) بعد از اینکه دست از ولایت امیرالمومنین (ع) برداشتند، به چه کشتارهایی دچار شدند. بعد از آن‌ها در عصر حاضر چه اتفاقاتی ممکن است برای

ما بیفتد؟ تطبیق گوساله پرستی در عصر حاضر چگونه قابل تصویر است؟! آیا ما به عنوان امت پیامبر در برابر این موضوعات و این نوع امتحانات بزرگ و پیچیده قرار نداریم؟! اینکه می فرمایند حضرت سیدالشهداء کشتی نجات است به این معناست که ما را از فتنه ها و امتحانات به این بزرگی نجات می دهد و نه این که فقط بیماری این فرد یا گرفتاری آن شخص را رفع می کند. در روایات هست که امت نبی اکرم (ص) بعد از رحلت پیامبرشان گوساله پرست شدند؛ اما مگر امت پیامبر بعد از ایشان، بتی سنگی و چوبی را روبروی خود قرار دادند و آن را پرستیدند؟ یا حقیقت این است که شکل بت پرستی متناسب با هر دوره ای تغییر خواهد کرد؟ رحمت خدای متعال بر حضرت امام (ره) که این تعابیر دشمن شناسانه و بصیرت افزا را به ما یاد داد و بحث از «بت پرستی مدرن» را مطرح کرد. حال جامعه ایمانی چطور می تواند بت پرستی مدرن را بشناسد تا بدان دچار نشود؟ مصادیق آن چه خواهد بود؟ اینها امتحانات امروز جامعه ما است. اگر امروز به صورت صحیح در جنگ فرهنگی و اقتصادی وارد و خارج نشویم، آیا از مبتلا شدن به چنین عذاب هایی در امان خواهیم بود؟! لذا به نظر می رسد «الْقُرْآنُ يَجْرِي أَوَّلُهُ عَلَى آخِرِهِ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ آيَةٌ يَتْلُونَهَا هُمْ مِنْهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ»^۱ بدین معناست که «آیات الهی درباره احکام امت سازی و حکومت سازی» در تمام زمان ها جاری است.

۱. «قرآن تا آسمان و زمین پابرجاست، [در عصر] اولش مانند [عصر] آخرش جریان [و مصداق] دارد و هر قومی آیه ای دارد که آن را تلاوت می کند در حالی که با از خیر آنان خبر می دهد یا از شرشان». تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰.

طبق روایت فوق، مدتی بعد از اینکه مشغول به کشتنِ گوساله‌پرستان شدند، به یاد آوردند که به هنگام عبور از رود نیل، حضرت موسی (ع) به آن‌ها فرمود «بر محمد و آل محمد صلوات بفرستید» تا به سلامتی از آن عبور کنید. لذا این امید را پیدا کردند که با تکرار این توسل، از عذاب کشتار نجات پیدا کنند و این ذکر را تکرار کردند و خدای متعال به پیامبرش وحی کرد که کشتار را متوقف کنید. قوم تو به چیزی متوسل شد که اگر هنگام ظهور گوساله سامری به آن متوسل می‌شد، من به آن‌ها عصمت از این فتنه را اعطاء می‌کردم. کشتی نجات حضرت سیدالشهداء (ع)، هم امتحانات قبل از خودش را سرپرستی می‌کند و هم امتحانات زمان خودش و بعد از آن را. به همین دلیل است که عرض شد مجالس عزای اباعبدالله (ع) بزرگترین فرصت برای عبور از امتحانات و نجات امت شیعه در هر دوره است.

بعد از این امتحان بزرگ بود که فرمان آمد: «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ» (مانده/۲۱) اکنون که توبه کردید وارد بیت المقدس شوید که خدا آن را برای شما تقدیر کرده است و به عقب برنگردید که دچار خسران شوید. وقتی به مرحله «امت‌سازی» رسیدید، مرحله بعدی این است که زندگی الهی را با مدیریت نبی الهی آغاز کنید و «حکومت الهی» را در آن سرزمین مقدس تشکیل دهید. طبق روایات، در بیت المقدس قوم کافری وجود داشت که خدای متعال دستور جنگ و بیرون کردن آن‌ها را صادر کرد و فرمود که در آنجا زندگی کنید. ممکن است در اینجا سوالی مطرح شود و آن این که اگر خدای متعال با قدرت الهی خود بنی اسرائیل را از رود نیل عبور داد و از طرف دیگر تمام فرعونیان را نابود ساخت، چرا

دوباره نیل را شکافت تا بنی اسرائیل به سرزمین اصلی خود بازگشته و از تمام نعمت‌ها و کاخ‌ها و عمارت‌ها و گنج‌های فرعونیان بهره‌مند شوند و با خیال راحت و بدون سختی در آن زندگی کنند؟ پاسخ این است که خدای متعال برای بندگان مومن خود، زندگی مادی و فرعون‌نوی را اراده نکرده است، چرا که زندگی الهی با چنین جاه و جبروت مادی و ظالمانه سازگاری ندارد. زندگی الهی، مناسبات و روابط و احکام خاص خود را دارد که خدای متعال برای تحقق آن، بنی اسرائیل را به جهاد با کفار در سرزمین جدیدی امر می‌کند و امر به جهاد و حرکت نظامی می‌تواند نشانه بارزی از امر به «حکومت‌سازی» ارزیابی شود. اما سخن بنی اسرائیل در برابر دستور خدای متعال چیست؟ آن‌ها در برابر دستور جهاد گفتند: «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» (مائده/۲۴) ای موسی، تو با خدایت به آنجا برو و بجنگ، بعد از آنکه پیروز شدید ما خواهیم آمد! آنچه که به‌عنوان گمانه‌ای قوی برای استنباط می‌توان بدان اشاره کرد^۱ این است که بنی اسرائیل از ظرفیت «امت‌سازی» عبور کرده و به ظرفیت «حکومت‌سازی و زندگی الهی» رسیده بودند و این امر از طریق «جهاد» امکان‌پذیر بود. اما بنی اسرائیل در سطح قبلی توقف می‌کنند و بعد از اینکه حکم خدای متعال مبنی بر جهاد را نمی‌پذیرند، عذابی بزرگ بر آن‌ها نازل می‌شود: «قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» (مائده/۲۶) سرزمین بیت المقدس بر شما حرام شد، ۴۰ سال در

۱. البته این‌ها گمانه‌های اولیه برای فتح باب در زمینه «فقه احکام حکومتی» است و ادعای استناد قطعی این مطالب به شارع مقدس از حیطة این نوشتار خارج است و انجام این مهم، از وظایف سنگین فقهای عظام شیعه است که باید از طریق بکارگیری علم اصول فقه احکام حکومتی در تمامی آیات و روایات محقق شود.

صحرای سینا سرگردان باشید. وقتی که حکم اجتماعی در میان باشد، تخلف از آن منجر به چنین عذاب‌هایی خواهد شد. خطر مسائل اجتماعی بسیار بزرگتر از مسائل فردی است، چرا که بستر پرورشِ روحی افراد را فراهم می‌کند. اگر جامعه الهی از حکم اجتماعی و حکومتی امام خود سر باز زد و به سوی امام جور متمایل شد، عذاب‌های بزرگی در انتظار آن‌ها خواهد بود. بنابر روایات ذیل این آیه، صبح از نقطه‌ای حرکت می‌کردند و در انتهای روز، زمین از زیر پای آن‌ها کشیده می‌شد و در نقطه آغازین قرار می‌گرفتند. چهل سال به چنین عذابی دچار شدند. بعد از گذشت چهل سال و توبه آن‌ها، خدای متعال به نوادگان آن‌ها اجازه داد که وارد بیت المقدس شوند. در ادامه این حرکت، «جامعه الهی» که در زمان حضرت موسی (ع) به وجود آمده بود، بعد از گذر زمان توسط علمای بنی اسرائیل منحرف شد و به «جامعه نفاق» تبدیل گشت و لذا به قدری تضعیف شد که تحت سلطه کفار قرار گرفت و به دلیل نپذیرفتن امرِ «حکومت الهی»، همان «جامعه الهی» هم تکه‌تکه شد تا حدی که خدای متعال می‌فرماید: «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدِّلَّةُ» و «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ» (آل عمران/۱۱۲) ذلت و خواری بر آن‌ها حکم فرما شد. بعد از شدت خفت و خواری، از خدای متعال درخواست کردند که شخصی را بفرستد تا از این ذلت‌رهایی یابند و از نصرت الهی در برابر کفار بهره‌مند شوند. در نتیجه، خدای متعال حضرت طالوت را برای فرماندهی جهاد با کفار در میان بنی اسرائیل مبعوث کرد و به این صورت بود که بنی اسرائیل، با پشت سر گذاشتن امتحاناتی خاص، توسط حضرت داوود (ع) بر کفار پیروز شدند و برکت حکم جهاد و آثار نورانی آن را چشیدند و ثابت شد که اگر امت دینی حقیقتاً اهل توحید باشد، حتی با

عده و عده‌ی قلیل نیز به پیروزی خواهد رسید. پس از حضرت داوود، خدای متعال حضرت سلیمان را به نحوی اعجاز‌آمیز - و نه به دلیل همراهی و پذیرش مردم - به حکومت رساند و انواع منابع و مقدرات به صورت معجزه‌گون به تسخیر ایشان در آید. اما دوباره انحراف در آن‌ها سر بر آورد به نحوی که پس از وفات حضرت سلیمان، ایشان را به سحر متهم کردند. به همین دلیل، ذلت و خواری شان ادامه پیدا کرد و کفاری از قبیل بخت‌النصر بر آنان مسلط شد و در سراسر جهان به صورت پراکنده زندگی گذراندند. اصرار بر نفاق در میان آنان تا جایی ادامه یافت که خدای متعال حضرت عیسی را مبعوث کرد تا به افشاگری نفاق علمای یهود پردازد و انحرافات امت دینی را گوشزد کند: «وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ»^۱ (آل عمران/ ۵۰) یا «وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ»^۲ (زخرف/ ۶۳) با ظهور حضرت عیسی (ع)، در مقابل او ایستادند و نفاق آن‌ها آشکار شد، به حدی که با کفار روم متحد شدند تا حضرت عیسی (ع) را به شهادت برسانند. اما خدای متعال، عیسی بن مریم را به آسمان‌ها عروج داد.

۱. «و آنچه را پیش از من از تورات بوده، تصدیق می‌کنم و پاره‌ای از چیزهایی را که بر شما حرام شده، حلال کنم».

۲. «هنگامی که عیسی دلایل روشن (برای آن‌ها) آورد گفت: من برای شما حکمت آورده‌ام، و آمده‌ام تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید روشن کنم».

مبحث پنجم

تحقق «امت دینی» و «حکومت الهی» توسط نبی اکرم (ص) در جهت تأمین امنیت برای کلمه توحید، از طریق نهادهای نهادینه کردن «جهاد با کفر» به عنوان رکن فرهنگ

بعثت

طبق نقل^۱، در شب ولادت نبی اکرم (ص) وضعیت آسمانها دگرگون شد و مردم قریش به چشم مشاهده کردند ستارگان آسمان در حال فعل و انفعالات بی سابقه‌ای هستند. دچار ترس و دلهره شدند، به سراغ ولید بن مغیره - که بزرگ و دانشمندشان بود - رفتند و از علت حادثه سوال کردند. گفت اگر ستارگانی که با آنها مسیریابی می‌کنید نیز به همین صورت‌اند که روز قیامت رسیده است، اما اگر چنین نیست اتفاق دیگری افتاده است که نمی‌دانم چیست. قریش دیدند آن ستارگان آرام و بی حرکت‌اند. از طرف دیگر، کاهن یهودی که در مکه زندگی می‌کرد قریش را خطاب قرار داد و گفت: امشب از شما فرزندی به دنیا آمده است؟ گفتند: خیر! گفت: اشتباه می‌کنید! حتما فرزندی به دنیا آمده که او پیامبر آخرالزمان است و وضعیت آسمان و ستارگان از آمدن او خبر می‌دهند. البته

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۱۹۷.

وضعیت حاملگی برای حضرت آمنه (س)، عادی نبود به طوری که سختی و ثقلات حمل را حس نمی کرد. به همین دلیل، مردم قریش از حاملگی ایشان مطلع نبودند. قریش وقتی از کاهن یهودی این خبر را شنیدند، از طریق زنان خود به جست و جوی آن فرزند بر آمدند که نهایتاً متوجه شدند حضرت آمنه (س)، فرزند جناب عبدالله (ع) را به دنیا آورده است. کاهن یهودی درخواست کرد که او را به نزد نوزاد ببرند، وقتی نوزاد را گرفت بر شانه حضرت محمد (ص)، نشانه پیامبری را دید و در همان لحظه بیهوش شد. قریش به او خندیدند که برای دیدن یک علامت از حال رفت. وقتی به هوش آمد گفت: «هذا نبی السیف لیبیدنکم و الله ذهبت النبوه من بنی اسرائیل إلى الأبد»^۱ شما خبر ندارید، این نوزاد همان «پیامبر شمشیر» است که شما را از بین خواهد برد و با آمدن او نبوت تا ابد از بنی اسرائیل رخت بر خواهد بست! «بُحیرای راهب» نیز در ماجرای سفر کاروان تجاری جناب ابوطالب (ع) به شام، همین عبارت «نبی السیف» را برای نبی اکرم - که در آن زمان نوجوان بود - به کار برد.^۲

لذا همان طور که امروز میان ادیان مختلف مورد اتفاق است که منجی خواهد آمد و دنیا را از عدل و داد پُر خواهد کرد، در میان تمام انبیاء گذشته و امت های آنان نیز چنین بشارت قطعی وجود داشته که پیامبری در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و بساط بت پرستی را از کره زمین جمع خواهد کرد. زیرا اگر قرار باشد بعد از گذشت ۶۸۰۰ سال از ابتدای تاریخ، بساط بت پرستی جمع شود، کفار با انکار و عناد خود دست از راه ضلالت بر

۱. کمال الدین و تمام النعمه، جلد ۱، ص ۱۹۷.

۲. همان، ص ۱۸۸.

نمی‌دارند و لذا راهی جز استفاده از شمشیر باقی نخواهد ماند. لذا این مطلب یعنی «برچیدن کفر و بت پرستی جلی از کره زمین» یکی از اصلی‌ترین مأموریت‌های پیامبر اکرم (ص) بود و همان‌طور که نقل شد، علمای یهود و نصاری نیز از آن باخبر بودند.

البته خداوند دستگاه ابلیس را لعنت کند که دستگاه ایمان را به خشونت متهم می‌کند و در تأیید کلامشان به چنین روایاتی تمسک می‌کند! حاشا و کلا که چنین باشد. چطور پیروان ابلیس چنین تهمتی می‌زنند در حالی که حلم و مهلت خدای متعال به کفار از ابتدای هبوط تا بعثت نبی اکرم (ص)، ۶۸۰۰ سال به طول انجامیده و این مهلت طولانی به کسانی و به دستگاهی داده شد که در طول این سالیان دراز، هر کسی که اندک تمایلی به دستگاه ایمان پیدا می‌کرد و از خدا و پیامبرش نامی ذکر می‌کرد او را می‌کشتند و می‌سوزاندند. حضرت زکریا (ع) را در حالی که در میان تنه درخت پناه گرفته بود، با اژه قطعه‌قطعه کردند، حضرت ابراهیم (ع) را در آتشی بسیار بزرگ انداختند، فرزندان بنی اسرائیل را به قتل رساندند و زنانشان را زنده نگه داشتند، می‌خواستند حضرت عیسی (ع) را به صلیب بکشند، حضرت نوح (ع) را طوری کتک زدند که تا چند روز در حالت اغماء بود و برای اصحاب اخدود، گودال بزرگی از آتش فراهم کردند و به موحدین مسیحی گفتند: یا کافر شوید یا در گودال آتش بیفتید! و تنها گناهشان این بود که به خدای متعال ایمان آوردند: «وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (بروج/۸) در روایات ذیل این آیه آمده است که وقتی همه را به درون گودال انداختند، مادری به همراه نوزاد یک ماهه‌اش باقی ماند، وقتی مادر به طرف آتش می‌رفت، ناگهان با دلسوزی برای فرزندش به تردید افتاد. اما نوزاد به تکلم آمد و به مادرش گفت: «فإن هذا في الله قليل»

و او را به فداکاری و ورود در گودال تشویق کرد.^۱ خشونت‌های وحشیانه از چه دستگاهی صادر می‌شود؟ جز از دستگاه کفر؟! حلم و صبر به این عظمت از چه دستگاهی صادر می‌شود؟ جز از دستگاه ایمان؟!

پس یکی از اصلی‌ترین مأموریت‌های پیامبر اکرم (ص)، «برچیدن کفر و بت پرستی جلی» از روی کره زمین بود. در همین راستا، نبی اکرم به وسیله «قرآن کریم»

۱. در همین جا مناسب است مطلبی پیرامون نقش زنان و بانوان در دستگاه ایمان بیان شود. همانطور که مردان نسبت به اقامه کلمه توحید، از طریق «عقلانیت و قدرت» خود مسئول هستند، زنان نیز در تمام طول تاریخ از طریق «عواطف زنانه خود» موظف به اقامه کلمه توحید هستند. چرا که عرصه اقامه توحید، عرصه‌ای است که همه اقشار و صنوف اعم از مرد و زن و پیر و جوان و کودک، موظف به انجام وظیفه در آن هستند. در واقع ورود به جبهه مقابله با کفر و تحمل مرارت‌ها و شداوند آن توسط مردان، بجز پشتیبانی عاطفی زنانه از آن‌ها و تسکین یافتن روح و قلب مردان، امکان پذیر نیست! می‌توان گفت آنچه وظیفه زنان است، مدیریت عواطف زنانه در جبهه ایمان در مقابل جبهه کفر برای اقامه کلمه توحید است. لذا جامعه زنان باید دغدغه‌ها و حساسیت‌های فردی را حول این مسأله مدیریت کنند. اگر چنین شد، در شهر کوفه که همه مردان دست از یاری جناب مسلم (ع) برداشتند، شیر زنی به نام «طوعه» به پشتیبانی و حمایت از سفیر امامش قیام می‌کند. این مهم ممکن نیست مگر اینکه چنین زنی - اگرچه تمام عمر خود را در خانه سپری کرده - تمام دغدغه و حساسیت‌های خود را دائماً بر محور مرکز هدایت و نور زنده نگاه داشته است. لذا به صورت کلی می‌توان گفت به موازات بیان مأموریت انبیاء الهی، مأموریت جامعه زنان «مدیریت عواطف حول اقامه کلمه توحید» است. عمق این مأموریت زمانی روشن می‌شود که در زندگی زنان و مخدرات انبیاء عظام و ائمه اطهار دقت شود؛ چرا که همراهی با امامی که جبهه کفر و نفاق دائماً به آن حمله‌ور هستند و در خانه او، اموری مثل بیان اسرار امامت مطرح می‌شود، کار آسانی نیست. وقتی حضرت موسی (ع) به عنوان پیامبر الهی، با حضرت خضر (ع) همراه شد، به دلیل تفاوت درجات علمی ایشان با حضرت خضر، مصاحبت او را تاب نیاورد. توجه به این مطلب است که عظمت نقش زنان اهل بیت را در روز عاشورا تا حدودی روشن خواهد کرد. تصمیمات و افعال حضرت سیدالشهداء در روز عاشورا صدها برابر از افعال جناب خضر (ع) پیچیده‌تر و سخت‌تر بود اما زنان اهل بیت دارای چه قدرت تحلیل و تحمل و صبری بودند که توانستند مصاحبت با ایشان را تا آخر مسیر، با قدرتی معجزه گونه ادامه دهند و پس از شهادت نیز به بهترین وجه، این راه را تا مفتضح کردن یزید پیش ببرند. برای تفصیل، به سلسله بحث «منزلت زن در نظام اسلامی؛ عفت و عطوفت انقلابی یا عفت و عطوفت انفعالی» از انتشارات حسینیه اندیشه مراجعه شود.

به عنوان معجزه الهی، به مظهر قدرتِ جامعه مشرکین و کفار یعنی «اشعار و خطابه‌های جاهلی» حمله کرد و آن‌ها را به استیصال کشاند؛ به حدی که کفار به پیامبر (ص) پیشنهاد دادند که اموال و ثروت و جاه و جلال و زنان زیباروی به تو خواهیم داد به شرط آنکه از دعوت خود دست برداری. اگر پیامبر اسلام، «مرکز قدرتِ جامعه کفر» را نشانه نگرفته بود که چنین پیشنهاداتی به ایشان نمی‌شد. اما از آنجا که نبی اکرم (ص) به دنبال قدرت و تئوری مادی نبود تمام پیشنهادات آن‌ها را رد کرد و فرمود: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (کافرون/ ۱ تا ۵). بنابراین در مجلسی که قصد علنی کردن دعوت خود را داشت، همه بزرگان قریش را دعوت کرد و فرمود: شما را به دو کلمه‌ای که به زبان آسان است و در میزان اعمال در روز قیامت بسیار سنگین است دعوت می‌کنم: شهادت به یگانگی خدا و شهادت به پیامبری من. که اگر دعوت من را بپذیرید بر عرب و عجم و تمام امت‌ها فرمانروا خواهید شد: «تَمْلُكُونَ بَهْمَا الْعَرَبَ وَالْعَجَمَ وَتَنْقَادُ لَكُمْ بَهْمَا الْأُمَم... وَتَكُونُوا مَلُوكَ الْأَرْضِ». لذا نبی اکرم (ص) در اولین دعوت و برای معرفی رسالت خود، دستیابی به «حکومت الهی» را به این صراحت مطرح می‌کند. شاهد دیگر اینکه وقتی نبی اکرم (ص) در بیعت عقبه دعوتش را با مردم مدینه مطرح کرد، یکی از بیعت‌کنندگان به نام «عباس بن نصره» برای توجه دادنِ بیعت‌کنندگان خطاب به آن‌ها می‌گوید: موضوع دعوت پیامبر به معنای جنگ با پادشاهان دنیا و درگیری با امپراطوری ایران و روم است، اگر طاقت چنین کاری ندارید، به او وعده همراهی ندهید: «إِنَّمَا تُقَدِّمُونَ عَلَيَّ حَرْبٍ

الْأَحْمَرِ وَالْأَبْيَضِ وَ عَلَى حَرْبِ مُلُوكِ الدُّنْيَا»^۱. این رسالت و مأموریت به قدری آشکار بود که وقتی یکی از مشرکین در ابتدای بعثت، پیامبر اکرم و خدیجه کبری و علی بن ابی طالب علیهم السلام را در حال نماز دید و از دین آن‌ها سوال کرد، عباس بن عبدالمطلب این دو جمله را در معرفی دین اسلام بیان کرد: «هذا محمد بن عبدالله یزعم أنّ الله أرسله، وأنّ کنوز کسری و قیصر ستفتح علیه»^۲ او کسی است که گمان می کند خدا او را فرستاده و خزائن کسری و قیصر در برابر او گشوده خواهد شد. در واقع پیامبر اکرم (ص) علاوه بر مأموریتشان برای ایجاد «امت الهی»، موظف به ایجاد «حکومت الهی» نیز بودند که در هر دو موفق شدند. برخلاف حضرت موسی (ع) که در ایجاد امت الهی موفق شد اما به دلیل سرپیچی بنی اسرائیل، در ایجاد «حکومت الهی» به نتیجه مطلوب نرسید.

بنا به این تحلیل است که پیامبر اکرم (ص) بعد از ۱۳ سال مبارزه علیه مشرکین و کفار مکه و پراکنده ساختن مردم از مرکز قدرت کفر، با هجرت خود و یارانش به مدینه، «امت الهی» را ایجاد کرد و سپس با اعلان جهاد بر ضد کفار قریش، برای «تشکیل حکومت الهی» تلاش کرد. لذا انجام جهاد از سوی امت نبی اکرم (ص) منجر به «تشکیل حکومت الهی» شد و امری که بنی اسرائیل از آن سرباز زده بودند، با موضع گیری های پیامبر و امتثال امت او محقق شد. نکته قابل توجه در تحقق این مأموریت، محوریت امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) در تمام جنگ ها با کفار و

۱. «پیش روی شما جنگ با سرخ رویان [امپراتوری ایران] و جنگ با سفید رویان [امپراتوری روم] و نبرد با پادشاهان دنیاست». بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۲.

۲. إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۱۰۵.

مشرکین و یهودیان است.^۱ لذا برای تحقق چنین هدف والایی است که نبی اکرم (ص) در طول ده سال حضورشان در مدینه، بیش از بیست و پنج غزوه و سی و پنج سرّیه در برابر کفار انجام داد. جنگ به چه معناست؟ به معنای اوج وضعیت بحرانی برای یک نظام و جامعه که کشته شدگان و اسراء و خانواده های آنها و تبعات فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و ... دارد و اینکه چگونه روحیه مردم را طوری تهییج کنند که از جنگ خسته نشوند. آن هم جنگ هایی که به طور میانگین، هر سه چهار ماه یک بار باید برای آن مهیا شوند.

لذا نبی اکرم (ص) به همراه امیرالمومنین (ع) با تمام شجاعت و تحمل مرارت ها و سختی های بسیار، «فرهنگ مبارزه با کفر» را به عنوان رکن بعثت در جامعه اسلامی نهادینه کرد، اگرچه جامعه مسلمین وقتی دچار امتحانات امت سازی و حکومت سازی شدند، به نفاق گرایش پیدا کردند. طبق روایتی که از حضرت سجاد نقل شده، اولین حسدی که بر جماعت منافق عارض شد، آنجایی بود که نبی اکرم (ص) قبل از اولین ورود به مدینه توقف کرد و فرمود تا علی (ع) نیاید، وارد شهر نمی شوم. منافقین هم پیامبر (ص) را رها کردند و خود را به مدینه رساندند تا به عنوان یکی از اصحاب قدرت جدید، از طریق زد و بند با بزرگان شهر، جریان نفاق را پیش ببرند. لذا اشتباه بزرگی است که گمان شود ولایت امیرالمومنین (ع) یک شبه یا در طول مدتی کوتاه پس از رحلت پیامبر،

۱. توصیف حضرت زهرا (س) از نقش امیرالمومنین (ع) در پیروزی نظامی مسلمین بر کفار قریش، در خطبه فدکیه - که مراحل قیام و تشکیل حکومت الهی را به زیبایی تشریح می کند - خواندنی است: «کلما اوقدوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللهُ او نجم قرن الضلالة او فغرت فاغره المشركين قذف أخاه في لهواتها فلا ينكفن حتى يطأ صماخها بأخمصة و یخمد لهنها بحدّه» و لذا در زیارت به امیرالمومنین عرض می کنیم: «السلام علی من عجب من حملاته فی الوغی ملائکه السماوات».

غصب شد. مگر می شود چند نفر یک شبه، بدون اینکه تمایلات و ادراکات عمومی را به نفعِ خودشان مصادره نکرده باشند، به حکومت برسند؟! آن‌ها در زمان پیامبر (ص)، مدیریت و تقدس ایشان را زیرسوال بردند. یک خیانت جنگی توسط یکی از اصحابِ نه چندان مهم، منجر به واقعه ستون توبه شد؛ اما خیانت قله‌های نفاق در یکی از جنگ‌های پیامبر - که بسیار بزرگ‌تر از خیانت ستون توبه بود - بدون عکس‌العمل مسلمانان تمام شد؛ در حالی که پیامبر (ص) به صراحت آن‌ها را خائن خوانده بود. این مطلب بدون همراه‌کردن قبائل و مردم از ابتدای تشکیل امت و حکومت اسلامی امکان‌پذیر نبود. در همان زمان که نبی اکرم (ص) فرهنگ قبیله‌گرایی را - که مبنای قدرت سیاسی در آن عصر را شکل می داد - منزوی کرد و قدرت خدای متعال را مبنا قرار داد، منافقین بر فرهنگ قبیله‌گرایی ایستادند و گفتند علی همان کسی است که فرزندان و برادران و پدران‌تان را در جنگ‌ها کشته است! اگر او خلیفه شود چه‌ها به سرتان می آید! مناسبات قبیله‌ای در عرب یعنی اگر شخصی از یک قبیله، شخص دیگر از قبیله دیگر را به قتل می رساند، تا مدت‌های مدیدی با یکدیگر درگیری داشتند. لذا به تعبیر حضرت سجاد در صحیفه سجاده، «أَقْصَى الْأَذْنَيْنِ عَلَى جُحُودِهِمْ وَقَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ وَوَالَى فَيْكَ الْأَبْعَدَيْنِ وَعَادَى فَيْكَ الْأَقْرَبَيْنِ»^۱ نبی اکرم (ص) برخلاف مناسبات قبیله‌گرایی، کسانی را که دور بودند و روابط سببی و نسبی با ایشان نداشتند اما موحد می شدند، به خود نزدیک می کرد و از سوی دیگر، آن‌هایی که نزدیک بودند و روابط قبیله‌ای و خویشاوندی وثیقی داشتند اما خدای متعال را انکار می کردند، از خود دور می کرد یا با آنان می جنگید.

۱. «نزدیکان را به دلیل انکار کردنشان از خود براند، و دُوران را بر اثر پذیرفتنشان، به خود نزدیک ساخت، و در راه تو با بیگانگان دوستی ورزید، و با خویشان دشمنی کرد».

اما پس از اینکه جامعه نفاق شکل گرفت و خلافت را از مسیر اصلی خود منحرف کرد، به خاطر عظمت و استحکام حرکت نبی اکرم (ع) در «مبارزه و جهاد با کفر جلی»، منافقین نیز مجبور شدند بر این شعار بایستد و آن مسیر را ادامه دهند. ریشه فرهنگ جهاد با کفار توسط نبی اکرم (ص) آنچنان مستحکم شده بود که اگر منافقین از مبارزه با کفار دست برمی داشتند، مردم به دور امیرالمومنین (ع) جمع می شدند. چرا که مسلمین برای نابود کردن کفر جلی، جنگ‌های بسیاری انجام دادند و خون‌ها ریختند و کشته‌ها دادند که در اثر این مجاهدت‌ها، مبارزه با کفر در میان مسلمین نهادینه شده بود. لذا نبی اکرم (ص) در زیارت از بعید اینگونه توصیف می‌شود: «قَطَعَ رَحِمَ الْكُفْرِ فِیْ اِعْزَازِ دِیْنِكَ وَ لَيْسَ ثَوْبُ الْبَلَوِیْ فِیْ مُجَاهَدَةِ اَعْدَائِكَ»^۱. در واقع منافقین از حسادت نسبت به امیرالمومنین (ع) که نکند مردم به ایشان تمایل پیدا کنند و او را به قدرت برسانند، «جهاد با کفار» را در رأس امور خود قرار دادند. این نکته بسیار مهمی است. در مقایسه با قوم بنی اسرائیل آن‌ها بعد از مبتلا شدن‌شان به نفاق، فریب سامری را خوردند و او توانست آن‌ها را به گوساله‌پرستی سوق دهد و سپس در دوران‌های بعدی، تا حدی در نفاق غلتیدند و دنیاطلب شدند که قدرت آن‌ها روز به روز، رو به زوال رفت و نه تنها قدرت مبارزه با بت پرستان را پیدا نکردند بلکه کفاری مانند بخت‌النصر بر آن‌ها مسلط شد. اما نبی اکرم (ص) کاری کرد که منافقین بعد از انحراف جامعه اسلامی، نه تنها جرأت نکردند که از بت پرستی آشکار و علنی حرفی به میان آورند بلکه جریان مبارزه با کفر را آنچنان ادامه دادند که دو امپراطوری کافر آن زمان یعنی امپراطوری روم و ایران را

۱. «قَطَعَ رَحِمَ الْكُفْرِ وَ شَرِكَ دَر رَاهِ اِعْزَازِ دِیْنِ تُو نَمُود وَ دَر جِهَادِ بَا اَعْدَاءِ وَ دَشْمَنَانَتِ جَامِه هَر رَنْجِ وَ بِلَا دَر تَنْ پُوشید».

فروپاشیدند. از طرف دیگر مجبور شدند فرهنگ قرآن و مسجد و نماز و روزه و حج و احکام ظاهری اسلام را ترویج و گسترش دهند. این امر ممکن نبود مگر به مراقبت و مواظبت و مقاومت امیرالمومنین (ع) در برابر خطر «بازگشت جامعه اسلامی به کفر جلی». لذا گرچه ایشان در حادثه احراق البیت دست به شمشیر نبرد، اما زمانی که مشاهده کرد کسی که از سوی خلیفه به عنوان مسئول صدقات مدینه منصوب شده بت پرستی می کند، او را به دَرَک فرستاد و «بت پرستی» آن شخص، مبنای احتجاج امیرالمومنین (ع) با خالد بن ولید - که از جانب خلیفه اول به همراه نفراتی برای برخورد با حضرت (ع) آمده بود - می شود و خالد و خلیفه را ساکت کرد.^۱ یهودیان و مسیحیان بعد از ایمانشان، شرک به خدا (عزیر پسر خداست و مسیح پسر خداست) را مطرح کردند؛ اما منافقین زمان پیامبر (ص) علی رغم اینکه در انحراف و دنیاخواهی از منافقین یهود و مسیحیت شدیدتر بودند، به برکت مجاهدت ها و مدیریت پیچیده نبی اکرم (ص) و امیرالمومنین (ع)، جرأت سخن از کفر علنی را پیدا نکردند. امروز هم مشاهده می کنیم که نظام جمهوری اسلامی توانسته فرهنگ کفرستیزی به عنوان رکن بعثت نبی اکرم را دوباره زنده کند.^۲ این در حالی است که طبق آمار سال ۱۳۹۴ شمسی، بودجه نظامی جمهوری اسلامی ایران ۱۲ میلیارد دلار بوده است و بودجه نظامی آمریکا - که مظهر کفر و شرک مدرن است - ۶۰۰ میلیارد دلار بوده است. یعنی ملت ایران با تکیه به نبی اکرم

۱. بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۴۶.

۲. قریب به ۱۴۰۰ سال بود که تمام پیروزی های جامعه اسلامی به نام حکومت های نفاق رقم می خورد، اما بعد از رنسانس و با فروپاشی حکومت عثمانی، پرچم مبارزه با کفار به دست فقهای عظام شیعه افتاد. قبل از آن شیعیان می بایست در جنگ با کفار شرکت می کردند و شهادتشان به نفع حکومت نفاق تمام می شد ولی امروز برادران اهل تسنن نیز در محور مبارزه با کفر که سردمدار آن جمهوری اسلامی است، مشارکت دارند.

(ص) و ائمه اطهار (ع) در مقابل قدرت‌هایی ایستاده که توانایی نظامی آنان، پنجاه برابرِ نظام اسلامی است. در واقع امنیت کشور ایران نیز حاصل زنده‌کردنِ مأموریت اصلی نبی اکرم (ص) در کفرستیزی است؛ می‌دانیم که جامعه ایمانی در برابر کفار هیچ امنیت جانی ندارند و اولین گزینه کفار در برابر جامعه الهی، حذف فیزیکی آن‌هاست و تنها پس از ناتوانی در حذف فیزیکی، به سراغ راهکارهای دیگر می‌روند. لذا بعد از مأیوس شدن‌شان از نابودی مردم ایران است که بعد از سی و چند سال، به سمت مذاکره متمایل شدند؛ همانطور که امروز نیز اولین گزینه مقابله با ملت یمن، گزینه نظامی و حذف آن‌هاست. قرآن کریم از رفتار و گفتار کفار به ما خبر می‌دهد: «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (یس/۱۸) اگر دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد و عذاب بزرگی به شما خواهیم چشاند. لذا باید دانست که هر امنیتی که برای جامعه ایمانی حاصل می‌شود، فقط به برکت «مبارزه با کفار» و احیاء فرهنگ بعثت است و نباید امنیتی را که نظام اسلامی فراهم کرده، به معنای مادی آن - که چه بسا در خیلی از کشورها چون سوئیس و سوئد و هلند و استرالیا و.. نیز وجود دارد - تفسیر کرد.

بنابراین در جمع‌بندی باید به این روند توجه کرد: «امت الهی» از زمان پیامبران اولوالعزم «تشریع» شد که در دوران حضرت نوح (ع) و حضرت ابراهیم (ع) علی‌رغم مجاهدات این دو پیامبر الهی «تحقق» نیافت؛ اما حضرت موسی (ع) موفق به تشکیل «امت الهی» شد گرچه در ادامه و علی‌رغم تشریع «حکومت الهی»، موفق به تحقق آن نشد. در زمان نبی اکرم (ص)، ایشان هم در تشکیل «امت الهی» موفق شد و هم در تشکیل «حکومت اسلامی». البته مأموریت جدیدی مبنی بر ایجاد «تمدن الهی» نیز

برای پیامبر اکرم (ص) تشریع شده است که بنابر روایات، این مأموریت تا زمان ظهور حضرت ولی عصر (عج) محقق نخواهد شد، چرا که جامعه نفاق با انحراف در دین، مسیر خلافت الهی را منزوی کرده است. همچنان که به علت فقدان ظرفیت جامعه تشیع در جهت حمایت از امامان خود برای «تحقق» احکام تشریع شده در بعثت (احکام ایجاد امت، حکومت و تمدن) و عدم بلوغ کافی در این عرصه، یازده امام معصوم شهید شدند و خداوند متعال دوازدهمین امام معصوم را در پرده غیبت قرار داد.

البته بدون دستیابی به این بلوغ و با توجه به شرح صدری که برای کفار در امر تأسیس تمدن و تداوم آن رخ داده، حتی امنیت جانی امام زمان (عج) برای تحقق حکومت و تمدن الهی و جهانی مهیا نشده و آن بزرگوار بر فرض ظهور در چنین شرایطی، همانند اجداد خود به شهادت مظلومانه مبتلا خواهد شد و اراده خدای متعال مبنی بر غلبه اسلام بر تمامی ادیان و وراثت مستضعفان بر جهان تحقق نخواهد یافت. پس از منظر فلسفه تاریخ الهی، ظهور زمانی واقع می شود که جامعه شیعه به ظرفیت همراهی با امام زمان (عج) و دفاع از ساحت مقدس ایشان در سطح ایجاد «امت، حکومت و تمدن الهی» برسد و قبل از ظهور، توانایی خود را برای تحمل پیچیدگی های این مسیر عملاً اثبات کند. پس تشکیل حکومت و «تمدن مقاومتی» در دوران غیبت ضرورت پیدا می کند؛ تمدنی که با تکیه به فقاہت غیر معصوم در منطقه ای از عالم شکل می گیرد تا از حیات جامعه ایمانی در مقابل هجوم های تمدنی کفر و نفاق محافظت نماید.

مبحث ششم

تشریح «تمدن الهی» در دوران نبی اکرم (ص) و عدم تحقق آن به دلیل غصب خلافت و تأویل احکام «امت، حکومت، تمدن» توسط منافقین

وجود مقدس حضرت صدیقه طاهره (س) بعد از ماجرای احراق بیت در بستر بودند که جمعی از زنان مدینه به محضرشان شرفیاب شدند. از جمله بیانات ارزشمند ایشان خطاب به آن‌ها در این باره این است که اگر مردم ولایت امیرالمومنین (ع) را پذیرفته بودند، چه برکاتی بر آن‌ها نازل می‌شد: «لَسَارَ بِهِمْ سَيْرًا سَجْحًا لَا يَكْلُمُ خَشَّاشُهُ وَلَا يَكِلُ سَائِرُهُ وَلَا يَمَلُّ رَاكِبُهُ وَلَا وَرَدَهُمْ مِنْهَا نَمِيرًا صَافِيًا رَوِيًّا تَطْفَحُ ضَفَّتَاهُ وَلَا يَتَرْتَقُ جَانِبَاهُ...» با نرمی و ملایمت آن‌ها را به سمت جاده حق سیر می‌داد بدون اینکه آزاری برای مردم پیش آید و بدون اینکه مرکب‌شان خسته شود و راکب آن ملول گردد. آن‌ها را بر سر چشمه زلالی می‌رُود که از آب مملو بود و همه را سیراب می‌کرد. اگر مردم ولایت او را می‌پذیرفتند، همه را در امور دین و دنیا سیراب می‌کرد. سپس به این آیه استناد کردند: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا

فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱ (اعراف/۹۶) در واقع معصومین (ع) با توجه به علم الهی از حوادث آینده مطلع بودند و لذا حضرت زهرا (س) نیز در بیان خود از لفظ «لو» – که در امور ممتنع الوقوع بکار می‌رود – استفاده می‌کنند و با استناد به همین آیه می‌فرمایند: «اگر مردم به خدای متعال و ولی الهی ایمان می‌آوردند و از پیروی ولی طاغوت تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین بر آن‌ها نازل می‌شد و همه نعمت‌ها به همه مردم می‌رسید ولی چنین اتفاقی محقق نشد و لذا خسارت‌های عظیمی به امت وارد خواهد شد».

ملاحظه کرده‌اید که امروزه بشر برای رسیدن به محصولات کشاورزی بهتر، چقدر زحمات و تحقیقات و محاسبات نسبت به خاک و آب و بذر و... بر خود تحمیل می‌کند تا بهره‌وری آن‌ها را افزایش دهد. چند هزار نفر ساعت، صرف پروژه‌های عظیم می‌کند و در این میان چه مظالمی بر بشر روا داشته می‌شود تا بتواند از بخشی از ظرفیت‌های طبیعت استفاده کند. اما اگر ولایت امیرالمومنین (ع) پذیرفته می‌شد، «تمام نیازهای مادی و معنوی بشر» بدون آن همه ریاضت‌ها و زحمات تأمین می‌شد؛ امری که «تمدن»‌ها متکفل آن می‌باشند. یعنی مدعیان تمدن‌ها می‌گویند ما تمامی نیازهای مادی و معنوی شما را برآورده می‌کنیم. لذا بعد از تشریع اولین مأموریت اصلی نبی اکرم (ص) که «برچیدن بت پرستی جلی از روی کره زمین» بود، مأموریت بعدی ایشان بعد از تحقق «امت الهی» و تحقق «حکومت الهی»، تشریع «تمدن الهی» بود. «تبیاناً لکل شی»

۱. «و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم؛ ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم».

بدین معناست که تمام نیازهای مادی و معنوی بشریت در قرآن و علم اهل بیت (ع) بیان شده است. لذا طبق روایت جناب قطب راوندی^۱، حضرت سیدالشهداء قبل از روز عاشوراء به اصحاب خود فرمودند: «من اولین نفری هستم که در عالم رجعت به این دنیا باز خواهم گشت و هند و روم - که ظاهرا کنایه از شرق و غرب جهان است - به دست اسلام فتح خواهد شد و هیچ مبتلا به بلایی باقی نمی ماند مگر اینکه خدای متعال بلایش را به برکت ما از او رفع می کند». لذا عالم رجعت، عالمی است که بشریت بعد از هزاران سال حاضر شده است ولایت اولیای الهی را بپذیرد و به همین دلیل، به اوج زندگی معنوی و مادی دست پیدا می کند. امروزه بشریت چقدر سختی ها و زحمت ها و تحقیقات و... متحمل می شود تا انواع بیماری های روحی و ذهنی و جسمی را درمان کند، چقدر بیمارستان و درمانگاه ساخته می شود و دارو تولید می شود تا مردم را درمان کند!^۲

اباعبدالله الحسین (ع) در ادامه می فرماید: «برکت به گونه ای از آسمان نازل می شود که شاخه های درختان از کثرت میوه، نزدیک است که شکسته شود؛ میوه های تابستانی در زمستان خورده خواهد شد و بالعکس» و در ادامه به همان آیه ای استناد می کند که مادر گرامیشان استناد کرده بودند: «لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ». سپس فرمودند: «خداوند هدیه هایی به شیعیان ما

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۵۰.

۲. این مطلب فارغ از ملاحظه علل ایجاد بیماری هاست؛ که اگر به روایات در این باره رجوع شود روشن می شود که اساسا بیماری ها و دردها و آفت های کشاورزی و... همگی به دلیل گناهان بشری و اعراض از ولایت الهی به وجود آمده اند.

اهل بیت اعطاء می‌کند که هیچ چیزی روی زمین بر آن‌ها پوشیده نمی‌ماند تا این حد که وقتی شیعیان می‌خواهند از حال خانواده خود مطلع شوند به وسیله علم الهی و بدون جابجاشدن، بر احوال آن‌ها آگاه می‌شوند». امروزه بشریت برای کسب اطلاع و ایجاد ارتباط در نقاط مختلف و دوردست، از تلفن و موبایل و اینترنت و... استفاده می‌کند و باید توجه داشت که حکومت‌ها و دانشمندان چه هزینه‌ها و وقت‌ها و ریاضت‌هایی صرف کردند تا زیرساخت این وسائل (ماهواره و کابل‌ها و فیبر نوری و...) را برای مردم جهان مهیا کنند و برای تعمیر و ارتقاء آن‌ها چه هزینه‌هایی صرف می‌کنند! اما در عالم رجعت به برکت ولایت ائمه اطهار (ع) و از طریق علم الهی، تمام نیازهای مادی و معنوی بشر بدون کمترین زحمت و ریاضت مادی برطرف خواهد شد. نقل شده است^۱ هنگام ایراد خطبه‌ی جمعه توسط امیرالمومنین (ع)، ابی اسحاق سبیعی از پدرش سوال می‌کند که چرا علی بن ابی طالب (ع) پیراهن خود را تکان می‌دهد؟ آیا از شدت گرما چنین می‌کند؟ پدرش در پاسخ می‌گوید: «خیر! گرما و سرما در علی اثر نمی‌گذارد بلکه او به خاطر زهدی که دارد تنها یک پیراهن دارد که آن را شسته اما هنوز رطوبت آن برطرف نشده و با این کار می‌خواهد آن را خشک کند.» و البته طبق روایات^۲ به برکت دعای پیامبر اکرم (ص) در جنگ خیبر بود که نه سرما و نه گرما بر امیرالمومنین اثر نمی‌گذاشت. امروزه بشر برای سرمایش و گرمایش منازل و ساختمان‌ها و ماشین‌ها و... چه هزینه‌ها و زحمات و تحقیقاتی انجام داده و چه میزان نیروی انسانی و تکنولوژی

۱. الغارات؛ ج ۱، ص ۶۲.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۹۰.

(بخاری و پکیج و لوله‌کشی گاز و برق و نیروگاه‌ها و...) بکار گرفته تا سرما و گرما او را اذیت نکند. اگر مردم ولایت اهل بیت (ع) را می‌پذیرفتند، یکی از میلیون‌ها برکات آن، استحکام در برابر سرما و گرما بود و بشریت به هیچ یک از این زحمات و هزینه‌ها نیاز نداشت. بعضاً مشاهده می‌شود که برخی، مومنین را در برابر دستاوردها و تکنولوژی کفار تحقیر می‌کنند که ببینید آن‌ها به چه ابزاری دست پیدا کردند. اما این نگاه ناشی از عدم دقت در موضوع مأموریت نبی اکرم (ص) و اهل بیت ایشان (ع) و تشریع تمدن الهی و تامین همه نیازهای بشر در صورت تولی به ولایت اولیاء الله است. همین مضمون در خطبه حضرت امام حسن مجتبی هنگام تحویل خلافت به معاویه نیز بیان شده است: «إِنَّا لَا نُسَمِّي أَحَدًا، وَ لَكِنْ أُقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا تَالِيًا، لَوْ أَنَّ النَّاسَ سَمِعُوا قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولِهِ، لَأَعْطَتْهُمْ السَّمَاءُ قَطْرَهَا، وَ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا، وَ لَمَّا اخْتَلَفَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ سَيْفَانِ، وَ لَا كَلُّوْهَا خَضِرَاءَ خَضِرَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱

در نتیجه، مأموریت بعدی پیامبر (ص) بعد از «برچیدن کفر جلی»، «تشریع تمدن الهی» بود که علم آن در قرآن کریم و بر قلب نبی اکرم (ص) نازل شد؛ ولی همزمان خدای متعال به پیامبرش خبر داد که به دلیل غصب ولایت جانشینان بعد از او، «تحقق تمدن الهی» تا زمان ظهور حضرت ولی عصر (عج) به تاخیر خواهد افتاد. در مبحث قبلی بیان شد که اشتباه بزرگی است که گمان شود دستگاه نفاق یک‌شبه پدید آمد و ولایت را غصب کرد بلکه ایجاد نطفه نفاق در همان زمان حیات پیامبر اکرم (ص) از

۱. «ما اسمی نمی‌آوریم اما به‌خدا پی‌درپی سوگند می‌خورم اگر مردم سخن خدا و رسولش را به‌گوش گرفته بودند، آسمان باران و زمین برکت‌هایش را به آنان می‌داد و حتی دو شمشیر از این امت هم در برابر هم کشیده نمی‌شدند و از زمین در حالی که سرسبز و خرم بود تا روز قیامت [روزی] می‌خورند». الامالی (للطوسی)، ص ۵۹۹.

طریق جذب تمایلات عمومی به سمت خود و زد و بندها با روسای قبایل توسط ائمه نفاق انجام شد. نمونه آن، شهادت یکی از دختران پیامبر (ص) توسط یکی از منافقین بر اثر ضرب و شتم و عدم بروز واکنشی از سوی مردم در برابر این جنایت بود.^۱ حداقل مطلب این است که دختر رئیس جامعه اسلامی کشته شده است؛ اما علاوه بر اینکه هیچ واکنشی دیده نشد، قاتل در تشییع جنازه او شرکت کرد! در این لحظه پیامبر (ص) فرمود کسی که قاتل او بوده برگردد، در غیراین صورت، او را معرفی می‌کنم. بعد از سه بار تکرار این جمله از سوی پیامبر (ص) بود که قاتل دست بر شکم خود گذاشت و گفت احساس درد می‌کنم و می‌خواهم برگردم! نمونه دیگر، خیانت‌هایی بود که توسط برخی صحابه در جنگ نسبت به فرمان پیامبر انجام شد و پیامبر - حسب روایات منقول در ذیل سوره عادیات - آن‌ها را عاصی نامید و بر تمرّد آن‌ها تاکید کرد^۲ ولی هیچ واکنشی از سوی مردم دیده نشد. در حالی که خیانت کوچک‌تر از آن توسط یکی از صحابه، منجر به ماجرای ستون توبه می‌شود! حال علی‌رغم ایجاد فتنه‌ای به این عظمت از سوی ائمه نفاق، امیرالمومنین (ع) بعد از غصب خلافت توسط آن‌ها، چه مأموریتی را عهده‌دار شد؟

برای پاسخ به این سوال، می‌توان به آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ» (توبه/۷۳) توجه کرد که از پیامبر می‌خواهد با کفار و منافقین جهاد کند. از سوی دیگر روشن است که پیامبر (ص)، با منافقین جنگ نکرد. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ذیل این آیه شریفه نقل شده که «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ» یعنی

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۵۳.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۷۳۳.

به وسیله منافقین با کفار جهاد کن. قبلاً بیان شد نبی اکرم (ص) به کمک امیرالمومنین (ع) به نحوی فرهنگ جهاد با کفار را در جامعه اسلامی نهادینه کرده بود که منافقین علی رغم «شدت در دنیاپرستی» شان، مجبور شدند جهاد با کفار را ادامه دهند؛ آن هم در حدی که دو امپراطوری بزرگ روم و ایران را که ابرقدرتهای جهان بودند، ساقط کردند. یعنی امیرالمومنین (ع) با تحمل و صبر خود، میان سه دستگاه «کفر و نفاق و ایمان» توازن قدرت را به نحوی برقرار کردند تا آرمانهای نبی اکرم (ص) محقق شود. یعنی از حق خودشان چشم پوشیدند تا منافقین مجبور شوند برای از دست رفتن خلافت غصب شده، با کفار جهاد کنند و بت پرستی را از روی زمین نابود کنند و امنیت را برای اسلام و مسلمین تامین نمایند. این همان امنیتی است که برای یهودیان و مسیحیان تامین نشد، چرا که منافقین در امت موسوی و عیسوی، طوری جامعه الهی آن زمان را منحرف کردند که از شدت ضعف درونی، تحت سلطه کفار قرار گرفتند.

در واقع توجه به پیچیدگی مدیریت «سه دستگاه کفر و نفاق و ایمان در تمام تاریخ» است که ضرورت اعطاء هفتاد و دو حرف از هفتاد و سه حرف اسم اعظم الهی را به ائمه اطهار^۱ توضیح می دهد، نه اینکه علم آنها منحصر در احکام فقهی فردی چون نماز و روزه و حج و... باشد. به همین دلیل است که در حساس ترین حوادث تاریخ که از ائمه اطهار (ع) در مورد موضع گیری های شان سوال می شود، آنها تماماً به آیات قرآن استناد می کنند؛ چرا که در قرآن کریم، احکام «امت و حکومت و تمدن» بیان شده است. أشعث بن قیس از حضرت امیر (ع) سوال طعن آمیز کرد که تو از زمانی که خلیفه شدی،

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۰۸.

دائماً می‌گویی من مظلوم بودم، پس چرا باظالمین برخورد نکردی؟ امیرالمومنین (ع) عمل خود را به این آیه قرآن مستند کرد: «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» (طه/۹۴) چون وقتی حضرت موسی (ع) هارون را توییح کرد که «چرا در برابر گوساله‌پرستی موضع نگرفتی؟» در جواب گفت: «من ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه ایجاد کردی!» پس «احکام تفرقه» و «احکام وحدت کلمه» در قرآن است و علوم اصلی ائمه اطهار (ع) ناظر به این امور است. یا هنگامی که از جنگ جمل فارغ شد، خطبه خواند و فرمود که این جنگ را بر اساس آیه «وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ...»^۲ (توبه/۱۲) انجام دادم.^۳ نمونه دیگر در بیان شریف امام باقر و امام صادق (ع) است که طبق روایات منقول در ذیل آیهی «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...»^۴ (نساء/۷۷) می‌فرمایند: این آیه در شأن امام حسن مجتبی (ع) نازل شده و صلح را بر اساس این آیه قبول کردند. یا وقتی از امام رضا (ع) سوال می‌کنند که چرا ولایت عهدی مأمون را پذیرفتی؟ حضرت در پاسخ به آیه «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ»^۵ (یوسف/۵۵) استناد

۱. کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۶۶۴.

۲. «و اگر پیمان‌های خود را پس از عهد خویش بشکنند، و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید».

۳. تفسیرالقمی، ج ۱، ص ۲۸۳.

۴. «آیا ندیدی کسانی را که (به آنها گفته شد: دست از جهاد بردارید، و نماز را برپا کنید، و زکات بپردازید...)».

۵. البرهان فی تفسیرالقرآن، ج ۲، ص ۱۲۹.

۶. «حضرت یوسف) گفت: «مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاهم».

می‌کرد^۱ و فرمود: «یوسف پیامبر(ع) خود به پادشاه کافر پیشنهاد وزارت داد ولی حاکم دولت اسلامی، من را مجبور به این کار کرد».

اساساً تأویل و تحریفی هم که نسبت به قرآن کریم انجام شد، تحریف احکام «امت و حکومت و تمدن» بود و تحریف و بدعت در احکام عبادات در درجات پایین‌تری از اهمیت قرار دارد. همان‌طور که در برخی روایات از قول نبی اکرم (ص) نقل شده است^۲ که به صحابه فرمودند: «اولین چیزی که از اسلام نقض می‌کنید، ولایت است و آخرین چیزی که نقض می‌کنید، نماز است». لذا منافقین پیش از هر کاری، ابتدا در احکام وحدت کلمه و جامعه اسلامی تأویل کردند و آن را به جماعت مسلمین منتسب کردند؛ در حالی که جماعت مسلمین هنگامی که از اراده الهی تبعیت کند، ارزشمند خواهد بود. همچنین احکام حکومت و تعیین حاکم را بر اساس شورا و نظر اهل حل و عقد و روسای قبائل بنیان گذاشتند؛ در حالی که این امر منوط به نص نبوی بود. علاوه بر این، احکام تمدن الهی را واژگونه کردند و روابط تمدنی در ایران و روم را وارد جامعه اسلامی کردند و روکشی از ظواهر مذهب بر آن کشیدند.

بعضاً گمان می‌شود قرآن فقط همین وجود کتبی است در حالی که حقیقت قرآن، آن چیزی است که بر قلب نبی اکرم (ص) نازل شده است. قرآن بر قلبی نازل شده است که ۷۲ حرف از ۷۳ حرف اسم اعظم الهی به او داده شده است و پیچیدگی علم قرآن به قدری است که اگر بشر تا میلیون‌ها سال هم ابرکامپیوترها را ارتقاء دهد، نمی‌تواند

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۱۳.

«معادلاتِ توازن بین سه دستگاه کفر و نفاق و ایمان» و نحوه برخورد با ظرفیت هریک را بر اساس «اراده خدای متعال» درک کند. لذا ائمه اطهار (ع) همچون انبیاء گذشته، مأمور به «ضربه زدن به جامعه کفر و نفاق» بودند اما بر اساس رضایت و علم الهی؛ نه اینکه بخواهند به معنای مادی انقلابی‌گری، به غوغاسالاری و ابراز تهور و جسارت و... بپردازند. آن‌ها احکام «قیام و مبارزه و سکوت و تقیه و...» را از علم الهی و اراده خدای متعال گرفته و اگر مأمور به جنگ می‌شدند با تمام قوا می‌جنگیدند و اگر مأمور به تقیه می‌شدند، با اعلی درجات صبر و حلم عمل می‌کردند. در عصر ما هم وقتی که حضرت امام (ره) از سال ۴۳ تا سال ۵۶ در اوج انزوا و فضای پر از خمود گرفتار بود، مجاهدین خلق به ایشان پیشنهاد همکاری دادند. علی‌رغم اینکه چنین پیشنهادی از نظر «تئوری قدرت مادی» بهترین فضا برای خروج از انزوای ایشان محسوب می‌شد، ولی ایشان با تمام صلابت و اخلاص دست رد بر سینه آن‌ها زد؛ چرا که این عمل را متناسب با علم و اراده الهی تشخیص داده بود. این در حالی است که اگر ما بخواهیم مال شخصی خود را از غاصبی بگیریم، از هر کسی که با ما همراه شود استقبال می‌کنیم تا بتوانیم آن مال را از دست او خارج کنیم. اما در زمانی که رژیم پهلوی در اوج قدرت بود و جریان‌های مبارز از حضرت امام فاصله گرفته بودند، ایشان از راه‌ورسم قدرت الهی ذره‌ای تخلف نکرد و نپذیرفت که از مسیری غیر از مسیر الهی، مبارزه خود را پیش ببرد.

مبحث هفتم

«حفظ امنیت کلمه توحید و جلوگیری از بازگشت امت و حکومت اسلامی به کفر جلی» (به عنوان رکن بعثت)، تحلیل‌گر تفاوت رفتار امام حسین (قیام در برابر یزید) با سایر ائمه هدی (تقیه در برابر سایر خلفا)

در مبحث گذشته بیان شد که نبی اکرم (ص) به کمک امیرالمومنین (ع) به نحوی فرهنگ جهاد با کفار را در جامعه اسلامی نهادینه کرده بود که منافقین علی‌رغم «شدت در دنیاپرستی» شان، مجبور شدند جهاد با کفار را ادامه دهند؛ آن هم در حدی که دو امپراطوری بزرگ روم و ایران را که ابرقدرت‌های جهان بودند، ساقط کردند! یعنی امیرالمومنین (ع) با تحمل و صبر خود، میان سه دستگاه «کفر و نفاق و ایمان» توازن قدرت را به نحوی برقرار کردند تا آرمان‌های نبی اکرم (ص) محقق شود و از حق خودشان چشم پوشیدند تا منافقین مجبور شوند برای از دست رفتن خلافت غصب شده، با کفار جهاد کنند و بت‌پرستی را از روی زمین برکنند و امنیت را برای اسلام و مسلمین تامین نمایند. این همان امنیتی است که برای امت یهود و مسیح تامین نشد؛ چرا که منافقین در

امت موسوی و عیسوی، طوری جامعه الهی آن زمان را منحرف کردند که از شدت ضعف درونی، تحت سلطه کفار قرار گرفتند.

لذا عظمت فعل امیرالمومنین از این روند روشن می‌شود که بعد از شهادت همسر گرامیشان به آن وضع ناگوار، حضور خود را در جامعه نفاق با انواع موضع‌گیری‌ها و مشورت‌ها ادامه می‌دهد تا روند فروپاشی کفر و تامین امنیت برای کلمه توحید را مدیریت کنند. به عنوان نمونه، وقتی خلیفه دوم از سپاه صد و پنجاه هزار نفری ایرانیان دچار رعب شد و به او پیشنهاد شد تا شخصاً در جنگ نهایند شرکت کند، امیرالمومنین (ع) به او مشورت می‌دهند که این مسأله، مسأله‌ی نصرت دین خداست که وابسته به عده و عده نیست؛ پس از کثرت دشمن نترس و به جای آن که شخصاً در جنگ شرکت کنی، سپاهیان را بفرست که اگر بر خلیفه مسلمین ضربه‌ای وارد شود، نخ تسبیح پاره خواهد شد و نمی‌توان مهره‌ها را بدون آن جمع کرد.^۱ همچنان که یاری‌رسانی اعجاز‌آمیز حضرت امیر به سپاه خلیفه دوم در قضیه «یا ساریة الجأ الجبل» در برخی کتب نقل شده است.^۲ علاوه بر این، گزارش‌هایی هم درباره مشورت حضرت به خلیفه دوم در جنگ با روم،^۳ حرکت به سمت بیت المقدس برای امضای امان‌نامه به اهالی آن و... نقل شده است. به این صورت، معنای صحیح این جمله که «امیرالمومنین برای حفظ اصل اسلام سکوت کرد» روشن می‌شود چون ممکن است گفته شود که بر اساس معارف اهل بیت، اصل اسلام همان ولایت و امامت است که آن هم غصب شد؛ پس چرا امیرالمومنین سکوت کرد؟!

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶، ص ۲۰۳.

۲. الهدایة الکبری، ص ۱۷۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۴، ص ۱۹۲.

پاسخ آن است که امیرالمومنین به علم الهی و نبوی می‌دانست که مردم ولایت ایشان را نمی‌پذیرند و اصل اسلام به این معنا محقق نمی‌شود بلکه اصل اسلام در چنان شرایطی، زنده ماندن نبوت نبی اکرم (ص) و ادامه فرهنگ کفرستیزی و تحقق آرمان بعثت و آرمان همه انبیا مبنی بر تأمین امنیت برای کلمه توحید و نبوت و محو بت پرستی و کفر جلی بود و از آنجا که منافقین مجبور شده بودند که این راه را از طریق جهاد با کفر - و لو با نیت حفظ حکومت خود - ادامه دهند، حضرت علی سکوت کرد و قیام نکرد به نحوی که آنان این مهم را محقق کنند. یعنی اراده الهی بر این قرار گرفته که پس از ۶۸۰ سال غلبه «کفر» بر جهان، دین الهی وارد معادلات قدرت جهانی شود و بشریت و لو با تکیه به ادبیات «نفاق»، توحید و نبوت را به رسمیت بشناسد؛ گرچه به دلیل انکار و عناد، ولایت و امامت را نپذیرد. در تناسب با همین مطلب است که از امام باقر (ع) نقل شده که فرمود: امیرالمومنین به این علت مردم را به سوی خود دعوت نکرد که عدم رجوع آن‌ها از اسلام و باقی ماندن بر دین و لو با ضلالت و گمراهی، بهتر از کفر آن‌ها بود؛ همان‌طور که وقتی از امام صادق (ع) پرسیدند که چرا امیرالمومنین قیام نکرد، به حسب نقل‌های مختلف فرمود: «خَوْفًا أَنْ يَرْتَدُّوا وَ لَا يَشْهَدُوا أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» یا «مَخَافَةً أَنْ يَرْجِعُوا كُفَارًا»^۱.

پس می‌توان گفت تقیه امیرالمومنین (ع) نسبت به «دستگاه نفاق» و عدم قیام برای بازپس‌گیری حق خود، از یک‌سو به دلیل عدم همراهی مردم نسبت به ولایت و از سوی

۱. «از ترس اینکه مرشد شوند و شهادت ندهند که محمد رسول خداست» یا «از ترس اینکه دوباره کافر شوند».

دیگر، به دلیل فعالیت منافقین در جهت آرمان بعثت و مأموریت ویژه نبی اکرم (ص) یعنی «از میان برداشتن کفر جلیّ از روی کره زمین» بود. یعنی امیرالمومنین (ع) با مدیریتی که در توازن بین سه نظام انجام داد، موفق شد دستگاه کفر را توسط دستگاه نفاق از بین ببرد و همزمان دستگاه ایمان و ولایت را از نابودی نجات دهد که این رفتار به علم لدنی نیازمند است. زیرا باید نسبت به «ظرفیت دستگاه کفر» و «ظرفیت دستگاه نفاق» و «ظرفیت دستگاه ایمان» علم داشت تا در توازن قدرت میان آنها، اراده خدای متعال را در عالم جریان داد. به همین دلیل است که پس از بعثت نبی اکرم (ص)، شکل آیات و معجزات الهی تغییر کرده و اگر انبیاء گذشته به همراه آیات الهی (ناقه صالح و عصای موسی و دم عیسوی و...) مبعوث می شدند تا بر مردم اتمام حجت کنند، این نفسِ نفیسِ اهل بیت (ع) و موضع گیری های اجتماعی و تاریخی آنان در مدیریت دستگاه کفر و نفاق و ایمان است که با مردم اتمام حجت می کند و معجزه الهی است. یعنی علی بن ابی طالب که در اوج تنهایی و فشار از سوی تمامی جامعه قرار گرفته است، چطور معادلات را سازماندهی می کند که منافقین مجبور به جهاد با کفار می شوند. لذا ملاحظه می شود که ذیل برخی آیات قرآن که در آنها از عبارت «آیه» استفاده شده است، حضرات معصومین (ع) می فرمایند: «آیات الهی ما هستیم»^۱ شخصی که آن طور همسرش را به شهادت رساندند و او را در انزوای کامل قرار دادند و او را به تفرقه میان مسلمین متهم کردند، چه رفتار و موضع گیری در برابر آنها دارد که بعد از گذشت بیست و پنج سال از خانه نشینی او، همان مردم مبتلا به نفاق، حول او جمع می شوند؟ امیرالمومنین نیز در اوج کراهت و

۱. به عنوان نمونه: الکافی، ج ۱، ص ۲۰۷ (باب أن الايات التي ذكرها الله عز وجل في كتابه هم الانمه).

عدم تمایل نسبت به خواست آن‌ها، به خاطر هدایت همین مردم خو گرفته به نفاق، حکومت را قبول می‌کنند. لذا در زیارت روز غدیر به ایشان عرض می‌کنیم: «مَوْلَايَ أَنْتَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ... فَمَا تَنَاقَضَتْ أَفْعَالُكَ وَلَا اخْتَلَفَتْ أَقْوَالُكَ وَلَا تَقَلَّبَتْ أَحْوَالُكَ»^۱. در تناسب با همین مطلب است که در روایات آمده^۲: «ائمہ اطہار (ع) با استقرار روح القدس در قلب مقدس‌شان، دائما از علم الهی بهره‌مند بودند» اما انبیاء گذشته برای انجام ماموریت‌های خود، منتظر نزول علم الهی از طریق حضرت جبرئیل (ع) بودند.

لذا امیرالمومنین (ع) از طرفی، از طریق «مدیریت دستگاه نفاق»، «دستگاه کفر» را نابود کردند و از طرف دیگر دائما مراقب افعال منافقین بودند که جامعه اسلامی را به «کفر جلی» برنگردانند؛ و از طرف سوم به حفظ «دستگاه ایمان» — علی رغم کمی تعدادشان — همت گماردند. اما در زمان خلیفه سوم، به دلیل فتوحات جامعه اسلامی و آشنایی آن‌ها با فرهنگ و تمدن مادی روم و ایران، فرهنگ رفاه‌طلبی و کاخ‌نشینی وارد جامعه اسلامی شد. این در حالی بود که خلیفه اول و دوم حتی در خانه خود هم به اندک غذایی اکتفاء می‌کردند. لذا ورود تمدن مادی ایران و روم — و به تعبیر امروزی آن «زندگی آمریکایی» — به جامعه اسلامی، بر مردم سخت آمد و موجب خشم جامعه شد. لذا مردم با روحیه انقلابی‌گری غیرقاعده‌مند و مادی، عثمان را کنار زدند و از حضرت درخواست پذیرش منصب خلافت کردند. حضرت با شروطی پذیرفتند ولی پذیرش حکومت از سوی ایشان، به معنای تشکیل حکومتی با تکیه بر جامعه ناب

۱. «مَوْلَايَ مَنْ! حِجَّتْ رِسَا [و برهان درخشان] تویی... پس کارهایت با یکدیگر تضاد و سخنان با هم اختلاف نداشت و حالات دگرگون نمی‌شد».

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۵۱ (باب فی الانمہ أن روح القدس یتلقاهم اذا احتاجوا الیه).

اسلامی نبود. لذا پس از پذیرش خلافت، همان کسانی که به روابط نفاق آلود در امر قدرت و سیاست انس گرفته بودند، مدیریت امیرالمومنین را به چالش کشیدند و تهمت زدند که علی ابن ابی طالب با روش مدیریت جامعه آشنا نیست. بله، امیرالمومنین هیچگاه نمی‌خواست با تکیه به «تئوری قدرت مادی» و اخلاق امتیازدهی و قبیله‌گرایی و... جامعه را اداره کند و لذا در پاسخ به این اتهامات فرمود: «قَدْ يَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبُ وَجَهَ الْحِيلَةِ، وَدُونَهَا حَاجِزٌ مِنْ تَقْوَى اللَّهِ، فَيَدْعُهَا رَأَى الْعَيْنِ وَيَنْتَهِي فُرْصَتُهَا مَنْ لَا حَرِيحَةَ لَهُ فِي الدِّينِ»^۱ اما این مخالفت‌ها سرانجام مردم را از حول امیرالمومنین پراکنده کرد و زمینه شهادت ایشان را فراهم ساخت.

بعد از ایشان، امام حسن مجتبی (ع) دچار آنهمه ابتلائات شد و در نهایت حکومت را دوباره غصب کردند و یاران ایشان را شهید کردند و پدرشان را در منابر لعن و نفرین کردند و ایشان را در اوج انزوا و فشار قرار دادند. اما زمانی که معاویه بر منبر مسجد کوفه قرار گرفت و امام حسن (ع) را در پله پایین‌تر از خود قرار داد تا از این طریق ایشان را تحقیر کند، امام حسن (ع) خطبه‌ای خواند و به نحوی افشاگری کرد که معاویه گفت: «والله ما نزل الحسن إلا أظلمت على الأرض وهمت أن أبطش به ثم علمت أن الإغضاء أقرب إلى العافية»^۲ حسن بعد از خطبه‌اش از منبر پایین نیامد مگر اینکه دنیا بر من تیره و تار شد و تصمیم گرفتم او را بکشم اما دیدم رها کردن او به عافیت حکومت من

۱. «گاهی این‌طور است که فرد آگاه به تحولات و دگرگونی‌ها راه نیرنگ را می‌بیند، اما تقوای الهی مانع او می‌شود، پس با اینکه راه نیرنگ را دیده آن را ترک می‌کند، ولی کسی که در [امور] دین بی‌پروا است از این فرصت سوءاستفاده می‌کند». نهج البلاغه، خطبه ۴۱.

۲. الامالی (للطوسی)، ص ۵۶۷.

نزدیک تر است. علی رغم این اتمام حجت و موضع گیری بی نظیر امام حسن مجتبی (ع)، کوفیان به حکومت معاویه تن دادند و بنی امیه نیز خلافت الهی را به سلطنت مادی تبدیل کرد.

ابن ابی الحدید روایتی را از یکی از اصحاب معاویه - که با معاویه همنشینی زیادی داشت - نقل می کند^۱ که هرگاه او پس از هم صحبتی با معاویه به منزل باز می گشت، از عقل و کیاست و تدبیر او تعریف می کرد. اما یکبار بعد از بازگشت از مجلس معاویه، فرزندش می بیند که پدر به شدت ناراحت است و علت را جویا می شود و او می گوید: «رجعتُ من عند أكفر الناس وأخبثهم» من از نزد کافرترین و خبیث ترین مردم برگشتم! زیرا امروز به معاویه پیشنهادی دادم و خطاب به او گفتم: «شما مدت زیادی حکومت کردید و به سن پیری رسیدید، از طرف دیگر معلوم است که بنی هاشم نیز نمی توانند بر ضد شما کاری انجام دهند. پس برای اینکه یاد نیکی از شما در تاریخ باقی بماند، رفتار بهتر و عادلانه با بنی هاشم داشته باشید.» ناگهان معاویه را در حال خشم و ناراحتی دیدم که گفت: «چه یاد خوبی از من باقی بماند؟! مگر تو ندیدی که خلیفه اول و دوم آن تلاش ها را کردند ولی هیچ اسمی از آن ها نمانده است؟! اما به «ابن ابی کبشه» - که منظورش پیامبر اکرم (ص) بود که کفار ایشان را به این کنیه صدا می زدند - نظر کن که مردم روزی پنج مرتبه نام او را در مأذنه ها فریاد می زنند؛ اسم اوست که باقی می ماند.» معاویه در چنین سطحی از کفر و عناد و دشمنی با نبی اکرم (ص) و اهل بیت (ع) قرار داشت و به یاران ائمه نیز بزرگترین ظلم ها را روا داشت، اما هیچ وقت حاضر نشد امام

۱. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۲۹.

حسن مجتبی (ع) را علناً به شهادت برساند و به صورت آشکار، به حذف فیزیکی حضرت مبادرت کند و پس از شهادت امام حسن مجتبی (ع) نیز همین روند را در ۱۰ سال امامت حضرت سیدالشهداء (ع) ادامه داد. لذا در وصیت به فرزندش یزید می‌گوید: من همه‌ی مقدمات حکومتِ تو را فراهم کردم و از همه برای تو بیعت گرفتم، اما وقتی به حکومت رسیدی هیچ‌گاه با حسین در نیفت. یعنی به دنبال حذف فیزیکی او نباش.

اما یزید، شخصیت خاص و وضع منحصر به فردی در ضلالت و خباثت و کفر داشت. در همین رابطه خدای متعال می‌فرماید: «مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا»^۱ (اسراء/ ۶۰) و روایات زیادی از اهل سنت و شیعه ذیل این آیه وارد شده که شجره ملعونه همان بنی‌امیه هستند. ظاهر معنای ادامه‌ی این آیه، آن است که کار آن‌ها جز طغیان چیزی بر آن‌ها اضافه نمی‌کند؛ اما در یکی از تفاسیرِ روایی، ادامه آیه این‌طور تفسیر شده است: «یزید!» آن‌ها (یعنی یزید بنی‌امیه) چیزی جز طغیان کبیر نیست! یعنی یزید که از نسل بنی‌امیه است، طغیان بزرگی را رقم خواهد زد. آیا می‌توان همانند تلقی موجود در جامعه مومنین، طغیان بزرگ او را به شراب‌خواری و قماربازی و میمون‌بازی او منحصر کرد؟! یا این معنا، ادراکی بسیار ضعیف از شخصیت‌شناسی یزید و سایر ائمه نفاق و ائمه کفر است؟! به نظر می‌رسد چنین ادراکی، برخورد ضعیفی با قیام بزرگ عاشورا است و باعث می‌شود این

۱. «و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ همچنین شجره ملعونه را که در قرآن ذکر کرده‌ایم، ما آن‌ها را بیم داده (و اذکار) می‌کنیم؛ اما جز طغیان عظیم، چیزی بر آن‌ها نمی‌افزاید».

نهیضت عظیم به مبارزه با شراب‌خواری و قماربازی و میمون بازی - که محرّماتی شایع در میان الواط معمولی هست - تنزل یابد. آیا صرفاً برخی گناهان فردی که هیچ شخصی در جامعه اسلامی نباید انجام دهد و یزید آشکارا انجام می‌داد، موجب چنین قیام بزرگی از سوی حضرت سیدالشهداء شده است؟! این نوع تحلیل - که رایج است - نه با «طغیان کبیر» تناسب دارد و نه با «قیام بزرگ حضرت سیدالشهداء»! لذا یکی از شواهد برای ردّ این نظریه، آن است که بسیاری از حکّام قبل و بعد از یزید - همانند خلفای عباسی - بودند که همین گناهان را به صورت آشکارا و علنی انجام می‌دادند؛ اما ائمه زمان آن‌ها در برابر آن‌ها قیام نکردند که یکی از نمونه‌های آن، شراب‌خواری متوکل در برابر حضرت هادی (ع) است. این نوع گناهان از سوی خلفای جور به صورتی شایع بود که کتاب مفصلی مانند «الاعانی» به توصیف این فسق و فجورها در زمان خلفای اموی و عباسی پرداخته است. حتی غاصبین خلافت امیرالمومنین (ع)، احکام متعددی از اسلام را زیرپا گذاشتند (مانند بدعت در بعضی از احکام نماز و وضو، حکم ارث، حکم طلاق، حکم سرقت، ماجرای فدک و آیه تطهیر و تغییر مکان «مقام ابراهیم» و پس‌نگرفتن اموال کارگزاران خائن...) ولی امیرالمومنین (ع) نه تنها قیام نکرد بلکه تحت اجبار، بیعت نیز فرمود!

لذا تمام مطالب که در مباحث قبلی بیان شد، مقدماتی برای روشن شدن مأموریت حضرت سیدالشهداء و تحلیل صحیح از علت قیام ایشان بود. بیان شد مأموریت تمام انبیاء گذشته و نبی اکرم (ص) و امیرالمومنین (ع) و امام حسن مجتبی (ع)، «مدیریت توازن میان سه نظام کفر و نفاق و ایمان» برای «دستیابی به امت و حکومت و تمدن

الهی» بوده است، و امام حسین (ع) نیز این مأموریت بزرگ را از آن‌ها به ارث برده بود. لذا نمی‌توان قیام حضرت سیدالشهداء (ع) را به مبارزه با گناهان فردی و علنی یزید تنزل داد؛ خصوصاً با توجه به این‌که چنین گناهانی با وصف «طغیان کبیر» تناسبی ندارد. پس معنای «طغیان کبیر» چیست که چنین مبارزه عظیمی را در پی دارد؟! چه چیزی در فکر یزید بود که حضرت سیدالشهداء (ع) - بر خلاف تمامی ائمه هدی - بیعت او را از همان ابتدا نپذیرفت؟

پاسخ اجمالی آن است که یزید بعد از گذشت ۶۰ سال از بعثت نبی اکرم (ص) و مشاهده رفتار منافقانه خواص و جامعه مسلمین به این نتیجه رسید که می‌تواند جامعه را به کفر جلی بازگرداند. لذا تصمیم گرفت همان توحید و نبوت و ظواهر دینی که غاصبین خلافت جرأت عقب‌نشینی از آن‌ها را نداشتند، کنار بزند و کفر باطنی خود را علنی کند. زیرا منافق نیز همانند کافر به دنبال دنیاپرستی است ولی به دلیل ملاحظه قدرت دستگاه ایمان، پشت ادبیات دینی سنگر می‌گیرد و حاضر می‌شود برای قدرت، از برخی شهوات صرف‌نظر کند و به ظواهر دین ملتزم گردد. اما هنگامی که قدرت دستگاه ایمان را تضعیف شده ببیند، بسیار طبیعی است که همین موانع ظاهری که در مقابل تخلیه شهواتش قرار دارند، کنار بزند و ارضاء تمنیات خود را بدون هیچ مانع و محدودیتی دنبال کند و اما این به معنای انهدام تمام دستاوردهای نبی اکرم (ص) و حتی انبیاء سابق بر ایشان بود؛ چون تمام ۱۲۴ هزار پیامبر الهی نیز انتظار ظهور پیامبر خاتم را می‌کشیدند تا او بساط بت‌پرستی آشکار را از تمام کره زمین برچیند. دستاوردهایی که نبی اکرم (ص) در بیش از ۶۰ غزوه و سریّه و با مجاهدت‌های خود و امیرالمومنین (ع) تحقق بخشید و کمر

کفر را در جزیره العرب شکست. یعنی بعد از ۶۸۰۰ سال، تاریخ به نقطه‌ای رسیده بود که خدای متعال اراده کرده بود با بعثت نبی اکرم (ص)، امنیت خداپرستی تامین شود و دین الهی از زیر سلطه حکومت کفار بیرون بیاید و تا دیگر موحدین را نسوزانند و نکشند! این مشیت الهی با مجاهدت‌های نبی اکرم (ص) و امیرالمومنین (ع) محقق شد به طوری که منافقین جرأت نکردند ذره‌ای از آن عدول کنند بلکه «جهاد با کفار» را تا فروپاشی دو امپراطوری روم و ایران ادامه دادند. اما یزید به زعم خود به این نتیجه رسیده بود که دیگر فرصت برای کنار زدن پرده نفاق و بازگشت به کفر فراهم است و عملاً می‌خواست اراده خدای متعال نسبت به تکامل تاریخ را بر هم بزند. در واقع یزید می‌خواست جاهلیت اولی را زنده کند! اما حضرت سیدالشهداء با قیام خودش کاری کرد که تا زمان ظهور حضرت ولی عصر (عج) هیچ یک از خلفای جور، جرأت نکردند که جامعه را به بت‌پرستی آشکار برگردانند.

برای تقریب به ذهن می‌توان به این مثال توجه کرد که وقتی افراد زندگی خود را به سطح معینی از رفاه و «تکامل مادی» می‌رسانند، دیگر حاضر نیستند به سطحی پایین‌تر از آن عقب‌گرد کنند. در «تکامل معنوی» نیز همین مسأله صادق است، یعنی بعد از آن همه زحمت و فداکاری، برای توحید و نبوت امنیت ایجاد شده بود و دین الهی در معادلات قدرت جهانی حضور پیدا کرده بود و بت‌پرستی آشکار در شرف نابودی کامل قرار داشت. در چنین شرایطی، سخن از بازگشت به عقب به هیچ‌وجه قابل پذیرش نبود و امام حسین (ع) به‌عنوان تجسم عینی فرهنگ بعثت و وارث تمامی انبیاء الهی، حاشا و کلا که اجازه تحقق این نقشه پلید را بدهند. لذا در این عرصه، مرد وزن و کودک و جوان

و پیر موضوعیت ندارد و برای حفظ بیضه اسلام و دفاع از اساس کلمه توحید و جلوگیری از بازگشت کفر جلی به جامعه اسلامی، همه مکلف هستند. همین مساله است که می‌تواند علت خروج حضرت سیدالشهداء (ع) با زنان و فرزندان را توضیح دهد. در داستان اصحاب اخدود نیز وقتی مادری را به همراه نوزادش مجبور کردند که به سمت گودال آتش برود، ناگهان تردیدی در قلب آن مادر افتاد که آیا چنین کاری نسبت به فرزندش رواست که ناگهان فرزند به سخن آمد و گفت: مادر تردید نکن، مسأله توحید از حفظ جان من برتر و مهم‌تر است.

لذا در اولین برخورد یزید با حضرت اباعبدالله (ع)، او به حاکم مدینه فرمان داد که یا از حسین بیعت بگیر یا او را بکش! در حالی که یزید سکوت حضرت (ع) را در زمان پدرش دیده بود که ایشان به دنبال کسب خلافت نیست و می‌توانست تاملی کند و ببیند رفتار سیاسی حضرت (ع) چه خواهد بود و بعداً تصمیم بگیرد. یا اینکه به حضرت پیشنهاد ادامه صلحی را بدهد که با امام حسن (ع) منعقد شده بود. اما یزید همان ابتدا اصرار بر کشتن امام داشت و این در حالی بود که در جامعه‌ی آن روز مسلمین - با تمام غفلت‌زدگی حاکم بر آن - کشتن اباعبدالله الحسین (ع) به معنای کفر و انهدام فرهنگ بعثت بود. به همین دلیل وقتی مروان به حاکم مدینه اصرار کرد که در مدینه، اباعبدالله را به قتل برساند، آن حاکم اموی گفت: «ویحک! إنک أشرت الیّ بذهاب دینی و دنیای»^۱ وای بر تو! این کار به معنای از دست دادن دین و دنیای من است. وقتی سر مبارک حضرت سیدالشهداء (ع) را به شهر شام وارد کردند، یکی از علمای شام که از تابعین بود

با مشاهده این صحنه از مردم جدا شد و یک ماه خود را پنهان کرد. وقتی او را پیدا کردند و از علت کارش سوال کردند، او این شعر را خواند: «و یَکْبُرُونَ بِأَن قُتِلَتْ و انما/ قتلوا بک التکبیر و التهلیل»^۱ اینها برای کشتن تو تکبیر می گویند در حالی که با کشتن تو، الله اکبر و لا اله الا الله را کشتند. همه می فهمیدند معنای کشتن حسین (ع) چیست. لذا عبدالله بن مطیع هم در راه کوفه به امام عرض کرد: اگر شما کشته شوید، حرمت اسلام و حرمت عرب و حرمت قریش هتک خواهد شد.^۲ در روز عاشورا هم حرّ وقتی تصمیم گرفت به امام بپیوندد که تصریح عمر سعد بر قتل امام را دید.

پس باید توجه کرد که اصرارِ یزید بر «گرفتن بیعت» یا «کشتن» برای چیست و تأکید حضرت بر عدم بیعت - برخلاف رفتار تمام ائمه معصومین - چیست. حضرت سیدالشهداء (ع) به مروان می فرمایند: «علی الإسلام السلام إذ بُليت الامه براعٍ مثل یزید» اگر قرار است امت اسلامی به حاکمی چون یزید مبتلا شود، باید با اسلام خداحافظی کرد. اما سوال مهم در تحلیل این فرمایش این است که کدام اسلام؟ اسلام اهل بیت که در آن زمان، در اوج انزوا قرار داشت. همان طور که معروف است، کمترین روایات نقل شده مربوط به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) است؛ چرا که امت اسلامی در آن زمان به امامان خود احساسِ نیازی نمی کردند و در عمق اخلاق نفاق فرو رفته بودند و به آن خو گرفته بودند و جامعه اسلامی سالها بود که با «اسلام اهل بیت» خداحافظی کرده بود! پس کدام اسلام مدّ نظر است؟! تحلیل صحیح از این کلام

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۹.

۲. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۷۲.

حضرت (ع) آن است که همان اسلام ظاهریِ نفاق‌آلود که در آن، توحید و نبوت و ظواهر دین چون نماز و روزه و حج و... محترم شمرده می‌شد، در حال از بین رفتن است و نشانه آن این است که من به عنوان فرزند پیامبر در معرض قتل و کشتار قرار گرفته‌ام. اما مردم مدینه که مرکز اجتماع صحابه رسول خدا بود، بعد از هشدار حضرت سیدالشهداء (ع) بیدار نشدند و مساله را به دعوای قدرت بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه تفسیر کردند! پس حضرت (ع) ابتدائاً به دنبال کسب حکومت نبود و لذا علی‌رغم کثرت یاران و خویشاوندان حضرت در مدینه و مهیا بودن شرایط، در آنجا دست به شمشیر نبرد و استانداری مدینه را تصرف نکرد. چرا که می‌دانست از لوازم اولیه‌ی تشکیل حکومت یعنی همراهی مردم بهره‌مند نیست بلکه با بیعت نکردن و خروج از مدینه می‌خواست به مردم اعلام کند که اسلام به قرائت ادبیات نفاق نیز در معرض تهدید و نابودی است و فرزند رسول خدا به عنوان وارث آرمان بعثت در معرض خطر جانی و قتل است.

حجت بعدی بر جامعه اسلامی، خروج حضرت به همراه زنان و فرزندان است، اما مدینه - مرکز تقدس و معنویت‌گذاری در آن زمان - خم به ابرو نمی‌آورد! این سفر که سفری معمولی نیست. پس باید برای همگان سوال ایجاد کند که چرا حضرت با زنان و فرزندان قصد سفر کرده است؟! این درحالی است که علاوه بر حضرت، عبدالله بن زبیر نیز - که به دنبال رسیدن به قدرت بود - از بیعت یزید سرباز زد و از کوره‌راه‌ها فرار کرد. به حضرت نیز پیشنهاد کردند تا مسیرهای فرعی را برای حرکت خود انتخاب کنند اما حضرت (ع) چنین نکردند و از راه اصلی مدینه به مکه حرکت کردند.^۱ دلیل این

تصمیمات چیست؟! به نظر می‌رسد حضرت سیدالشهداء(ع) می‌خواست پیام خود را به همه برساند و بر همه اتمام حجت کند! شما تصور کنید فرزند رسول الله در راه‌های سرزمینی که منتسب به حاکم اسلامی است و شعارش شعار دین رسول الله است، در مدت قریب به شش ماه آواره شود! این چه پیامی بزرگی برای مردم آن جامعه دارد؟! حداقل مطلب این است که برای همه سوال شود که چرا ذریه رسول الله و تجسم اخلاق و رفتار رسول الله در کشور اسلامی، شش ماه است که آواره بیابان‌ها شده است؟! سفری که ماه (شعبان، رمضان، شوال، ذی القعدة، ذی الحجه) به طول انجامید. لذا وقتی سلیمان بن صرد خزاعی در کوفه برای دعوت شیعیان به قیام خطبه خواند، در توصیف وضعیت اباعبدالله گفت: «هارباً من طواغیت آل ابی سفیان».^۱

حجت دیگر، برخورد حضرت با پیشنهاد عبدالله بن عمر (در حضور ابن عباس) در مکه بود که عرض کرد: شما بیعت نکنید اما در گوشه‌ای بنشینید تا شما را نکشند. امام در پاسخ فرمود: «أف بر این کلام! تو هنوز نفهمیدی که اینها تا زمانی که من بیعت نکنم، به تعقیب من ادامه می‌دهند تا مرا بکشند»^۲ لذا وقتی ابن عباس از مجلس خارج شد گفت: «وا حسیناه!» همه را متوجه کرد که حضرت در معرض کشته‌شدن قرار دارد. یعنی حضرت(ع) مکرراً اعلام می‌کند که من را آواره کرده‌اند و قصد قتل من را دارند.^۳ نهایتاً اباعبدالله در ایام حج و در روز ترویبه، حج خود را به عمره مفرده تبدیل کرد و در مقابل چشم همه حجاج، از مکه خارج شد. یعنی یزید می‌خواهد تنها تجسم فرهنگ بعثت را

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۳۲.

۲. تسلیه المّجالس وزینه المّجالس، ج ۲، ص ۱۶۶.

۳. مدینه المعاجز الاثمه الاثنی عشر، ج ۳، ص ۴۸۴.

در خانه امن الهی به شهادت برسند. با این اوصاف، یزید به چه چیزی از ظواهر اسلام پایبند است؟! معنای این رفتارها و موضع‌گیری‌ها، اثبات این مطلب است که یزید در حال انهدام حداقل‌های دین‌داری است. این اتمام حجت‌ها برای چه کسانی انجام گرفت؟ کسانی که از بیشترین تمکن مالی و عقلانی آن زمان برخوردار بودند و مستطیع شده بودند و به خانه خدا آمده بودند اما هیچ کدام از آن‌ها خم به ابرو نیاوردند و گفتند این دعوای قدرت میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه است.

لذا حضرت برای اعلام این‌که جان‌شان حتی در حرم خدا هم در معرض خطر است، از مکه خارج شدند و با توجه به این‌که کوفیان از ایشان حمایت کردند، طبیعی بود که برای حفظ جان خود به محلی که در آن طرفدارانی وجود دارد، حرکت کنند. یعنی ابتدا این ادله و و بینات و احتجاج‌ها مطرح شد و سپس کوفیان به حضرت نامه نوشتند. مطلب آنقدر واضح بود که وقتی «أباهره» در راه کوفه خدمت حضرت (ع) عرض کرد: «ما الذی أخرجک من حرم الله و حرم رسوله»^۱ چه چیز باعث شد که از حرم خدا و رسولش خارج شوی؟! حضرت (ع) او را عتاب کرد: «ویحک!... طلبوا دمی فهربت» وای بر تو! مگر مطلب را نفهمیدی؟ آن‌ها می‌خواستند خون مرا بریزند که من هجرت کردم. پنج ماه هجرت توسط کسی که تجسم فرهنگ بعثت است و دوری او از خانه و کاشانه و آوارگی در شهرهای امت اسلامی و محاجه با بزرگان جهان اسلام، بینه‌های الهی را بر همه آشکار کرد. لذا خیلی عجیب است که بعضاً گفته می‌شود مردم آن زمان جاهل بودند و نمی‌فهمیدند که حق چیست و حق‌دار کیست!

در حرکتشان به سمت کوفه وقتی با حُر روبرو شدند، فرمودند: مردم خودشان به من نامه نوشتند، اگر نظرشان عوض شده، برمی‌گردم. حُر جواب داد که امرای من نپذیرفتند و امکان برگشت نیست. حضرت ادامه دادند: پس بگذارید من از مرزهای سرزمین اسلامی خارج شوم. دوباره فرمان آمد که نمی‌شود. این به چه معناست؟ یعنی نوه رسول الله (ص) در بلاد اسلام امنیت جانی ندارد ولی در سرزمین‌های کفار امنیت جانی دارد. این بالاترین حجت بر جامعه آن روز است که یزید به دنبال «ارتجاع و بازگشت به جاهلیت اولی» است. بعد از رسیدن خبر شهادت حضرت مسلم (ع) - علی‌رغم برخی پیشنهادات به ایشان مبنی بر تغییر مسیر به سوی یمن و... - اباعبدالله به راهش ادامه داد چرا که می‌خواست در برابر «مظهر قدرت جامعه کفر» بایستد! این مهم با تغییر مسیر بسوی نقاط دوردست و مخفی تناسب ندارد. پس چه خروج ایشان از مدینه و چه حضورشان در مکه و چه خروج نابهنگام از مکه، همه اعلان بر این است که جان من در خطر است. کسی را که تجسم فرهنگ و آرمان‌های بعثت است و حافظ کلمه توحید و نبوت است، می‌خواهند بکشند. با همه اتمام حجت می‌کند ولی مردم در خواب و غفلت دسته‌جمعی خود باقی می‌مانند تا اینکه حضرت سیدالشهداء (ع) و یاران ایشان را در روز عاشورا به شهادت می‌رسانند و محترم‌ترین نوامیس عالم را به اسارت می‌برند. البته آن‌ها در ابتدا از ادبیات نفاق در کوفه نیز دست بر نمی‌دارند و عیدالله ملعون بر منبر کوفه می‌گوید: «کیف رأیتُ صنع الله...»

اما بعد از پنج ماه آوارگی و دوری از مدینه و حوادث فجیع روز عاشورا و شهادت حجت خدا و بعد از چندین روز همسفری با قاتلان سیدالشهداء (ع) در مسیر کوفه و

شام، وقتی یزید سکون و خمود جامعه اسلامی را می‌بیند، فضا را برای آشکار کردن کفر خود و رسیدن به هدف مهیا ارزیابی می‌کند. لذا آن ابیات کثیف و کفر آمیز را در برابر سر بریده أباعبدالله الحسین (ع) به زبان می‌آورد: «بنی هاشم سلطنت را به بازی گرفته بودند وگرنه نه خبر غیبی آمده و نه وحیی نازل شده است. این کشته در مقابل کشته‌های بدر بود. ای کاش پدرانم که در جنگ بدر کشته شدند اینجا بودند و با خوشحالی به من دست مریزاد می‌گفتند.» یعنی «جنگ بدر» را که مظهر مبارزه مسلمین با کفار بت پرست بود، به عنوان هویت و افتخار خود مطرح و صریحا وحی را انکار می‌کند. توجه به این نکته، مهم است که شام با وجود اینکه مرکز ناصبی‌ها و دشمنان اهل بیت بود، چگونه با خطبه حضرت زینب (ع) و حضرت زین العابدین (ع) به گریه و زاری می‌افتد و یزید را از «ادیات کفر»ی که لحظاتی پیش آن را آشکار کرده، به همان «ادیات نفاق» برمی‌گرداند؟! علت این است که مردم شام اگر چه با اهل بیت (ع) دشمن بودند ولی بر فرهنگ بعثت و ظواهر اسلام حساسیت داشتند و حضرت زین العابدین (ع) و زینب کبری (س)، همین حساسیت‌ها را زنده کردند و شام را بر سر یزید خراب کردند.^۱ لذا یزید برای تغییر فضای مجلس دستور داد موذن اذان بگوید. اما حضرت سجاد در هنگام ذکر «اشهد ان محمدا رسول الله» فرمود: رسول الله (ع) پیامبر خدا و جد من است و جد تو، ابوسفیان است که رئیس کفار و مشرکان بود و به این صورت، او را در مقابل فرهنگ توحید و نبوت قرار داد. یعنی با برانگیختن احساسات مردم شام نسبت به توحید و نبوت، انقلاب عواطف در همان مجلس یزید به وجود آمد. لذا شدت سیلی که بر

صورت یزید نواخته شد، به حدی بود که مجبور شد بگوید تمام قضایا به گردن عبیدالله است. بعد از آن نیز دستور داد کاروانی را که به آن نحو فجیع از کربلا به شام آورده بود، با تمام احترامات به مدینه برگردانند. شدت آن سیلی در سال بعد در واقعه حرّه نیز قابل مشاهده است که وقتی سپاهیان یزید، چند صد تن از مهاجرین و انصار را کشتند و به نوامیس آن‌ها تجاوز کردند تنها خانه ای که به دستور حکومت، امنیت داشت، خانه حضرت زین العابدین (ع) بود. نباید فراموش کرد که یزید حاکم امپراطوری اسلامی بود که مرزهایش از افغانستان تا روم شرقی ادامه داشت اما در برابر او، چند زن و خردسال و یک مرد جوان در اوج بلا و مظلومیت، در مرکز قدرت او طوری عواطف دشمنان را منقلب کردند که او را مجبور به عقب نشینی کردند. لذا «عاشورا» بزرگترین آیه و حجت خدای متعال در تمام تاریخ است.

شدت این سیلی و آن عقب نشینی به حدی است که هیچ یک از خلفای جور دیگر جرأت تکرار چنین جسارتی به دستاوردهای انبیاء عظام و نبی اکرم (ع) نکردند و بر توحید و نبوت ظاهری باقی ماندند و جهاد با کفار را ادامه دادند و ظواهر اسلامی را ترویج کردند و دست به کشتار علنی ائمه اهل بیت نزدند و لذا ائمه هدی نیز با توجه به عدم همراهی مردم، هیچ یک به قیام برای ساقط کردن حکومت نفاق و ردّ بیعت مبادرت نکردند بلکه تقیه را در پیش گرفتند. تا اینکه همین کفر جلّی در صد و پنجاه سال اخیر به شکل دیگری قد علم کرد و با سقوط امپراطوری عثمانی به عنوان پرچمدار اسلام و مدافع بلاد اسلامی، دین کاملاً از تحولات اجتماعی و حاکمیتی و جهانی کنار گذاشته شد و «پرچمداری حکومت اسلامی» از دست «حکام نفاق» به دست «فقهای عظام شیعه»

افتاد. در این روند است که مبارزات شیخ فضل الله نوری و آیت الله کاشانی و دیگر فقها معنا پیدا می کند تا اینکه به دست مبارک حضرت امام خمینی (ره) این مبارزه به نتیجه می رسد. در مبحث آینده به تحلیل قیام فقههای شیعه در برابر «جاهلیت مدرن» و نسبت آن با قیام حضرت سیدالشهداء (ع) در برابر «جاهلیت اولی» خواهیم پرداخت.

مبحث هشتم

ضعف عقلانیت غیر معصوم در تبعیت از عقلانیت معصوم، علت غیبت کبری و آغاز پرچمداری نواب عام حضرت ولی عصر (عج) در مقابله با دستگاه کفر و نفاق برای عبور از امتحانات عقلانی در موضوع «امت، حکومت، تمدن»

در مبحث سوم روایتی از «ابن سگیت» - که یکی از ادبای شهیر و بزرگان شیعه در دوران حکومت عباسیان است - بیان شد که در آن، امام هادی (ع) سوالات ایشان پاسخ فرمود. اما بخشی از روایت باقی ماند. ابن سگیت در ادامه،^۱ دوباره سوال می‌کند: «فما الحجة علی الخلق هذا اليوم؟» اگر معجزات به تناسب مکر کفار تغییر می‌کند، پس در زمان ما حجت و نشانه و معجزه الهی برای مردم چیست؟ حضرت فرمودند: «العقل، يعرف به الصادق علی الله فیصدقه و الکاذب علی الله فیکذبه» حجت امروز، عقل است که به وسیله آن معلوم می‌شود چه کسی به خداوند دروغ می‌بندد و از طریق عقل تکذیب می‌شود و نیز چه کسی حقیقت دین را به خدای متعال نسبت می‌دهد و به وسیله عقل تصدیق می‌شود. وقتی ابن سگیت چنین پاسخی را شنید، عرض کرد: «هذا والله هو

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۴.

الجواب» به خدا قسم پاسخ این سوال، فقط همانی است که شما فرمودید. لذا در تناسب با این روایت شریف، عرض می‌کنیم که تاریخ، سه دوره اساسی دارد: دوره اول از هبوط حضرت آدم (ع) تا بعثت نبی اکرم (ص)، دوره دوم از بعثت نبی اکرم (ص) تا ظهور حضرت ولی عصر (عج)، دوره سوم از ظهور حضرت ولی عصر (عج) تا روز قیامت. ملاک تقسیم فوق، تفاوت جنس شیطنتها و آیات الهی در هر دوره است: در دوره اول شیطنتهاى جامعه کفر و نفاق «حسی» است که آیات الهی به تناسب آن نیز حسی است. در دوره دوم، شیطنتهاى جامعه کفر و نفاق «عقلی» است که آیات الهی نیز به تناسب آن، عقلی است. در دوره سوم، شیطنتهاى جامعه کفر و نفاق «شهودی» است که آیات الهی نیز به تناسب آن، شهودی است. اگر در قصص انبیاء سلف اندک دقتی شود، خواهیم دید که غالب معجزات آن‌ها حسی بوده و قابل مشاهده با چشم سر است، مثل طوفان نوح و سرد شدن آتش بر ابراهیم و عصای موسی و نورانی شدن دست ایشان و زنده کردن مردگان و جان دادن به گِل با نفس عیسوی و... همچنین قدرت‌های جامعه کفر نیز حسی بوده است، مثل قدرت جسمی بسیار زیاد قوم ثمود (که در دل کوه‌ها کاخ می ساختند) و قدرت سحره فرعون و ساخت اهرام مصر و به صدا در آوردن گوساله سامری و صدای درخت صنوبر اصحاب رس و... اما در دوره دوم، نبی اکرم (ص) بخلاف انبیاء گذشته، «قرآن» را که از سنخ ادبیات و عقلانیت و علم و درک و فهم است،

۱. ملاک تقسیم دوران‌های تاریخ در فلسفه تاریخ انبیاء الهی، «غلبه»ی آیات حسی و عقلی و شهودی در هر دوره است. به همین دلیل است که نبی اکرم (ص) معجزه حسی (شق القمر) نیز دارند؛ چرا که بشریت هزاران سال به معجزات حسی خو گرفته بود و انتقال دفعی به دوره بعد امکان نداشت. لذا تأکید بر آیات عقلانی در دوره دوم تاریخ به این معنا نیست که آیات حسی مطلقاً از بین بروند.

به عنوان معجزه خود معرفی می کنند. و با دقت در روایات عصر ظهور (دوره سوم) روشن می شود که سبک زندگی مردم و ارتباطات و حتی رفت و آمد آن ها از طریق امور شهودی انجام می گیرد؛ یعنی کرامات در آن دوره بین عموم مردم تعمیم می یابد و لذا شیطنتها و آیات الهی متناسب با همین وضع، شهودی خواهند بود. در واقع از ویژگی های آن دوره این است که مردم با طّی الأرض نقل مکان می کنند و به وسیله علم الهی از مکان های دوردست مطلع خواهند شد و وقتی دشمنی پشت سنگی مخفی می شود، آن سنگ به سخن آمده و مومنین را مطلع می سازد و

به نظر می رسد این سه دوره تاریخی نه تنها از چند روایت، بلکه از فرهنگ آیات و روایات قابل استنباط است. از طرف دیگر سه دوره تاریخی مذکور که جهت تکامل تاریخ را بیان می کند، با تکامل فردی انسان ها نیز تناسب دارد. چرا که هر انسانی ابتدا دوران کودکی را سپری می کند، سپس دوران بلوغ و نهایتاً دوران تکامل! در دوران کودکی با امور حسی ساده، دست و پنجه نرم می کند؛ در دوران بلوغ قوه عقل به او داده می شود و در دوران تکامل به نهایت رشد خود می رسد.

بر اساس این تبیین از دوره های تاریخی، نباید در دوره دوم تاریخ - که منافقین با تأویل و تحریف آیات قرآن و سنت پیامبر، فتنه های عقلی را به وجود آوردند و امتحانات جامعه ایمانی را رقم زدند - توقع نزول عذاب حسی داشت و همچنین نباید منتظر آیات شهودی بود. این که در روز عاشورا، قدرت های تکوینی و غیبی برای یاری حضرت سیدالشهداء آماده بودند ولی ایشان از یاری آن ها بهره نبرد، نشان می دهد که قرار نیست در دوره دوم تاریخ، برای هدایت مردم از آیات حسی استفاده شود. یعنی عذاب های قوم

عاد و ثمود و سایر اقوام سلف از سنخ امور حسی مانند طوفان و زلزله و صاعقه بود اما عذاب‌های امت پیامبر اکرم (ص) به خاطر اعراض از ولایت، در جنگ و خونریزی و حوادث اجتماعی متبلور شد؛ همان‌طور که در آیه «هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيَذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ...»^۱ (انعام/۶۵) به این مطلب اشاره شده است. اگر در حوادث و امتحانات زمان حاضر نیز دقت شود، می‌بینیم که ما نیز به امتحانات عقلی و تحلیلی مبتلا هستیم. لذا مقام معظم رهبری حفظه‌الله اوج اختلافات تحلیلی موجود در نظام را صادقانه برای مردم تشریح می‌کند. به عنوان نمونه در سخنرانی ابتدای سال ۹۴ فرمودند ما دچار مشکلات اقتصادی هستیم و دو نظریه برای حل آن وجود دارد: اول اینکه باید در تعامل کامل با قطب‌های اقتصاد جهانی باشیم و دشمنی آن‌ها را نادیده بگیریم؛ دوم اینکه ما می‌توانیم با تکیه به توانایی‌های داخلی، اقتصادمان را شکوفا کنیم.^۲ این مطلب در حالی مطرح

۱. «او قادر است که از بالا یا از زیر پای شما، عذابی بر شما بفرستد؛ یا به صورت دسته‌های پراکنده شما را با هم بیامیزد و طعم جنگ را به هر یک از شما بوسیله دیگری بچشاند...».

۲. مقام معظم رهبری: «در نگاه کلان به اقتصاد کشورمان دو جور نگاه وجود دارد... دو جور نگاه به رونق اقتصادی و پیشرفت اقتصاد وجود دارد؛ یک نگاه می‌گوید که ما پیشرفت اقتصاد را باید از ظرفیتهای درون کشور و درون مردم تأمین بکنیم. ظرفیتهای بسیار زیادی در کشور وجود دارد که از این ظرفیتهای استفاده نشده است یا درست استفاده نشده است؛ از این ظرفیتهای استفاده کنیم؛ [یعنی] اقتصاد درون‌زا؛ اقتصادی که مایه‌ی خود و ماده‌ی خود را از درون کشور و از امکانات کشور و از توانایی‌های مردم خودمان به دست می‌آورد. این یک نگاه است که می‌گویند برای رونق اقتصادی نگاه کنیم به امکانات درونی کشور و استعدادها را و ظرفیتهای را بشناسیم، آن‌ها را بدرستی به کار بگیریم، [آن وقت] اقتصاد رشد خواهد کرد، نمو خواهد کرد؛ این یک نگاه. نگاه دوم به اقتصاد کشور نگاه به پیشرفت اقتصاد با استفاده از کمک بیرون از مرزها است؛ می‌گوید سیاست خارجی‌مان را تغییر بدهیم تا اقتصاد ما درست بشود، با فلان مستکبر کنار بیاوریم تا اقتصاد رونق پیدا کند، تحمیل قدرتهای مستکبر را در بخشهای گوناگون

می‌شود که تمام کشورهای جهان به نظریه اول مبتلا هستند؛ یعنی جاهلیت مدرن به تصمیم‌گیران همه کشورها دیکته می‌کند که اگر بخواهند به رفاه برسند، باید با قطب‌های سرمایه و تکنولوژی همراه باشند. چرا که هر چیزی صاحبی دارد و صاحب «زندگی مرفه» نیز ابرقدرت‌ها هستند. البته واقعیت این است که وقتی مغز خربزه را خوردند، تنها پوست آن را جلوی دیگر کشورها می‌اندازند.

پس ویژگی شیطنت‌های عقلی، پیچیدگی آن‌هاست و برای در هم شکستن آن‌ها نیز آیات الهی باید از جنس عقلانیت و علم باشد. لذا در برابر شیطنت‌های ائمه نفاق بعد از رحلت نبی اکرم (ص)، موضع‌گیری‌های امیرالمومنین و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام در قالب آیات عقلانی، موجب هدایت مردم می‌شد. مثلاً زمانی که یزید می‌خواهد حضرت سیدالشهداء (ع) را به شهادت برساند، مقابله حضرت در قالب هشدارها و خطبه‌ها و موضع‌گیری‌ها انجام می‌گیرد و پیروزی قیام ایشان در مجلس شام، با خطبه‌های حضرت زینب (س) و امام سجاد (ع) محقق می‌شود.

در ادامه مباحث گذشته باید توجه داشت که به برکت قیام عاشورا و دستاوردهای آن (جلوگیری از بازگشت جامعه اسلامی به کفر جلی) «امنیت سیاسی» برای ائمه بعدی به وجود آمد؛ به طوری که خلفای جور مجبور شدند حداقلی از جایگاه معصومین در جامعه را به رسمیت بشناسند و قتل علنی ائمه را کنار بگذارند و لذا امام سجاد (ع) و امام باقر (ع) و امام صادق (ع) در شهر مدینه زندگی کردند و همان‌جا مدفون شدند. با ایجاد

و مسائل گوناگون بپذیریم تا اقتصادمان رونق پیدا کند؛ این هم نگاه دوم است. امروز شرایط کشور به ما نشان داده است که این نگاه دوم یک نگاه کاملاً غلط و عقیم و بی‌فایده است» (بیانات در حرم رضوی؛ ۱/۱۳۹۴).

امنیت سیاسی، این سه امام بزرگوار، مبارزه فرهنگی را آغاز کردند. یعنی تمام روایات نبی اکرم (ص) در تفسیر قرآن را که با محوریت ولایت و امامت بود - و خلیفه دوم آن‌ها را سوزانده بود - احیاء کردند و به عنوان «تراجمه لوحیه» حقیقت دین را زنده کردند. لذا خیلی اشتباه است که مقام این سه امام بزرگوار را در حد دانشمندانی تنزل دهیم که مباحث علمی خود را در محافل آموزشی به شاگردان تعلیم می‌دادند؛ بلکه آن بزرگواران با احادیث و روایات خود، دین واقعی را عرضه کردند و به جامعه نفاق و حاکمیت جور که امت و حاکمیت را بر اساس تأویل دین استوار کرده بودند، ضربه زدند. لذا وقتی رؤسای جامعه نفاق چنین وضعی را مشاهده می‌کردند، امنیت سیاسی امام کاظم و امام رضا و امام جواد و امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام را محدود کرده و آن‌ها را به محل حکومت خود فرا خواندند تا از این طریق مبارزه فرهنگی آن‌ها را محدود کنند. حقیقت این مبارزه فرهنگی، «افشاسازی دستگاه نفاق و ضربه‌زدن به وحدت کلمه آن» است. در طول مبارزه فرهنگی حضرات معصومین (ع)، پیروان تشیع افزایش پیدا کردند و به تدریج زمینه برای ایجاد امت شیعه آماده شد.

بعضاً گفته می‌شود ما با انجام احکام فردی چون نماز و روزه و حج و...، تکلیف خود را انجام دادیم. اما اثر این نوع نگاه به تکالیف چیست؟ این است که امام موسی کاظم (ع) حداقل چهار سال در زندان بسر بردند و جامعه شیعه واکنش خاصی نسبت به آن نشان نداد؛ آن‌هم در حالی که جامعه شیعه در آن زمان، هم از نظر عددی کثیر بودند و هم اهل انضباط دینی بودند. لذا شیعیان منضبط به احکام نماز و روزه و خمس و حج و... در زمان امام موسی کاظم (ع) آنقدر زیاد شده بودند که هنگام شهادت ایشان، هفتاد

هزار دینار از وجوهات شرعیه فقط در دست یکی از وکلای حضرت (ع) بود و هیچ‌یک از وکلای امام نبود مگر این‌که اموال کثیری از وجوهات در نزدش باقی مانده بود.^۱ یعنی شیعیان برخلاف صدر اول جمعیت زیادی پیدا کرده بودند و وظایف فردی را خیلی خوب انجام می‌دادند اما چون فتنه و امتحان در سطح «جامعه و حکومت و تمدن» بود و تأویل در این امور اتفاق افتاده بود، قدرت تحلیل رفتار و موضع‌گیری‌های حضرات معصومین (ع) در مقابله با دستگاه با نفاق را نداشتند و در نتیجه نمی‌توانستند با امام معصوم همراه شوند. این در حالی است که امروز در کشور بحرین، مردم در دفاع از مرجع تقلیدی که غیر معصوم است قیام کرده‌اند و برای جلوگیری از زندانی شدن ایشان مجاهدت می‌کنند که این به معنای ارتقا سطح عقلانیت جامعه شیعه است. در زمان امام رضا (ع) هم وقتی مامون ایشان را به اجبار به مرو کشاند، واکنشی از جامعه شیعه دیده نشد و تنها خواهر و برخی برادران گرامی‌شان به دنبال برادرشان عزیمت کردند. اما جامعه شیعه مشغول چه کاری است؟ قیام‌های علویان سراسر سرزمین اسلامی را در آن زمان در بر می‌گیرد ولی امام رضا (ع) با آن‌ها همراه نمی‌شود. یعنی تحلیل‌های متفاوت عقلی و رفتاری به عقلانیت موجود در امور اجتماعی و حکومتی (مانند حرکت مسلحانه) است که تصمیمات و موضع‌گیری‌های شیعیان را از موضع‌گیری امام (ع) دور می‌کند. در زمان امام هادی (ع) نیز قیام‌های زیادی شکل می‌گیرد که ایشان با آن‌ها همراهی نمی‌کند. این فاصله‌ها نشان می‌دهد که موضوع امتحان امت شیعه در باب «امت‌سازی و

۱. عبون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۱۳. اساساً همین مطلب بود که علت شکل‌گیری مذهب واقفه شد زیرا برخی از این وکلا (مانند زیاد القندی، علی‌ابن ابی حمزه و عثمان‌بن عیسی) نمی‌خواستند این اموال را به امام بعدی یعنی حضرت رضا (ع) تحویل دهند و لذا مدعی زنده‌بودن حضرت کاظم (ع) شدند.

حکومت‌سازی و تمدن‌سازی» بسیار پیچیده است. این درحالی است که در زمان امنیت فرهنگی، حضرات معصومین تمام معارف حقیقی دین را - که سوزانده شده یا از بین رفته یا متروک شده بود - احیا کردند و امت شیعه را به وجود آوردند؛ به نحوی که وجوهات شرعیه بسیاری از سوی شیعیان پرداخت می‌شد و حتی در نقاط پراکنده‌ای چون قم و ری و کاشان و ... به صورت پارتیزانی، اجتماعاتی از شیعه شکل گرفته بود.

این فقدان فهم و درک عمیق از رفتار ائمه معصومین به نحوی ادامه پیدا می‌کند که مدت امامت امام حسن عسکری (ع) فقط شش سال طول می‌کشد و آخرین امام حاضر، کمترین مدت امامت را دارند. یعنی خلفای بنی عباس به نحوی موضوعات اجتماعی و حکومتی را تدبیر می‌کنند که جامعه شیعه در آن زمان نمی‌تواند نسبت به آن جمع‌بندی صحیح و به تبع آن واکنش‌های صحیح و بهنگام داشته باشد. نتیجه چنین امری این است که امام حسن عسکری فقط شش سال امنیت جانی دارد و بلافاصله ایشان را به شهادت می‌رسانند. لذا هنگامی که جامعه نفاق از علم و عقلانیتِ حضرات معصومین (ع) إعراض می‌کند و شیعه نیز متمایل به تحلیل‌های اجتماعی موجود در جامعه آن روز می‌شود و قدرت همراهی با عقلانیت و موضع‌گیری‌های امام خود را ندارد، ائمه هدی دچار غربت و مظلومیت و سپس شهادت می‌شوند. در این زمان است که خدای متعال برای حفظ حجت خود، دوران غیبت را تقدیر می‌کند و بشریت به عقلانیتِ غیر معصوم واگذار می‌شود و پرچم دین‌داری به فقهای عظام شیعه و نواب عام حضرت ولی عصر (عج) واگذار شده و غیبت آغاز می‌شود. لذا امتحانات جامعه شیعه پس از غیبت تا دوران ظهور، همراهی با عقلانیت‌های غیر معصوم در عبور از امتحاناتِ «امت و

حکومت و تمدن» است و در صورت سربلندی در این امتحانات است که ثابت می‌شود شیعه بالاخره به ظرفیتِ همراهی با امام معصوم رسیده و مقدمات ظهور حضرت ولی عصر (عج) فراهم می‌گردد. اما همراهی با عقلانیت غیر معصوم در امتحانات به چه معناست؟ به معنای این است که فقهای بزرگوار و عظیم‌الشان شیعه با تفقه خود نسبت به آیات و روایات، تکلیف جامعه شیعه در هر عصر را در مقابل دستگاه کفر و نفاق معین می‌کنند و مومنین را به پیش می‌برند.

البته این مطلب از مصائب و ابتلائات جامعه شیعه است که قدرت همراهی با امام زمان خود را نداشته باشد: «إِلَهِي عَظُمَ الْبَلَاءُ وَ بَرِحَ الْخَفَاءُ وَ انْكَشَفَ الْغَطَاءُ وَ انْقَطَعَ الرَّجَاءُ وَ ضَاقَتِ الْأَرْضُ وَ مُنِعَتِ السَّمَاءُ»^۱ وقتی ارتباط مستقیم با امام زمان (عج) قطع شد، بلا و مصیبت زیاد می‌شود اما چه کسانی می‌توانند جامعه شیعه را از این مشکلات عبور دهند؟ نواب عام حضرت ولی عصر (عج) که توسط ایشان انتخاب می‌شوند و در شب قدر وظایفشان رقم می‌خورد و در مسیر درگیری با نظام کفر و نفاق، این وظایف برای‌شان روشن می‌شود. لذا در تاریخ مشاهده می‌کنید نواب عام حضرت ولی عصر (عج) همان موضعی را که ائمه معصومین (ع) در برابر جامعه نفاق و جامعه کفر داشتند، در زمان خود ادامه می‌دهند. یعنی بعد از غیبت امام زمان (ع)، خلفای جور، احترام ظاهری برای کلمه توحید و نبوت را ادامه دادند و جهاد با کفار را سرلوحه حکومت خود قرار دادند و به نشر و ترویج ظواهر اسلام پرداختند. لذا به موازات آن‌ها

۱. «خدایا! بلا و مصائب ما بزرگ شده و بیچارگی ما بسی روشن و پرده از روی کاربرداشته شد و امیدم نا امید شد و زمین بر ما تنگ آمده و آسمان، رحمتش را از ما منع کرد». المزار فی کیفیت زیارات النبی و الأئمة (ع)، ص ۲۱۲.

جامعه شیعه به محوریت نواب عام، در قالب تقیه نسبت به جامعه نفاق، به حفظ و انتقال روایات حضرات معصومین (ع) و تفقه در آن پرداختند. بعضاً شنیده می شود که «اگر بپذیریم قیام حضرت امام (ره) حرکتی اسلامی باشد، به معنای زیرسوال بردن رفتار فقهای سابق است که قیام نکردند». پاسخ این است که به تبع رفتار و قدرت دستگاه کفر یا نفاق، تکلیف دستگاه ایمان در هر زمانی متفاوت می شود: هرگاه جامعه نفاق «فرهنگ بعثت» را سرلوحه امور خود قرار داد و «ظواهر دین» را حفظ کرد و از «امنیت کلمه توحید» دفاع نمود و مردم نیز آمادگی قیام نداشتند، فقهای عظام شیعه به تأسی از ائمه خود مأمور به تقیه در برابر آن ها هستند. اما وقتی جامعه نفاق «پرچم اسلام» را زمین گذاشت و همانند یزید قصد «بازگشت به کفر جلی» را داشت، فقهای شیعه به تأسی از قیام اباعبدالله (ع) باید قیام کنند تا کلمه توحید مقهور کفر نشود و امنیت موحدین تحت تناول کفار قرار نگیرد. لذا در طول بیش از هزار سال پس از بعثت که دستگاه نفاق در قالب امپراطوری های اسلامی به دفاع از دارالاسلام و حفظ مرزهای بلاد مسلمین و ترویج ظواهر دین مبادرت می کرد، نواب عام نیز مکلف به قیام نبودند و با تقیه به پیش می رفتند و این روند تا پیش از سقوط امپراطوری عثمانی ادامه پیدا کرد.

اما بعد از شکل گیری رنسانس در جامعه کفر و پدید آمدن دستاوردهای آن، دولت ها و امپراطوری های به ظاهر اسلامی باطن دنیاپرست و کفرآمیز خود را علنی کردند و در حقیقت برای آن که به مواهب مادی جدید دست پیدا کنند، مرز بین اسلام و کفر را نادیده گرفتند و «پرچم اسلام و دفاع از توحید و نبوت» را زمین گذاشتند. در رنسانس چه اتفاقی می افتد که امپراطوری ششصد ساله عثمانی در نتیجه آن، به چنان اضمحلالی

می‌افتد؟! در رنسانس، جامعه کفر با تحول در منطق و فلسفه، قدرت تصرف در طبیعت را در سطح جدیدی به دست می‌آورد و می‌تواند محصولات بی‌سازند که ارضاء شهوات مادی را در مقیاس جدیدی فراهم کند. اولین بهره‌مندی آن‌ها از این تحول بزرگ، ساخت سلاح‌های جدید و حمله به کشورهای گوناگون برای «استعمار علنی» بود که در مقابل، فقهای اهل سنت فتوای جهاد با آن‌ها را صادر کردند. استعمار علنی آن‌ها به همین صورت ادامه یافت تا اینکه شرایط به گونه‌ای شد که به استعمار علنی نیازی نبود. لذا «استعمار پنهان» شکل گرفت؛ یعنی با تبلیغ محصولات تمدن جدید و کارآمدی‌های آن‌ها، کشورهای جهان با اراده خود به سمت کشورهای صاحب صنعت متمایل شدند و برای دستیابی به رفاه، تمام مقدرات خود — که شرط بهره‌مندی از آن رفاه بود — را در اختیار آن‌ها قرار دادند. چرا که باطن جوامع نفاق هم چیزی جز کفر نبود و انسان کافر هم همیشه به دنبال رفاه روزافزون و دائم‌التزاید است؛ یعنی همان چیزی که دنیای غرب در سطح جدیدی به آن دست پیدا کرده بود. در نتیجه جوامع اسلامی از درون مضمحل شدند و در حمله غرب به آن‌ها، امپراطوری عثمانی به پنجاه کشور تجزیه شد که تحت استعمار انگلیس و فرانسه و... قرار گرفت و حکومت‌های نفاق که در قالب امپراطوری اسلامی شکل گرفته بودند، به امید دستیابی به زندگی مادی بهتر، «امت اسلامی» را بی دفاع در برابر «کفر مدرن» رها کردند.

لذا وقتی فقهای عظام شیعه با این وضعیت روبرو شدند، در برابر «کفر مدرن» موظف به قیام شدند، همان‌طور که سیدالشهداء (ع) در برابر کفر یزید و تلاش او برای بازگرداندن امت اسلامی به «کفر و جاهلیت اولی» موظف به قیام شد. از این‌رو فتوای

قیام و مقابله در اشکال مختلف را صادر کردند: میرزای شیرازی — برخلاف شیوه معمول فقها که موضوع‌شناسی را وظیفه خود نمی‌دانند — در ماجرای تسلط کفار به اقتصاد کشور، حکم موضوع خارجی را بیان می‌کند و فتوای حرمت توتون و تنباکو را صادر می‌کند و در اقدامی بدیع و دقیق، استفاده از آن‌ها را محاربه با امام زمان می‌داند. پس از ایشان شیخ فضل الله نوری در برابر مشروطه غیر مشروعه می‌ایستد و نظارت فقهای شیعه بر قوانین مشروطه را ضروری می‌داند و آیت‌الله مدرس نیز با حضور در مجلس، همین روند را پیگیری می‌کند. آیت‌الله کاشانی نیز به همین شکل و با ریاست قوه مقننه، در موضوع صنعت نفت وارد می‌شود و این قیام‌ها در اوج و تکامل خود به نهضت حضرت امام خمینی و پیروزی «انقلاب اسلامی» منجر می‌شود. به همین دلیل است که موضع‌گیری‌های فقهای عظام شیعه در برابر «جاهلیت و کفر مدرن»، متناظر با موضع‌گیری حضرت اباعبدالله (ع) در برابر «یزید و جاهلیت اولی» است.^۱

۱. رحمت خدا بر روح پرفتوح حضرت امام خمینی که این حقایق را با رفتار و گفتار خود زنده کرد: «فریاد برانست ما، فریاد امتی است که همه کفر و استکبار به مرگ او در کمین نشسته‌اند و همه تیرها و کمانها و نیزه‌ها به طرف قرآن و عترت عظیم نشانه رفته‌اند و هیئات که امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سیراب شدگان کوثر عاشورا و منتظران وراثت صالحان به مرگ ذلت بار و به اسارت غرب و شرق تن در دهند و هیئات که خمینی، در برابر تجاوز دیوسیرتان و مشرکان و کافران به حریم قرآن کریم و عترت رسول خدا و امت محمد - صلی‌الله‌علیه و آله و سلم - و پیروان ابراهیم حنیف ساکت و آرام بماند و یا نظاره‌گر صحنه‌های ذلت و حقارت مسلمانان باشد. من خون و جان ناقابل خویش را برای ادای واجب حق و فریضه دفاع از مسلمانان آماده نموده‌ام و در انتظار فوز عظیم شهادتم. قدرت‌ها و ابرقدرتها و نوکران آنان مطمئن باشند که اگر خمینی یکه و تنها هم بماند به راه خود که راه مبارزه با کفر و ظلم و شرک و بت‌پرستی است، ادامه می‌دهد و به یاری خدا در کنار بسیجیان جهان اسلام، این پابره‌های مغضوب دیکتاتورها، خواب راحت را از دیدگان جهان‌خواران و سرسپردگانی که به ستم و ظلم خویشتن اصرار می‌نمایند سلب خواهد کرد. آری، شعار «نه شرقی و نه غربی» ما، شعار اصولی انقلاب اسلامی در جهان گرسنگان

البته تفاوتی که میان این دو نهضت و قیام وجود دارد این است که شکل کفر و بت‌پرستیِ زمان حال با کفر و بت‌پرستیِ زمان سیدالشهداء فرق کرده است. در «بت‌پرستیِ اولی» تهدید می‌کردند که اگر دست از اعتقاد به توحید و نبوت برندارید شما را خواهیم کشت. اما در «بت‌پرستیِ مدرن» کاری با اعتقاد و مناسک فردی ندارند و افراد را در این موارد آزاد می‌گذارند ولی هدف‌گذاریِ جوامع و تصمیم‌گیری‌های جهانی و بین‌المللی و اجتماعی را در دست می‌گیرند. به عنوان نمونه و پس از جنگ جهانی دوم، در ماده ۱۸ و ۱۹ از «اعلامیه جهانی حقوق بشر» دم از آزادی دین و عقیده می‌زنند. این بدان معناست که همه مذاهب و فرق اعم سیک هندو و کنفوسیوس و همجنس‌باز و مسلمان سنی و مسلمان شیعه و... محترم‌اند! نتیجه‌ی این سخن چیست؟ این است که هیچ یک از ادیان و مذاهب محترم نیستند و فقط «سجده بر رفاه مادی» محترم است! یعنی همه باید اجتماع بزرگی شکل دهند و همکاری مسالمت‌آمیزی را محقق کنند که در آن «رفاهِ دائم‌افزا» اصل قرار بگیرد و هیچ یک از مذاهب نباید مانع رسیدن به این هدف

و مستضعفین بوده و ترسیم‌کننده سیاست واقعیِ عدم تعهد کشورهای اسلامی و کشورهایی است که در آینده نزدیک و به یاری خدا اسلام را به عنوان تنها مکتب نجات‌بخش بشریت می‌پذیرند و ذره‌ای هم از این سیاست عدول نخواهد شد و کشورهای اسلامی و مردم مسلمان جهان نباید وابسته به غرب و اروپا و امریکا و نه وابسته به شرق، شوروی، که ان شاء الله تعالی به خدا و رسول خدا و امام زمان وابسته است و به‌طور قطع و یقین، پشت کردن به این سیاست بین‌المللی اسلام، پشت کردن به آرمان مکتب اسلام و خیانت به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه هدی علیهم السلام است و نهایتاً مرگ کشور و ملت ما و تمامی کشورهای اسلامی است و کسی گمان نکند که این شعار، شعار مقطعی است که این سیاست، ملاک عمل ابدی مردم ما و جمهوری اسلامی ما و همه مسلمانان سرتاسر عالم است. چرا که شرط ورود به صراطِ نعمت، حق برانست و دوری از صراطِ گمراهان است که در همه سطوح و جوامع اسلامی باید پیاده شود.» (صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۱۸).

مهم قرار بگیرند. حال آیا رفاه بد است؟ نخیر! بلکه «سجده بر رفاه و اصل قرار دادن آن» بد است! خدای متعال در تعریف کفار می فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» (نحل/۱۰۷) آن‌هایی که عشق‌شان حیات دنیا است و آن را بر آخرت مقدم می‌کنند. لذا شما در ادعیه از خدای متعال درخواست می‌کنید: «لَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمًّا»^۱ خدایا بالاترین هم ما را دنیا قرار مده! امروز با وسائل جدید و پیچیده، «آثار ماده» مورد پرستش قرار می‌گیرد و دنیاپرستی در شکل مدرن آن پدید آمده و همه مردم جهان را در برابر رفاه مادی و تکنولوژی به حالت انقطاع در می‌آورند. یعنی از تکنولوژی استفاده نکنیم؟ نخیر! مگر انبیاء از سنگ و چوب استفاده نمی‌کردند؟! بلکه گفتند سنگ و چوب را نپرستید! امروزه ملت‌ها را به «پرستش تکنولوژی» دعوت می‌کنند؛ یعنی می‌گویند اگر مدیریت ما را در جهان نپذیرید، تکنولوژی را به شما نمی‌فروشیم؛ تحریم‌تان می‌کنیم؛ به صدها برابر قیمت می‌فروشیم تا زندگی مرفه برای شما گران در بیاید و تسلیم شوید. پس برای دستیابی و بهره‌مندی از رفاه و تکنولوژی، باید استقلال و عزت و هویتتان را فدا کنید! در واقع هم‌ردیف قرار دادن تشیع و اسلام در عرض مذاهب هندو و شیطان‌پرستان و همجنس‌بازان و... و ادعای محترم بودن همه آن‌ها، معنایی ندارد مگر آنکه هیچ یک از ادیان احترام ندارد! بلکه تنها امر محترم در جهان، «همکاری برای دستیابی به رفاه و افزایش مداوم سطح آن» است. به همین دلیل است که هیچ اثری از حداقل معارف دینی در هیچ یک از برنامه‌ها و استراتژی توسعه جهانی و اسناد بین‌المللی به رسمیت شناخته نشده و نخواهد شد و این در حالی است که سرنوشت حوادث جهان و جنگ و صلح و

امتیازات و... با همین اسناد و در شورای امنیت و سازمان ملل و اجلاس گروه هفت و... رقم می خورد. آن ها برای ده ها سال آینده هم اسناد مدیریت و توسعه جهانی تدارک دیدند که به امضای تمام کشورهای جهان می رسانند اما یک کلمه از معارف دینی در این اسناد - که سرنوشت بشریت را رقم می زنند - به رسمیت شناخته نشده است! در واقع پس از رنسانس، کفار ادعا کردند ما تمام نیازهای بشر را با تکیه بر «عقلانیت جدید» برطرف می کنیم و بشر برای سعادت به چیز دیگری نیاز ندارد. برخی از ساده لوحان نیز از ادعای احترام به عقاید به شعف آمده و می گویند: آزادی در آمریکا به حدی است که عزاداری اباعبدالله (ع) به راحتی برگزار می شود! اما دقت نمی کنند که همجنس بازان و شیطان پرستان هم می توانند مناسکشان را در آنجا انجام دهند. این به چه معناست؟ بدین معناست که دین داری افراد را در یک نظام پیچیده ی مادی بر مبنای سجده بر «رفاه» مضمحل کردند؛ به طوری که متدینین ده یا پانزده روز در سال به عزاداری می پردازند ولی باید ما بقی طول سال را در چرخه ی «تولید، توزیع، مصرف» نظام سرمایه داری با تمام قدرت کار کنند. لذا این نوع از انحلال در جامعه کفر و هماهنگی با آن، باعث می شود که دستگاه کفر با اعتقادات فردی آن ها برخورد نکند. گرچه به برکت انقلاب اسلامی، این خطر هنوز در ایران محقق نشده و هویت اسلامی جامعه را سلب نکرده اما جامعه شیعه در معرض آن قرار دارد. لذا این مطلب، از وجود «امتحان عقلانی بسیار پیچیده» در عصر حاضر حکایت می کند.

مبحث نهم

جریان «کفر و جاهلیت مدرن» در تمدن غربی و اضمحلال امپراطوری‌های
«نفاق» در مقابل آن، علت آغاز مبارزه فقه‌های شیعه برای حفظ فرهنگ بعثت
(تطبیق نهضت امام خمینی به قیام امام حسین علیه السلام)

در پی مقدمات مفصلی که در مباحث گذشته بیان شد، روشن شد تحلیل صحیح از
علت قیام اباعبدالله الحسین (ع) و ردّ هرگونه بیعت با یزید — برخلاف رفتار سایر ائمه
معصومین (ع) — به این نکته اساسی باز می‌گردد که یزید برخلاف همه خلفای نفاق و
جور، تصمیم گرفت احترام ظاهری به «توحید و نبوت» را — که حاصل ۶۸۰۰ سال تلاش
۱۲۴ هزار پیامبر و مجاهدات بی‌نظیر نبی اکرم در محو بت پرستی از جزیره العرب بود —
از بین ببرد و امت نبی اکرم (ص) را به دوران جاهلیتِ اولی و کفر و بت پرستی آشکار
برگرداند. لذا در ابتدای حکومت خود، فرمان گرفتن بیعت از حضرت اباعبدالله (ع) یا
کشتن ایشان را صادر کرد و در نهایت وقتی کاروان اسرا وارد کاخ یزید شد، به دلیل اینکه
واکنشی از جامعه اسلامی مشاهده نکرده بود، فضا را برای علنی کردن کفر خود مهیا دید.
لذا آن اشعار کفرآمیز را خواند و آشکارا توحید و نبوت و وحی را منکر شد و

مجاهدت‌های نبی اکرم (ص) در نابودی کفر جلی را بازی قدرت نامید. در این میان با خطبه‌های حضرت زینب (ص) و حضرت سجاد (ع)، انگیزه‌های مردم شام نسبت به توحید و نبوت برانگیخته شد و یزید با مشاهده این وضع مجبور شد از «ادبیات کفر» به «ادبیات نفاق» بازگردد. لذا ائمه بعدی به دلیل ادامه روند ادبیات نفاق در منش و رفتار خلفای پس از یزید و عدم همراهی و یاری شیعیان برای ایجاد حکومت و تمدن الهی، همان کاری را انجام دادند که امیرالمومنین (ع) و امام حسن مجتبی (ع) بدان مأمور بودند و تقیه را در پیش گرفتند و نیز بیان شد نواب عام حضرت ولی عصر (عج) به دلیل استمرار «ادبیات نفاق» در رفتار خلفا و امپراطوری‌های اسلامی در دوران غیبت، به حضرات معصومین (ع) تأسی کردند و دست به قیام زدند. این روند ادامه پیدا کرد تا اینکه با شکل‌گیری رنسانس، قدرت جهانی از دست امپراطوری اسلامی خارج شد و به حکومت‌های مغرب زمین منتقل گشت. در این زمان با ایجاد تحول در منطق و فلسفه و اختراعات و اکتشافات، قدرت تصرف جدیدی در طبیعت برای آن‌ها مهیا شد که تمنیات و شهوات بشری را در سطح جدیدی برآورده کرد و دنیاپرستی در سطح اجتماعی و کاملاً پیچیده رقم خورد. لذا «جاهلیت مدرن» در رنسانس، شکل پیچیده‌ای از «کفر و اعلام استغنائی از وحی» بود. وقتی کارآمدی و قدرت عینی محصولات تمدن جدید به رخ جهانیان کشیده شد، امپراطوری اسلامی شیفته و دل‌باخته آن شد چرا که «باطن نفاق» چیزی جز «کفر و دنیاپرستی» نیست و لذا نمی‌پذیرد که از زندگی زیبا و مرفه بهره‌مند نشود. تنها مانعی که بر سر راه آن‌ها بود همان «فرهنگ جهاد و مبارزه با کفر» بود که قریب به ۱۰۰۰ سال نسل‌اندر نسل برای حفظ آن جنگیده بودند. لذا میان «حفظ فرهنگ

جهاد با کفر» و «زندگی مرفه دنیای غرب»، دومی را انتخاب کرده و پرچم دفاع از اسلام را بر زمین نهادند. در نتیجه، امپراطوری ۶۰۰ ساله عثمانی به پنجاه کشور تجزیه شد و همگی تحت یوغ استعمار انگلیس و فرانسه و ایتالیا و... رفتند و «امت اسلامی» را در برابر «کفر مدرن» بی دفاع رها کردند! پس همان شرایط قیام امام حسین (ع) شکل گرفت و امت اسلامی در معرض بازگشت به کفر جلی اما در شکل جدید و مدرن آن قرار گرفت. در این شرایط بود که نواب عام حضرت ولی عصر (عج) موظف به قیام شدند و برخلاف عملکرد هزار ساله‌شان که به حفظ روایات و تفقه در آن و تبلیغ معارف می‌پرداختند، در این زمان به تشخیص خطر در موضوعات عینی و اجتماعی و اقدام در برابر آن مبادرت کردند. بر این اساس میرزای شیرازی، شیخ فضل‌الله نوری، آیت‌الله مدرس و آیت‌الله کاشانی، رفتارهای مختلفی را برای مبارزه با تسلط کفر بر جامعه اسلامی انجام دادند. البته نباید غفلت کرد که بخشی از رشد عقلانیت در غیر معصوم با آزمون و خطا محقق می‌شود و رشد علمی غیر معصوم - به خلاف حضرات معصومین که علمشان لدنی است - تدریجی است. لذا در سیر تکاملی این قیام‌ها، حضرت امام خمینی (ره) با دقت در رفتار علمای سابق و جمع‌بندی از آزمون و خطای آن‌ها، «انقلاب اسلامی» را به پیروزی رساند. البته همه مردم ایران وجداناً می‌دانند که «انقلاب‌شان» اسلامی است و با تکیه بر فرهنگ عاشورا به سرانجام رسیده است، اما تا زمانی که برای آن استدلال عقلی و تحلیلی از نگاه فلسفه تاریخ انبیاء الهی آورده نشود، امکان «تحریف و تاویل آرمان‌های آن» - که حقیقتاً همان آرمان‌های بعثت نبی اکرم (ص) است - وجود دارد. لذا اسلامیت انقلاب اسلامی، پیش از آنکه به معنای عمل به احکام فقهی باشد، به

معنای حفاظت از «خداپرستی و اعتقادات» امت دینی در برابر «دستگاه کفر و نفاق» است. چرا که با وادادگی خلفای اسلامی در برابر «کفر مدرن»، «پرستش خدای متعال در سطح امت و حکومت» به خطر افتاد.

اما با کسانی که اسلام را فقط در احکام فردی جست و جو می کنند و دائماً از فقدان اجرای احکام فردی در جامعه سخن می گویند تا حدی که اسلام را فقط در اخلاق مردم کشورهای دیگر دنبال می کنند، می توان احتجاج کرد که کدام دوره از تاریخ می توان یافت که این همه جمعیت در شبهای قدر و ایام رمضان و محرم ها و اعتکاف ها و عرفه ها و نماز جمعه ها و مساجد و... به عزاداری و عبادت و دقت در معارف الهی بپردازند؟! یکی از بزرگان می گفت: مجالس فاطمیه قبل از انقلاب در شهر مقدس قم - که مرکز تشیع در دنیای اسلام بود - فقط به چند مجلس زنانه و خانگی منحصر می شد. لذا به برکت انقلاب اسلامی، حتی گسترش دین در سطح احکام فردی هم بسیار زیاد بوده است اما مهم تر این که انقلاب اسلامی در سطح «حفاظت از اعتقادات و امت دینی» در برابر «دستگاه کفر و نفاق» قرار گرفت. پرستش خدای متعال در «سطح امت دینی» هیچ گاه تعطیل پذیر نیست و هیچ قیدی ندارد. چرا که هر قیدی برای آن مطرح شود، دستگاه کفر در همان زمینه به «کلمه خدا پرستی» حمله ور خواهد شد؛ یعنی اگر جامعه مؤمنین پرستش خدای متعال را مقید و محدود به احکام فردی کردند و آن را در تمامی ابعاد جامعه جریان ندادند در این صورت دستگاه کفر در همان زمینه هایی که مؤمنین حضور ندارند، ایفای نقش خواهد کرد و از همان خلاها حمله خواهد نمود. لذا ولایت و مدیریت نواب عام حضرت ولی عصر (عج) در زمان غیبت اطلاق دارد و ولایت مطلقه

فقیه به همین معناست؛ چون خصلت کفر و دنیاپرستی چنین حکم می‌کند که در تمام زمینه‌ها به جامعه ایمانی حمله‌ور شود. لذا مقام معظم رهبری حفظه‌الله مکرراً هشدار می‌دهند که دشمن به یک نقطه حمله نکرده، بلکه حمله او همه‌جانبه است.

برخی به این مطالب خرده می‌گیرند که چرا اینقدر از کفر غرب و مدرنیته دم می‌زنید و آن را جاهلیت مدرن می‌نامید؟ می‌توان پاسخ به این سوال را با توجه به این داستان تاریخی آغاز کرد: نقل است که برای یکی از شاهان ایران به نام آغا محمدخان قاجار خربزه‌ای در غیر فصل خود آوردند و در آن زمان فقط شاهان امکان بهره‌مندی از میوه در غیر فصل و این سطح از رفاه را داشتند. یکی از نوکران دربار او وقتی چشمش به آن خربزه افتاد، نتوانست خودداری کند و مقداری از آن را خورد. بعد از این کار با خود گفت: چه خط بزرگی انجام دادم. اگر شاه بفهمد که من چنین کردم حتما مرا خواهد کشت! بالأخره تصمیم گرفت برای نجات از این محمصه شبانه به بستر شاه برود و او را بکشد و چنین کرد. این در حالی است که تمدن جدید برای بشریت کیفیتی از زندگی به ارمغان آورده که بهره‌مندی از زندگی شاهانه برای عموم مردم امکان‌پذیر شده است. در گذشته فقط شاهان بودند که برای دوری از سرما و گرما، امکان ییلاق و قشلاق در بهترین مناطق را داشتند؛ اما الآن از طریق کولر گازی و پکیج و...، سرما و گرما را برای مردم به هوای معتدل تبدیل می‌کنند. در گذشته فقط شاهان برای تفریح به باغ می‌رفتند؛ اما الآن مردم با اتومبیل به مناطق خوش آب‌وهوا و پارک‌ها و شهربازی و... می‌روند. ظریف‌ترین لباس‌ها را فقط شاهان به تن می‌کردند؛ اما الآن بهترین لباس‌ها برای مردم متوسط نیز فراهم است. لذا رهاورد تمدن جدید، تعمیم رفاه و سبک زندگی شاهانه برای اقشار بزرگی از

مردم است. از این رو، وقتی مردم جهان چنین رفاه و زندگی را مشاهده می‌کنند و راحتی و سرعت آن را با تمام وجود حس می‌کنند، طبیعی است که خواهان آن شده و به طرف آن حرکت کنند. صاحبان این محصولات در برابر درخواست آن‌ها چه واکنشی نشان می‌دهند؟ ابتدا می‌گویند اساساً ما برای راحتی مردم جهان، تمام زحمات و سختی‌های تحقیق و تولید این کالاها را به جان خریدیم. لذا آن را به شما می‌دهیم؛ اما خرید این محصولات از ما برای شما مقرون به صرفه نیست؛ آنچه که مقرون به صرفه است، ایجاد کارخانه آن در کشور خودتان است. بعد از ایجاد کارخانه، می‌گویند برای اداره آن به نیروی متخصص احتیاج دارید. لذا برای تربیت نیروی متخصص باید نظام آموزشی متناسب با آن را در کشور ایجاد کنید. بعد از ایجاد مدارس و دانشگاه‌های متناسب با آن، می‌گویند برای مدیریت این کارخانه و نیروهای متخصص، به نظام مدیریت خاصی احتیاج است. بعد از آن می‌گویند به یک سری زیرساخت‌های ارتباطی و حمل و نقل جاده‌ای و هوایی و دریایی و نیروگاه و آب و برق و گاز و... نیاز است. بعد از تشریح نظام تولید کالاها، می‌گویند اگر می‌خواهید محصولات این کارخانه‌ها در طول سالیان سال و با بازدهی بالا تولید شوند و دائماً از تکنولوژی سطح جدید بهره ببرید، باید نظام سیاسی و نظام فرهنگی کشور شما با این نظام اقتصادی همراه باشد. نمی‌شود بخش فرهنگ در یک جهت حرکت کند، بخش سیاست در جهت دیگر و بخش اقتصاد در جهت سوم حرکت کند. سوال می‌کنیم محور هماهنگی چیست؟ می‌گوید «بخش اقتصاد»، محور هماهنگی دو بخش دیگر است. یعنی دستیابی به همان کالایی که دوست داشتید، وابسته به یک نظام اقتصادی است که بقیه بخش‌ها باید با آن هماهنگ شود. سوال می‌کنیم اینکه

اقتصاد محور جامعه باشد و فرهنگ و سیاست تابعی از آن باشند، به چه معناست؟ می‌گویند به این معناست که وقتی مردم از صبح تا شب در این چرخه اقتصادی طبق ضوابط دقیق مشغول تولید کالاها هستند، طبیعتاً روح آن‌ها خسته می‌شود. لذا برای رفع خستگی باید مجالس و مکان‌هایی باشد که خستگی خود را در آنجا به شادابی و نشاط تبدیل کنند. پس باید مراکزی برای کنسرت و تئاتر و فیلم و تفریح و... فراهم کرد. اما بخش سیاست چگونه؟ می‌گویند تولید کالا نیاز به ثروت انبوه دارد و به همین دلیل، جذب سرمایه‌های خارجی ضروری است و لذا باید با قطب‌های سرمایه (کارتل‌ها و تراست‌ها) ارتباط داشته باشید. آن‌ها نیز در هر نقطه از جهان سرمایه‌گذاری نمی‌کنند، بلکه بهترین مکان برای سرمایه‌گذاری آن‌ها، کشورهای آرام و با ثبات سیاسی است. ثبات سیاسی یعنی هر سخنی از هر کشوری بلند نشود، چرا که اگر چیزی گفتند که با مقاصد صاحبان سرمایه در جهان تعارض داشت، بر ضد او جنگ سیاسی و فرهنگی و اقتصادی به راه می‌اندازند. یعنی باید با آن‌ها دوست شد و زد و بند کرد و از استقلال کشور چشم پوشید؛ چرا که در ادبیات تمدن جدید، «شعار استقلال» معنای انزوا طلبی دارد. یعنی باید «تقسیم کار بین المللی» را پذیرفت. جهان به منزله دهکده‌ای جهانی است که هر کشوری، بخشی از مجموعه وظایف برای رسیدن به رفاه دائم‌التزاید را به‌عهده می‌گیرد. لذا باید در برابر مظالم و جنایات عالم، سکوت کنید زیرا این رفتارها لازمه تامین منافع کشورهای ثروتمند است. آن‌ها کشورهایی هستند که نظم جهانی در مقیاس ۲۰۰ کشور جهان را برای رسیدن به رفاه در دست گرفته‌اند و بر اساس همین نظم

است که ایران و عراق و لبنان و یمن و سوریه و فلسطین و... تروریست و بی‌ثبات‌کننده خوانده می‌شوند.

بنابراین باید به لوازمات و راه و روشِ دستیابی به رفاه جدید ملتزم بود. قهرمان‌شدن در رشته‌های مختلف ورزشی و هنری و... راه و روش مخصوص به خود دارد، پس حتماً دستیابی به بهترین سطح رفاه نیز راه و رسم خودش را دارد. صاحبان رفاه در تمدن جدید، به بهانه چشاندنِ طعم رفاه روزافزون، بشریت را به غل و زنجیر می‌کشند. این معنای کفر و دنیاپرستی جدید است. در مبحث اول بیان شد که کافر فقط به انکار ذهنی خدای متعال نمی‌پردازد بلکه به تبع انکار خدای متعال، هزاران فعلِ کفرآمیز انجام می‌دهد و به دنبال این است که به بالاترین سطح لذت مادی دست پیدا کند. خدای متعال در توصیف کفار می‌فرماید: «بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» (نحل/۱۰۷) کافران کسانی هستند که عشقشان دنیا است و آن را بر آخرت ترجیح می‌دهند. لذا وقتی به کشور ویتنام نظر می‌کنیم، می‌بینیم مردم ویتنام که مظهر مبارزه با امپریالیسم آمریکا بودند و ارتش آمریکا را به استیصال کشاندند و جنگ را برایشان به کابوس تبدیل کردند، بعد از سالها به این نتیجه رسیدند که باید تجدیدنظر کنند. زبان حال آن‌ها این است: ما که به دنبال رفاه دنیایی بودیم و راه و روش آن از آمریکا می‌گذشت، پس چرا با او جنگ کردیم؟! تا جایی که چند سال پیش، او با ما به آنجا سفر کرد و بدون هیچ گونه اظهار پشیمانی و عذرخواهی از جنایات جنگی آمریکا، برای تعامل بیش از پیش دو کشور به گفت‌وگو پرداخت. همه‌ی کشورهای جهان برای دستیابی به رفاه مادی، تمام مقدرات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی‌شان را در اختیار صاحبان تمدن قرار می‌دهند تا به زندگی مرفه دست

پیدا کنند. اما به برکت قیام فقهای عظام شیعه از دوران نهضت تنباکو، سپس نهضت مشروطیت و ملی شدن صنعت نفت تا انقلاب اسلامی، کفر تمدن مدرن در عرصه سیاسی، برای جامعه اسلامی به تدریج در حال روشن شدن است.

لذا وقتی کشورهای جهان برای رسیدن به رفاه مادی اقدام می کنند و مقدمات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی خود را در اختیار آن ها قرار می دهند و به دنبال هماهنگی کامل با آن ها هستند، اولین سخن صاحبان تمدن، سخن از منابع طبیعی (مثل نفت) و تعیین قیمت آن است. می گویم شما گفتید قیمت کالاها باید در نظام عرضه و تقاضا معین شود. می گویند: خیر! قیمت انرژی که برای کارخانه های ما ضرورت دارد، باید توسط ما تعیین شود. لذا قیمت منابع طبیعی خصوصا نفت، با ابزارهای سیاسی و خارج از مکانیزم عرضه و تقاضا معین می شود. از این طریق ثروت های ملت ها را با قیمت بسیار کمی به یغما می برند. ظاهر زیبایی هم دارد، اینکه شما در یک قرارداد دو طرفه با اختیار خودتان نفت را به آن ها می فروشید! این برخورد با منابع طبیعی کشورها بود. اما در مورد نیروی انسانی، به دلیل ایجاد قطب های علم و تکنولوژی در غرب، بهترین استعداد های جهان با هزینه ی شخصی برای پیشرفت علمی خودشان، به سوی بهترین دانشگاه های غرب مهاجرت می کنند و به صورت مجانی و رایگان، پیچیده ترین نیاز های تحقیقاتی کشورهای پیشرفته را پاسخ می دهند. یعنی نه تنها پولی برای این ریاضت های سنگین از کشورهای پیشرفته نمی گیرند، بلکه دولت ها از پول ملی خرج می کنند (بورسیه) تا بهترین جوان ها به کشورهای توسعه یافته سفر کنند تا سوال های علمی آن ها را حل کنند!

بعد از همه‌ی این مراحل و مقدمات، آیا تکنولوژی به ما می‌دهند؟ بله؛ اما چون می‌دانند که تکنولوژی بعدی چه زمانی باید وارد بازار جهانی شود، تکنولوژی قدیمی را که ساخت آن‌ها برای کشورهای توسعه‌یافته دیگر مقرون به صرفه نیست، به کشورهای در حال توسعه با قیمت‌های گزاف می‌فروشند تا بیش‌ترین استفاده از آن‌ها را کرده باشند. بعد از آنکه کشورهای جهان به تکنولوژی قدیم عادت کردند، سطح جدید آن را وارد بازار جهانی می‌کنند و با این کار، دائماً مردم و دولت‌ها را به دنبال خود می‌دوانند و نیاز به سطح جدید از رفاه را مبدأ حرکت آن‌ها در وابستگی به خود قرار می‌دهند. لذا حاضر نیستند هیچ یک از نیروی انسانی و منابع طبیعی و اختیارات و اموال و نفوس و دماء و نوامیس و... از سلطه‌شان خارج شود. جامعه اسلامی در برابر چنین امری قرار گرفته است و به این دلیل است که ما روند موجود در تمدن جهانی را جاهلیت مدرن و کفر مدرن می‌نامیم؛ گرچه این بحثی کاملاً مختصر در این رابطه بود.

پس در تشریح نهضت حضرت امام (ره) در سال ۴۲ تا ۵۷ در برابر «جاهلیت مدرن» باید گفت حکومت پهلوی تمام مظاهر تمدن غرب را وارد ایران کرده بود و حضرت امام او را نماینده‌ی کفر مدرن می‌دید.^۱ امام فرمود: «اسلام در خطر است...»

۱. امام خمینی: «خلاصه، اعلان برائت مرحله اول مبارزه و ادامه آن مراحل دیگر وظیفه ما است و در هر عصر و زمانی جلوه‌ها و شیوه‌ها و برنامه‌های متناسب خود را می‌طلبید و باید دید که در عصری همانند امروز که سران کفر و شرک همه موجودیت توحید را به خطر انداخته‌اند و تمامی مظاهر ملی و فرهنگی و دینی و سیاسی ملت‌ها را بازیچه هوسها و شهوات ناموده‌اند، چه باید کرد؟... شاه که بود و به دستور چه کسی عمل می‌کرد؟ که اگر او به تنهایی و به فکر فاسد و تبه‌کار خود عمل می‌کرد چه بسا قضایا بعد از رفتن او خاتمه می‌یافت. ولی چه کسی است که نداند شاه نوکر و مأمور امریکا و تمامی شهیدان و عزیزان ما، خون‌ها و قربانیانی بودند که به خاطر آزادی از آنان گرفته شد و کار او مأموریتی بوده است که برای اربابان خود به انجام رسانید و تا توانست انتقام امریکا را از اسلام و مسلمین گرفت ولی کارگزار

والله مرتکب کبیره است کسی که فریاد نزند.» برخی گفتند ما که نماز و روزه و حج و ... را بجا می‌آوریم، پس چرا این شخص از رفتن اسلام خبر می‌دهد؟! اما - بر اساس توضیحاتی که قبلاً مطرح شد - اگر اسلام را در سطح امت و حکومت و پرستش خدای متعال را در عرصه اجتماع ببینیم، آنگاه قضیه روشن می‌شود.

اصلی ماجرا یعنی خود امریکا در پشت صحنه باقی مانده بود، امریکایی که از اسلام راستین می‌ترسید و از قیام منتهی به حکومت عدل و اهماه داشت. امریکا به تصور اینکه ملیگراها و منافقین و دیگر وابستگان چپ و راست او بزودی پاشنه سیاست انقلاب و حاکمیت نظام و اداره کشور را به نفع او به حرکت درمی‌آورند چند روزی سیاست خوف و رجا را در پیش گرفت و به طرح و اجرای کودتا و اعمال سیاست فشار و ترویج چهره‌های وابسته خود و نیز به ترور شخصیت انقلاب و انقلابیون واقعی کشور پرداخت که خداوند مجدداً بر ما منت نهاد و در صحنه حماسی تسخیر لانه جاسوسان، مردم ایران برانته مجدد خویش را از امریکا و اذناپ آن اعلام نمودند، که دوباره امریکا همان تیغی که به دست محمدرضا سپرده بود در کف صدام این زنگی مست نهاد.» (صحیفه امام، ج ۲۰، پیام به حجاج بیت‌الله الحرام).

مبحث دهم

تبیین ابعاد رفتار الهی حضرت امام خمینی در رهبری قیام و مدیریت نظام؛ به
عنوان آیات عقلانی در برابر روش‌های علمی جاهلیت مدرن در عرصه‌های
«سیاسی، امنیتی، دفاعی»

در ایام محرم و عزای سیدالشهدا (ع) و در شب عاشورا، همه محبین دوست دارند
در شمار کاروان اباعبدالله الحسین (ع) و سپاه ایشان قرار بگیرند. دوست دارند بدانند چه
منزلت و جایگاهی نزد آن بزرگوار دارند و اینکه آیا عزاداری‌ها و توسلات‌شان مورد قبول
قرار گرفته است؟ آیا از سیاهی لشگر و سربازان و یا از افسران و فرماندهان سپاه ایشان قرار
گرفته‌اند یا خیر؟ دوست دارند بدانند آیا از عشاقی محسوب می‌شوند که امشب
شهادت‌نامه آن‌ها امضا می‌شود؟ دوست دارند در خیمه اباعبدالله الحسین (ع) حضور
داشته باشند و ببینند به چه میزان از اسراری که حضرت در شب عاشورا با یاران خود در
میان می‌گذاشت، بهره‌مند هستند. دوستداران اباعبدالله (ع) وقتی در مقابل حرم مطهرش
قرار می‌گیرند، به تعلیم و تأدیب ائمه معصومین در زیارت مطلقه این طور عرضه
می‌دارند: «اَكْتُبْ لِي عِنْدَكَ مِثْقَالَ وَ عَهْدًا اِنِّي اَتَيْتُكَ مُجَدِّدًا الْمِثْقَالَ فَاشْهَدْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ

إِنَّكَ أَنْتَ الشَّاهِدُ» من خدمت شما مشرف شدم تا عهد و میثاقم با شما را تجدید کنم. برای من عهد و میثاقی نزد خودتان بنویسید و من را از وفاکنندگان به عهد و میثاق خودتان قرار دهید. اگر ما به زیارت شما آمدم قصدمان فقط زیارت نبوده است، بلکه آمده ایم عهد و میثاقی را ببندیم و آن را تجدید کنیم. همانطور که در مورد عبادت بزرگی چون نماز، خدای متعال می فرماید: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (بقره/۴۵) از صبر و نماز کمک بگیرید. در واقع قرار نیست ما نمازپرست شویم بلکه نماز باید کمک و وسیله ای برای تقرب به درگاه الهی باشد. همچنین قرار نیست زیارتپرست باشیم، قرار است زیارت کنیم تا عهدمان را نسبت به حضرات معصومین (ع) تجدید کنیم و در طول زندگی در راه وفای به آن عهد قدم برداریم.

این میثاق و عهد چیست؟ به هر میزان که بتوانیم درک بیشتری از این میثاق و عهد پیدا کنیم، آن وقت است که می توانیم بگوییم عزاداری های مان مقبول واقع شده است و از محبین آن حضرت قرار گرفتیم و می توانیم امیدوار باشیم به اینکه نسبت به حضرات معصومین (ع) و خدای متعال تقرب پیدا کردیم. معمولاً در منابر، عهد و میثاق های مختلفی به عنوان نتیجه عملی این عزاداری ها و زیارت ها معرفی می شود که همه آن ها صحیح هستند و کسی نمی تواند آن را نفی کند. مثلاً گفته می شود محبین امام حسین باید به «نماز اول وقت» اهتمام داشته باشند؛ چون اباعبدالله (ع) حتی در میانه جنگ نیز از این امر غفلت نکردند. همچنان که به «احتراز از مال حرام» - که سپاه دشمن به آن خو کرده بود - توصیه می شود و دوری از دروغ و بهتان و غیبت و... و عمل به سایر احکام مانند خمس و روزه و حج و... مورد تاکید قرار می گیرد. تمام این موارد جزئی از آن عهد

و میثاقی است که همه ما باید در انجام آن‌ها ثابت‌قدم باشیم. اما انسان عاقل در زمانی که وظایف زیادی بر دوش خود احساس می‌کند، سعی در اولویت‌بندی آن‌ها دارد و سایر افعال و رفتار خود را بر اساس اولویت‌ها و امور پراهمیت‌تر تنظیم می‌کند. لذا مرحوم کلینی (ره) در کتاب شریف کافی بابی به نام «دعائم الإسلام» آورده است^۱ که در آن مکرراً - چه در قالب سوال از معصومین و چه با بیان ابتدائی از سوی حضرات - به تبیین و تشریح پایه‌ها و ستون‌های اصلی و اساسی اسلام پرداخته شده است که این پایه‌ها می‌تواند مهم‌ترین اجزاء عهد و میثاق بندگان نسبت به حضرات معصومین (ع) باشد.

در این روایات، پایه‌ها و ستون‌های اصلی اسلام به این صورت معرفی شده است: «الصلاه و الزکاه و الحج و الصوم و ما نودی بشی افضل من الولاية» چهار رکن اول، نماز و زکات و حج و روزه است و به تصریح معصومین از همه اینها بالاتر و مهمتر، امر ولایت یعنی دوستی با دوستان ائمه معصومین (ع) و دشمنی با دشمنان آن‌هاست. ممکن است کسی بگوید ما هم به این مطلب توجه داریم و اساساً آمدن ما به این مجالس، به دلیل ولایت‌مداری و برای ابراز تولی و تبری است. اما باید توجه داشت که اگر اصلی‌ترین رکن عهد و میثاق ما نسبت به اباعبدالله (ع)، دوستی با ائمه معصومین (ع) و دشمنی با دشمنان آن‌ها باشد، پس بایستی مثل همه شئون زندگی مان به دنبال بهترشدن و دقیق‌تر شدن آن باشیم. آیا انسان‌ها در شئون زندگی مادی توقف می‌کنند یا اینکه دائماً به فکر ارتقاء و بهتر شدن زندگی و امکانات مادی خود هستند؟ اگر در امور خُرد زندگی مادی چنین عمل می‌کنیم، می‌توانیم بگوییم تکامل در امور معنوی لازم نیست؟! بالاتر از آن آیا

در مورد بزرگترین رکن دین که عهد و میثاق مان نسبت به حضرت اباعبدالله و ائمه معصومین (ع) است، می توان گفت همان که فهمیدیم کافی است و بیش از آن نیاز نیست؟! یعنی ارتقاء خدمت‌گزاری به حضرات معصومین (ع) چگونه امکان‌پذیر است؟ دشمنان ایشان چه کسانی هستند؟ دوستان ایشان چه کسانی هستند؟ آیا دشمنان اهل بیت (ع) در دشمنی‌شان نسبت به کلمه توحید، به یک روند ثابت عمل می‌کنند تا ما هم در دوستی مان نسبت به حضرات معصومین (ع) و دفاع از آن‌ها به صورت یکسان و ثابت عمل کنیم؟! این چگونه ممکن است در حالی که طبق روایتی که از حضرت امام هادی (ع) در پاسخ به سوال «ابن سگیت» نقل شد، آیات الهی به دلیل تغییر نوع شیطنیت کفر در اعصار مختلف، متغیر هست.

خصوصاً آیات «کفرشناسی و نفاق‌شناسی» در قرآن کریم برای ما تشریح می‌کند که چقدر دشمنان «جامعه ایمانی» در کفر و نفاق خودشان شدید و خطرناک‌اند. لذا خدای متعال در قرآن کریم، ما را نسبت به دعوای جهنمیان با یکدیگر در روز قیامت آگاه می‌کند^۱ - و چه خبری بهتر از این که بدانیم جهنمیان در آن دنیا چه سخنانی را به هم می‌گویند و چه بدبختی‌هایی را با هم در میان می‌گذارند - زیردستان ائمه کفر با آن‌ها مشاجره می‌کنند که شما بودید ما را گمراه کردید؛ آن‌ها نیز می‌گویند خودتان همراه

۱. «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنْحُنُ صَدَدًا كُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي الْأَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يَجْزُونَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سبا/۳۷ تا ۳۳).

شدید. خدای متعال با خبر دادن از وضعیت آنان در جهنم، عمق خطر و دشمنی آن‌ها را گوشزد می‌کند. زیردستان در ادامه به مستکبرین می‌گویند اگر ما همراهی کردیم به این دلیل بود: «بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» (سبأ/۳۳) شما به صورت شبانه‌روزی حيله می‌کردید. حيله شبانه‌روزی آن‌ها چگونه است؟ آیا شب و روز نزد مردم می‌آمدند و آن‌ها را به بت‌پرستی و اعمال فاسد و زیر دست بودن مردم دعوت می‌کردند؟ یا اینکه محیط پرورشی و بستر اجتماعی ایجاد می‌کردند برای اینکه مردم را به منجلاّب‌های ظلمت بکشاند؟ حيله و یا هر کاری که به صورت شبانه‌روزی انجام شود، کار آسانی نیست بلکه بسیار پیچیده و محتاج تدبیر و برنامه‌ریزی است. به عنوان مثال، بیمارستان‌هایی که به صورت شبانه‌روزی خدمات می‌دهند، برای ارائه چنین خدمات به صورت دائم، چقدر باید نیروی انسانی ساده و متخصص و بودجه و مدیریت و خدمات اداری و زیرساختی و دارو و... به صورت هماهنگ کار کنند تا ارائه این خدمات در هر زمان از شبانه‌روز امکان‌پذیر شود؟ در واقع کفار برای پیش‌برد اهداف مادی خود و دشمنی با جامعه ایمانی و نابودی آن، مقدمات و افراد و ابزارهای زیادی را هماهنگ می‌کنند تا بتوانند به صورت شبانه‌روزی حيله کنند. یعنی دشمنان ائمه (ع) چنین کسانی هستند. امروز هم پیچیدگی حيله‌شان را بالعیان مشاهده می‌کنیم و با اینکه در کشور شیعه زندگی می‌کنیم، اما نگران محیط تربیتی و آموزشی فرزندانمان در مدارس و دانشگاه‌ها و مکان‌های تفریحی و فضای مجازی هستیم.

لذا برای تجدید میثاق با اباعبدالله الحسین (ع) باید دشمنان ایشان را به خوبی شناخت. اگر از «کفر مدرن» صحبت کردیم بدین معناست که شیوه‌های جدیدی برای

تسلط کفار بر مسلمین ایجاد شده است. اگر ما نسبت به این شیطنت‌ها شناخت پیدا نکنیم و در راه مبارزه با آن راسخ نباشیم، چگونه می‌توانیم ادعا کنیم که به عهد و میثاق‌مان با حضرت سیدالشهداء (ع) وفا کردیم؟! اگر امروز از جانب مقام معظم رهبری اعلام جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی شده است، آیا ما احساس جنگ و زد و خورد و جانبازی و شهادت و اسارت می‌کنیم یا نه؟! آیا همان احساسی را داریم که وقتی آژیر خطر به صدا در می‌آمد، داشتیم؟! آیا بمباران دشمن و خرابی خانه‌ها و شهر و ساختمان‌ها و آوارگی ساکنان آن را احساس می‌کنیم؟! واکنش جامعه اسلامی در برابر این جنگ تمام‌عیار و همه‌جانبه چیست؟! پیچیدگی جنگ فرهنگی از جنگ نظامی بسیار بیشتر است. چرا که در جنگ نظامی، جسم‌ها مورد اصابت گلوله واقع می‌شوند ولی در جنگ فرهنگی، روح‌ها و ذهن‌ها مورد اصابت حملات دشمن واقع می‌شود. اما هیچ یک از انبیاء و معصومین و نواب عام آن‌ها در هیچ برهه‌ای از تاریخ، ولایت کفار را نپذیرفتند و نمی‌پذیرند و نخواهند پذیرفت. این در حالی است که نشناختن دشمن از جانب جامعه شیعه، مساوی با شکست مقابل آن‌ها و پذیرش قهری ولایت کفار بر مسلمین است.

برخی ممکن است بگویند شما چرا می‌خواهید مسأله را پیچیده و دشوار نشان دهید؟ در حالی که هر کسی که احکام مبتلابه خود را انجام دهد و در مجالس عزاداری شرکت کند، رضایت خدا را به دست آورده است. در پاسخ عرض می‌کنیم که اساساً دین‌داری یک امر پیچیده‌ای است و دنیا برای مؤمنین مکان راحتی نیست بلکه با انواع سختی‌ها همراه شده است. حضرت صادق (ع) فرمودند: «انما هی دار بلاء»^۱ دنیا چیزی

نیست مگر دار بلاء. حالا آیا خدای متعال - نعوذ بالله - می‌خواهد بلاء و مریضی و بی‌پولی و گرفتاری بر مومنین ببارد که آن‌ها را اذیت کند؟! کلا، حاشا، ابدلاً بلکه سطح محوری بلاء و علت اساسی آن، هجمه کفر و نفاق به دستگاه ایمان و پرچمداران توحید و مصیبت‌ها و فشارهای ناشی از ضربه‌های آنان است و لذا حضرت در ادامه روایت فوق و در بیان این بلاء فرمودند: «یَسْلُطُ اللَّهُ فِيهَا عِدْوَهُ عَلٰی وَلِيَّهِ» خداوند در این دنیا به بشر اختیار داده و بشر با سوء اختیار خود می‌تواند به دشمن خدا تبدیل شود و بر اولیاء الهی مسلط شود و به آن‌ها ضربه بزند. اساس دنیا همین است که به کفار و یارانش اذن داده شده تا فعالیت کنند و لذا آن‌ها دستگاه و نظام می‌سازند و به جامعه ایمانی حمله‌ور می‌شوند. در این صورت چه کسی می‌تواند بگوید زندگی در این دنیا راحت و ساده است؟! مگر طبق روایات، دنیا زندان مومن نیست؟! بله، اگر چه دنیا دار بلاء و امتحان است ولی مومنین با توسل نسبت به حضرات معصومین (ع) و پایداری در مسیر آن‌ها، از آن امتحانات عبور می‌کنند و به بهجت و لذت‌های معنوی که ناشی از ارتقاء مقام معنوی آن‌ها است، دست پیدا خواهند کرد. لذا در زمان امیرالمومنین (ع) و دیگر ائمه معصومین (ع)، شیعیان بنا به مصلحت‌هایی مجبور می‌شدند در جنگ خلفای جور بر ضد کفار شرکت کنند و فداکاری آن‌ها در آن جنگ‌ها به نفع خلفای جور تمام می‌شد. اما امروز که ملت ایران با نواب عام حضرت ولی عصر (عج) همراه شدند و استتصارهای حضرت امام (ره) را نسبت به در خطر بودن اسلام جدی گرفتند، وضعیت آنچنان شده که برادران اهل سنت در خط مقدم جنگ با کفار به شهادت می‌رسند و این امر به نفع جمهوری اسلامی و افزایش اقتدار آن تمام می‌شود. به ذهن کدام شیعه‌ای در هزار سال قبل خطوط

می‌کرد که چنین قدرت عظیمی برای جامعه شیعه به وجود بیاید؟! این عزتی است که خدای متعال در ازاء یاری نواب عام حضرت ولی عصر (ع) به امت شیعه عنایت کرده است. عبور سربلند از امتحانات، چنین عزتی را در پی خواهد داشت. اگر در زمان مرحوم میرزای شیرازی (ره) به شیعیان خبر می‌دادند که در صد و پنجاه سال آینده شیعه به حکومت می‌رسد و به چنین سطحی از اقتدار می‌رسد، آیا باور می‌کردند؟! اما نواب عام حضرت (عج) با یقین پولادین خودشان، جامعه شیعه را از تمام تردیدها و شبهات و یأس‌ها عبور می‌دادند.

در تناسب با این حقیقت که دین‌داری امری پیچیده است و مؤمنین واقعی و اولیای الهی همواره در معرض طوفان بلا و مصیبت قرار دارند، باید توجه داشت که شروع نهضت حضرت امام (ره) نیز در فضای بسیار سنگینی آغاز شد؛ فضای غلبه‌ی دو روش علمی برای مبارزه و قیام و کسب قدرت که هر یک دارای معادلات علمی بود: یک روش، روش غربی‌ها برای مبارزه که در آن با تشکیل حزب و شرکت در انتخابات و کسب کرسی‌های مجلس، به قدرت مرکزی فشار آورده می‌شد و قدرت او مقید و محدود می‌شد که این روش به «مبارزه پارلمانی» مشهور بود. روش دیگر، روش بلوک شرق بود که برای رسیدن به قدرت از طریق مبارزه مسلحانه اقدام می‌کردند. هر یک از این دو روش نیز در جامعه آن روز ایران، نمایندگان و طرفدارانی داشت: جبهه ملی و نهضت آزادی از یک طرف و سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق از طرف دیگر. اما حضرت امام (ره) که نه روش غربی و نه روش شرقی را قبول داشت، متهم می‌شد که حرکتش معقول و علمی و عقلانی نیست و لذا نخبگان و خواص آن زمان، به امام گفتند

قیام تو کور و مبهم است! مثل اینکه در دنیای امروز که برای ارتباط با دیگران از موبایل و تلفن ثابت استفاده می‌شود، شخصی ادعا کند من می‌خواهم از طریق دیگری برای ارتباط استفاده کنم. می‌گویند شما عقلانیت ندارید. در مبحث گذشته نیز بیان شد امتحانات دوره دوم تاریخ، از سنخ عقلانی است. اما حضرت امام برای پیشبرد هدف خود از معادلات علمی قیام در شرق و غرب استفاده نکرد بلکه به مساجد و حسینیه‌ها و عزاداری‌ها و هیئت‌ها تکیه کرد. به او گفتند با این مردم عوام که درکی از سیاست و مبارزه ندارند که نمی‌شود قیام کرد! لذا بعد از قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲، به دلیل همین فضای سنگین تحلیل مادی در میان نخبگان مبارز، نهضت حضرت امام (ره) پانزده سال در انزوا قرار گرفت. چون در جوامع امروز، عقلانیت‌ها و تحلیل‌ها هستند که حکم به سروری یا انزوا می‌کنند. اما وقتی شما در راستای فرهنگ و آرمان‌های بعثت و فلسفه تاریخ الهی و سنت‌های خدای متعال قدم بردارید، نصرت الهی همراه شما خواهد شد و از این طریق قدرت‌های موجود به عجز در خواهند آمد. البته همانطور که سابقاً بیان شد معجزه به خدای متعال و حضرت ولی عصر (عج) منتسب است اما ظرف تحقق آن معجزه در دوران غیبت، نواب عام حضرت (عج) خواهند بود. لذا با تبعید حضرت امام و منزوی شدن نهضت ایشان، مجاهدین خلق و نهضت آزادی بر موج قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ سوار شدند اما با سرکوب شدید حکومت پهلوی مواجه شدند و تمام روش‌های متداول در مبارزه علیه حکومت پهلوی به بن‌بست رسید. از آن طرف نیز حکومت پهلوی تمام مظاهر زندگی غرب را در ایران رواج داده بود و جوانان را در مفاسد آن غرق کرده بود. اما با شهادت حاج آقا مصطفی خمینی و اهانت روزنامه اطلاعات به امام در سال

۵۶، مردم قم که مرکز قیام و بصیرت و پذیرش معارف اهل بیت بودند در اعتراض به این هتک حرمت تظاهرات کردند. این اولین جرقه دوباره نهضت حضرت امام (ره) بعد انزوای ۱۵ ساله ایشان بود. با تأسی به فرهنگ چهل‌ها، اربعین شهدای قم در تبریز گرفته شد و اربعین شهدای تبریز در یزد گرفته شد و بعد از کشتار مردم یزد، اربعین شهدای یزد در ۲۴ شهر برگزار شد و لذا حکومت پهلوی به تزلزل در آمد. این روند آنقدر ادامه پیدا کرد که بالاخره تهران به‌عنوان پایتخت ایران به حرکت درآمد و راهپیمایی عید فطر و کشتار فجیع ۱۷ شهریور و تظاهرات عاشورا شکل گرفت و به تدریج کنترل کشور از دست رژیم خارج شد و حضرت امام (ره) تمایلات مردم را از حول رژیم پهلوی پراکنده کرد و به سمت حاکمیت اسلام آورد. در برابر چشمان حیرت زده کارشناسان و نخبگان سیاسی آن روز، بدون استفاده از هیچ یک از دوروش مرسوم در مبارزه و کسب قدرت و با تکیه بر اربعین‌ها و عاشوراها و همان مسجدی‌ها و هیئتی‌ها و عزاداری‌ها انقلاب را به پیروزی رساند. آن‌هم در دورانی که می‌گویند: ماهیت قدرت، سیال است. یعنی سرنگونی یا بقای هر نظام، به تمام قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی وابسته و مرتبط است. وقتی قدرت‌های جهانی در سال ۸۱ می‌خواستند صدام را سرنگون کنند به دلیل همراهی روسیه و چین و مصر و عربستان و... با دنیای غرب، خیلی سریع به نتیجه رسیدند. اما زمانی که قدرت‌های جهانی یا منطقه‌ای مواضع متفاوتی داشته باشند، جنگ فرسایشی به وجود می‌آید، مثل سوریه! با این حال نهضت حضرت امام (ره) در زمانی به پیروزی می‌رسد که هم شوروی به‌عنوان قدرت اول شرق و هم آمریکا به‌عنوان قدرت بلوک غرب و هم کشورهای اروپایی و هم کشورهای منطقه‌ای و هم قدرت‌های درون

کشور مخالف قیام او بودند و علیه آن نیز به جنگ پرداختند؛ اما حضرت امام (ره) ظرفِ تحقق آیه الهی شدند و تمام قدرت کفر جهانی را به عجز کشاندند. با عقلانیتی که ۲۰۰ کشور دنیا را مدیریت می‌کنند، در سال ۵۷ به مقابله با انقلاب امام برخاستند ولی موفق نشدند! لذا ملت ایران سالهاست که همراه با معجزه زندگی می‌کند. چه کسانی هستند که ملت ایران را به خاطر برخی ضعف‌ها تحقیر می‌کنند؟! بله، هر ملتی طبعاً ضعف‌هایی دارد اما کاستی‌های ملت ایران باید با دارایی‌هایش ملاحظه شود. کفار می‌خواهند به ملت ایران بگویند شما ثروت و توانایی ندارید؛ درحالی‌که ملت ایران، پرچمدار مقابله با دستگاه کفر و نفاق و حافظ آرمان بعثت نبی اکرم در حفظ کلمه توحید و دفاع از امنیت خداپرستان است! خدای متعال به خاطر ایستادگی ملت ایران در برابر کفر، عزت الهی به آن‌ها عطا کرده است. چه شرفی بالاتر از این که خدای متعال زیر سایه نائب عام حضرت ولی عصر (عج) به بندگانش زندگی همراه با معجزات الهی عنایت کند؟! ملت ایران تنها ملتی است که تسلیم «هدف قرار گرفتن رفاه مادی و دنیاپرستی» نشده است بلکه ملت ایران، رفاه را در سایه اسلام می‌خواهد. تمام مردم جهان را در عمقِ ظلمات خود فرو بردند، عقل آن‌ها را مسخ کردند به نحوی که در برابر مظالم بزرگ جهان، کشتن کودکان و زنان و مردان... هیچ واکنشی از خود نشان نمی‌دهند. آن‌ها را غرق در زندگی مادی کرده‌اند و اگر تظاهراتی می‌کنند، برای کمبود شغل و پایین بودن درآمد و افزایش سن بازنشستگی و طرح‌های ریاضتی تظاهرات است. روح‌ها و ذهن‌های مردم جهان را مسخ کرده‌اند اما مردم ایران با حساسیت تمام در برابر مظالم، پرچم خداپرستی را در برابر دستگاه کفر و طغیان به اهتزاز در آورده است. لذا حضرت ولی عصر (عج) در شبهای

قدر، قلوب نواب عام خود را امداد و در برابر کفر مدرن بسیج می‌کند و معجزات این چنینی رقم می‌خورد.

پس حضرت امام (ره) با یقین پولادین خودش امت شیعه را از ظلمات یأس‌ها و تردیدها عبور داد. از بزرگترین تردیدهایی که به نهضت حضرت امام (ره) حمله‌ور می‌شد، تردید در این بود که شما چگونه می‌خواهید در روز قیامت جواب این همه خونی را که از بهترین جوانان ایران در مقابل گلوله‌های شاه یا صدام ریخته می‌شود، بدهید؟! چگونه مسئولیت شرعی دماء مسلمین را به‌عهده می‌گیرید؟! با این شبهه برای بهترین متدینین چه تردیدهایی که حاصل نمی‌شود. اما حضرت امام می‌دانست که رهایی از دست کفار دنیاپرست، بدون این فداکاری‌ها ممکن نیست. لذا بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، کفار مدرن مثل اجداد و نیاکان‌شان «حذف فیزیکی» را به‌عنوان اولین گزینه برای مقابله با مومنین و آخرت‌گرایان در دستور کار خود قرار دادند و کودتا و جنگ داخلی و جنگ خارجی را بر نظام اسلامی تحمیل کردند. در حالی که در بلندگوهای جهان فریاد می‌زنند که ما اهل دموکراسی و گفت‌وگو هستیم. اگر اهل گفت‌وگو بودند پس چرا با ملتی که با «فرهنگ دیکتاتوری نظام سلطنتی» مبارزه کرده است و به «جمهوریت» روی آورده است، به جنگ و مقابله پرداختند؟! در سه عرصه امنیتی و دفاعی و نظامی برای نظام جمهوری اسلامی ایران ایجاد مسأله کردند. بجای اینکه از این حرکت ضد دیکتاتوری حمایت کنند، دائماً اعلام کردند این انقلاب تا چند ماه دیگر سقوط می‌کند. بعضاً ما گمان می‌کنیم اینها انسان‌های جاهل و نادانی بودند که هر چند وقت یک بار مسائلی را به‌گزارف مطرح می‌کردند. اما واقعیت آن است که این پیش‌بینی‌ها بر اساس

قواعد علمی کسب قدرت و حفظ آن بیان می‌شد. اما حضرت امام (ره) با تکیه بر خدای متعال، راه‌های جدیدی را باز کرد که تمام این پیش‌بینی‌های علمی را باطل کرد و دشمنان انگشت به دهان، به این پیروزی‌ها خیره شدند. وقتی جنگ را بر ملت ایران تحمیل کردند، دانش جنگی و دفاعی و عقلانیت و محاسبات مبتنی بر جنگ کلاسیک صریحاً اعلام کرد که ما نمی‌توانیم با ارتش مضمحل‌شده و در هم‌ریخته، در برابر ارتش صدام که حمایت تمام دنیا را با خود دارد، بایستیم. مقام معظم رهبری حفظه‌الله بیان کردند که ارتشی‌های مومن و متدین - و نه عناصر طاغوتی - در ابتدای جنگ به من نامه نوشتند که مطابق گزارشات و محاسبات دقیق، توان جنگ ما بیشتر از بیست و چند روز نیست یعنی آبرومندانه آتش بس را اعلام کنید.^۱ مقام معظم رهبری که نماینده حضرت امام در شورای عالی دفاع بودند، نزد امام رفتند و این گزارش را مطرح کردند اما ایشان فرمودند: اعتنا

۱. مقام معظم رهبری: «روزهای اول جنگ، یک نفر نظامی پیش من آمد و فهرستی آورد که انواع و اقسام هواپیماهای ما - جنگی و ترابری - در آن فهرست ذکر شده بود و مشخص گردیده بود که چند روز دیگر همه فروندهای این نوع هواپیماها زمین‌گیر خواهد شد؛ مثلاً این نوع هواپیما در روز هشتم، این نوع هواپیما در روز دهم، این نوع هواپیما در روز پانزدهم! این فهرست را به من داده بود که خدمت امام ببرم، تا ایشان بدانند که موجودی ما چیست. من به آن فهرست که نگاه کردم، دیدم دیرترین زمانی که هواپیماهای این انواع هواپیماهای ما زمین‌گیر خواهد شد، در حدود بیست و چند روز است؛ یعنی ما بیست و چند روز دیگر هیچ هواپیمایی نداریم که بتواند از روی زمین بلند شود! من وظیفه‌ام بود که این فهرست را ببرم و به امام نشان دهم. ایشان به آن کاغذ نگاه کردند و گفتند: اعتنا نکنید؛ ما می‌توانیم! برگشتم و به دوستانی که بودند گفتم: امام می‌گویند می‌توانید. آن هواپیماها، به همت شما و با توانستن شما هنوز پرواز می‌کنند؛ هنوز از بسیاری از تجهیزات پرنده این منطقه پیشترند؛ هنوز در مصاف با بسیاری از کسانی که وسایل مدرن دارند، برتر و فایزترند. از آن روز، نزدیک بیست سال می‌گذرد. این است معجزه همت انسان! این است معجزه ایمان!» (بیانات در دیدار جمعی از پرسنل نیروی هوایی ۱۳۷۷/۱۱/۱۹).

نکنید! حال چه فعالیت‌هایی انجام شد که این بیست روز را به هشت سال مقاومت تبدیل کرد؟ هشت سال مقاومت به چه معناست؟! اگر جنگی فقط میان دو کشور رخ دهد، تداوم آن نهایتاً تا شش ماه معنا دارد و بیش از آن، ارزش اقتصادی ندارد و با محاسبات هزینه - فایده نمی‌سازد که جنگ را ادامه دهند. لذا وقتی جنگی هشت سال به طول می‌انجامد، بدین معناست که تمام یا بخش مهمی از قدرت‌های جهانی حداقل از یک طرف جنگ حمایت می‌کنند. یعنی ملت ایران در مقابل تمام قدرت‌های جهانی ایستاد و ثابت کرد که اگر در راه دشمنی با دشمنان اباعبدالله (ع) ایثار و ایستادگی شود، اعجاز خدای متعال نازل خواهد شد و ابهت دشمن را در هم خواهد شکست. این پیروزی چگونه اتفاق افتاد؟ آیا بدون تأمل و محاسبه و برنامه‌ریزی گفتند به دل دشمن بزنیم و بجنگیم؟! نخیر، با عقلانیت جدیدی که پیروان حضرت امام (ع) در عرصه نظامی بدان عمل کردند تا پیروز شدیم. امثال شهید باقری‌ها استراتژی جنگ را عوض کردند. یک جوان ۲۱ ساله که با عنوان خبرنگار وارد جنگ شده بود، اما به خاطر نشان دادن حساسیت بالا در مبارزه با کفر و تمحض بر این مهم، خدای متعال عقلانیت الهی را در استراتژی جنگ به او عطا کرد. عنصر «شهادت‌طلبی» را بجای «سخت‌افزارها»، اصل در جنگیدن قرار دادند و به لوازم آن عمل کردند. حضرت امام (ره) به نهادسازی انقلابی روی آورد و «ارتش ۲۰ میلیونی» را بنا نهاد و زمینه را برای جنگ مردمی بر اساس شهادت‌طلبی فراهم کرد. اینطور نیست که بدون محاسبات و تعقل و ناشیانه با دشمن جنگیدیم. همانطور که عرض شد شیطنتها در این دوره از تاریخ، عقلانی است و عبور از آنها نیز با عقلانیت انجام می‌گیرد؛ اما با عقلانیت الهی!

لذا در عمل، عقلانیت جدیدی در جنگ تجربه شد گرچه هنوز درکِ تئوریک و علمی از آن پیدا نشده است. امروز هم همان درک و تجربه جدید از نحوه جنگیدن، در مقابل دلارهای سعودی و قطری و دستگاه اطلاعات آمریکا و انگلیس و خشونت و قساوت تکفیری‌ها ایستاده و شیعه را در جهان به افتخار جدیدی نائل کرده است. در جنگ فرهنگی و اقتصادی نیز اگر با تکیه به خدای متعال برای شکست دشمن عزم خود را بکار ببندیم، با نصرت‌های خدا همراه خواهیم شد. مقام معظم رهبری در یکی از سخنرانی‌های خود فرمودند: «در دو سه سال اول انقلاب، مسجدها و مسجدی‌ها بودند که کشور را اداره کردند.» لذا اگر جنگ فرهنگی و اقتصادی به وجود آمده، مسجدها و حسینیه‌ها و تکایا و عزاداری‌ها باید بارِ این جنگ را به دوش بکشند. باید عقلانیت الهی برای مقابله با دشمن فرهنگی و اقتصادی شکل بگیرد. اگر مساجد و حسینیه‌ها نمی‌توانند این همه نیروی انقلابی و شهادت طلب را ساماندهی کنند، معلوم می‌شود که ضعفی عقلانی در میان ما وجود دارد. این چه ضعفی است که نمی‌توان این همه نیروی متدین و متعهد و انقلابی و پایه‌رکاب و اهل نماز و روزه و عزاداری را در یک سپاه واحد گرد هم آورد و دشمن را از مرزهای فرهنگی و اقتصادی بیرون کرد؟! این فقدان در حدی است که رهبر انقلاب فرمان «آتش به اختیار» را صادر می‌کنند که معنای آن، نبود عقلانیت واحد برای مدیریت واحد نیروهای انقلابی است. مسجدها و حسینیه‌ها و روحانیون و مذهبی‌ها باید در این مسیر پیش قدم شوند، همانطور که اینها بودند که انقلاب کردند و دو سه سال اول انقلاب، کشور را اداره کردند. پس برای وفای عهدمان نسبت به حضرت اباعبدالله (ع)، عزاداری‌ها باید به این جا ختم شود.

از دیگر دشمنی‌های قدرت‌های جهانی بر ضد نظام جمهوری اسلامی، ایجاد مسائل و بحران‌های امنیتی و اطلاعاتی بود که حضرت امام (ره) با نهادسازی انقلابی، زمینه رفع این تهدید را فراهم کرد و «اطلاعات ۳۶ میلیونی» را پایه‌ریزی کرد. اطلاعات ۳۶ میلیونی به چه معناست؟ جز به معنای مردمی‌کردن اطلاعات و امنیت، آن هم در دنیایی که بسته‌ترین سیستم‌ها، سیستم‌های اطلاعاتی هستند؟! در شرایطی که سازمان منافقین در کشور به کشتار ۱۷ هزار نفر اقدام می‌کند، در حقیقت جنگ داخلی و پارتیزانی در کشور به راه انداخته است؛ جنگی که معمولاً در دنیا به تجزیه کشورها منتهی می‌شود. نظام جمهوری اسلامی ایران چگونه پس از انهدام ساواک به عنوان سازمان امنیتی کشور و بدون هیچ تجربه اطلاعاتی و امنیتی، از پس مبارزه با این مساله بر می‌آید؟! یکی از سرداران سپاه نقل می‌کرد بعد از اینکه مسعود رجوی از کشور فرار کرد، عنصر اصلی مجاهدین خلق، شخصی به نام موسی خیابانی بود که برای دستیابی به او، مشکل بزرگی داشتیم. اما از مردم عادی کوچه و بازار، گزارشی به ما رسید که در همسایگی آن‌ها ساختمانی است که ظاهراً فقط یکی دو نفر زندگی می‌کنند ولی به اندازه بیست نفر، زباله در کنار درب منزل‌شان می‌گذارند. بعد از مراقبت از آن خانه و بررسی‌ها، مطلع شدند که موسی خیابانی در آنجا مخفی شده است. در واقع با اطلاعات ۳۶ میلیونی از جنگ داخلی و کودتا و ترورها عبور کردیم. عجیب‌تر از آن، لورفتن عملیات بزرگ کودتای نوژه است که با همین اطلاعات ۳۶ میلیونی در نطفه خفه شد. نقل شده که مقامات نظامی کوبا که خودشان با جنگ چریکی به قدرت رسیده بودند، در سفرشان به کردستان با تعجب از شهید کاوه سوال کردند که شما چگونه توانستید در برابر

جنگ داخلی در غرب کشور بایستید و مساله را فیصله دهید؟! چگونه بر جنگ چریکی که حکومت مرکزی را دچار فرسایش و سازش می‌کند، به این سرعت فائق آمدید؟! شهید کاوه نیز تاکتیک های جدیدی را که خودش در اثر تمرکز بر این مساله تولید کرده بود، بیان کرد و آن‌ها متعجب شدند. لذا حضرت امام (ره) با نهادسازی در عرصه های مختلف، سبک زندگی جدیدی در شیوه مدیریت سیاسی و نظامی و اطلاعاتی کشور به وجود آورد که در هیچ تئوری متداولی مشاهده نمی‌شود. یعنی این راه و روش، پشتوانه و سابقه‌ای در ادبیات تخصصی دانشگاه یا حوزه ندارد. این ابتکارهای حضرت امام ناشی از نصرت خدای متعال و عنایت حضرت ولی عصر (عج) بود زیرا هیچ تجربه‌ی قبلی از این جنس در اختیار ایشان نبود و حتی انقلاب‌های اخیر منطقه علی‌رغم اطلاع از وجود چنین تجربه‌ای در ایران، به آن توجه نکردند و دچار شکست شدند؛ علاوه بر این که برخلاف انقلاب اسلامی - که در اوج تنهایی و مظلومیت به پیروزی رسید - در مرکز توجه و حمایت افکار عمومی جهان قرار داشتند.

اکنون به برکت مقاومت‌های بی‌وقفه نظام جمهوری اسلامی ایران به قدرتی دست پیدا کردیم که دشمنان اسلام از حذف فیزیکی ناامید شدند و از پشت میز مذاکره، شیطنتهای‌شان را پیش می‌برند. آن زمان برخی در داخل که به تعاریف و معادلات سیاسی رایج در جهان ایمان داشتند، به حضرت امام (ره) می‌گفتند با این کارها ما را در جهان منزوی می‌کنی! با آمریکا مقابله نکن! قدرت آمریکا شوخی نیست! اما حضرت امام (ره) با اتکال به خدای متعال و امداد حضرت ولی عصر (عج) محکم و ثابت قدم و با ابتکار و عقلانیت الهی، ملت ایران را پیش برد که در نتیجه آن، ایران امروز به‌عنوان

ابرقدرت منطقه‌ای و بعضاً بین‌المللی ارزیابی می‌شود. البته ابتدای حرکتی با چنین عظمت، ضرورتاً با تردیدها و سوالات بسیار پیچیده و تحلیلی روبرو بوده است به نحوی که سقوط دو دولت (دولت بازرگان و دولت بنی صدر) هزینه‌ای بود که پرداخت شد تا این سبک زندگی جدید در عرصه سیاست - که امروز از آن به «خط امام» تعبیر می‌شود - تثبیت شود و الا این دو دولت می‌گفتند شما راه و رسم اداره کشور را بلد نیستید و موجب انزوای کشور و سپس ورشکستگی آن خواهید شد.

ملت بزرگ ایران از چنین امتحانات سخت و پیچیده‌ای عبور کرده است؛ اگر چه کسی به تبیین و تفسیر و تحلیل عقلانی آن نپردازد و به سادگی از آن بگذرد. ساده‌گذشتن از این واقعیات بزرگ تاریخی، زمینه را برای انحراف در حرکت انقلاب و میراث امام (ره) به‌وسیله نگاه مادی فراهم می‌کند. اگر انقلابیون و متدینین، این ثروت‌های عظیم را نشناسند و از آن برای عبور از امتحانات بعدی استفاده نکنند، هشدارهای مقام معظم رهبری درباره پایمال‌شدن هویت انقلابی و اسلامی نظام محقق خواهد شد. امروز بعد از تثبیت سیاسی و نظامی و امنیتی نظام جمهوری اسلامی، مسائل فرهنگی و اقتصادی ما را دچار چالش کرده است. مقام معظم رهبری بر این مضمون تاکید کردند که همه به دنبال شعار سال هستند و برای تحقق آن، جلسات و کمیته و کارگروه و همایش تشکیل می‌دهند اما پیش نمی‌رود؛ پس معلوم است گره علمی وجود دارد.^۱

۱. مقام معظم رهبری: «فرض بفرمایید در مسائل اقتصادی کشور، ما این‌همه راجع به مسائل اقتصادی حرف می‌زنیم، همه هم تصدیق می‌کنند؛ اقتصاد مقاومتی را مطرح کردیم، همه هم از صدر تا ذیل تأیید می‌کنند، تصدیق می‌کنند، برایش جلسه و کمیته و کمیسیون و مانند اینها هم تشکیل می‌دهند، [اما] آن‌چنان‌که باید و شاید کار پیش

بیان شد که امتحانات دوره دوم تاریخ، عقلانی است و لذا این گره علمی هم از همان سنخ است. به همین دلیل، مشکلات اقتصادی و فرهنگی امت شیعه باید در مساجد و حسینیه‌ها و مجالس عزاداری و... مطرح شود و موضوع حساسیت مردم قرار بگیرد و برای حل آن، مردم از فضلا و نخبگان و بزرگان حوزوی و دانشگاهی مطالبه کنند. اگر ما یک پنجم زمانی را که در صحبت‌های روزمره پیرامون قیمت زمین و خانه و ماشین و... صرف می‌کنیم، به گفتگو پیرامون چالش‌ها و امتحانات جامعه شیعه اختصاص دهیم، حساسیت‌های جدیدی شکل خواهد گرفت و به تدریج، جبهه‌های فرهنگی و اقتصادی بر محور انگیزه‌های دینی ایجاد خواهد شد. چرا مساجد و هیأت‌ها نمی‌توانند جوان‌های انقلابی را که آرزوی جنگیدن با دشمن دارند، ساماندهی کنند و با تقسیم کار و وظایف، آن‌ها را هدایت کنند؟ آیا ما عمق دشمنی دشمنان را درک کرده‌ایم؟ آیا فهمیده‌ایم که از کجا به ما حمله می‌کنند؟ با چه ابزاری به چه نقاطی حمله می‌کنند؟ مگر می‌شود در جنگ نظامی به شناسایی خط اول دشمن اکتفاء کرد و نسبت به خطوط

نمی‌رود. خب اشکال کجا است؟ یک گره علمی وجود دارد؛ این گره علمی را چه کسی باید باز کند؟ شما که در دانشگاه هستید باید باز کنید. ما امسال اشتغال را مطرح کردیم، بحث کردیم؛ تولید ملی و اشتغال. «اشتغال» یا «تولید ملی» یک فکر است، همه هم می‌خواهند این کار را انجام بدهند، تلاشهایی هم می‌کنند. من اَوّل سال در سخنرانی گفتم؛ یعنی کاری را که دولت کرده بود به افکار عمومی گزارش دادم؛ هفده هزار میلیارد تومان برای کارگاه‌های کوچک یا متوسط یا چه صرف کردند تا کمک کنند که بلکه راه بیفتند، لکن اثر مطلوب را نبخشید. اشکال کار کجا است؟ شبیه این کار در دولت قبل هم انجام گرفته بود، شبیه این کار در دولت هشتم هم انجام گرفته بود؛ نمی‌شود. چرا نمی‌شود؟ خب یک اشکال علمی دارد؛ لابد یک اشکالی در کار هست، گرهی هست؛ این گره، گره علمی است.» (بیانات در دیدار با اساتید دانشگاه، ۹۶/۳/۳۱).

پشتیبان و نیروی هوایی و دریایی و تدارکات و مهندسی رزمی و توپخانه و سایر توانایی‌های او جمع‌بندی نداشت و آنگاه طراحی علمیات کرد و پیروز شد؟! بعد از بیان چگونگی تثبیت نظام در سه عرصه سیاسی و دفاعی و امنیتی و در راستای پاسخ به سوالات فوق، در مباحث آینده به ابعاد جنگ فرهنگی و اقتصادی دشمن بر ضد نظام جمهوری اسلامی ایران پرداخته خواهد شد.

مبحث یازدهم

تبیین سیر «تکامل فقاہت» از ابتدای غیبت کبری تا پیروزی انقلاب اسلامی، مبین امتحانات کنونی حوزه‌های علمیه برای تحقق دین در سطح ساختارهای نظام

وقتی آن امتحانات و مسائل پیچیده مربوط به علم الهی و آن سوال‌ها و جواب‌ها میان حضرت موسی و حضرت خضر در گرفت، حضرت موسی (ع) نتوانست با درجه علمی خضر نبی (ع) همراه شود و خضر فرمود: «قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» (کشف/۷۸) اما نقل شده^۱ که هر دو بزرگوار پرنده‌ای را مشاهده می‌کنند که با منقار کوچک خودش، قطره‌ای از آب دریا را برداشت و آن را بر دست مبارک حضرت موسی قرار داد و حضرت خضر فرمود: این پرنده در حال بیان این حقیقت است که علم هر دوی شما در قیاس با علم وصی پیامبر آخرالزمان، همانند این قطره آبی است که با منقار خودم برداشتم در قیاس با آب این دریا. همچنان‌که نقل شده^۲ حضرت باقر (ع) فرمودند: «اگر من در میان خضر و موسی بودم، سوالاتی از آن‌ها

۱. مدینه معاجز الائمة الاثنی عشر، ج ۲، ص ۳۲۰.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۳۰.

می‌پرسیدم که هیچ‌یک از این دو پیامبر بزرگوار از پاسخ آن‌ها آگاهی نداشتند.» اگر علی‌رغم برخورداری همه انبیاء الهی از مقام عصمت، چنین اختلاف درجه‌ی علمی میان آنان و چهارده امام (ع) وجود دارد، کاملاً واضح است که علم غیرمعصوم با علم حضرات معصومین (ع) چه فاصله عظیمی دارد. در واقع علم غیرمعصومین، تدریجی‌الوصول است. یعنی در طول زندگی به معارف جدیدی دست پیدا می‌کنند که سابقاً از آن‌ها بی‌خبر بودند یا مطالبی برای آنان تفصیل پیدا می‌کند که قبلاً در نهایت اجمال و ابهام بوده است.

لذا همان‌طور که در مباحث گذشته بیان شد، با آغاز غیبت کبری و سپرده‌شدن پرچم دین‌داری به دست عقلانیت غیرمعصوم (نواب عام حضرت (عج) و فقهای عظام شیعه) روشن است که تفقه فقهای عظام شیعه که از سنخ عقلانیت غیرمعصوم است، دارای سیر رشد تدریجی است و قابل مقایسه با علم معصومین نیست. هیچ‌یک از علمای شیعه نیز مدعی نیست که علم و معرفتی که خود بدان دست پیدا کرده، نهایت کار است و تکامل در آن راه ندارد. بلکه عقلانیت غیرمعصوم در طول تاریخ تکامل پیدا می‌کند و اشکالاتش برطرف می‌شود و ارتقاء پیدا می‌کند و از اجمال‌های آن کاسته می‌شود و وضوح و دقت آن بیشتر می‌شود و ابعاد و اعماق جدیدی را می‌شناسد که سابقاً از آن‌ها آگاهی نداشت. انعکاس این مطلب در معتقدات شیعه این است که علمای شیعه قائل به «انفتاح باب اجتهاد» هستند. یعنی امکان تفقه دقیق‌تر و آوردن گمانه‌های بیشتر در فهم از آیات و روایات وجود دارد و غیرمعصومین در طول تاریخ و در سیر تکامل عقلانیت خود، می‌توانند به سطوح جدیدی از قرآن و روایات علم پیدا کنند. لذا با وقوع

غیبت و قطع دسترسی مستقیم به علم حضرت ولی عصر (عج)، پرچم دینداری بر دوش نواب عام ایشان قرار گرفت تا با تفقه نسبت به آیات و روایات، تکلیف جامعه شیعه را در مقابله با دستگاه کفر و نفاق معین کنند و جامعه محبین را از حيله‌ها و هجمه‌های آن‌ها عبور دهند.

پس تفقه و فقاہت شیعه که مبتنی بر عقلانیت غیر معصوم است، سیر تحول و تطور و ارتقاء دارد. لذا نواب عام حضرت (عج) در طول سالیان دراز علی رغم تبعیدها و کشتارها و فشارها و شکنجه‌های خلفای جور، مشغول حفظ و تبویب و گردآوری دقیق و مستند آیات و روایات بودند تا این ثروت علمی بی‌کران به نسل‌های آتی انتقال پیدا کند. انجام این مأموریت بزرگ، جز به عنایت حضرت ولی عصر (عج) ممکن نبود، چرا که دشمنی خلفای جور در آن دوره به حدی بود که بعد از کشتن سادات حسینی و حسنی و...، تلی از سر آن‌ها می‌ساختند، فقهای شیعه را به قتل می‌رساندند و کتاب‌های آن‌ها را می‌سوزاندند. سابقاً بیان شد که امتحانات و آیات دستگاه ایمان عقلانی است. لذا حفظ و گردآوری روایات حضرات معصومین (ع) به وسیله نواب عام (به عنوان مرحله اول سیر فقاہت بعد از غیبت کبری) با وجود دشمنی‌های بسیار خلفای جور و عزم آن‌ها بر نابودی روایات اهل بیت (ع)، جز از طریق معجزه الهی ممکن نبود.

مرحله بعدی از سیر تکامل عقلانیت نواب عام، در تولید و تدوین و تعمیق «علم اصول» قابل پی‌گیری است. یعنی به تبع ایجاد فاصله زیاد از زمان صدور روایات و ایجاد فروعات جدید و سوال‌های نوین و همچنین هجمه اهل سنت به فقه شیعه با قیاس و استحسان و استصلاح و...، تدریجاً ضرورت ایجاد علم اصول فقه برای فهم دقیق آیات و

روایات، جای اکتفاء به حفظ روایات را گرفت. لذا با مباحث عقلی و عقلایی و عرفی و ادبی و دقیق کردن و مستند کردن این‌ها، به تدریج ابزاری به نام علم اصول به وجود آمد تا بتوان به وسیله آن، در مقابل تفسیر به رأی و قیاس و استحسان و استصلاح ایستاد و همچنین سوالات جدید را پاسخ داد. در این مرحله، فهم عرفی و غیرتخصصی از منابع دینی پایان پذیرفت و تخصصی کردن و قاعده‌مند نمودن «فهم دین» به انجام رسید که نتیجه‌ی آن «تعیین احکام افراد و وظیفه مکلفین» بود. اما «تحقق دین» وابسته به میزان خدا ترسی و تقوای اشخاص بود تا در صورت تمایل به انجام وظایف دینی، خود به این امر مبادرت کنند؛ زیرا فقهاء قدرتی برای تحقق دین در اختیار نداشتند.

این روند ادامه پیدا کرد تا اینکه رنسانس در غرب شکل گرفت و طبق مباحث گذشته، «کفر مدرن» در قالب سبک زندگی جدید در عالم محقق شد که آثار این شیوه جدید از ابعاد مختلف زندگی، به حیات جامعه مسلمین حمله‌ور گردید. لذا نواب عام در مقابل یک سری امور عینی و ملموس قرار گرفتند: در یک زمان، «نهیض مشروطه» که در صدد مشروط کردن نظام سلطنتی به انتخابات و مجلس و قانون و رأی مردم بود، به وجود آمد. در زمان دیگر، مسأله تسلط کفار بر توتون و تنباکو به وجود آمد و در دوره‌ای دیگر، مسأله قراردادهای خارجی برای غارت نفت ایران مطرح شد. لذا فقهاء به جای شبهات نظری و علمی، در مقابل یک سری امور و خطرات عینی قرار گرفتند و با آن مبارزه کردند که اوج این مبارزات، در نهایت به قیام حضرت امام (ره) و پیروزی انقلاب و تشکیل نظام جمهوری اسلامی منجر شد.

بنابراین بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، این «تحقق دین» و چگونگی انجام آن است که در مقابل نواب عام قرار گرفته است. البته تحقق دین فقط در عرصه عمل افراد مطرح نیست بلکه به دلیل حاکمیت یافتن دین و مکتب، «نظام و حکومت» است که باید دین را محقق کند. لذا مرحله بعدی از تکامل عقلانیت نواب عام حضرت ولی عصر (عج) این است که بتوانند احکام نظام و ساختارهای آن را از قرآن و روایات استنباط کنند و دین را در این سطح تحقق ببخشند. یعنی در ادامه امتحانات عقلانی، فقاقت به جای اکتفاء به «فهم دین» برای «تعیین وظیفه عملی افراد»، در مقابل فضای جدیدی قرار گرفته است به نام «تحقق دین» در سطح «رفتار یک نظام». ممکن است کسی بگوید این مسأله، فرق چندانی با مرحله قبل ندارد؛ چرا که احکام دینی مشخص است و فقط کافی است نظام جمهوری اسلامی به آن‌ها عمل کند. اما مسأله بسیار پیچیده‌تر از این مطالب است؛ اوایل انقلاب، بحث داغی به نام احکام اولیه و احکام ثانویه مطرح شد، چرا که حضرت امام (ره) تصریح کرده بودند که حکومت اسلامی به معنای حکومت قوانین الهی و احکام اسلامی بر مردم است.^۱ البته روشن بود که برای اجرای احکام در عالم تحقق و خارج، موانعی وجود دارد که این امر، ضرورت «احکام ثانوی» را نمایان می‌کرد. اما بعد از گذشت چند سال مشاهده شد که همان احکام ثانویه که برای اضطراب و به صورت موقت مطرح شده بود، ادامه پیدا کرد، چرا که آن موانع و اضطراب‌ها همچنان تداوم داشت. علاوه بر تداوم و طولانی شدن زمان اضطراب به دلیل تداوم موانع، تدریجاً اضطراب‌ها در موضوعات اجتماعی مختلف و متنوعی گسترش پیدا کرد و به عرصه‌های

مختلفی در رسانه، آموزش و پرورش، آموزش عالی، دیپلماسی، بهداشت، شهرنشینی، سبک زندگی و... تعمیم یافت و شدت گرفت. پس به تدریج و با تداوم و گسترش و تعمیق اضطرها روشن شد که تحقق دین در قرن بیستم، دارای پیچیدگی‌هایی است و مساله به آن سادگی که ابتدائاً تصور می‌شد نیست.

ممکن است گفته شود این موانعی که در برابر تحقق دین و اجرای احکام وجود دارد، به دلیل وجود افرادی در رده‌های مختلف مدیریتی است که حساسیت لازم به احکام اسلام را ندارند و بعضاً با بی‌تقوایی، دچار قدرت‌طلبی و مال حرام و... شده‌اند و اگر بجای آن افراد نالایق، افراد مذهبی و باتقوا و بسیجی و اهل روضه و نماز و روزه و خمس و... بر سر کار بیایند، تمام مشکلات نظام حل خواهد شد. متأسفانه این طرز نگاه و تحلیل، بر بخش عظیمی از جماعات انقلابی و مذهبی و مسجدی و روحانیون حاکم است. برای نقد این نوع نگاه، پیش از هر چیز می‌توان به کلام بسیار روشن‌گرانه و عمیق و بصیرت‌افزای حضرت امام (ره) در سال ۶۱ توجه کرد. به نظر می‌رسد اگر به محتوای این سخنان توجه نکنیم، آرمان‌های عاشورا و دستورات قرآن و روایات معصومین - که شدیداً علاقه‌مند به اجرایی شدن آن در جامعه هستیم - محقق نخواهد شد. خیلی خوب است که وعاظ و علما در منبرها به بیان نصیحت و اندرز و آیات و روایات و قصص قرآن بپردازند اما بعد از آن باید به این امر توجه نمایند که چرا این مطالب حقّه در جامعه تحقق پیدا نمی‌کند؟ باید از تحلیل‌های ساده‌انگارانه پیرامون این موانع دست برداشت. حضرت امام (ره) در این باره می‌فرماید:

«درباره فرهنگ هرچه گفته شود کم است. می‌دانید و می‌دانیم اگر انحرافی در فرهنگ یک رژیم پیدا شود و همه ارگان‌ها و مقامات آن رژیم در صراطِ مستقیم انسانی و الهی پایبند باشند و بر استقلال و آزادی ملت از قیود شیطانی عقیده داشته باشند و آن را تعقیب کنند و ملت نیز به تبعیت از اسلام و خواسته‌های ارزنده آن پایبند باشد دیری نخواهد گذشت که انحراف فرهنگی بر همه غلبه کند و همه را خواهی خواهی به انحراف کشاند و نسل آتیه را آنچنان کند که انحراف به صورت زیبا و مستقیم را راه نجات بداند و اسلام انحرافی را به جای اسلام حقیقی بپذیرد و بر سر خود و کشور آن آورد که در طول ستمشاهی و خصوصاً پنجاه سال سیاه بر سر کشور آمده...»^۱

حضرت امام (ره) که در رأس امور قرار دارد و بیشتر از هر فردی از نقاط ضعف و قوت نظام مطلع است، در این کلام، همه‌ی عوامل و شرایط را در بهترین وضع آن تصور کرده و به بیان عواقب توجه نکردن به مقوله فرهنگ و انحراف فرهنگی اشاره می‌کنند. در حقیقت، این کلام تمام کسانی را که مشکلات نظام را صرفاً ناشی از عدم تدین مسئولین می‌دانند، نقد می‌کند. می‌فرمایند اگر همه مسئولین و همه مردم در بهترین سطح اعتقادی و عملی باشند ولی انحراف فرهنگی به وجود آید، فسادى که از آن‌ها صادر خواهد شد که همچون فسادِ پنجاه سال سیاه پهلوی است! روحانیون و متدینین و انقلابیون و هیئتی‌ها باید در این بیان حضرت امام (ره) دقت و تدبر کنند تا از تحلیل‌های ساده پیرامون علت مشکلات جامعه دینی و موانع تحقق دین و چالش‌های فرهنگی و اقتصادی اجتناب شود. البته کسی منکر این نیست که برخی از مشکلات نظام به لغزش برخی مسئولین یا مردم

باز می‌گردد، اما حضرت امام (ره) فرضی را برای ما مطرح کردند که بسیار مهم‌تر و اساسی‌تر از لغزش افراد است: اگر همه‌ی مسؤولین و مردم به بهترین درجه اعتقاد و عمل برسند اما انحراف فرهنگی رخ بدهد، همان بهترین‌ها را از این رو به آن رو می‌کند و کل جامعه را به انحطاط می‌کشانند. البته برخی دائما فریاد می‌زنند که مردم بی‌دین و لاًابالی شده‌اند ولی فارغ از توصیفات رهبران انقلاب درباره وفاداری و تدین مردم ایران (که می‌فرمایند بهترین مردم از صدر اسلام تاکنون هستند) امام (ره) تصریح می‌کند که حتی اگر بهترین مسؤولین و مردم را داشته باشیم، دوباره مشکل حل نخواهد شد. این به چه دلیل است؟ به نظر می‌رسد به این دلیل است که «تحقق دین در سطح نظام» به عنوان موضوع امتحان عقلانیت غیرمعصوم در این عصر بسیار پیچیده است زیرا در این دوران، کفر با شیوه‌های جدید و مدرن به مسلمین و مومنین هجمه ور شده است و جاهلیت مدرن، برای دنیاپرست کردن مردم و کشیدن جامعه به سمت اخلاق رذیله و اعتقادات فاسد و رفتار نابهنجار، ابزار پیچیده‌ای دارد. سوال می‌کنید اسم آن ابزار چیست؟

قبل از پاسخ به این سوال مهم مناسب است به این تمثیل توجه کنیم که اگر خدای ناکرده فرزند ما به مریضی سختی مبتلا شود، پزشک در صحبت با ما از یک اصطلاح علمی استفاده می‌کند. شما می‌گویید چه اسم‌ها و اصطلاحات غریبی! اما پزشک می‌گوید فعلا اسمش را حفظ کن چون برای درمان فرزندت باید با این اصطلاحات مأنوس شوی. سوال می‌کنید داروی آن چیست؟ دوباره نام داروهایی را ذکر می‌کند که تا حالا به گوش شما نخورده است. ولی با این وجود، اسم آن داروها را حفظ می‌کنید تا امکان خرید آن از داروخانه فراهم شود و بتوانید آن را به فرزندتان برسانید. یعنی نه تنها به

دلیل طرح اصطلاح نامانوس، به پزشک اعتراض نمی‌کنید بلکه با چند بار تکرار، آن را حفظ کرده و به خرید آن اقدام می‌نمایید و بعد اگر بتوانید، با پرس‌وجو و حتی تحقیق در اینترنت، برای فهم ابعاد بیماری فرزندان تلاش می‌کنید.

پس از این مقدمه باید گفت نام آن ابزار پیچیده که جاهلیت مدرن برای دنیاپرست کردن مردم از آن استفاده می‌کند، «مدل اداره کشور» است. یعنی به شما می‌گویند این موبایل و کامپیوتر و ماشین و... که به آسانی در دسترس شما قرار دارد و بسیاری از کارهای روزمره‌تان را با آن‌ها انجام می‌دهید، یکدفعه به وجود نیامده است بلکه برای اختراع و تولید این کالاها، جمعیت انبوهی از دانشمندان و متخصصان و کارگران و... متکی به علوم پیچیده‌ای در کارخانه‌های بزرگی کنار هم جمع شدند تا این کالاها ساخته شود. سپس می‌گویند اگر این کالاها با علم و تخصص پیچیده به وجود می‌آیند، آیا می‌توان ساده‌انگارانه تصور کرد که اداره‌ی کشورها بدون تخصص و ابزار علمی ممکن است؟! در حالی که پیچیده‌ترین ماشین و دستگاه در دنیا، ماشینی است که با آن کشورها اداره می‌شود و تولید و توزیع و مصرف همه این کالاها را مدیریت می‌کند و علمی است که ترکیبی از علوم مختلف مانند جامعه‌شناسی و اقتصاد و برنامه‌ریزی و مدیریت حاصل شده است. ابتدای انقلاب اینطور فکر می‌کردیم برای تحقق اسلام فقط کافی است تا مسؤولان متدین باشند و علم به احکام داشته باشند و سپس به سراغ عملی کردن آن بروند. اما بعد از گذشت چند دهه کم کم فهمیدیم به موازات هر یک از احکام رساله که به دنبال تحقق آن بودیم، یک یا چند تخصص در دنیا وجود دارد. بالاتر از تخصص‌های موضوعی، برای اداره کشور با همه ابعاد مختلف و متکثر آن هم ماشین و ابزاری علمی به

نام «مدل اداره کشور» وجود دارد که خودش دارای احکام و مناسک پیچیده‌ای است و مبنای آن، دنیاپرستی است و معین می‌کند که ملت را چگونه باید پرورش داد و به کدام جهت سوق داد و آنان را به چه نظم‌ها و قوانینی مقید کرد و در چه شرایطی قرار داد. علاوه بر این و برای اینکه این ماشین با سرعت و راحتی لازم شما را به مقصود برساند، باید آن احکام را به «وجدان عمومی و فرهنگ اجتماعی» تبدیل کنید. یعنی ملت‌ها چه شیعه و چه سنی و چه کافر و... باید نسبت به احکام «مدل اداره کشور»، «مشارطه و مراقبه و محاسبه»ی مادی داشته باشند. یعنی مدل اداره، «دغدغه مادی» می‌سازد و «تقوا برای دنیا» ایجاد می‌کند. حال ساده‌انگاری نیست که من و شما صرفاً به فلان مسؤول اعتراض کنیم که چرا احکام اسلام را اجرا نمی‌کنی؟ در «مدل اداره»ای که دین و اخلاق و اعتقادات شما را به رسمیت نمی‌شناسد، دیگر شرایط برای امر به قناعت و آخرت‌گرایی و ایثار و سایر ارزش‌های مکتبی تدریجاً از بین می‌رود. نگاه ساده با مشاهده چنین وضعیتی می‌گوید عجب مردم بی‌دینی هستند! اما آن‌هایی که عمق شیطنت و کفر مدرن را متوجه شده‌اند، می‌گویند: عجب «مدل اداره»ی بی‌دینی است! چطور با ایجاد ساختارهای اجتماعی در عرصه‌های مختلف، در روحيات و فرهنگ مردم نفوذ پیدا کرده و همه را در کانال‌هایی که تعبیه کرده، به سمت هدف خود می‌کشاند و حتی موجب ریزش در انقلابی‌ترین مسئولین نظام می‌شود! اگر گفته می‌شود که ابا عبدالله الحسین (ع) برای اسلام قیام کرد و ما هم باید احکام اسلامی را در زندگی خودمان پیاده کنیم، باید به این واقعیت نیز توجه کرد که بسیاری از مردم علی‌رغم اعتقاد به مکتب شیعه، نمی‌توانند در شرایط برآمده از این مدل اداره، به احکام عمل کنند و نظام علی‌رغم گرایش به اهداف

اسلام، نمی‌تواند با وجود این مدل اداره مادی، ساختارهای خود را به سمت اهداف الهی هدایت کند. پس معلوم می‌شود سخن حضرت امام (ره) در سال ۶۱ چقدر دقیق بوده است: اگر همه مسئولین و مردم خوب باشند، باز هم خطر انحراف فرهنگی باقی است. زیرا تحقق اسلام در عمل، با یک دستگاه علمی مواجه است که دین ما را به رسمیت نمی‌شناسد.

به طور نمونه، قبل از رنسانس حکومت‌ها با ارباب و تهدید و شکنجه و کشتن و... مردم را به تبعیت از خودشان مجبور می‌کردند. اما بعد از رنسانس، حکومت‌ها آزادی را برای مردم به ارمغان آوردند. به مردم می‌گویند شما نظر بدهید و حتی بالاتر از آن می‌گویند خود مردم حاکمان را انتخاب کنند. حال این سوال پیش می‌آید که اگر به مردم این قدر آزادی داده شود، آن‌ها جسور نمی‌شوند؟! بی‌نظمی به وجود نمی‌آید؟! امور چطور به سرانجام می‌رسد؟! کار کارفرماها و مدیران چطور سامان پیدا می‌کند؟! در پاسخ باید گفت: مردم به صورت شبانه‌روزی در نظم معین شده کار می‌کنند و نه تنها هرج و مرج نمی‌شود بلکه راندمان فعالیت آن‌ها قابل مقایسه با قبل از رنسانس نیست؛ چون به جای ارباب و تهدید، انگیزه‌های‌شان بر محور دنیا تحریک و تحریر شده است. چطور تحریک می‌کنند؟! با ارائه کالاها و تکنولوژی‌های مختلف و جدید در سراسر دنیا، و تبلیغ آن در تلویزیون و سینما و اینترنت و فضای شهری و... یعنی هر روز و هر هفته و هر ماه و هر سال، مدل و مُدِ جدید در هر عرصه‌ای وارد بازار می‌شود. حالا اگر مردم جهان این محصولات کارآمد و متنوع را می‌خواهند، باید نظم‌های خاصی را بپذیرند؛ از نظم در خواب و بیداری و آمد و شد تا نظم در تحصیل و مدارج علمی و امور اداری و

مدیریتی و...! ملت‌هایی که اهل دنیا باشند و انگیزه‌های‌شان بر محور امور مادی شکل گرفته باشد، به این نتیجه می‌رسند که اگر قرار است این همه کالاهای متنوع و کارآمد در دسترس ما قرار بگیرد، به صرفه است که این نظم‌ها و مدیریت‌ها را بپذیریم. البته بعضی هنوز گمان می‌کنند که مُد فقط در آرایش مو و لباس مطرح است، اما واقعیت آن است که سبک زندگی مدرن، برای هر شأنی از شئون زندگی در هر ساله یا در هر ماه یا در هر هفته، مدهای جدیدی را عرضه می‌کند: هر سال، چیدمان و تزئین منزل و دکوراسیون آن تغییر می‌کند؛ روش ساخت خانه هر دو سه سال یکبار بهینه می‌شود و مدهای جدیدی به بازار می‌آید و در مورد ساخت سالن‌های ورزشی و تئاتر و سینما، شبکه آب و فاضلاب، ترمینال‌های زمینی و دریایی و هوایی و... اوضاع از همین قرار است. جاهلیت مدرن می‌گوید این تنوع در تمام شئون زندگی دنیایی را مشاهده کن و اگر به دنبال عشق‌بازی روزافزون نسبت به دنیا هستی، این نظم‌ها را بپذیر! نتیجه‌ی این روند این است که نمی‌توان گفت «حرص» فقط وصفِ یک شخص است که باید برای از بین بردن آن به کتاب «معراج السعاده» یا یک استاد اخلاق رجوع کرد بلکه حرص به وصف «جامعه» تبدیل می‌شود و یک جامعه را نسبت به دنیا حریص می‌کنند! چون اگر یک جامعه انگیزه‌های اقتصادی نداشته باشد نمی‌توان او را شبانه‌روز در این سیستم اقتصادی به کار گرفت. آیا آن‌ها انگیزه‌ها را بر اساس آخرت‌گرایی تحریک می‌کنند یا اینکه بر اساس مصرف بیشتر و تلذذ به دنیا تحریک می‌کنند؟! در این شرایط، در مناظر بر معارف حقه‌ای مانند «حب الدنیا رأس کل خطیئه» تاکید می‌شود و مردم به دوری از دنیاگرایی دعوت می‌شوند اما وقتی مستمعین وارد زندگی روزمره می‌شوند، با سیل خروشان مادی‌گرایی در

جامعه روبرو می شوند و آثار «مدل اداره کشور» آن‌ها را به سمت و سوی دیگری می‌کشاند و برخی از آن‌ها بعد از مدتی به این نتیجه می‌رسند که روحانیت و منابع از واقعیت‌های زندگی به دور هستند و در دنیای دیگری سیر می‌کنند و لذا جمعیت زیادی از پای منابع و از اطراف روحانیت دور می‌شوند.

حال آیا این سخنان به معنای آن است که تولید ثروت نکنیم و هر روز فقیرتر شویم؟^۱ خیر؛ زیرا انگیزه‌های دینی هم می‌تواند انسان مومن را به تحرک بباندازد و ثروت تولید کند. نقل شده که اموال امیرالمومنین (ع) فقط از راه کشاورزی در یک سال، ۴۰ هزار دینار طلا بوده که اگر مقصود دینار شرعی باشد، هر دینار آن معادل با ۴/۲ گرم طلای امروزی است. ولی از طرف دیگر کمترین مصرف را در خوراک و پوشاک و مسکن و... داشتند و حتی طبق نقل، تمامی این ثروت عظیم را صدقه دادند به نحوی که چیزی برای غذای شب نداشتند و لذا شمشیر خود را فروختند.^۱ در دوران ما هم، جنگ تحمیلی با کمترین هزینه نظامی و بیشترین راندمان مدیریت شد و با وجود تسلیح نظام صدام با برترین سخت‌افزارها و نرم‌افزارهای نظامی، ملت ایران در تحریم تسلیحاتی بود و با کمترین امکانات پیروز شد. لذا انگیزه‌های دینی می‌تواند محور تحرک جامعه ایمانی برای فعالیت‌های اجتماعی از جمله تولید ثروت باشد؛ بدون آن که دنیاطلبی را تحریک کند و حرص و مصرف انبوه و اسراف را به دنبال بیاورد. اما مدل اداره غربی، مردم جهان را به سمت حرص بیشتر و تنوع طلبی و مصرف بیشتر می‌کشاند و بر این مبنا، آن‌ها را به تحرک شدید اقتصادی و اجتماعی وا می‌دارد. در این فضا است که انسان مومن و انقلابی

و هیئت، یک ماه در سال به عزاداری و کسب معارف اهل بیت مشغول است اما وقتی پا به جامعه می‌گذارد، چالش‌های زیادی را در مقابل خود احساس می‌کند؛ گرچه به برکت انقلاب اسلامی و سرپیچی نسبی در برابر مدل اداره غربی، این مفاسد در جامعه ما نسبت به سایر جوامع بسیار کمتر باشد.

پس امروز عقلانیت غیر معصوم - که در تلاش‌های مجاهدانه فقهای عظیم الشان شیعه برای حفظ دین متبلور است - در برابر چه امتحانی قرار دارد؟ در مقابل «تحقق دین در سطح نظام» که مانع بزرگی به نام «مدل اداره غربی» در برابر آن وجود دارد. در واقع به جای آن‌که مشکلات فرهنگی و اقتصادی صرفاً به عدم تدین و تقوا در میان برخی مسئولین یا مردم احاله شود، باید گفت این مدل اداره غربی است که بی‌دین است و با محاسبات مادی، زمینه را برای تغییر محاسبات مسئولین و فاصله گرفتن آن‌ها از مسیر الهی انقلاب اسلامی فراهم می‌کند. در واقع علت اصلی ریزش‌های انقلاب خصوصاً در میان مسئولین آن است که «مدل اداره‌ی الهی» برای مدیریت نظام هنوز ارائه نشده و مسئولین نیز ابتدائاً به دلیل اضطرار از نسخه مادی برای اداره کشور استفاده کرده‌اند و به تدریج با محاسبات برآمده از آن مأنوس شده‌اند و لذا اموری را که با این مدل اداره تناسب نداشته باشد، غیرقابل تحقق و آرمان‌گرایانه و برخلاف واقع‌گرایی می‌پندارند. لذا اگر مقام معظم رهبری (ره) «نفوذ» را به «تغییر محاسبات مسئولین» تعریف می‌کنند،^۱

۱. مقام معظم رهبری: «آقایان! این نفوذ مسأله‌ی مهمی است. نفوذ مسأله‌ی مهمی است بنده هم که این را عرض می‌کنم نه به خاطر این است که حالا یک احتمالی به ذهنم می‌آید که ممکن است نفوذ کنند؛ نه، ما از خیلی چیزها مطلعیم؛ از خیلی حوادثی که دارد در کشور رخ می‌دهد که غالباً عموم مردم با حتی خیلی از خواص مطلع

باید دانست که اصلی ترین ابزار برای این تغییر محاسبه، مدل اداره غربی است که از ترکیب علوم انسانی کاربردی در غرب (اقتصاد و مدیریت و برنامه ریزی و جامعه شناسی و ...) بدست آمده است. لذا اگر این علوم، آرمان‌های دینی و انقلابی شما را در هدف‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های اجتماعی به رسمیت نشناسد، بهترین نیروهای انقلابی و مؤمن را به محاسبات مادی دچار می‌کند و تدریجاً آنان را به این نتیجه می‌رساند که: «قدرت‌های جهانی را نباید دشمن خود پنداشت و به جای شعارهای غیرواقعی و تند باید از تخصص با آن‌ها دست برداشت تا از کم‌توسعه‌یافتگی نجات یافت و به توسعه‌یافتگی

نمی‌شوند ما مطلع می‌شویم. من از روی اطلاع دارم عرض می‌کنم که برنامه‌ی نفوذ در کشور یک برنامه‌ی جدی استکبار است، برنامه‌ی جدی آمریکایی‌ها است؛ دارند دنبال می‌کنند که نفوذ کنند. اشتباه نشود! این نفوذ برای این نیست که از یک جایی کودتا بشود؛ نه، می‌دانند که در ایران، در جمهوری اسلامی، با ساختی که جمهوری اسلامی دارد کودتا معنی ندارد. یک جاهایی یک‌وقت داخل فلان نیروی مسلح نفوذ می‌کنند برای اینکه ببینند کودتا کنند، یکی را ببرند، یکی را بیاورند؛ نه، این نفوذ برای کودتا نیست، این نفوذ برای دو منظور دیگر است. یکی از آماج‌های این نفوذ مسئولانند؛ آماج دوم مردمند. مسئولان آماج این نفوذند؛ برای چه؟ هدف چیست؟ هدف این است که محاسبات مسئولان را عوض کنند و تغییر بدهند؛ یعنی مسئول جمهوری اسلامی به این نتیجه برسد که با ملاحظه‌ی هزینه و فایده احساس کند که باید این اقدام را بکند، این اقدام را نکند؛ نفوذ برای این است به این نتیجه برسد که فلان رابطه را قطع کند، فلان رابطه را ایجاد کند؛ نفوذ برای این است که این محاسبات در ذهن مسئولین عوض بشود. آن وقت، وقتی نتیجه این بشود که فکر مسئولین و اراده‌ی مسئولین در شت دشمن قرار بگیرد، دیگر لازم نیست دشمن بیاید دخالت مستقیم بکند؛ نه، مسئول کشور همان تصمیمی را می‌گیرد که او می‌خواهد. وقتی محاسبه‌ی این حقیر عوض شد، تصمیمی را می‌گیرم که او می‌خواهد؛ من همان کاری را که او می‌خواهد مفت و مجانی انجام می‌دهم؛ گاهی بدون اینکه خودم بدانم - یعنی اغلب بدون اینکه خودم بدانم - این کار را انجام می‌دهم. [بنابراین] سعی می‌کنند محاسبات مسئولین را عوض کنند. پس آماج اول مسئولینند.» (بیانات در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ ۱۳۹۴/۱۲/۲۰).

رسید. زیرا بر اساس اقتصاد متداول و تجربه موجود در دنیا، ایجاد رونق اقتصادی و تأمین معیشت مردم، بدون سرمایه و تکنولوژی خارجی ممکن نیست و بیشترین تکنولوژی و سرمایه‌های جهانی نیز در اختیار کشورهایی است که با تندروری به مخالفت با آن‌ها برخاسته‌اید».

اما ما در پاسخ به آن‌ها می‌گوییم: ما تجربه‌ای در هشت سال دفاع مقدس داشتیم و متخصصان نیز همین سخن را در آن زمان تکرار می‌کردند که جنگیدن در قرن بیستم، محاسبات علمی خودش را دارد و لذا نمی‌توانید با یک ارتش به‌هم‌ریخته و امکانات ناقص، در برابر ارتش صدام که مجهز به حمایت جهانی است، مقاومت کنید. اما کسانی مانند شهید حسن باقری و شهید کاوه... شجاعت به خرج دادند و دست به مجاهدت و نوآوری فکری زدند و در عمل، تاکتیک‌ها و عقلانیت جدید جنگی را ایجاد کردند تا اینکه توانستیم هشت سال در برابر ابرقدرت‌های جهان مقاومت کنیم.^۱ لذا مکرراً مقام

۱. مقام معظم رهبری: «جنگ تحمیلی در حالی آغاز شد که ما از لحاظ امکانات، از لحاظ عدد نیرو، از لحاظ سازماندهی و تشکیلات، بسیار بسیار با آن مهاجم - رژیم بعثی صدام - فاصله داشتیم؛ او آماده بود، تجهیزاتش مرتب بود، سازماندهی‌اش محکم بود، لشکرهاش معلوم بودند، نیروی هوایی و نیروی زمینی‌اش هر دو آماده بودند، پدافندش، پشتیبانی‌هایش، مهندسی‌اش، [قسمتهای] گوناگون و همه چیزش آماده بود، [ولی] ما در همه‌ی این مسائل مشکل داشتیم؛ هم در تجهیزات مشکل داشتیم، هم در نیروی انسانی مشکل داشتیم، هم در مهندسی مشکل داشتیم، هم در پشتیبانی مشکل داشتیم، هم در ابزار و تشکیلات مشکل داشتیم. من یک وقتی در همین جلسه‌ی نوزدهم بهمن گفتم که آن روز، فرمانده نیروی هوایی ما فهرست هواپیماهای قابل استفاده را آورد به من داد، گفت حداکثر طی هفده هجده روز، کلبه‌ی پرنده‌های ما پروازشان قطع خواهد شد و تمام خواهد شد، چون قطعه می‌خواهند؛ آخرینش سی ۱۳۰ بود. همان روزهای اول، دوقم، سئوم، باید اف ۵ و اف ۴ و اف ۱۴ و مانند اینها یواش یواش از رده خارج می‌شدند، مثلاً آنچه تا پانزده روز یا بیست روز باقی میماند، هواپیمای سی ۱۳۰ بود - اینها

معظم رهبری می‌فرمایند: تجربیات انقلاب و واقعیت‌های جدیدی را که انقلاب ایجاد کرد، فراموش نکنید. در واقع اگر تجربیات انقلاب تئوریزه نشوند و معلوم نشود که چگونه توانستیم در عقلانیت کلاسیک جنگ تصرف کرده و در آن تغییر ایجاد کنیم، در جنگ اقتصادی و فرهنگی بر ضد دشمن نیز به معادلات موجود اکتفا می‌کنیم و پیروزی را دست‌نیافتنی و غیرممکن تصور خواهیم کرد. در واقع دوست‌داران انقلاب باید به فرمایش مقام معظم رهبری حفظه‌الله که «علوم انسانی غربی، ذاتاً مسموم است»^۱ دقت کنند و متوجه باشند که نظام هر روز در حال نوشیدن سموم علمی است؛ زیرا اخذ

هوایم‌ای ترابری بود - که ما مثلاً یک تعدادی از اینها داشتیم. آن روز این جور تصوّر می‌کردیم؛ اما «فَتَحْ باباً»، نیروی هوایی ما تا آخر جنگ فَعَال بود، تلاش کرد، کار کرد. «فَتَحْ لَهَا باباً لَمْ تَذْهَبِ إِلَيْهِ الْأَوْهَام» یعنی این، رزق لایحسب یعنی این؛ این را در محاسبات همیشه داشته باشید. اگر مؤمن باشیم، اگر در ذیل عنایتِ توکّل به خدا و امید به خدا عقلانیت را به کار بیندازیم، آن وقت این باب برای ما باز خواهد شد؛ نه اینکه عقلانیت را تعطیل کنیم، نه اینکه محاسبات مادی را کنار بگذاریم؛ نه، همه‌ی اینها لازم است و ما هم همیشه تأکید می‌کنیم، اما در کنار این، یک جایی بگذارید برای مدد الهی.» (بیانات در دیدار با پرسنل نیروی هوایی؛ ۱۳۹۵/۱۱/۱۹)

۱. مقام معظم رهبری: «اینکه بنده درباره‌ی علوم انسانی در دانشگاه‌ها و خطر این دانشهای ذاتاً مسموم هشدار دادم - هم به دانشگاه‌ها، هم به مسئولان - به خاطر همین است. این علوم انسانی‌ای که امروز رائج است، محتواهایی دارد که ماهیتاً معارض و مخالف با حرکت اسلامی و نظام اسلامی است؛ متکی بر جهان‌بینی دیگری است؛ حرف دیگری دارد، هدف دیگری دارد. وقتی اینها رائج شد، مدیران بر اساس آنها تربیت میشوند؛ همین مدیران می‌آیند در رأس دانشگاه، در رأس اقتصاد کشور، در رأس مسائل سیاسی داخلی، خارجی، امنیت، غیره و غیره قرار می‌گیرند. حوزه‌های علمیه و علمای دین پشتوانه‌هایی هستند که موظفند نظریات اسلامی را در این زمینه از متون الهی بیرون بکشند، مشخص کنند، آنها را در اختیار بگذارند، برای برنامه‌ریزی، برای زمینه‌سازیهایی گوناگون. پس نظام اسلامی پشتوانه‌اش علمای دین و علمای صاحب‌نظر و نظریات اسلامی است.» (بیانات در دیدار با طلاب و فضلا و اساتید حوزه علمیه قم؛ ۱۳۸۹/۷/۲۹).

تصمیمات کلان کشور خواه‌ناخواه متأثر از همین علوم انسانی و همین مدل اداره مادی است. البته حفظ و بقاء نظامی که هر روز مبتلا به این سم است، از معجزات و نصرت‌های الهی و ناشی از عدم توجه به برخی توصیه‌های برآمده از این مدل اداره است اما اگر در تصمیمات کلان کشور، دین و حوزه‌های علمیه و فقاہت غایب باشند، تدریجاً سمّ مادی‌گری و دنیاپرستیِ مدرن ضربه‌ها و بیماری‌ها و ناهنجاری‌های خطرناک‌تری را برای انقلاب و جامعه شیعه ایجاد خواهد کرد و به نظر می‌رسد تحلیل هشدارهای متعددی که مقام معظم رهبری مطرح می‌کند، به همین نکته بازگشت دارد. یعنی بعد از گذشت سال‌های سال از اینکه حضرت امام (ره) قطعنامه را پذیرفتند و به تعبیر خودشان جام زهر را نوشیدند،^۱ هنوز آن زهر در پیکره نظام جاری است و مقام معظم رهبری با سفارش‌های علمی که به حوزه و دانشگاه می‌دهند، به دنبال پادزهر آن هستند. حتی فقیه مبرزِی مانند حضرت امام خمینی (ره) فرمودند: فقاہت موجود برای اداره کشور کافی

۱. حضرت امام خمینی: «... و اما در مورد قبول قطعنامه که حقیقتاً مسأله بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصاً برای من بود، این است که من تا چند روز قبل معتقد به همان شیوه دفاع و مواضع اعلام شده در جنگ بودم و مصلحت نظام و کشور و انقلاب را در اجرای آن می‌دیدم؛ ولی به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلاً خودداری می‌کنم، و به امید خداوند در آینده روشن خواهد شد و با توجه به نظر تمامی کارشناسان سیاسی و نظامی سطح بالای کشور، که من به تعهد و دلسوزی و صداقت آنان اعتماد دارم، با قبول قطعنامه و آتش‌بس موافقت نمودم... خوشا به حال شما ملت! خوشا به حال شما زنان و مردان! خوشا به حال جانبازان و اسرا و مفقودین و خانواده‌های معظم شهدا! و بدا به حال من که هنوز مانده‌ام و جام زهر آلود قبول قطعنامه را سر کشیده‌ام، و در برابر عظمت و فداکاری این ملت بزرگ احساس شرمساری می‌کنم...» (پیام به ملت ایران در سالگرد کشتار خونین مکه؛ ۱۳۶۷/۴/۲۹).

نیست.^۱ اما چرا این سخنان به انزوا رفته است و حداقل چرا تکرار نمی‌شود؟! چرا سخن مقام معظم رهبری که علوم انسانی ذاتا مسموم است تکرار نمی‌شود؟! اگر حرکت حوزه و دانشگاه برای دستیابی به این پادزهر حیاتی کند است، باید نیروهای انقلابی و مذهبی و مومن در همین مجالس عزاداری و مساجد و حسینیه‌ها اقدام و مطالبه کنند. وقتی این مطلب تکرار شود و تحلیل شود و استدلال‌های آن بیان شود و حساسیت‌ها نسبت به آن برانگیخته شود، دانشجویان و طلاب انقلابی به جوشش در خواهند آمد. در واقع ادبیات تخصصی حوزه و ادبیات تخصصی دانشگاه در مقابل سفارش‌های علمی حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری قرار گرفته است و در حال امتحان شدن به آن هست و این‌ها موضوع امتحان جامعه شیعه است. بله، امتحانات فرهنگی و اقتصادی سخت‌تر و پیچیده‌تر از جنگ نظامی است؛ اما باید توجه داشت که قدم برداشتن در این میدان باعث برخورداری از نصرت‌های اعجاز‌آمیز خدای متعال و حضرت ولی عصر (عج) خواهد شد. اساسا عقلانیت غیر معصوم از این طریق پیشرفت می‌کند که کفار و منافقین به

۱. حضرت امام خمینی: «خلاصه کلام اینکه ما باید بدون توجه به غرب حيله‌گر و شرق متجاوز و فارغ از دیپلماسی حاکم بر جهان در صدد تحقق فقه عملی اسلام بر آییم و الا مادامی که فقه در کتابها و سینه علما مستور بماند، ضرری متوجه جهان‌خواران نیست و روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد، نمی‌تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست. حوزه‌ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مهبای عکس العمل مناسب باشند. چه بسا شیوه‌های رایج اداره امور مردم در سالهای آینده تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کند. علمای بزرگوار اسلام از هم اکنون باید برای این موضوع فکری کنند.» (منشور روحانیت؛ صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۹۲).

دستگاه ایمان حمله‌ور می‌شوند و مکرهای جدیدی را پدید می‌آورند و لذا نواب عام حضرت ولی عصر (عج) به ایشان پناه می‌برند تا راهی برای عبور از این دشمنی‌ها پیدا کنند که در نتیجه، از نصرت الهی بهره‌مند می‌شوند و پیروزی‌ها حاصل می‌شود که این واقعیت به خوبی در مدیریت الهی حضرت امام و مقام معظم رهبری متجلی شده است. اساساً اگر امام حسین (ع) سفینه النجاة است، اصلی‌ترین سطح پناه‌بردن به کشتی نجات اباعبدالله (ع) همین امور است؛ چرا که اساسی‌ترین امتحانات جامعه شیعه همین مسائل است و نه فقط بیماری این فرد و مشکلات خانوادگی آن شخص!

مبحث دوازدهم

ضرورت ارتقاء درک جامعه دینی از «مدل اداره غربی»، به عنوان اصلی ترین

مانع تحقق دین در ساختارهای نظام

بیان شد که علم غیر معصوم با علم حضرات معصومین (ع) فاصله عظیمی دارد. در واقع علم غیر معصومین، هم خطا پذیر و هم تدریجی الحصول است. یعنی غیر معصوم خیلی از اوقات مطلبی را درک می کند و بعد از مدتی به خطا بودن آن پی می برد. همچنین در طول زندگی به معارف جدیدی دست پیدا می کند که سابقا از آن ها بی خبر بوده است یا مطالبی برای او تفصیل پیدا می کند که قبلا در نهایت اجمال و ابهام بوده است. اما علم حضرات معصومین از همان ابتدا بالاترین درجه رشد و تکامل را دارد، همانطور که در دعای ندبه می خوانیم، «علم ما کان و ما یکون» یعنی علم گذشته و حال و آینده را به تفضل الهی در اختیار دارند و علم آن ها خطا ندارد. لذا همان طور که در مباحث گذشته بیان شد، آیات در دوره دوم تاریخ، از سنخ امور عقلانی است و با آغاز غیبت کبری، پرچم دین داری به دست عقلانیت غیر معصوم (نواب عام حضرت ولی عصر (عج) و فقهای عظام شیعه) افتاده است که سیر رشد تدریجی آن بیان شد. در دوره اول از این سیر

تحولی، فقهای عظام شیعه علی‌رغم سیل عظیم دشمنی‌ها و فشارها به حفظ و ضبط و تنظیم و تبویب روایات همت گماشتند. در همین راستا، عالم‌بودن علماء در آن زمان به میزان حفظ روایات - که از چند هزار حدیث هم فراتر می‌رفت - باز می‌گشت و بروز و ظهور عقلانیت در آن زمان، بیشتر در سطح قوه حافظه بود.

مرحله بعدی در سیر تکامل عقلانیتِ نواب عام، با تولید و تدوین «علم اصول» شکل گرفت زیرا پرسش‌ها و فروعات نوینی مطرح شد که با نگاه ساده و عرفی در روایات، پاسخی برای آن نبود. برای مثال، همان‌طور که دقت و پیچیدگی بکاررفته در ساخت میکروسکوپ، به انسان کمک می‌کند تا آن اموری را که با چشم سر نمی‌توانست ببیند، مشاهده کند، در موضوع فهم از آیات و روایات نیز می‌توان گفت اگر از فهم ساده و عرفی و غیرتخصصی فاصله بگیریم، می‌توان ابزاری دقیق‌تر ساخت تا سطوح و عمق بیشتری از معارف موجود در قرآن و روایات فهم شود. یعنی از طریق «علم اصول»، عقلانیت غیرمعصوم می‌تواند به علم حضرات معصومین و فهم مرادات آنان تقرب پیدا کند. نتیجه‌ی ساخت علم اصول و تعمیق در فهم از دین، آن بود که وظیفه هر فردی در موضوعات مختلف اعم از ازدواج و معاملات و نماز و روزه و حج و فروعات آن‌ها مشخص می‌شد. البته این مرحله، قدم دوم در سیر تکامل عقلانیتِ غیرمعصوم محسوب می‌شد، زیرا عقلانیتِ غیر معصوم حتما دارای سیر رشد است و تنها چیزی که در نهایت خود قرار دارد و همه باید در برابر آن خاضع باشند و بگویند بالاتر از این نیست، علم معصوم است. لذا کاری که عقلانیت غیر معصوم می‌تواند انجام دهد این است که دائما و قدم به قدم، خود را به علم معصوم نزدیک کند. گرچه هر چقدر هم که علم غیرمعصوم

تکامل پیدا کند و این روند حتی در عالم بهشت و برزخ هم ادامه بیابد، باز هم باید بگوید: «موالیّ کیف أصف حسنَ ثنائکم ولا أبلغ من المدح کنهکم»^۱ هر چقدر شما را مدح و توصیف کنم، باز هم به منتها و عمق معرفت شما و علم شما نمی‌رسم.

البته با تولید و بکارگیری «علم اصول فقه» در فهم از آیات و روایات، برخی گفتند این کار، خطرناک و انحراف در دین است. چرا که دین و دین‌داری در نظر آن‌ها، همان آیات و روایاتی بود که در کتب حدیثی جمع‌آوری شده بود و هر کسی باید برای فهمیدن وظیفه خود به آن‌ها رجوع می‌کرد. لذا استفاده از علم اصول را به مثابه اضافه کردن چیزی از نزد خود به آیات و روایات تلقی کردند. اما نکته‌ای که آن‌ها نسبت به آن غفلت داشتند، تکامل‌پذیر بودن فهم غیر معصوم از آیات و روایات بود و این که ساخت یک ابزار برای فهم متن، اتفاقاً قاعده‌مندی و دقت فهم را افزایش می‌دهد. بله، زمانی که مجموعه‌ی دستگاہ طغیان در تلاش برای از بین بردن روایات اهل بیت خلاصه می‌شود، توقعی از فقهای عظام جز حفظ روایات نیست و فهم عرفی و غیر تخصصی از دین کفایت می‌کند. اما با شکل‌گیری مجموعه‌های جدید بر فقه شیعه توسط علمای اهل سنت از یک طرف و ایجاد موضوعات و سوالات جدید که با نگاه عرفی در روایات پاسخی برای آن‌ها وجود ندارد از طرف دیگر، نمی‌توان به همان فهم عرفی گذشته بسنده کرد و با ادعای دین‌داری خالص، امت شیعه را در برابر آن حملات بزرگ و این سوالات جدید تنها گذاشت. با گذشت زمان و اصرار نواب عام حضرت (عج) بر «تولید علم اصول فقه» و مشاهده صیانت فقه شیعه در برابر فقه اهل تسنن و انحرافات از قبیل قیاس و استحسان و...، مخالفت آن افراد

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۶.

– که به اخباریون مشهور بودند – تدریجا زائل شد و مشی اصولیون به پذیرش رسید که نتیجه آن، فهم تخصصی از دین و تعیین تکلیف افراد و مکلفین بود.

این روند ادامه داشت تا این که تحولات ایجاد شده در غرب، موجب شد تا جامعه شیعه و نواب عام برای حفظ امت دینی، در برابر موضوعات عینی قرار بگیرند. البته آیت الله شیخ فضل الله نوری در مقابل «تغییر نظام سیاسی از سلطنتی به مشروطه» قرار گرفت، آیت الله مدرس در انتخابات مجلس ورود پیدا کرد و در مقابل «تصویب قوانین غیراسلامی» قرار گرفت و آیت الله کاشانی با مقوله «ملی شدن صنعت نفت و تلاش کفار برای تسلط بر منافع مسلمین» مواجه شد؛ اما حضرت امام با پیروزی بر رژیم ستمشاهی، با مقوله همه جانبه و پیچیده ای به نام «مدیریت کشور» قرار گرفت. بعد از پیروزی نهضت نیز فرمود که انقلاب ما برای اجرای احکام اسلام بود. یعنی فهم از دین انجام شده و احکام رساله ها مشخص است و الآن می خواهیم آن ها را محقق کنیم. اما آیا افراد باید دین را محقق کنند؟ خیر، بلکه یک نظام با تمام قوای سه گانه و ساختارها و نهادها و ارگان ها و روابط و مناسباتش می خواهد احکام را محقق کند. پس موضوع امتحان نواب عام حضرت (عج) پس از پیروزی انقلاب، از «فهم دین برای مکلف» به «تحقق دین در سطح یک نظام» تبدیل شد.

ابتدائاً تصور می شد که – مثلاً – حکم ربا در رساله ها آمده است و فقط کافی است نظام آن را محقق کند. حکم محرم و نامحرم روشن است و رسانه ها فقط باید آن را رعایت کنند. اعتقادات حقه را به فرزندان در مدارس آموزش دهند تا فرزندان خوبی پرورش پیدا کنند. ابتدا گمان می کردیم مسائل به همین سادگی است. غافل از اینکه

می‌خواهیم احکام را در قرن بیست و یک محقق کنیم؛ یعنی در زمانی که جاهلیت مدرن پس از ریاضت‌های بسیار زیاد و فتح عقبه‌های مختلف، بر همه عرصه‌های حیات حاکم شده است. برخی متوجه شدند که موانعی عینی و خارجی برای تحقق احکام وجود دارد و به اضطراب و احکام ثانویه تمسک کردند. مثل انسانی که در بیابان گرفتار شده و غذایی ندارد بخورد و برای نجات از مرگ و به حکم ثانویه، می‌تواند از گوشت مردار تغذیه کند. اما این حکم به این معنا نیست که چنین شخصی می‌تواند تا آخر عمر از مردار تغذیه کند بلکه وقتی از بیابان رهایی یافت، باید از غذای حلال بخورد. لذا حکم ثانویه که به تبع شرایط اضطراب به وجود می‌آید، باید موقت باشد. اما چیزی که انقلاب با آن مواجه شد، تداوم اضطراب‌ها و عدم رفع آن‌ها بود؛ علاوه بر این که موضوعات اضطرابی نیز دائماً بیشتر و بیشتر می‌شد. یعنی روشن شد که با اضطراب‌هایی به وسعت موضوعات یک نظام مواجه شده‌ایم. لذا آن احکام ثانویه که قرار بود اضطراب‌های موقت و استثنایی را حل کند، الآن در تمام عرصه‌های جامعه جریان دارد و به جای آن که موقت باشد، همچنان تداوم یافته است.^۱

۱. عده‌ای متحجر هم در این میان، انقلاب را به ریشخند گرفتند که آن اسلامی که می‌گفتید کجاست؟! اینها مبتلا به مشکلی هستند که اخباریون در هنگام تولید علم اصول به آن دچار شدند و آن این است که بر ظرفیت قبلی دین‌داری تسک می‌کنند و نمی‌خواهند ظرفیت جدیدی که در دین‌داری ایجاد شده بپذیرند و معتقدند که دین‌داری یعنی عمل افراد به احکام فقهی و هر چیزی بیش از این، موجب انحراف و التقاط در دین است. البته پاسخ اجمالی به این عده آن است که هم کیفیت و هم کمیت تحقق احکام پس از انقلاب، قابل مقایسه با قبل از انقلاب نیست! گسترش مساجد و نماز جمعه‌ها و محرم‌ها و رمضان‌ها و فاطمیه‌ها و گرامیداشت مولید و وفیات ائمه و اعتکاف‌ها و خیریه‌ها و... گویای این مطلب است. طبق نقل برخی بزرگان، مجالس فاطمیه قبل از انقلاب در شهر قم که مرکز تبری نسبت به دشمنان اهل بیت است، به چند مجلس روضه زنانه در خانه‌ها محدود بود. لذا کسانی که انقلاب و

ممکن است گفته شود این موانعی که در برابر تحقق دین و اجرای احکام وجود دارد، به دلیل وجود افرادی در رده‌های مختلف مدیریتی است که حساسیت لازم به احکام اسلام را ندارند و بعضاً با بی‌تقوایی، دچار قدرت‌طلبی و مال‌شده‌اند و اگر بجای آن افراد نالایق، افراد مذهبی و با تقوا و بسیجی و اهل روضه و نماز و روزه و خمس و... بر سر کار بیایند، تمام مشکلات نظام حل خواهد شد. متأسفانه این طرز نگاه و تحلیل بر بخش عظیمی از جماعات انقلابی و مذهبی و مسجدی و روحانیون حاکم است.

اما باید توجه داشت که چنین تحلیلی ناشی از آن است که روابط مدیریتی در عصر جدید به درستی فهم نشده و آنچه مبنای این تحلیل قرار گرفته، روابط مدیریتی است که پیش از رنسانس در جریان بوده است. یعنی در گذشته، نظام مدیریتی بر پادشاه و وزیر و داروغه و جلاّد و... مبتنی بود و اگر مردم از شاه تبعیت نمی‌کردند، با ارباب و تهدید و ترس و خشونت و مجازات و اعدام و شکنجه خانواده و گرفتن قوت لایموت و... مردم را به پذیرش فرمان مجبور می‌کردند و شیوه مدیریت در آن زمان، ساده بود. اما الآن اینچنین نیست و در اموری بسیار خُردتر از مدیریت جامعه نیز کاری بدون تخصص‌های مختلف پیش نمی‌رود. به طور نمونه، اگر امروز شخصی بخواهد خانه‌ای برای خودش

دستاوردهای آن را غافلانه به سخره می‌گیرند، آیا منصفانه به احکامی که پس از انقلاب محقق شده و گسترش یافته است، دقت کرده‌اند؟! یا فقط احکام اجرا نشده را در بوق و کرنا می‌کنند؟! گذشته از اینکه در مباحث قبلی توضیح داده شد که انقلاب و جمهوری اسلامی پیش از تحقق احکام، از «پرستش اجتماعی خدای متعال» دفاع کرده و در مقابل کفر و جاهلیت مدرن، برای اعتقادات دینی و برای «کلمه توحید در سطح امت و حکومت»، امنیت ایجاد کرده است.

بسازد ابتدا باید از شهرداری مجوز بگیرد. سپس از ناظر سازه، ناظر معماری، ناظر برق و ناظر تأسیسات، تأییدیه اخذ کند و بعد از آن باید چندین نفر با تخصص‌های مختلف (مانند لوله‌کشی، سرامیک، گچبری و...) را بکار بگیرد تا خانه را بسازد و آن را به محلی قابل سکونت تبدیل کند. این در حالی است که اگر در گذشته کسی می‌خواست خانه بسازد، فقط کافی بود خاک و کاه و آب را با هم مخلوط کند و با کمک سه چهار نفر از اقوام که تخصصی خاصی نداشتند، خانه را بسازد. اما الآن شما هر چقدر هم که اصرار داشته باشید که با پول خودم می‌خواهم هر گونه که دلم می‌خواهد خانه خودم را بسازم، قوانین و مجوزهای بسیاری مانع شما خواهد شد. به عبارت دیگر در عصر حاضر یک نیازمندی ساده چون خانه‌سازی، تنها با ترکیب چندین تخصص قابل رفع است. اگر بخواهید برای فرزند خود یک خوراکی بخرید، این امر منوط به همکاری تخصص‌های پیچیده و مختلفی چون متخصص مواد غذایی، طراحی صنعتی، بسته‌بندی و مدیر بازرگانی و... در یک کارخانه مواد غذایی خواهد بود. حال که برای تهیه نیازهای ساده زندگی اعم از مسکن و خوراک و پوشاک و حمل و نقل و... باید از تخصص‌های بسیاری استفاده کرد، پس چگونه می‌توان گفت در عرصه اداره کشور، با تکیه بر «اگر از فرمان تبعیت کنید، هدف محقق خواهد شد»، کارها به سامان برسد؟! یعنی همان‌طور که در صورت تخلف از قوانین و عدم اخذ مجوزهای شهری، شهرداری می‌تواند خانه شما را تخریب کند، در عرصه‌ای که نقشه شهرها و پارک‌ها و مدرسه‌ها و بیمارستان‌ها و کارخانه‌ها و جاده‌ها و حمل و نقل و جنگ و دیپلماسی و ... معین می‌شود، چطور می‌توان به این قوانین و مجوزها و ساختارها توجه نکرد و با نگاه ساده گفت: «فرمان دادند

پس محقق خواهد شد؟! دوستداران اسلام و انقلاب و نظام حداقل باید به این نکته توجه کنند که تحلیل حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری از مسائل و چالش‌های کشور در چنین نگاه ساده‌ای متوقف نمی‌شود و بیانات حضرت امام پیرامون وضعیت حاکم بر جهان و پیچیدگی مسائل اقتصادی و بردگی جدیدی که توسط جهان‌خواران بر بشریت تحمیل شده و وظایف مهم فقهاء در برابر این مسائل، باید مورد توجه قرار بگیرد.^۱ همچنان‌که رهبر انقلاب فرمودند باید از «نظام مدیریتی کشور» در برابر

۱. حضرت امام خمینی: «یکی از مسائل بسیار مهمی که به عهده علما و فقها و روحانیت است، مقابله جدی با دو فرهنگ ظالمانه و منحط اقتصادی شرق و غرب و مبارزه با سیاستهای اقتصاد سرمایه داری و اشتراکی در جامعه است، هرچند که این بلیه دامن‌گیر همه ملتهای جهان گردیده است و عملاً بردگی جدیدی بر همه ملتها تحمیل شده و اکثریت جوامع بشری در زندگی روزمره خود به اربابان زر و زور پیوند خورده‌اند و حق تصمیم‌گیری در مسائل اقتصاد جهان از آنان سلب شده است و علی‌رغم منابع سرشار طبیعت و سرزمینهای حاصل‌خیز جهان و آبها و دریاها و جنگل‌ها و ذخایر، به فقر و درماندگی گرفتار آمده‌اند و کمونیستها و زران‌دوزان و سرمایه‌داران با ایجاد روابط گرم با جهان‌خواران، حق حیات و ابتکار عمل را از عامه مردم سلب کرده‌اند و با ایجاد مراکز انحصاری و چند ملیتی، عملاً نبض اقتصاد جهان را در دست گرفته و همه راه‌های صدور و استخراج و توزیع و عرضه و تقاضا و حتی نرخ‌گذاری و بانکداری را به خود منتهی نموده‌اند و با القای تفکرات و تحقیقات خود ساخته، به توده‌های محروم باوراندند که باید تحت نفوذ ما زندگی کرده و آلا راهی برای ادامه حیات پابره‌ها، جز تن دادن به فقر باقی نمانده است و این مقتضای خلقت و جامعه انسانی است که اکثریت قریب به اتفاق گرسنگان در حسرت یک لقمه نان بسوزند و بمیرند و گروهی اندک هم از پرخوری و اسراف و تعیشها جانشان به لب آید. به هر حال این مصیبتی است که جهان‌خواران بر بشریت تحمیل کرده‌اند و کشورهای اسلامی به واسطه ضعف مدیریتها و وابستگی، به وضعیت آسفبار گرفتار شده‌اند که این به عهده علمای اسلام و محققین و کارشناسان اسلامی است که برای جایگزین کردن سیستم ناصحیح اقتصاد حاکم بر جهان اسلام، طرحها و برنامه‌های سازنده و دربرگیرنده منافع محرومین و پابره‌ها را ارائه دهند و جهان مستضعفین و مسلمین را از تنگنا و فقر معیشت به درآورند. البته پیاده کردن مقاصد اسلام در جهان و خصوصاً برنامه‌های اقتصادی آن و مقابله با اقتصاد بیمار سرمایه‌داری غرب و اشتراکی شرق،

ویروس‌ها مراقبت کرد.^۱ پس تفقه فقهای عظام شیعه به عنوان پرچمداران توحید در عصر غیبت، در برابر این امتحان جدید قرار گرفته: «تحقق دین در سطح نظام در دورانی که انجام هر فعالیت اجتماعی، وابسته به ترکیب تخصص‌های مختلف است.» با این توضیح، معنای این عبارت درباره علمای شیعه روشن‌تر خواهد شد که: «علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل». به نظر می‌رسد حکمت این تعبیر آن است که انبیاء بنی اسرائیل، علم الهی را از طریق وحی دریافت می‌کردند و وظیفه خود در مقابل دستگاه کفر و نفاق را با تکیه به علم الهی و خطاناپذیر متوجه می‌شدند. اما فقهای شیعه در دوران غیبت باید با عقلانیت خودشان، وظیفه جامعه شیعه را از آیات و روایات استنباط کنند و بعد از استنباط نیز باید آزمون و خطا کنند؛ یعنی میزان کارآمدی خود را در برابر هجمه کفر و نفاق ارزیابی کنند و بر این اساس، فهم خود را اصلاح کنند. لذا نهضت مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت شکست می‌خورد؛ چرا که بخشی از عقلانیت فقهای عظام شیعه - اگر چه در قله ایمان نسبت به سایر مومنین قرار دارند - از طریق آزمون و خطا به رشد می‌رسد. به عبارت دیگر رشد عقلانیت غیر معصوم با هجمه دستگاه کفر و نفاق بر امت دینی شروع می‌شود و نائب عام حضرت ولی عصر با مشاهده

بدون حاکمیت همه جانبه اسلام میسر نیست و ریشه‌کن شدن آثار سوء و مخرب آن، چه بسا بعد از استقرار نظام عدل و حکومت اسلامی همچون جمهوری اسلامی ایران نیازمند به زمان باشد.» (صحیفه امام؛ ج ۲۰، ص ۳۴۰).

۱. مقام معظم رهبری: «یکی از اشکالات مدیریتهای کلان ما این است که نرم‌افزار مدیریتی ما ویروسی بشود؛ یعنی دشمن بتواند در اندیشه‌ی مدیریتی ما ویروسی را وارد کند که تمام ابتکارات ما و کارهای ما و تصمیم‌های ما را خراب کند و به جهت خلاfi هدایت کند و پیش ببرد. می‌توانیم مانع بشویم؛ باید مانع شد، جزو کارهای اساسی [است].» (بیانات در دیدار با اساتید دانشگاه‌ها؛ ۱۳۹۶/۳/۳۱).

این امتحان جدید و برای عبور از آن، دچار اضطراب می شود و به تبع این اضطراب، به عقلانیت معصوم پناه می برد و امام زمان با مشاهده اضطراب او در اصلی ترین موضوع امتحان جامعه شیعه، تدریجاً عقلانیت او را امداد می کند.

پس هنگامی که به مقوله «مدل اداره» و روش اداره علمی کشورها در قرن بیستم توجه شود، معلوم خواهد شد که دستیابی بشریت به این دستاوردهای بزرگ بی دلیل نیست و اهل دنیا ریاضت های شدیدی را تحمل کرده اند. ما گمان می کنیم تخصص و پیچیدگی، فقط مربوط به کالاهایی است که روزمره از آن ها استفاده می کنیم اما واقعیت آن است که سخت ترین و پیچیده ترین معادلات و محاسبات در سازمان های برنامه و بودجه ای کشورها انجام می شود. یعنی برای اداره کشور و تامین نیازهای مردم، به تعداد وزارت خانه های هر کشور، اعم از راه و ساختمان و حمل و نقل و ترافیک و پایانه ها و ارتباطات و مخابرات و بهداشت و درمان و انرژی و آب و برق و گاز و نفت و دیپلماسی و دفاع و... تخصص های پیچیده وجود دارد که باید همه آن ها را با هم هماهنگ کرد. در واقع رفتار یک نظام مانند یک فرد نیست که در یک زمان واحد، فقط می تواند یک کار انجام دهد! بلکه در عصر حاضر، حکومت ها باید ده ها هزار کار را همزمان و هماهنگ انجام دهند که این کار بدون یک علم بسیار پیچیده به نام «مدل اداره کشور» ممکن نیست. حال که در مدیریت جوامع امروزی از این علوم پیچیده استفاده می شود، ما که می خواهیم احکام را در جامعه پیاده کنیم، آیا می توانیم به این واقعیت توجه نکنیم؟! اگر جامعه شیعه به حکومت رسیده است و به ناچار باید از آن مدل برای اداره کشورش استفاده می کند، باید بفهمد که این مدل اداره برای اجرای احکام اسلام کشش و توانایی

دارد یا نه؟! پس دینداری ما در عصر حاضر به پاسخ این سوال وابسته است. هر چقدر احکام و احادیث و روایات و اخلاق از معارف اهل بیت (ع) در منابر خوانده شود، نهایت امر و در عالم خارج این مدل اداره و ابزار علمی است که می‌تواند این حقایق نورانی را محقق کند یا در برابر آن مانع ایجاد کند. بدون تعیین تکلیف این ابزار علمی و پیچیده، می‌توان گفت ما به عهدمان نسبت به اباعبدالله الحسین (ع) وفا کرده‌ایم؟! اگر هر روز این معارف را تکرار کنیم و آخر کار بگوییم محقق نشد و به همین دلیل همه را تحقیر کنیم که ای مردم شما به احکام عمل نکردید، آیا انصاف را رعایت کرده‌ایم و در انجام وظیفه، بذل جهد کرده‌ایم؟! اگر اباعبدالله الحسین (ع) برای حفظ و تحقق اسلام - به آن معنایی که توضیح داده شد - قیام کرده است، برای وفا به عهد ایشان و تحقق آرمان عاشورا باید ببینیم موانع تحقق اسلام چیست و در تحلیل موانع، قضاوت عجولانه نکنیم. باید دید این ابزاری که به وسیله آن تمام دنیا را مدیریت می‌شود، چه نسبتی با اسلام و احکام دین و اعتقادات و اخلاق الهی دارد؟ زیرا اولین و اصلی‌ترین و بالاترین و مهم‌ترین مسأله‌ای که در برابر حاکمان کشورها در این زمانه قرار می‌گیرد، «مدل اداره کشور» است. این مدل می‌گوید به هر کدام از موضوعات باید به چه میزان بودجه و نیروی انسانی و... تخصیص داد و هدف کشور چه چیزی است و برای رسیدن به آن چه گام‌هایی را باید برداشت و تقدم و تأخر آن‌ها به چه صورت است و بر این اساس در ساختارهای اجرایی و تقنینی و قضایی باید چه تغییراتی اعمال شود. لذا هر هیئت حاکمه‌ای که به این ابزار توجه نکند، کشورش دچار هرج و مرج می‌شود و نمی‌تواند نیازهای مردم را ساماندهی کند و در نهایت، نارضایتی مردم باعث برکناری آنان می‌شود. زمانی که شاه دستور می‌داد

و وزیر و والی و داروغه و زیردستان به دنبال فرمان او می‌دویدند، گذشته است. این مدیریتی است که مربوط به هزاران سال گذشته است و متأسفانه برخی از ما می‌خواهیم مسائل نظام اسلامی و تحقق اسلام به‌عنوان آرمان اباعبدالله الحسین (ع) را بر این اساس حل کنیم. آیا صحیح است که وقتی نیازهای شخصی در میان است، بهترین و جدیدترین کالاها را طلب کنیم اما در تحلیل موانع تحقق اسلام، به وضعیت هزار ساله گذشته اتکا کنیم؟! اگر معلوم شود که مدل اداره غربی نمی‌تواند اهداف و احکام الهی را محقق کند و خود یکی از ابزارهای اصلی جاهلیت و کفر مدرن است، روشن است که مدیر متدین و معتقد نیز یا خلع سلاح می‌شود و یا با این محاسبات مادی مأنوس شده و به تدریج دچار تغییر و استحاله می‌شود. نقل است که شهید رجایی (ره) وقتی به نخست‌وزیری رسید، تصمیم گرفت عده‌ای از همکاران متدین خودش را در آموزش و پرورش به نخست‌وزیری بیاورد تا فضای طاغوتی آنجا را تغییر دهد. اما معاون مالی اداری و طرح و برنامه و... با ارائه قوانین به ایشان فهماندند که چنین کاری ممکن نیست؛ چون مدیران در این قسمت، باید از فلان درجه و مدرک و سابقه کار و... برخوردار باشند که این عناصر فاقد این خصوصیات هستند. این وضع یک قانون ساده در گزینش مدیران است، حال باید دید ابزاری که تمام عرصه‌های حاکمیت را با هم هماهنگ می‌کند، چقدر پیچیده است و چه الزامات و قیود متعددی را برای اجرا پیش پای مدیران می‌گذارد. اما برخی تصور می‌کنند نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور همانند شاهان و سلاطین قدیم است که هر دستوری بدهد، همه باید آن را انجام دهند.

لذا مدل اداره کشور «بستر پرورش مردم» را شکل می‌دهد. در یک مثال بسیار ساده، گاه به مردم می‌گوییم حکم نماز و روزه شما این است، یاد بگیرید و انجام دهید. یا می‌گوییم ای مردم اخلاق الهی این است که حسد نورزید و بجای حرص، قانع باشید! اما گاه در اردوهای فرهنگی، نوجوانان را با سفر زیارتی و اردو و تفریح و فوتبال و گعده های دوستانه و سایر محیط‌های عملی، تدریجاً به دین و احکام دین علاقه‌مند می‌کنیم به طوری که دیگر لازم نیست برای انجام عبادات و رعایت اخلاقیات، به آن‌ها امر و نهی کنیم. حال «مدل اداره کشور» نیز به همین صورت برای تمام مردم کشور، بستر پرورش می‌سازد. با توییح و تشویق و تحقیر و تجلیل، برای مردم وجدان می‌سازد که چه چیزهایی باید برای شما مهم باشد و چه چیزهایی مهم نباشد. وقتی تکنولوژی جدید می‌آید، کارگر باید آموزش ضمن خدمت ببیند و الا اگر کارگرها خوب کار نکنند و سرمایه‌گذار به سود مطلوبش نرسد، آن‌ها را اخراج می‌کند؛ به اسم «تعدیل نیرو». کارگر می‌گوید حقوقم کم است. کارفرما می‌گوید اگر حقوق‌ها افزایش پیدا کند، سود سرمایه باز نخواهد گشت و کارخانه تعطیل می‌شود؛ پس حرف نزن و کار کن! در واقع مدل اداره، مردم را در مقابل الزامات تحقق در عالم خارج قرار می‌دهد و با این کار برای آن‌ها بستر پرورشی می‌سازد. حالا اگر مدل اداره کشور بر مبنای دنیاپرستی طراحی شده باشد، آنگاه بستر پرورش اجتماعی نیز کفرآمیز خواهد شد و «نصیحت به افراد» را بی‌اثر می‌کند و صلاحیت فردی مدیران، نمی‌تواند باعث حل ریشه‌ای مشکلات و ناهنجاریهای موجود شود. پس در مقابل امتحان بزرگی قرار گرفته‌ایم.

مبحث سیزدهم

تبیین ابعاد مادی و کفرآمیز «مدل اداره غربی»

به عنوان پیچیده‌ترین ابزار جاهلیت مدرن در هجمه به امت دینی و حکومت

الهی

در سیر مباحث قبلی، روشن شد که انقلاب اسلامی، ادامه قیام عاشورا است اما این ادعا تنها یک شعار و یک درک وجدانی نیست بلکه درکی تحلیلی و استدلالی از جنس فلسفه تاریخ الهی است که این حقیقت را اثبات می‌کند. چرا که اباعبدالله الحسین علیه السلام برای جلوگیری از بازگشت امت اسلامی به کفر جلی - که یزید قصد آن را داشت - قیام کرد که همین شرایط در صد و پنجاه سال گذشته برای فقهای ما حادث شد و برای جلوگیری از بازگشت امت اسلامی به کفر جلی قیام کردند؛ با این تفاوت که کفر جلی در دوران ما شکلی مدرن و پیچیده به خود گرفته است. وقتی این حرکت آغاز شد و سدی از جنس خداخواهی و آخرت‌گرایی در برابر دنیاپرستی مدرن ایجاد شد، آن‌ها در اولین برخورد، هجمه سیاسی و نظامی و امنیتی بر جمهوری اسلامی را در پیش گرفتند و بیان شد که حضرت امام (ره) با چه عقلانیت الهی به همراه مردم ایران موفق شد این

هجمه‌ها را دفع کند و نظام را به مرحله تثبیت سیاسی برساند. اما آن چیزی که امروز در مقابل آن قرار داریم، حل چالش‌های فرهنگی و اقتصادی است و این چالش‌ها به حدی رسیده که مقام معظم رهبری حفظه‌الله از آن به جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی تعبیر کرده‌اند.

از سوی دیگر نیز بیان شد که بعد از غیبت کبری، پرچم دینداری به دست نواب عام حضرت ولی عصر (عج) افتاد و از این طریق، عقلانیت غیرمعصوم مورد امتحان قرار گرفت. در بیان سیر تکامل عقلانیتِ فقهای عظام شیعه نیز بیان شد بعد از گذشت مرحله حفظ و انتقال اخبار و اسناد روایات اهل بیت (ع)، فهم از دین با نگاه عرفی و ساده به فهم تخصصی از دین توسط علم اصول فقه ارتقاء یافت. اما وقتی که در سده‌های اخیر «جاهلیت مدرن» ظهور و بروز پیدا کرد، امتحان جدیدی در برابر عقلانیت غیرمعصوم قرار گرفت: اولاً علاوه بر فهم از دین، «تحقق دین» نیز موضوعیت پیدا کرد؛ ثانیاً تحقق دین از سطح افراد فراتر رفته و به مسأله‌ای به نام «تحقق دین توسط یک نظام و حکومت» تبدیل شد و در مقابل فقهاء و فقاها قرار گرفت.

بر این اساس بیان شد که امروزه بشریت برای رفع نیازهای اولیه خود باید از تخصص‌های بسیاری بهره‌برد و لذا برای اداره کشور که از بزرگ‌ترین نیازمندی‌های بشریت است، لاجرم باید از ابزار بسیار پیچیده‌ای که از ترکیب صدها تخصص در دهه‌ها وزارتخانه و ارگان به وجود می‌آید، استفاده کرد که نام این ابزار، «مدل اداره کشور» است. یک روش علمی بسیار پیچیده که همه ابعاد مختلف موضوعات اجتماعی را با یکدیگر هماهنگ می‌کند و برای جوامع، مطلوبیت‌هایی تعریف می‌کند و گام به گام، سیر حرکت

به سوی هدف را تعریف می‌کند و برای هر یک از گام‌ها و مراحل، عدد و رقم و شاخصه می‌دهد. لذا دست‌اندرکاران مدل اداره همه ملت‌ها را سوار این ماشین می‌کنند و هر پنج سال یک بار، و بعد از آن هر سال یک بار هدف‌گذاری می‌کنند که در این مدت باید از چه وضعیتی به چه رشدی برسید تا بعد از بیست سال به جامعه‌ای دست پیدا کنید که مشکلات معیشتی ندارد و رونق اقتصادی دارد و فرهنگ آن متعادل شده و وضعیت سیاسی‌اش تثبیت شده است. البته این ماشین، به گونه‌ای نیست که با حواس پنجگانه قابل حس باشد. لذا اگر ما به دنبال تحقق اسلام و حفاظت از توحید و خداپرستی - به معنایی که در مباحث گذشته بیان شد - هستیم و می‌خواهیم آرمان‌های عاشورا را محقق کنیم، باید تکلیف‌مان نسبت به «مدل اداره کشور» را - که در قرن بیستم هیچ کشوری از آن بی‌نیاز نیست - مشخص کنیم. خلاصه باید بفهمیم که از کجا ضربه می‌خوریم و در جنگ فرهنگی و اقتصادی از کجا بمباران می‌شویم. چرا در برخی از موضوعات عقب‌گرد داریم و در برخی دیگر پیشرفت؟ به نظر می‌رسد پاسخ تمام این سوالات به شناخت این مدل اداره برمی‌گردد. یعنی هر چقدر احکام و احادیث و اخلاق و اعتقادات و سایر معارف اهل بیت (ع) را در منابع تکرار کنیم، باز هم تحقق این معارف نورانی به این وابسته است که تکلیف‌مان را نسبت به این «مدل اداره» روشن کنیم.

حال این مدل اداره چه وضعیتی دارد؟ آیا این مدل می‌تواند در تحقق اسلام و آرمان‌های انقلاب به ما کمک کند؟ یا اینکه از سنخ کفر و جاهلیت مدرن است؟ بالآخره این مدل می‌تواند در خدمت ایمان قرار بگیرد یا اینکه با این وضعیت و بدون تغییر در آن، در خدمت کفر و جاهلیت مدرن است؟! برای تبیین این موضوع، چند نمونه مطرح

می‌شود: در قرن‌های گذشته، وقتی شاهان می‌خواستند مردم را فرمانبر خواسته‌های خود کنند، از چه ابزاری استفاده می‌کردند؟ می‌گفتند دستور و فرمان این است و هر کسی از آن تخلف کرد، با شکنجه و تبعید و تحقیر و کشتن و سوزاندن و... او را مطیع فرمان من کنید. یعنی با ارباب و تهدید و ایجاد ترس، مردم را مجبور به اطاعت می‌کردند. مردم با خود می‌گفتند اگر سهم سلطان از محصولات این زمین را ندهم، همین نان بخور و نمیر را از من خواهند گرفت. اما امروزه چنین وضعیتی نیست. به مردم می‌گویند ما نه تنها شما را اجبار نمی‌کنیم بلکه شما در سرنوشت خودتان مشارکت کنید و تصمیم بگیرید! ما خادم شما هستیم، شما رئیس خودتان را تعیین کنید! ممکن است کسی در این مقایسه چنین تصور کند که اگر این طور باشد، مردم جسور خواهند شد و بی‌نظمی به وجود خواهد آمد. اما اتفاقاً از زمانی که چنین شیوه‌ای در مدیریت کشورها باب شده است، راندمان کار بشری بسیار افزایش پیدا کرده و با بیشتر شدن دقت و نظم زندگی مردم، رفاه آن‌ها نیز افزایش یافته است.

حال چگونه این اتفاق افتاده؟ در پاسخ باید گفت مدل اداره کشور همانند یک ماشین، به سوخت احتیاج دارد تا به حرکت درآید. سوختی که در این ماشین ریخته می‌شود و به منزله‌ی انگیزه‌هایی است که رهبری و سازماندهی می‌شود تا مردم اینقدر دقیق و منظم کار کنند، چیست؟ قبلاً با ارباب و زور و تهدید بود؛ اما الآن با ایجاد محیط «متنوع» است. به مردم جهان می‌گویند به این همه کالاهای متنوع اعم از خوراک و پوشاک و مسکن و حمل و نقل و بهداشت و ارتباطات و... نظر کنید که دائماً در حال تنوع و بهینه است و مُد جدید آن با سرعت زیادی به بازار می‌آید!

اگر به یک سطح مطلوبی از آن برسند، آن را کافی نمی‌دانند. مثلاً ده سال پیش به سطحی از تکنولوژی موبایل رسیدند، آن را کافی نمی‌دانند بلکه با تحقیقات پیچیده به نسل جدیدی به نام گوشی‌های لمسی رسیده‌اند و الآن هم معلوم است که ده سال آینده، تکنولوژی جدید موبایل به چه سمتی حرکت خواهد کرد. پس تنوع مداوم در همه کالاهای مربوط به همه‌ی ساحت‌های زندگی، در برابر مردم جهان قرار گرفته و به آن‌ها برای فعالیت اقتصادی منظم و شدید انگیزه می‌دهد و آن‌ها را در این مسیر تحریک می‌کند.

برخی گمان می‌کنند وقتی از مُد صحبت می‌شود، فقط مد در آرایش مو و لباس منظور است؛ در حالی که امروزه مُد به تمام عرصه‌های بشری تعمیم پیدا کرده است! برخی عرصه‌ها چون پیچیدگی کمتری دارند، هر ماه یک مرتبه تغییر مُد دارند و در برخی موضوعات، هر سال یک بار و در برخی دو سه سال یک بار، مد جدید ارائه می‌شود. اما همه آن‌ها در حال تغییر مد هستند. روش ساختن خانه هر دو سه سال یک بار، دکوراسیون خانه هر سال یک بار، مُد پوشاک هر سه ماه یک بار، مُدِ مخابرات و تلفن همراه هر شش ماه یک بار، مُدِ ساخت پایانه‌های هوایی و زمینی و دریایی و ساخت جاده‌ها و راه‌ها نیز چند سال یک بار تغییر می‌کند. دیر و زود دارد اما سوخت و سوز ندارد. تعمیم مُد به همه عرصه‌های بشری و ایجاد تنوع در همه کالاها، بشریت در مقابل یک مجموعه عظیمی از کالاهای متنوع قرار می‌گیرد و انگیزه‌اش تحریک می‌شود. مردم جهان که در مقابل این همه کالاهای کارآمد و جذاب و پُر کاربرد و ایجادکننده‌ی آسایش قرار می‌گیرند، حاضر می‌شوند تا برای دستیابی به آن‌ها هر هزینه‌ای که لازم باشد

بپردازند. یعنی شخص با خود می‌گوید من همه‌ی اینها را می‌خواهم. حالا باید چه کار کنم؟ این یعنی تحریک انگیزه‌ها بر اساس تنوع در کالاها که باطن آن، تکیه به خلق رذیله‌ی «حرص» است. گاه شما می‌گویید این «شخص» حریص است اما گاهی می‌گویید این «جامعه» حریص است! یعنی حرص را به وصف جامعه تبدیل کرده‌اند و آن را محور تحریک انگیزه‌ها و مبنای فعالیت‌های اجتماعی قرار داده‌اند. اگر ملت آمریکا منظم و دقیق کار می‌کنند و تولید ملی‌شان بالاتر از تمامی کشورهای جهان قرار می‌گیرد، به این دلیل است که انگیزه‌های‌شان در بالاترین سطح تحریک شده و لذا همه بالاترین شدت و عکس‌العمل را برای دستیابی به رفاه بروز می‌دهند. همه‌ی آن‌ها می‌گویند این همه کالاهای زیبا و کارآمد را می‌خواهیم و در مقابل، این درک و وجدان عمومی برای آن‌ها ایجاد می‌شود که پس باید یک‌سری از نظم‌ها را بپذیریم. این عامل، جامعه را حریص می‌کند. چرا که حرص بدین معناست که انسان به هیچ سطحی از ارضاء نیاز قانع نشود و با رسیدن به هر سطحی، به دنبال سطح بعدی از لذات دنیا باشد. لذا برای خرید سطح رفاه بعدی و مد جدید که به صورت مداوم به بازار می‌آید، باید قیمت بیشتری را بپردازد و به همین دلیل باید بیشتر کار کند تا بتواند آن‌ها را بخرد. چون انگیزه‌های به شدت تحریک‌شده، بالاخره باید ارضاء و تخلیه شوند!

اگر چنین روندی مبنای تحریک انگیزه شد، دیگر توصیه در منابر به مردم برای دوری از دنیاطلبی اثر اساسی ندارد چرا که آن‌ها بستر انگیزش و پرورشی در جامعه ایجاد کرده‌اند که این احادیث نورانی را فقط در منابر می‌توان دید و شنید. بعد از این که منبر تمام شد و مردم وارد جامعه شدند، می‌بینند فضای دیگری شکل گرفته و اخلاق و رفتار

دیگری در جریان است! بعضاً به این نتیجه می‌رسند که سخنانی که در منابر گفته می‌شود، رابطه‌ای به حال زندگی آن‌ها ندارد و کم‌کم از روحانیت فاصله می‌گیرند و با امور دیگری مأنوس می‌شوند. در زمان گذشته اگر فردی به وصفِ حرص مبتلا می‌شد به او توصیه می‌کردند که نزد فلان استاد اخلاق برود یا کتاب معراج السعاده را بخواند که این نسخه‌ها برای آن زمان، بهترین نسخه بود. اما برای دوران امروز که به جای فرد، یک «جامعه» را حریص می‌کنند، چطور؟! در جامعه‌ای که دنیا را هر روز زیباتر و بهتر از دیروز در معرض دید مردم قرار می‌دهد و مردم را نسبت به آن متمایل بلکه عاشق می‌کند و هر امر دیگری از جمله آخرت را به تبع دنیا تعریف می‌کند، چطور می‌توان افراد را به پرهیز از وصفِ حرص دعوت کرد؟! حرصی که حاصل تنوعی است که با ترکیب هزاران تخصص و ثروت و زحمت محقق شده است، چطور با اراده یک فرد یا چند فرد می‌توان آن را کنار گذاشت؟! وقتی جامعه با ابزارهای علمی و پیچیده و همه جانبه به سمت دنیاطلبی کشانده می‌شود، چطور به مردم بگوییم «حب الدنيا رأس کل خطیئه» و سپس انتظار رفتار اخلاقی و ارزشی داشته باشیم؟! به تبع آن است که اجرای احکام در جامعه سخت و ناممکن می‌شود. این «تنوع» یکی از سوخت‌هایی بود که ماشین مدل اداره را به حرکت می‌اندازد و جامعه را به فعالیت وا می‌دارد.

از طرف دیگر می‌گویند بعد از اینکه فعالیت برای دستیابی به این محصولات متنوع را پذیرفتید، باید نظم‌های خاصی را بپذیرید که اساس آن، مدیریت بر اساس «طبقاتی کردنِ الگوی درآمد» است. آن کسی که از بالاترین سطح مدیریتی برخوردار است، باید درآمدِ بالاتری داشته باشد. دیگران از پایین به او نگاه می‌کنند و می‌گویند

عجب درآمد و مصرفی دارد! وقتی مدیرعامل را مشاهده می‌کنند که با بهترین ماشین وارد شرکت می‌شود و بهترین لباس را به تن می‌کند و در بهترین نقطه شهر خانه دارد، در مقابل قدرت مصرف او تحقیر شده و می‌گویند اگر از او تبعیت نکنیم، آخر ماه حقوق و مزایا نخواهیم داشت. تحقیر و تجلیل و تعیین منزلت و مرتبه بر اساس پول! لذا وقتی بلوک شرق فروپاشید و مدل اداره شرقی در کشور ما کنار گذاشته شد و خواستند مدل غربی را در کشور اجرا کنند، یکی از اولین تصمیم‌ها تغییر در الگوی درآمد و اجرای نظام هماهنگ پرداخت بود. یعنی روند پرداخت حقوق‌ها را تغییر دادند و بر اساس الگوی درآمد، مدیرعامل بر متخصص حاکم شد؛ همچنین متخصص بر کارگر فنی و کارگر فنی بر کارگر ساده حاکم شد و هر طبقه‌ای نسبت به طبقه پایین‌تر می‌توانست مصرف بیشتری در زندگی خود داشته باشد. این شیوه پرداخت حقوق چه خلّقی را رقم می‌زند؟ شخص می‌گوید برای اینکه به رفاه بیشتری دست پیدا کنم، باید بالایی را پایین بکشم و خودم بالا بروم! لذا نوع دیگر سوخت این ماشین بزرگ، «حسد» است.

در گذشته هر کس مطابق شغل پدرش مشغول به کار می‌شد. اگر کسی برزگر بود، فرزندش نیز برزگر می‌شد. اگر کسی کارگر بود فرزندش نیز کارگر می‌شد. قریب به هفت هشت طبقه بیشتر در جوامع قبل از رنسانس وجود نداشت. این روند در نسل او ادامه پیدا می‌کرد و غالباً نمی‌توانستند از این طبقه به طبقه دیگر جابجا شوند. اما الآن دهها و صدها طبقه وجود دارد و به مردم جهان اعلام می‌کنند هر کسی می‌تواند از طبقه خود به طبقه دیگر ارتقاء پیدا کند. چگونه؟ با تحصیل حین خدمت! به هر میزان که تحصیلات او بالا برود، میزان درآمدش نیز افزایش پیدا می‌کند. لذا این مدیریت جدید و

مدرن، بر اساس خُلُقِ حرص و حسد - که دائماً برای دستیابی به رفاه بیشتر و کنار زدن بالاتری، باید بیشتر کار کرد - جریان پیدا می‌کند. اما شارع مقدس چه زمانی راضی به این شده که مردم را با حرص به دنیا و حسد نسبت به رفاه مدیر بالاتر تحریک کند و این امر را مبدأً تحرک جامعه قرار دهد؟! چه زمانی راضی شده است که فرماندهی و فرمانبری بر اساس پول و الگوی درآمد باشد؟! البته این مطلب را بعداً توضیح خواهیم داد که به برکت انقلاب این الگوی حرص و حسد به گونه‌ای که در غرب نهادینه شده، در ایران محقق نشده است و به همین دلیل آن ماشین اداره که از غرب به ایران آمده، به خوبی در اینجا کار نمی‌کند! چرا که انگیزه‌های دینی رهبران و مسؤولین و مردم نگذاشته است به خوبی عمل کند. لذا در جامعه دینی که انگیزه‌های دینی قوی‌تر است و انگیزه‌های مادی ضعیف‌تر است، همه ناراحت‌اند! می‌گویند این چه وضعی است که همه پول‌پرست شده‌اند؟! برای روشن شدن این عده باید گفت: مساله فقط این نیست که این شخص و آن شخص به دنبال دنیا باشد. بله، نفس اماره وجود دارد؛ اما آن «مدل اداره» محیط جامعه را به سمت دنیاطلبی و دنیاپرستی و حرص و حسد می‌کشاند و کانال و ساختاری ایجاد می‌کند که نفس اماره با شدت چندین برابری بتازد. یعنی یک بستر پرورشی برای جامعه می‌سازد؛ نه اینکه افراد به تنهایی و تماماً به اراده شخصی خود به سمت دنیا حرکت می‌کنند.

اگر قوم حضرت شعیب (ع) فقط با یک وصفِ رذیله (کم فروشی) به کفر در برابر خدا اقدام می‌کردند یا قوم لوط فقط با فعل رذیله‌ی لواط در برابر پیامبر خدا ایستادند، کفار امروز، همه اوصافِ رذیله اعم از حرص و حسد و ظلم و محرومیت و... را در

ترکیب با هم سامان داده‌اند و در مقابل کلمه توحید ایستاده‌اند. بنزین این ماشین (مدل اداره غربی) برای حرکت کردن، «حرص و حسد و تحریک به دنیا» است. محور انگیزش مردم برای فعالیت‌های مختلف اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی را تنوع و کثرت ارتباط با محصولات جدید و عشق‌بازی با آثار ماده قرار دادند که نام حقیقی آن، حرص است.

بعد از صحبت در مورد سوخت این ماشین، باید به این نکته توجه کرد که این ماشین در هر مسیری نمی‌تواند حرکت کند بلکه باید جاده‌ای هموار برای آن ساخت تا با بیشترین سرعت و کمترین اصطکاک حرکت کند. لذا برای اینکه این ماشین (مدل اداره) در جاده‌ای هموار حرکت کند، می‌گویند چگونه باید از منابع طبیعی و شرایط جغرافیایی مانند آب و هوا و زمین و دریا استفاده کنید تا یک کشور پولداری داشته باشید. یعنی تمام انفال و مقدورات طبیعی ملت اعم از آب و هوا و زمین و دریا و منابع زمینی و شرایط جغرافیایی و انرژی و... را با قیمت بسیار نازل یا رایگان به بخش خصوصی بسپارید تا سرمایه‌داران برای سرمایه‌گذاری انگیزه پیدا کنند. چرا که اگر آن‌ها سرمایه‌نیاورند، کارخانه‌ها ساخته نمی‌شود و شغل‌ها به وجود نمی‌آید و مردم فقیر و گرسنه می‌مانند. حال آیا اسلام اجازه داده است مقدورات کشور در دست یک قشر خاص مانند بخش خصوصی (به معنای نظام سرمایه‌داری) باشد؟! یعنی به دلیل این‌که عده‌ای سرمایه بیشتری دارند، مقدورات امت اسلام باید در اختیار آنان قرار بگیرد؟! مگر قرآن کریم نفرمود: «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»^۱ (حشر/۷) و مگر ملاک کرامت و احترام و قدرت اجتماعی را تقوا قرار نداد؟! البته بخش خصوصی در ایران با بخش خصوصی در

۱. «تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد».

دنیا تفاوت دارد، چرا که در ایران خیرین بسیاری برای ایجاد اشتغال و کمک به مردم در این بخش وارد می شوند ولی به هر حال اخلاق متداول جهانی در بخش خصوصی و دائم افزایی سود، الزامات خود را تحمیل می کند.

در واقع بخش خصوصی در جهان، همان شرکت های بزرگ (کارتل ها و تراست ها) هستند که بسیاری از ائمه کفر و نفاق در قرون گذشته هم در برابر پیچیدگی کفر آنان در می مانند! چون این قشر توانسته است کل دولت ها را در اختیار خود بگیرد! یعنی یکی از این جاده هایی که این ماشین روی آن حرکت می کند، «دولت ها» هستند و لذا زیاد شنیده اید که تکرار می کنند دولت باید کوچک شود. اگر دولت باید کوچک شود، حتماً بخش دیگری باید بزرگ شود تا آن کارها را انجام دهد. یعنی دولت ها باید کوچک شوند تا بخش خصوصی بزرگ شود. اصلاً در این مدل، دولت ها باید مستخدم بخش خصوصی باشند و منافع شرکت های بزرگ را تأمین کنند. به طور مثال، شما وقتی وارد اداره ها می شوید آن کسی که کوچک ترین اتاق را دارد، آبدارچی اداره است و به هر میزان که به اتاق مدیر نزدیک می شوید اتاق ها بزرگ تر می شود. دولت نیز در این مدل، باید مستخدم بخش خصوصی باشد و حتی قدرت سیاسی هم باید در اختیار بخش خصوصی باشد. آیا اسلام اجازه داده است برای تأمین رفاه عمومی، به جز مقدرات اقتصادی، مقدرات سیاسی را نیز به بخش خصوصی واگذار شود؟!

یکی از جاده هایی که این ماشین بر آن حرکت می کند و اصطکاک را کم می کند، قوانین یک کشور است. لذا در کشور آمریکا که مهد تمدن در دنیاست، شغلی به نام «لابی کننده و رایزن» شکل گرفته و شرکت های بزرگ، رایزن استخدام می کنند تا با

نمایندگان کنگره و مجلس آمریکا درباره قوانین کشور مذاکره کنند که مثلاً پیشنهاد ما درباره قانون بخش درمان فلان مطلب است و منافع شرکت ما اینطور اقتضاء می‌کند که این تغییرات در قانون اعمال شود. به همین دلیل، در کتاب «بهای نابرابری» - که نویسنده آن، برنده جایزه نوبل اقتصاد است - تصریح شده که فقط ۳۱۰۰ لایست توسط صنعت درمان آمریکا استخدام شده‌اند و ارتباط مستقیم با نمایندگان کنگره آمریکا دارند؛ یعنی به ازای هر نماینده کنگره، شش نفر لایست وجود دارد! تازه این وضعیت فقط مختص به صنعت درمان در امریکاست و الا در صنعت انرژی هم، ۲۰۰۰ لایست وجود دارد که قوانین را می‌خرند! چون سرمایه‌های کلان در دست آن‌هاست. گاه مردم ایران وقتی به دادگستری و دادگاه‌های شهرشان رجوع می‌کنند، ناراحت می‌شوند که فلانی، قاضی را خرید. این مطلب در کشور اسلامی خیلی ناراحت‌کننده است اما بدتر از آن پیچیدگی کفرِ مدرن است که نیازی به خرید قاضی ندارد؛ چرا که قانونی که قاضی باید طبق آن حکم کند و مجری باید طبق آن عمل کند را می‌خرد! اگر معلوم شود که این مدل اداره چنین زوایای پنهانی دارد، آن وقت مانع اصلی تحقق احکام الهی و رسیدن به آرمان‌های مکتبی و پیروزی در جنگ فرهنگی و اقتصادی تدریجاً واضح می‌شود.

اگر این امور روشن شد آنگاه از تحلیل‌های ساده‌انگارانه که «بی‌دینی مدیران، علت اصلی اجرا نشدن احکام است» فاصله خواهیم گرفت. البته همیشه عناصر فاسد وجود دارند ولی آیا می‌توان تمام مشکلات را به گردن آن‌ها انداخت؟! با توضیحات فوق روشن شد که بیشتر از مدیران بی‌دین، «مدلِ اداره‌ی بی‌دین» است که دست و پای مسؤولین دین‌دار را هم بسته است. پس مسائل اجتماعی را نمی‌توان با امور فردی و فساد این

شخص و آن شخص تحلیل کرد. بیایید موانع را درست بشناسیم و حساسیت‌های مان را در آنجا متمرکز کنیم. قبل از انقلاب خیلی‌ها بودند که گفتند بهائی‌ها دین مردم را نابود کردند یا فلان اتفاق در فلان کاباره‌ها می‌افتد؛ پس باید با بهائیت مقابله کرد و یا کاباره‌ها را آتش زد. گرچه همه‌ی اینها مصادیقی از فساد است اما مشی عملی حضرت امام (ره) این بود که عموم مردم را دعوت کرد تا بر نقطه اصلی فساد یعنی نظام سلطنتی و شاه متمرکز شوند. اکنون که حکومت اسلامی برپا شده است و می‌خواهیم احکام اسلام را محقق کنیم و می‌خواهیم جلوی جنگ اقتصادی و فرهنگی بایستیم، باید مرکز تولید مفسده که دستِ ولی فقیه و نواب عام را برای تحقق اسلام به زنجیر می‌بندد، بشناسیم. باید بر فساد و کفرآمیز بودنِ مدل اداره متمرکز کنیم و اولویت مقابله را بر این محور تنظیم کنیم. همان‌طور که کفار برای دنیاپرستی‌شان شدید و پیچیده عمل می‌کنند ما هم باید برای اظهار ارادت به ابا عبدالله الحسین (ع) و تحقق اسلام دقت و پیچیدگی به خرج دهیم. ان‌شاءالله در ادامه، ابعاد دیگری از این مدل اداره تبیین خواهد شد و سپس به صورت خیلی اجمالی راه‌کارهای خروج از ناهنجاری‌های فرهنگی و اقتصادی بیان خواهد شد.

مبحث چهاردهم

تبیین ابعاد مدل اداره غربی به عنوان عقبه‌ی اصلی جاهلیت مدرن در تحمیل جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی بر نظام جمهوری اسلامی

بعد از تثبیت وضعیت سیاسی در نظام جمهوری اسلامی و عبور از هجمه‌های امنیتی و دفاعی جاهلیت مدرن به انقلاب اسلامی، نظام در مقابل حلّ چالش‌های فرهنگی و اقتصادی قرار گرفت. یعنی کشور به وضعیت ثبات رسید و از حالت جنگی و بحرانی فاصله گرفت اما وقتی که ثبات سیاسی حاصل شد، باید چالش‌های فرهنگی و اقتصادی را حل کنیم و اهداف انقلاب مبنی بر تحقق احکام الهی و ایجاد بستر زندگی دینی برای مردم را محقق کنیم. اما با گذشت زمان می‌بینیم که برای حل این مطلب دچار مشکل‌ها و پیچیدگی‌هایی هستیم. یعنی نه تنها برخی از آرمان‌های ما در تحقق احکام الهی و زندگی دینی محقق نشده است بلکه بعضاً برخی ارزش‌ها نیز در جامعه کم‌رنگ شده است. نه تنها چالش‌های فرهنگی و اقتصادی مرتفع نشده است بلکه آن قدر شدید شده است که مقام معظم رهبری حفظه‌الله صریحاً از شکل‌گیری جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی سخن می‌گویند. بیان شد مانع و چالش اصلی و محوری برای حل مسائل

فرهنگی و اقتصادی و تحقق احکام الهی که در مقابل ما قرار گرفته است، یک علم و ابزار تخصصی به نام «مدل اداره کشور» است. اگر این ابزار با اهداف حکومت اسلامی تناسب نداشته باشد، مانع اصلی برای تحقق ارزش‌ها خواهد بود. امروزه زندگی پیچیده شده است، همانطور که شما برای تمیز کردن منزل به ماشین جاروبرقی نیاز دارید و این ماشین با ترکیب تخصص‌های مختلف در کارخانه‌ها تولید می‌شود؛ از همه این ماشین‌ها و کالاهای پیچیده‌تر، روش اداره کشور است که تمام عرصه‌های بشری را با هم هماهنگ می‌کند و جوامع را مدیریت می‌کند. دیگر مثل گذشته نیست که پادشاه دستور بدهد و زیردستان نیز در تبعیت از او باشند. صادر کردن دستور در این ماشین، نیازمند مطالعات دقیق کارشناسی است. سپس این زمینه مطالعاتی را در برابر تصمیم‌گیران قرار می‌دهند و آن‌ها تصمیم می‌گیرند که برای عملی کردن آن باید از روندهای چند بعدی و همه‌جانبه در اقتصاد و فرهنگ و سیاست استفاده شود تا نهایتاً هدف مورد نظر تحقق پیدا کند.

برای روشن شدن این مطلب بیان شد «ماشین اداره کشور» همانند یک «اتومبیل» است که رؤسای جمهور و وزیران و مدیران عالی کشور، پشت فرمان آن نشسته و تمام مردم را بر آن سوار کرده و به مقصدی می‌رسانند. این ماشین قطعات و اجزاء بسیار زیادی دارد که به تبع کثرت اجزاء آن، سرعت حرکت آن نیز زیاد می‌شود. همان‌طور که امروزه و با ساخت اتومبیل - که حداقل دارای ده هزار قطعه است - مسافت قم تا تهران را در یک ساعت می‌پیمایند اما در گذشته برای طی این مسافت بر اسب و استر سوار می‌شدند و طی این مسیر، چند روز به طول می‌انجامید. همچنین این ماشین دارای عقربه‌ها و نشان‌گرهایی است که میزان بنزین و آب و روغن و مسافت طی شده و... را نشان می‌دهد.

همان‌طور که دارای سیستم سوخت‌رسانی، سیستم برق‌رسانی و سیستم مکانیکی است. قوای حاکمه کشورها مردم را بر این ماشین سوار می‌کنند و می‌گویند بعد از بیست سال شما را به مقصدی می‌رسانیم که شاخصه‌های ثروت و علم و قدرت ملی، به میزان معینی افزایش پیدا کرده باشد. لذا آمارهایی که به صورت روزانه و ماهانه و سالانه و... در اخبار ارائه می‌کنند، به منزله‌ی سرعت‌سنج و کیلومترشمار این ماشین است. به عنوان مثال گفته می‌شود کشورهای پیشرفته در عرصه درمان و بهداشت، فلان عدد تخت بیمارستان و پرستار و متخصص و... دارند و ما هم فلان عدد نسبت به استانداردهای جهانی عقب هستیم. برخی از اجزای این ماشین، میزان روغن و آب و بنزین ماشین را نشان می‌دهند. مثالش در مدل اداره کشور، نشان دادن وضعیت اشتغال و گمرک و صادرات و واردات و... است که دائماً با استانداردهای دنیا مقایسه می‌شوند و می‌گویند برای کم کردن این فاصله به چه میزان سرمایه و نیروی کار و... احتیاج داریم.

بنابراین اگر سوخت ماشینی که با آن جامعه اداره می‌شود، «حرص» باشد، مشخص است که انگیزه‌های آخرت‌گرایانه و اعتقادات و اخلاق و احکام دینی در انزوا قرار می‌گیرد و ارزش‌های الهی کم‌رنگ می‌شود. بدین ترتیب، «حرص» وصف یک فرد و دو فرد نیست، بلکه حرص را به وصف جامعه تبدیل می‌کنند. حرص که ایجاد شد، همه مردم همه چیز را می‌خواهند اما از طرف دیگر منابع محدود است و این امکان وجود ندارد که به همه مردم همه‌ی کالاها را بدهند. لذا برای رفع این مشکل می‌گویند حرص را باید رام کرد و حریص باید «تحقیر» شود! چگونه؟ از طریق ایجاد طبقات اجتماعی! می‌گویند هر کسی فلان درجه از تحصیلات و مهارت را داشت، در فلان شغل می‌تواند

مشغول شود و اگر رفاه و مصرف بیشتری خواست، باید سطح مهارت و تحصیلاتش را افزایش دهد.

ممکن است کسی بگوید برای رسیدن به تحصیلات و مهارت مطلوب باید پول داشت تا خرج تحصیلات را پردازیم اما برخی از مردم که پول ندارند، باید چه کار کنند؟ می‌گویند آن‌ها به ما ربطی ندارد. هر درجه از تحصیلات و مهارت، فلان درجه از حقوق را دارد، درجه بعدی بیشتر و الی آخر! لذا از طریق ایجاد درجه‌ها و طبقات اجتماعی بر مبنای پول و حقوق و درآمد، حرص مردم را رام می‌کنند و به عبارتی مردم را تحقیر می‌کنند. بنابراین مطابق آماری که بزرگترین مجموعه اتحادیه‌های کارگری در آمریکا (AFL-CIO) برای سال ۲۰۱۵ منتشر کرده، درآمد مدیران عامل شرکت‌های بزرگ در این کشور، ۳۴۰ برابر دریافتی کارگران است! لذا کارگران اصلاً درکی از سطح رفاه و مصرف آن مدیرعامل ندارند و نمی‌توانند تصور کنند که تفریح او و سایر شئون زندگی او چگونه است. به عنوان مثال اگر به کارگر یک پُرس چلوکباب بدهند، خیلی خوشحال می‌شود اما غذایی که مدیرعامل را خوشحال می‌کند، باید میز بزرگی از انواع غذاهای لوکس باشد تا از هر کدام اندکی بخورد و با انواع غذاها عشق‌بازی کند؛ نه این‌که غذا را فقط برای سیر شدن بخورد! با این کار همه‌ی مهمانان و اطرافیانش را تحقیر می‌کند که ببینید من در چه سطحی از قدرت درآمد و مصرف قرار دارم! معنای رفتار او این است که شما هم اگر می‌خواهید در جایگاه من قرار بگیرید، باید در برابر من خاضع و فرمان‌بردار

۱. این در حالی است که طبق برخی آمارها اگر نرخ تورم حذف شود، دستمزد کارگران آمریکایی در طول پنجاه سال گذشته ثابت مانده است.

باشید! پس وقتی مردم در تمام محیطِ زندگی - اعم از کارخانه و رسانه و مدرسه و ... - این همه مصارف را در بالاترین سطح مشاهده کردند، تحریک می‌شوند اما قطعاً به خیلی از آن‌ها نخواهند رسید و همین فرهنگ در همه کشورها جریان پیدا می‌کند. پس مردم را به این صورت محروم و تحقیر می‌کنند تا اولاً بدانند ثروتمندان و مدیران در چه سطحی از رفاه قرار دارند و در مقابل ابهت مادی آن‌ها منفعل شوند و ثانیاً بفهمند که اگر خواهان چنین سطح مصرفی باشند، باید دستورات مافوق را به خوبی اجرا کنند و ثالثاً در این سیر، به خیلی از چیزهایی که دوست دارند، نمی‌رسند و باید این واقعیت را قبول کنند. یعنی با حرص و تحقیر و محروم کردن و ایجاد فاصله همیشگی بین نیاز و ارضاء، جامعه را به حرکت می‌اندازند و به این صورت، برای راه انداختن این ماشین، انگیزش ایجاد می‌کنند.

بعد از توضیح سوخت این ماشین، برای احتراق این سوخت باید جرقه‌ای باشد تا آن را بسوزاند و نیروی حاصل از احتراق را به چرخ‌های ماشین انتقال دهد. به صورت تمثیلی می‌توان گفت که «تولید انبوه کالا» یکی از اجزاء سیستم برق‌رسانی و همانند جرقه‌ای برای حرکت این ماشین است. همان کالاهای متنوع را - که در معرض دید مردم جهان قرار دادند - به صورت انبوه تولید می‌کنند، در این صورت باید مصرف نیز انبوه باشد تا تولید انبوه فروش برود و ضررده نشود. در چنین شرایطی تبلیغات دینی و منابر بر دوری از اسراف تأکید می‌کنند؛ اما در ماشینی که جرقه‌ی سوخت آن با «وصف اسراف» ایجاد می‌شود، چگونه می‌توان جلوی اسراف را در سطح جامعه گرفت؟!

بعد از آن که تولید انبوه کالا انجام شد و مصرف انبوه را به دنبال آورد، این مساله مطرح می‌شود: اگر دفتر کار و شرکت و بانکی برپا کردید، چنان باید مجلل و تشریفاتی باشد که همه بفهمند شما قدرت مصرف بالایی دارید و به این نتیجه برسند که سرمایه بزرگی در اختیار شماست و ورشکست نخواهید شد. در این صورت همه ترغیب خواهند شد که سهام چنین شرکتی را بخرند یا در چنین بانکی سپرده‌گذاری کنند تا سودشان تضمین شده باشد. در واقع جلال و جبروت و عظمت مادی بانک‌ها و شرکت‌ها، نشان‌دهنده‌ی قدرت پولی و مالی آنهاست. به این صورت، مبدأ «اعتماد» در جامعه، قدرت مصرف و ابراز جلال و جبروت مادی قرار می‌گیرد. لذا تا حدودی روشن می‌شود که چرا مومنین و متدینین علی‌رغم سلامت مالی، مورد اعتماد قرار نمی‌گیرند زیرا مدل علمی اداره کشورها باعث شده تا اعتماد در جامعه، به «قدرت مصرف و تفاخر به آن» منوط شود. برخی گمان می‌کنند ساخت برج‌ها و آسمان‌خراش‌های آنچنانی در شهرهایی مانند نیویورک و پاریس و توکیو و لندن و ... فقط از باب تفتن و تفرّج است اما واقعیت آن است که چنین ساخت‌وسازهایی این معنا را به جهانیان منتقل می‌کند که شدت و سرعت گردش سرمایه و ثروت در این شهرها به نحوی است که چنین دستاوردهای عظیمی در پی دارد و لذا سرمایه‌گذاری در این شهرها، سود قطعی خواهد داشت و پول و ثروت سرمایه‌گذار ابدًا دچار سوخت و سوز نخواهد شد. به همین دلیل است که بسیاری از دولت‌ها و ملت‌ها، ثروت خود را در بانک‌ها و پروژه‌های این شهرها سرمایه‌گذاری می‌کنند. این روند در درون کشورها و در فاصله میان شهرهای کوچک، کلان‌شهرها و پایتخت نیز منعکس می‌شود؛ مثلاً گردش سرمایه در شمال شهر تهران آنقدر زیاد است

که سرمایه‌های موجود در شهرهای دیگر را به سوی خود جذب می‌کند. یعنی انواع و اقسام رفاهیات و امکانات در بالاترین سطح در پایتخت‌ها و کلان‌شهرها (مانند تهران و مشهد و شیراز و تبریز و...) در دسترس است و این روند نشان می‌دهد که حجم پول و سرمایه زیادی در این شهرها گردش دارد و اگر کسی در این شهرها سرمایه‌گذاری کند، زودتر و با ضریب اطمینان بیشتری به سود خود می‌رسد. در این صورت است که اهالی شهرهای دیگر به صورت مادی تحقیر می‌شوند و شهرستانی‌ها گلایه می‌کنند که چرا مردم کلان‌شهرها غرور و تفاخر دارند؟ علت آن است که تفاخر مبنای روابط بین پایتخت‌های کشورهای پیشرفته و پایتخت‌های کشورهای در حال توسعه شده و سپس همین روند در میان کلان‌شهرها و شهرهای کوچک نیز جریان می‌یابد؛ یعنی خُلق رذیله‌ی «تفاخر»، مبنای روابط بین شهرها و کشورهای جهان قرار می‌گیرد. لذا اگر قوم شعیب فقط به وصف رذیله «کم‌فروشی» مبتلا بود و قوم لوط فقط به وصف رذیله «لواط» مبتلا بود، اما کفر مدرن، آنقدر شرح صدر در دنیاپرستی و کفر پیدا کرده^۱ که انواع و اقسام اخلاق رذیله را به وصف جامعه تبدیل کرده و محیط و بستر پرورشی در اجتماع را به نحوی تنظیم کرده که همه خواهی‌نخواهی دچار انواع اخلاق رذیله از قبیل حرص و حسد و اسراف و تفاخر می‌شوند.

در واقع ریزش‌های انقلاب و تغییر هویت مدیران نیز از همین مطلب سرچشمه می‌گیرد. یعنی افرادی انقلابی و متدین، اداره کشور را به‌عهده می‌گیرند و لاجرم با مدل اداره غربی مواجه می‌شوند. ابتدای امر جریان این اخلاق رذیله را حس می‌کنند و از آن

۱. «وَلَكِنْ مَنْ سَرَّ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ...» (نحل/۱۰۶).

دوری می‌کنند اما با گذشت زمان و بعد از آنکه نسخه جایگزین به آن‌ها داده نشد، به محاسبات مادی برآمده از این مدل اداره انس پیدا می‌کنند و به این نتیجه می‌رسند که همین محاسبات، واقعیت را در جامعه رقم می‌زند و غیر از این، شعار و آرمان‌گرایی است. در واقع ریزش‌ها به این دلیل است که مدل اداره، محاسبات مادی را به آن‌ها تحمیل می‌کند و تدریجاً حساسیت‌ها و افکار و تصمیمات آن‌ها را تغییر می‌دهد. لذا ما باید از ساده‌اندیشی نسبت به مشکلاتی که در برابر آن قرار داریم، دست برداریم و دائماً همه تقصیرات را به گردن این مدیر و آن مدیر نیندازیم و بیش از آن‌که مدیران را به بی‌دینی متهم کنیم، بگوییم: عجب «مدل اداره بی‌دینی» است که گرفتار آن هستیم! البته به لطف خدای متعال و به برکت انقلاب اسلامی و مقاومت رهبری و دین‌داری مردم، برخی از اجزای این مدل اداره در کشور ما به خوبی کار نمی‌کند و نسبت به دیگر کشورها، ضربات کمتری از این ابزار متحمل می‌شویم. اما باید دقت شود که به‌هرحال این ضربه‌ها جریان دارد و اگر چاره نکنیم، ضربات سنگینی خواهد زد و به نظر می‌رسد، علت هشدارهای رهبری نیز به همین مساله باز می‌گردد.

حال اگر این مدل اداره، وصفِ حرص و حسد و محرومیت و تفاخر و اعتماد مادی و اسراف و... را در جامعه نهادینه کرد، می‌توان به این واقعیت پی برد که جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی نیز در عمق خود، به همین مساله رجوع می‌کند. یعنی عمیق‌ترین سطح حمله دشمن در این است که ما را به محاسبات برآمده از مدل اداره غربی دچار کرده است و از سوی حوزه و دانشگاه نیز نسخه جایگزینی ارائه نشده است.

مثلا در جنگ فرهنگی، این مساله مطرح است که اعتقادات و ایمان مردم در معرض خطر قرار دارد. در اینجا برخی گمان می‌کنند فقط یک سری شبهات نظری در مورد اثبات وجود خدا و نبوت و امامت و ... مردم را تهدید می‌کند؛ اما اتفاقا شبهات نظری خیلی وقت است که در حاشیه قرار گرفته است و جای خود را به شبهه‌های عینی و ملموس در زندگی داده است. یعنی دشمن می‌خواهد مردم را به این نتیجه برساند که اگر این اعتقادات و احکام و اخلاق الهی حق هم باشد، اما در قرن بیستم کاربرد ندارد و تنها همان‌طور که همه جهانیان زندگی می‌کنند، باید زندگی کرد و زندگی به نحو دیگری ممکن نیست. در واقع می‌خواهند این دیدگاه را بر جامعه حاکم کنند که زندگی به نحو دیگر «امکان عینی» ندارد. یعنی گرچه سخن خدا و پیغمبرش صحیح است اما در عصر حاضر مجبوریم به این نحو زندگی کنیم. لذا شبهات اصلی و اساسی، «شبهات عینی» هستند و نه نظری! یعنی غالب مردم ما علی‌رغم اختلاف ظواهر و سلاقی، به توحید و نبوت و امامت و ... اعتقاد ذهنی دارند و بالاتر از آن، در عزاداری‌ها و مراسم محرم و فاطمیه و رمضان و عرفه و امور خیریه و ... شرکت می‌کنند؛ اما وقتی می‌خواهند زندگی کنند، احساس می‌کنند که در عمل، گذران زندگی به نحو دیگری است.

به طور نمونه، اولین چیزی که در موضوع جنگ فرهنگی به ذهن عموم خطوط می‌کند، انحراف جوانان است و گفته می‌شود که ظاهر جوانان تغییر کرده و لأبالی شده‌اند و به ظواهر دین توجه ندارند و اهل روابط نامشروع شده‌اند. اما دو نوع نگاه به این مقوله، قابل طرح است: گاه می‌گوییم این جوان نتوانست هوای نفس خود را کنترل کند و شیطان او را فریب داد و نفس اماره‌اش بر او غلبه کرد و مرتکب گناه شد. اما گاه می‌گوییم

با توجه به مدل اداره - که توضیح آن گذشت - معلوم می‌شود یک محیط و بستر پرورش اجتماعی هست که جوانان را به سمت گناه می‌کشاند. این مدل می‌گوید با نیروی انسانی چطور باید برخورد کرد: ابتدا در مهدکودک و سپس در دبستان و راهنمایی و دبیرستان باید ۱۲ سال درس بخواند. بعد از آن هم باید ۴ سال یا ۶ سال یا ۸ سال در دانشگاه درس بخواند و بعد از کسب تحصیلات و مهارت‌های لازم، در حوالی ۲۵ سالگی وارد بازار کار شود تا شغل مطلوبی به دست آورد. یعنی همه برای تأمین زندگی عملاً باید بر اساس کیفیتی خاص از تحصیل و اشتغال حرکت کنند. این در حالی است که اگر جوان در یک جامعه دینی مجبور باشد تا سن ۲۵ سالگی درس بخواند و بعد از آن وارد بازار کار شود، در طول این مدت تکلیف نیاز جنسی و عاطفی او چه می‌شود؟! وقتی اشخاص در سن پانزده سالگی بالغ می‌شوند، مگر می‌توان برای همه آن‌ها نسخه‌ای را پیچید که مربوط به درجات بالای عرفان است و از آن‌ها خواست که در طول ده تا دوازده سالی که باید برای تحصیلات و کسب مهارت صرف کنند، غرائز خود را کنترل نمایند؟ علاوه بر این که تازه پس از به دست آوردن یک موقعیت شغلی مناسب، جوانان باید چند سال کار کنند تا سرمایه‌ای برای تشکیل زندگی به دست بیاورند.

البته جوامع غربی با این مشکل روبرو نیستند، چرا که آن‌ها برای جوانان خود از همان ابتدای بلوغ، فضا و زمینه را برای روابط آزاد جنسی فراهم می‌کنند و با دایر کردن مکان‌های خاصی چون کاباره‌ها و دانسینگ‌ها، پارتی‌ها و...، نیاز عاطفی و جنسی جوانان تخلیه می‌شود. اما در جوامع دینی چه اتفاقی می‌افتد؟! تحت عناوین جذاب «تحصیل و اشتغال» و این که دین هم بی‌سواد و بی‌کاری را رد کرده، جامعه دچار

چالش و دوگانگی می‌شود و جوانان برای تامینِ نیازهایشان به روابط نامشروع کشیده می‌شوند. ممکن است گفته شود: «خانواده‌ها می‌توانند به فرزندان‌شان کمک کنند تا قبل از اتمام تحصیلات و کار، موفق به ازدواج شوند.» اما باید توجه داشت که مدل اداره غربی، تعریف فقر و غنی را نیز عملاً تغییر داده است. یعنی اگر خانم‌ها ۲۰ سال قبل از این، با گاز پیک‌نیک غذا طبخ می‌کردند و هیچ احساس حقارتی نمی‌کردند، امروز اگر در آشپزخانه‌ها گاز رومیزی نباشد، احساس حقارت ایجاد می‌شود! اگر پدری برای دخترِ خود گاز رومیزی و یخچالِ ساید و ماشینِ لباسشویی و ماشینِ ظرفشویی و جاروبرقی و ماکروویو... تهیه نکند، احساس می‌کند که او را تحقیر کرده است. لذا حتی اگر والدینِ زوج‌ها به آن‌ها کمک مالی کنند، باز هم تهیه چنین زندگی با تمام امکانات هزینه‌ای سنگین خواهد داشت که از عهده بسیاری بر نمی‌آید. چون معنای فقر و غنی و آبرو و بی‌آبرویی و احترام و سرشکستگی، در عمل و با تحول در الگوی مصرف، تغییر پیدا کرده است. پس ساده‌اندیشی است که گمان شود صرفاً با توصیه و نصیحت و ارائه اطلاعات دینی به جوانان، آنان به سمت حجاب و ازدواج و... متمایل شوند؛ چرا که ساختارهای تحصیل و اشتغال و نیز تعریف عینی از فقر و غنی و آبرو و سرشکستگی، مانع اصلی در عمل به این احکام است. یعنی بستری که مدل اداره غربی در تمام جهان به وجود می‌آورد، نیروی انسانی را در چنین کانال‌هایی از تحصیل و اشتغال و الگوی مصرف قرار می‌دهد و این کانال‌ها و ساختارها فضایی برای تحقق احکام ازدواج و خانواده و عفاف باقی نمی‌گذارد و امکان عینی این امور ارزشی را از بین می‌برد.

پس جنگ فرهنگی چنین عمقی دارد و باید باور کنیم که دنیاپرستی و دچار شدن به لغزش کفر و نفاق، فقط به هوای نفس بر نمی‌گردد. بلکه ائمه کفر ساکت ننشسته‌اند و اتفاقاً خیلی پُر کار هستند و جاهلیت مدرن، فضای اجتماعی را می‌سازد که مردم را به عمقِ ظلمات می‌برد: «والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور إلی الظلمات». خدای متعال تصریح می‌کند که اولیاء طاغوت، مردم را از نور به سمت ظلمات می‌برند. این امر چگونه امکان‌پذیر می‌شود؟! آیا با تک‌تک مردم صحبت می‌کنند و آن‌ها را فریب می‌دهند؟! یا اینکه بسترهای اجتماعی می‌سازند و مردم را در کانال‌ها و ساختارهایی قرار می‌دهند که خروج از آن‌ها، مساوی با انزوا و محرومیت از آبرو و جایگاه اجتماعی است؟! در واقع دوری از احکام و اعتقادات الهی فقط به هوای نفسِ درونی بر نمی‌گردد؛ بلکه بیش از آن، این محیط‌سازی و شرایط‌سازی در اجتماع است که می‌تواند به زندگی الهی ضربه بزند و هوای نفس را برای تحرکی چندین برابر تحریک کند. لذا نباید دائماً جنگ فرهنگی را منحصر در ماهواره و اینترنت و موبایل و... کرد! حتی اگر فرض شود که ماهواره و اینترنتی وجود ندارد، وقتی تعریف تحصیل و اشتغال و فقر و غنی در عمل - و نه در بحث‌های نظری - به مدل اداره غربی واگذار شود و نسخه جایگزینی ارائه نشود، قهراً بسیاری از جوانانِ دوستدار دین نیز با محاسبه اقتصادی به این نتیجه می‌رسند که توان پرداخت هزینه‌های زندگی را ندارند و روابط نامشروع و غیرقاعده‌مند بسیار ارزان‌تر است و لذا برای تأمین نیازهای عاطفی و جنسی خود به آن رو می‌آورند. خصوصاً با توجه به این‌که بر اساس احکام اسلام در ازدواج، مرد باید نفقه همسر خود را بپردازد که این امر با الگوی مصرف موجود، هزینه‌های کمرشکنی

ایجاد می‌کند. اما در کشورهای غربی، زن و مرد هر دو باید به صورت اشتراکی خرج خانه را تامین کنند و مرد وظیفه‌ای برای پرداخت نفقه ندارد. یعنی مدل اداره غربی، احکام انسان‌ساز اسلام چون ازدواج و پرداخت نفقه توسط مرد را که موجبات رشد او را فراهم می‌آورد، عملاً به چالش می‌کشد. علاوه بر همه این‌ها، مدل اداره که «تنوع» را مبنای انگیزش قرار داده، این امر را به کالاهای محدود نکرده است بلکه تنوع‌طلبی در امور جنسی نیز جریان دارد و موجب تضییق فضا برای دوام و پایداری ازدواج می‌شود.

پس جامعه ما به نسبتی که مجبور شده مدل غربی و ساختارهای آن در بخش‌های مختلف از جمله در تحصیل و اشتغال را بپذیرد، مبتلا به ناهنجاری‌های ناشی از آن شده و به نسبتی که آن را نپذیرفته و مقاومت کرده است، دین مردم حفظ شده است. اما اگر این روند ادامه پیدا کند و درک از مشکل اصلی ایجاد نشود، خطرات بیشتر شده و ضربات دشمن کاری‌تر خواهد شد. لذا حساسیت‌های متدینین و انقلابیون و مردم باید بر نقطه اصلی متمرکز شود.

به نظر می‌رسد شناخت صحیح از «جنگ اقتصادی» نیز به همین مطلب باز می‌گردد. جنگ اقتصادی فقط به این نیست که روابط بانکی ما را قطع کردند و از صادرات و واردات کالاهای ممانعت می‌کنند. بلکه عمق هجمه اقتصادی دشمن در این نقطه شکل می‌گیرد که هر کشوری برای دستیابی به زندگی خوب و مرفه و تامین معیشت مردم باید به تولید ثروت پردازد اما تولید ثروت، الگوی علمی مختص به خود را داراست. یعنی هر کشوری برای تولید ثروت، با تلاش دیگر کشورها مواجه است و باید بر سر تصاحب بازارهای جهانی با آن‌ها رقابت کند. کشورهایی در این رقابت موفق بوده‌اند

که سرمایه‌های بزرگ وارد کنند و تکنولوژی‌های جدید بخرند و با نوسازی خطوط تولید از طریق واردات سرمایه و تکنولوژی خارجی، کالاهای با کیفیت تولید کنند و موفق به تصاحب بازار شوند. در واقع کیفیت کالا به نحوی که توانایی رقابت در بازار جهانی را داشته باشد، به تکنولوژی برتر و خط تولید جدید و پیشرفته منوط است. لذا محاسبات مدل اداره به مردم و مسئولین ایران می‌گوید اگر شما هم می‌خواهید به ثروت دست پیدا کنید، باید از تکنولوژی جدید در کارخانه‌ها استفاده کنید تا کالای با کیفیت و ارزان تولید کنید. اما خریداری این تکنولوژی و استفاده از آن وابسته به سرمایه‌های بزرگ است و مهم‌ترین صاحبان سرمایه کلان و تکنولوژی برتر، همان کشورهایی هستند که شما را تحریم کردند و روشن است که چنین نیازهای اساسی را برای کشوری که با آن‌ها درگیر است، تامین نمی‌کنند.

لذا پنهانی و آشکار دائما گفتند و می‌گویند که از شعارهایتان دست بردارید و سخنان غیرواقعی نزنید و واقعیت تولید ثروت و تامین معیشت مردم در دنیای امروز را بپذیرید! در این صورت است که مشکلاتتان حل خواهد شد. این سخن از زبان برخی مسئولین نیز شنیده می‌شود؛ البته نه به این معنا که او می‌خواهد کشور را به بیگانه بفروشد، بلکه محاسبات کارشناسی برای اداره کشور است که چنین تحلیلی را به او تحمیل می‌کند. در مباحث گذشته بیان شد که اگر مقام معظم رهبری حفظه‌الله خطر «نفوذ» را مطرح کردند و آن را به «تغییر محاسبات مسئولین نظام» تعریف کردند، باید توجه داشت که محاسبات مسئولین نظام در مطالعات کارشناسی و توسط علوم می‌مانند اقتصاد و برنامه ریزی و جامعه شناسی و مدل اداره کشور تحت تاثیر قرار می‌گیرد. این

علوم و محاسبات، این حقیقت بزرگ را که جمهوری اسلامی در عصر حاضر پرچم توحید و خداپرستی را به دست گرفته است، نفی می‌کند و همه دستاوردهای انقلاب را شعاری و غیرواقعی می‌داند و می‌گوید همه کشورهای دنیا برای رسیدن به رفاه روزافزون متحد شده‌اند. فقط شما در این میان لجبازی می‌کنید و چند وقت دیگر هم از این لجبازی دست برخواهید داشت! پس عمیق‌ترین سطح جنگ اقتصادی و جنگ فرهنگی نیز به مدل اداره مادی و الحادی برمی‌گردد. لذا اول باید فهمید که ضربه از کجا وارد می‌شود و باید عمق خطراتی را که در برابر جامعه شیعه و محبین اباعبدالله الحسین (ع) قرار دارد، به درستی شناخت. بعد از شناخت عمق خطر دشمن، در مبحث آینده بیان خواهد شد که برای برون‌رفت از این چالش‌ها، چه ثروت‌های عظیم و تجربیات واضح و روشنی در اختیار جامعه شیعه است. این پیچیدگی‌ها در ضربه‌های امنیتی و نظامی که ابتدای انقلاب بر ما وارد کردند نیز وجود داشت که ملت ایران از آن‌ها عبور کرد.

ممکن است سوال شود که اگر این مدل اداره اینقدر مشکل‌زا و بی‌دین است چرا نظام تاکنون در برابر آن کاری انجام نداده است؟! با توجه به مطالب گذشته، باید توجه داشت که عقلانیت غیر معصوم نمی‌تواند به صورت دفعی بر تمام علوم و اطلاعات احاطه داشته باشد بلکه عقلانیت او به صورت تدریجی رشد پیدا می‌کند. لذا در ابتدای انقلاب تصور می‌شد اگر افراد انقلابی و متدین در مناصب قرار گیرند، مسائل نظام حل خواهد شد؛ یعنی اصلاً متدینین از نحوه مدیریت در سطح نظام و نرم‌افزارهای آن درکی نداشتند. به مرور زمان و در مواجهه با چالش‌های مختلف، این درک به وجود آمد. رحمت خدا بر عمق بصیرت و آینده‌اندیشی مقام معظم رهبری که در سال ۸۶ صریحاً

اعلام کردند که ما الگوی پیشرفت اسلامی برای اداره کشور می‌خواهیم.^۱ سال ۸۹ برای آن «نشست اندیشه‌های راهبردی» برگزار کردند و خودشان در آن نشست‌ها چندین ساعت به صحبت‌های صاحب نظران گوش دادند. رئیس اسبق سازمان برنامه و بودجه گفت: «رهبری این سفارش را در سال ۷۴ در جلسات خصوصی مطرح می‌کردند اما فضای آن مهیا نبود، تا اینکه در سال ۸۶ به صورت علنی مطرح کردند.» باید دقت داشت که سطوحی از ظرفیت در بین خود انقلابیون و متدینین و مردم وجود ندارد که باید به

۱. مقام معظم رهبری: «بحثی که برای الگوی پیشرفت می‌کنیم، برای این نیست که می‌خواهیم پیشرفت را شروع کنیم؛ پیشرفت از انقلاب شروع شده، بلکه به این معناست که با بحث نظری و تعریف شفاف و ضابطه‌مند از پیشرفت، قصد داریم یک باور همگانی در درجه‌ی اول در بین نخبگان، بعد از همه‌ی مردم به وجود بیاوریم که بدانند دنبال چه هستیم و به کجا می‌خواهیم برسیم و بخشهای گوناگون نظام بدانند چه کار باید بکنند. این را باید پیدا کنیم. البته من امروز نمی‌خواهم مدل و الگوی پیشرفت را اینجا مطرح کنم؛ نه، می‌خواهم لزوم این کار را بگویم... چرا لزوم این کار را باید بیان کرد؟ خیلی ساده است؛ به خاطر اینکه امروز در چشم بسیاری از نخبگان ما، بسیاری از کارگزاران ما، مدل پیشرفت صرفاً مدل‌های غربی است؛ توسعه و پیشرفت را باید از روی مدل‌هایی که غربیها برای ما درست کرده‌اند، دنبال و تعقیب کنیم. امروز در چشم کارگزاران ما این است و این چیز خطرناکی است؛ چیز غلطی است؛ هم غلط است، خطاست، هم خطرناک است... ما حالا باید برای شکستن این طلسم فکر کنیم؛ کدام طلسم؟ این طلسم که کسی تصور کند که پیشرفت کشور باید لزوماً با الگوهای غربی انجام بگیرد. این وضعیت کاملاً خطرناکی برای کشور است. الگوهای غربی با شرایط خودشان، با مبانی ذهنی خودشان، با اصول خودشان شکل پیدا کرده؛ بعلاوه ناموفق بوده. بنده به طور قاطع این را می‌گویم: الگوی پیشرفت غربی، یک الگوی ناموفق است. درست است که به قدرت رسیده‌اند، به ثروت رسیده‌اند؛ اما بشریت را دچار فاجعه کرده‌اند. پیشرفتهای غربی، پیشرفتهایی است که امروز همه‌ی دنیا و همه‌ی بشریت دارند از آن رنج می‌برند؛ کشورهای عقب‌مانده یکجور، کشورهای پیشرفته یکجور. این همان پیشرفت و توسعه‌ای است که توانسته است گروه‌های محدود و انگشت‌شماری از خانواده‌های ثروت را به ثروت برساند؛ اما ملت‌های دیگر را دچار اسارت و تحقیر و استعمار کرده؛ جنگ به وجود آورده و حکومت تحمیل کرده است و در داخل خود آن کشورها هم اخلاق فاسد، دوری از معنویت، فحشا، فساد، سکس، ویرانی خانواده و این چیزها را رواج داده... ما باید پیشرفت را با الگوی اسلامی - ایرانی پیدا کنیم. این برای ما حیاتی است.» (بیانات در دیدار با دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد؛ ۱۳۸۶/۲/۲۵).

تدریج به وجود بیاید. اما بعد از برگزاری آن نشست‌ها، الآن مقوله «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» در انزوا به سر می‌برد در حالی که اساسا یکی از اهداف طرح این مباحث آن بود که این نیازهای اصلی نظام از انزوا خارج شود و مورد توجه قرار بگیرد. علت انزوای آن نیز وجود تحلیل‌های دیگری است که در این میان جولان می‌دهد. یعنی تحلیل‌های ساده‌انگارانه که برخی متدینین و انقلابیون دارند و صرفا می‌گویند مدیران بد هستند و اگر چنین اشخاصی اصلاح شوند، مشکلات حل خواهد شد. این یک تحلیل است که سخن رهبری را به انزوا می‌برد. (یادمان نرود که امتحانات در دوره دوم تاریخ عقلانی و تحلیلی است) تحلیل دیگر این است که «در همان ظرفیت قبلی از دین‌داری توقف کنیم و بگوییم حلال و حرام دین معلوم است؛ چرا اینقدر مسائل را سخت می‌کنید؟! اگر اشخاص و مکلفین به انجام واجبات و محرمات مقید باشند، خدا راضی خواهد بود و مشکلات هم حل خواهد شد و آن مشکلاتی هم که حل نمی‌شود، ان‌شاءالله حضرت ولی عصر (عج) به زودی ظهور می‌کند و آن‌ها را حل خواهد کرد.»

اما با توضیحات قبلی روشن شد که اولاً هنگامی که شرایط سازی و ایجاد بسترهای اجتماعی به صورت مادی و دنیاپرستانه انجام شود، فضا حتی برای انجام وظایف فردی توسط آحاد مکلفین نیز روز به روز ضیق‌تر خواهد شد و امکان عملی و عینی برای انجام واجبات و ترک محرمات حتی توسط افراد متدین، تدریجا از بین خواهد رفت. ثانياً باید توجه داشت که ادعای فوق در زمانی صحیح بود که شیعه به حاکمیت نرسیده بود؛ یعنی زمانی که قدرت به دست کفر و نفاق بود، مومنین ناچار بودند به حلال و حرام فردی اکتفا کنند. اما زمانی که شیعه به قدرت رسیده و وظیفه تحقق اسلام به دوش او افتاده

است، تنسک بر ظرفیت قبلی ایمان و دین‌داری، به معنای توقف در مرحله‌ی قبلی تاریخ است. مثل این که الآن که مردم با ماشین جابجا می‌شوند کسی بگوید باید با اسب و استر جابجا شویم! الآن ظرفیت دین‌داری ما به جایی رسیده است که در برابر حل مسائل در سطح یک نظام قرار گرفته‌ایم و حفاظت از شیعه و محبین باید در سطح ساختارهای جامعه انجام شود. نکته دیگر این که طبق مباحث قبلی معلوم شد که اساساً روند ماموریت‌های انبیاء و مهم‌ترین تشریع الهی، تشکیل «امت دینی، حکومت الهی و تمدن دینی» بوده و سایر احکام الهی به تبع این سه امر اساسی قابلیت طرح و تحقق پیدا می‌کند. فلسفه غیبت حضرت ولی عصر (عج) هم به این مساله باز می‌گردد که شیعه هنوز ظرفیت همراهی با معصوم در این سه ماموریت را پیدا نکرده و لذا شرایط ظهور تنها زمانی فراهم خواهد شد که جامعه ایمانی، وفاداری خود را در تحقق این سه امر عملاً اثبات کند. در غیر این صورت و بدون این آمادگی عملی، جامعه محبین توانایی همراهی با امام‌زمان - که مأموریتی جز تحقق تمدن الهی ندارند - را نخواهد داشت و دشمن غالب خواهد شد و همانند دیگر ائمه‌ی هدی، ایشان به مظلومیت و غربت و شهادت دچار خواهد شد که این امر، ناسازگار با فلسفه غیبت است.

پس تحلیل دیگری که منجر به انزوای استنصار رهبری مبنی بر تولید الگوی اسلامی برای اداره نظام می‌شود، چنین تحلیلی است که عده‌ای در حوزه‌های علمیه به آن قائل‌اند. عده‌ای هم در دانشگاه به تجارب روز تکیه می‌کنند و می‌گویند: «بشر به تجربیات عینی دست پیدا کرده است، کارآمدی مدل اداره را در تمامی جهان ببینید و از آن استفاده کنید و این قدر شعار ندهید!» این در حالی است که ملت ایران توانست همین

کارآمدی و تجارب بشری را که از بُعد نظامی و امنیتی، در سازمان‌هایی همانند سی‌آی‌ای و پنتاگون و اینتلجنت سرویس و ارتش صدام و سازمان منافقین متبلور بود، شکست بدهد و زمین‌گیر کند. این حقایق و واقعیت‌ها در برابر دیدگان جهانیان قرار گرفت و معلوم شد که قدرت ایمان چطور می‌تواند آنچه که به عنوان تجربیات بشری و کارآمدی آن مطرح بود، به زمین بزند! غرب و شرق با همین تجارب بشری و کارآمدی آن در امور نظامی و امنیتی بود که همه دنیا را در برابر مظالم خود به سکوت و حقارت کشانده بود و ملت ایران، این تجارب را در عرصه‌های دفاعی و امنیتی و اطلاعاتی شکست داد و نه تنها خود به پیروزی رسید بلکه آن را به دیگر کشورها نیز انتقال داد. بله، تجارب و کارآمدی در عرصه فرهنگ و اقتصاد هنوز به دست غرب است اما الآن زمان آن رسیده که این کارآمدی مادی را هم شکست دهیم و کارآمدی الهی را جایگزین آن کنیم. از فشارها و طلسم‌های امنیتی و دفاعی غرب و شرق عبور کردیم و کارآمدی بمب اتم و رعب حاصل از آن را به بازی گرفتیم اما اکنون نوبت به بمب اتم‌های فرهنگی و اقتصادی غرب رسیده است. پس برخی با ادبیات دانشگاه، مطالبات رهبری را به انزوا می‌برند و برخی در حوزه‌های علمیه چنین کاری می‌کنند. برخی مدیران و مردم متدین و انقلابی نیز با تحلیل‌های ساده‌انگارانه، مطالبات رهبری را به انزوا می‌کشند. باید توجه داشت که مطالبه چنین موضوع مهمی از سوی شخصیتی که شبانه‌روز در معرض انواع تحلیل‌های کارشناسی و مادی ناشی از این مدل اداره است، بسیار عجیب و معجزه‌گون است! چرا که هر کسی بود، تا حالا در برابر آن همه فشار برآمده از محاسبات علمی و تحلیل‌های همه‌جانبه تسلیم شده بود. اما مقام معظم رهبری نه تنها در برابر این فشار علمی و

تخصصی تسلیم نشده است بلکه با قدرت و بصیرت ایمانی خود به این نتیجه رسیده است که باید این دستگاه علمی و این مدل اداره را تغییر داد. اما سرعت حرکت حوزه و دانشگاه در تحقق سفارش علمی که رهبری مطرح کرده‌اند، بسیار کند است و باید با بیان این مطالب، به این حرکت سرعت بخشید. یعنی مردم باید از علت اصلی مشکلات خود مطلع شوند و از نخبگان حوزوی و دانشگاهی مطالبه کنند که چرا در برابر ضربه‌های دشمن در جنگ فرهنگی و اقتصادی، به خواب رفته‌اید یا ساکت هستید؟! چرا حرکت‌تان کند است؟! چرا آدرس‌های دیگری به مردم می‌دهید؟! چرا به مردم می‌گویید حلال و حرام را خودت انجام بده؟! مگر نظام اسلامی برای این تشکیل نشده است که شرایط دین داری را برای مردم مهیا کند و مگر شما مسئول پشتیبانی علمی از این امر نیستید؟! چرا مردم را در برابر نظم مادی غرب و تکنولوژی برخاسته از آن تحقیر می‌کنید؟! مگر همین مردم، تکنولوژی دفاعی و امنیتی و اطلاعاتی غرب و شرق را به زمین نزد؟!

مبحث پانزدهم

تبیین توانایی‌های بی‌نظیر ملت ایران و نظام اسلامی برای مقابله با جاهلیت مدرن و تشریح گام اول از راهکار پیشنهادی برای دفاع در برابر جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی

در مباحث گذشته پیرامون ابزار علمی پیچیده‌ای به نام «مدل اداره کشور» توضیح داده شد که اصلی‌ترین سطح تهاجم جاهلیت مدرن بر امت دینی و محبین اهل بیت (ع) را شکل داده است. یعنی بعد از آنکه شیعیان و محبین به برکت انقلاب اسلامی در سطحی قرار گرفتند که نظام را اداره کنند و بعد از عبور از چالش‌های امنیتی و دفاعی و نظامی که جاهلیت مدرن برای انقلاب به وجود آورد، جامعه شیعه و فقهای آن در برابر چالش‌های مختلف فرهنگی و اقتصادی قرار گرفت تا جایی که مقام معظم رهبری حفظه‌الله از آن به «جنگ فرهنگی» و «جنگ اقتصادی» تعبیر نمود. لذا در چند مبحث گذشته سعی شد که عمق این جنگ معلوم شود و به یک‌سری مظاهر روبنایی یا عدم دینداری برخی از مسئولین و مردم محدود نشود بلکه عمق و سطح اصلی این هجمه و عقبه‌ی تهاجم جاهلیت مدرن روشن شود. یعنی در قرن بیست‌ویکم، اداره کشور به صورت

همه‌جانبه یک کار بسیار پیچیده است که ابزار علمی آن، مدل اداره کشور است و هیچ حکومتی نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد و الا دچار ضعف و هرج و مرج خواهد شد و نارضایتی مردم، سقوط آن حکومت را رقم خواهد زد. لذا نظام اسلامی نیز تا زمانی که به نسخه جایگزین دست پیدا نکند، به استفاده از این مدل مبتلا خواهد بود و از آنجا که این مدل اداره، مادی و الحادی است، ضربه‌های بزرگ و مهلکی به جامعه اسلامی و امت دینی خواهد زد.

در این مبحث پایانی، می‌خواهیم به این مساله پردازیم که در مبارزه با جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی و کاهش چالش‌های پیش‌روی نظام چه وظیفه‌ای بر دوش جامعه شیعه است؟ برای مقابله با مدل اداره غربی و عوارض سوء آن در جامعه اسلامی، چه راهکاری وجود دارد و اصول اولیه‌ی این راهکارها و توانایی‌های ما برای برون‌رفت از این خطر بزرگ چیست؟ اولاً ما یک جامعه شیعه و محب اهل بیت (ع) داریم که انگیزه‌های دینی و آخرت‌گرایانه در آن - که می‌تواند در مقابل دنیاپرستی مدرن قرار بگیرد - کاملاً زنده و قوی است و ثروت عظیم ما، تعلق قلبی ملت ایران به آستان مقدس حضرات معصومین (ع) است که انگیزه مبارزه با ظلم و کفر را در قلب و ذهن مردم حفظ کرده است. این انگیزه‌های دینی و ظلم‌ستیز در جامعه ایران به قدری قوی است که حتی علی‌رغم ترویج تمامی مظاهر فساد در میان جوانان توسط رژیم پهلوی، حضرت امام (ره) وقتی بر اعماق هویت آخرت‌گرایانه‌ی همان جوان‌های به ظاهر لاابالی و... دست گذاشت، بسیاری از آن‌ها با نثار خون خود، معرکه‌گردان انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی شدند. به حضرت امام می‌گفتند: تو چگونه و با چه نیرویی می‌خواهی انقلاب

کنی؟! اما حضرت امام، مردم ایران را - که بر اساس تعلق قلبی به اهل بیت تربیت شده بودند - می شناخت و می دانست که اگر مردم ارتباط وضعیت امروز خود به ایمان و محبت شان به اهل بیت را بفهمند و یزید زمان را بشناسند، بیدار خواهند شد و در حد جان، فداکاری خواهند کرد. در سال ۵۵ و ۵۶، سینماها و کاباره ها و مشروب فروشی ها و انواع و اقسام این مظاهر فساد، همه کشور را در خود فروبرده بود؛ اما کسانی که مبتلا به این امور بودند، وقتی حرکتی را دیدند و حس کردند که مربوط به اهل بیت است، قیام کردند. همان طیب حاج رضایی ها و همان شاه رخ ضرغام ها و... با حضرت امام همراه شدند. اگر بدنه مردم و قشرهای مختلف با نهضت همراه نمی شدند که انقلاب پیروز نمی شد. لذا عمق ایمان به اهل بیت، ثروت بزرگی است که اگر ارتباط آن با زندگی امروز برای عموم مشخص شود، حتما مردم به جوش و خروش در خواهند آمد و در همان جهت بسیج خواهند شد.

برای ملموس تر شدن این انگیزه های آخرت گرایانه و خداپرستانه و ضد دنیاپرستی که در میان ملت ایران جاری است، می توان به رفتار مردم ایران دقت کرد که چه گردش مالی عظیمی در خیرات و مبرات و سایر فعالیت هایی که هیچ نوع سود اقتصادی در آن تصور ندارد، توسط مردم رقم می خورد و هر سال تشدید می شود. یعنی همان طور که برخی از ناهنجاری ها و مفاسد بر اثر فرهنگ غربی و مدل اداره تشدید می شود، در مقابل باید توجه داشت که مظاهر فرهنگ دینی و انقلابی نیز هر سال افزایش پیدا می کند. مطابق آمار، سال گذشته مشارکت های مردمی در کمیته امداد حضرت امام خمینی (ره) به ۱۵۰۰ میلیارد تومان رسید و این غیر از هزینه هایی است که گروه های مردمی به صورت

مستقل و خودجوش در محله‌ها و مساجد برای کمک به فقرا و تامین جهیزیه و... صرف می‌کنند. همچنین خرج‌هایی که خود مردم در گذشته برای نذری‌های تاسوعا و عاشورا صرف می‌کردند و به مرور زمان، به تمامی دهه اول محرم و اربعین و فاطمیه و ماه رمضان و اعتکاف و... توسعه پیدا کرده است. این حجم از انگیزه‌ها و رفتارهای خداپرستانه و آخرت‌گرایانه و گردش مالی عظیم آن، از اموری است که اساسا مورد توجه و محاسبه‌ی کارشناسان اقتصاد مادی قرار نمی‌گیرد؛ اما خود ما که نباید این حقایق و واقعیت‌های بزرگ را فراموش کنیم! مطابق آمار هر ساله فقط ۲۵ میلیون نفر به زیارت امام رضا (ع) می‌روند و در سال گذشته، ۳۰۰ میلیون تشریف به آستان مقدس حضرت علی بن موسی الرضا (ع) ثبت شده است. این نوع مسافرت که با زیارت و دعا و گریه و شنیدن موعظه‌های آخرت‌گرایانه همراه است، قابل تعریف در سبک تفریح غربی نیست و نه تنها موجب تشدید انگیزه مادی نمی‌شود بلکه در بسیاری موارد، عکس آن را نتیجه می‌دهد. این آمار را اضافه کنید به چند میلیون سفری که هر ساله به حرم سیدالشهداء و عتبات عالیات و بقاع متبرکه‌ی امامزادگان انجام می‌گیرد. همین مردم بدون هیچ جنبه رفاهی و اقتصادی و فقط برای جلب رضایت خدا، هر روز در مساجد و در مناسبت‌ها در حسینیه‌ها و تکایا حضور پیدا می‌کنند. همین فعالیت‌های بزرگ آخرت‌گرایانه که در چهارچوب دنیاپرستی مدرن قرار نمی‌گیرد، موجب حفظ امت دینی در برابر هجمه‌های کفر مدرن شده است. حتی همین رفتاری که خیلی از والدین ایرانی خصوصا بعد از انقلاب نسبت به زندگی مادی فرزندان‌شان انجام می‌دهند، در این چارچوب‌های مادی نمی‌گنجد. زیرا در غرب، سن ورود به بازار کار و جدا شدن از پدر و مادر حدود ۱۸

سالگی است و برای پدر و مادر صرفه یا توجیه اقتصادی ندارد که پس از این سن، هزینه های فرزندشان را تامین کنند. اما در ایران نه تنها هزینه های زندگی فرزندان را چند سال بعد از ۱۸ سالگی تامین می کنند، بلکه خانه و ماشین و مبالغ مربوط به تشکیل زندگی مشترک فرزندانشان را هم به عهده می گیرند؛ بدون اینکه هیچ گونه سود اقتصادی بر آن مترتب باشد. این امور به دلیل عمق محبت انسانی و روابط مبتنی بر رَحِم و فرهنگ خانواده در جامعه ایران است؛ گرچه با نوعی مصرف گرایی و کم کاری همراه شده است. پس مجموعه این رفتارها به این دلیل که برای جاهلیت مدرن معنا ندارد، مورد دقت واقع نمی شود و آمار دقیقی از آن وجود ندارد؛ اما ما نباید این حقیقت نورانی و جاری در همه اجزای جامعه و رفتارهای عموم مردم ایران را فراموش کنیم. اساساً همین ثروت عظیم الهی بود که حتی در دوران پهلوی جریان داشت و حضرت امام توانست آن را از آتش زیر خاکستر به انفجار نور تبدیل کند و با تکیه بر آن انقلاب را به پیروزی برساند. حالا مشاهده کنید که بعد از انقلاب، این امور چه کَمّاً و چه کیفاً چقدر توسعه پیدا کرده است. این تنها یک قسمت از ثروتی است که ما برای مبارزه و مقابله با پیچیدگی دنیاپرستی مدرن و همجه های آن در اختیار داریم.

برای توجه اساسی به این ثروت های عظیم می توان به سخن یکی از مسؤولین امریکایی توجه کرد: هیلاری کلینتون که چهار سال وزیر خارجه ایالات متحده بود، وقتی در مصاحبه خداحافظی از او پرسیدند: «پیچیده ترین موضوعی که در مقابل آن قرار گرفتید، چه بوده است؟»، در پاسخ گفت: «پیچیده ترین موضوعی که من در برابر آن قرار گرفتم، ایران بود.» این سوال را از کسی می پرسند که وزیر امور خارجه کشوری است که

بالاترین قدرت اقتصادی و تکنولوژی و رسانه‌ای و فرهنگی و سیاسی و نظامی و... را در اختیار دارد. ایران از نظر اقتصادی و دفاعی و امنیتی و رسانه‌ای و اطلاعاتی و تکنولوژیک و... در چه وضعیتی نسبت به آن‌ها قرار دارد؟ یک صدم یا یک پنجاهم! اما او می‌گوید پیچیده‌ترین موضوعی که من در برابر آن قرار گرفتم، کشور ایران است.

ببینید انقلاب اسلامی چطور این ایمان‌ها را شکوفا کرده است و چگونه این انگیزه‌ها را به یک جبهه عریض و طویل سیاسی و امنیتی و دفاعی پیچیده تبدیل کرده است که قوی‌ترین قدرت در همه عرصه‌های مادی می‌گوید: پیچیده‌ترین موضوعی که من در برابر آن قرار داشتم ایران بود و هنوز هم هست! ملت ایران چه کار عظیمی انجام داده است که ابرقدرت‌های جهان را به چالش کشیده است؟! این ثروت‌های معنوی که به برکت حبّ اهل بیت و قیام حضرت امام و تداوم آن در مدیریت مقام معظم رهبری در خزانه‌ی ملت ایران است، نباید فراموش شود! در مباحث گذشته بیان شد که در سال ۹۴ رسماً اعلام کردند بودجه نظامی ایالات متحده آمریکا سالانه ۶۰۰ میلیارد دلار است و بودجه نظامی جمهوری اسلامی ایران ۱۲ میلیارد دلار است! وقتی قدرت ایمانی با عقلانیت عجین شود و به نسبت، در تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی جاری شود و یک جبهه نظامی و امنیتی و اطلاعاتی پیچیده ایجاد کند، چنین معجزه‌هایی را رقم می‌زند. یعنی کشوری که از نظر معادلات مادی، کمتر از یک پنجاهم قدرت نظامی آمریکا را در اختیار دارد، ابرقدرت جهان را به چالش کشیده و به عجز درآورنده‌ی قدرت نظامی پنتاگون‌ها و سی‌آی‌ای‌ها و امثال آن‌ها شده است؛ همان سازمان‌هایی که به‌وسیله آن‌ها همه ملت‌های جهان را می‌ترسانند! رفتار ملت ایران به تبعیت از رهبری حضرت امام

(ره) و تفکرات انقلابی که در امنیت و اطلاعات و دفاع جاری شده است، با این‌ها چه کار کرده است؟! این‌ها را به عجز درآورده است. باطل السحرِ ریسمان‌هایی که می‌اندازند و ملت‌ها را به بدبختی و ترس می‌کشانند، شده است.

در جنگ کلاسیک، روند متداول آن است که وقتی کشوری می‌خواهد با کشور دیگر بجنگد، برای اینکه پیروزی را از آن خود کند ابتدا باید تمام زیرساخت‌های آن کشور را با نیروی هوایی منهدم کند و غیرنظامیان را هدف قرار دهد تا مردم از حاکمیت جدا شوند و پس از آن است که نیروی زمینی با ادوات مکانیزه وارد می‌شود و منطقه مورد نظر را تصرف می‌کند. اما پس از انقلاب، ارتش ایران نه می‌توانست بر نیروی هوایی (به عنوان بازیگر اصلی در جنگ‌های کلاسیک) تکیه کند و نه نیروی زمینی وضعیت بسامانی داشت. لذا از سال ۵۹ تا اواخر ۶۰، عقلانیتِ کلاسیک می‌گفت امکان جنگیدن وجود ندارد، زمین بدهید و زمان بگیرید! قریب به یک سال، یک سال و نیم با این عقلانیت درگیر بودیم تا جایی که کشور را به لبه پرتگاه برده بود و عملیات‌هایی هم که بر این اساس طراحی می‌شد، شکست می‌خورد. ما در مقابل این عقلانیت چه کار کردیم؟! کاری که در عمل انجام شد، این بود که برخلاف جنگ کلاسیک، بر نیروی هوایی تکیه نشد بلکه نیروی زمینی بود که نقش اصلی را در جنگ بر عهده گرفت و نه به صورت متداول بلکه بر محور نیروی مردمی شهادت طلب ساماندهی شد و طراحی عملیات‌ها بر این اساس انجام شد. چرا که فعالیت نیروی زمینی کلاسیک هم محتاج بالاترین هزینه‌هاست. مثلاً نقل می‌کنند وقتی محمدرضا پهلوی می‌خواست در منطقه ظفارِ عمان به دخالت نظامی اقدام کند، به هر سرباز در سال ۵۵، ۲۰ هزار تومان حقوق می‌دادند

که معادل قیمت یک ماشین بود. اما از آن طرف وقتی رزمنده‌های ما می‌خواستند در حصر آبادان بجنگند و اولین پیروزی را رقم بزنند، نفری ۳۰۰ تومان به آن‌ها پرداخت شد؛ چون مومن برای آخرت می‌جنگد. ما در نیروی انسانی چه تدابیری به کار بردیم که توانستیم ماشین جنگی صدام را - که تمام دلارهای نفتی و حمایت‌های اطلاعاتی آواکس‌های آمریکایی و تانک‌های برزیلی و جنگنده‌های روسی و فرانسوی و انواع و اقسام تاکتیک‌های جدید جنگی را در اختیار داشت - زمین‌گیر کنیم؟ غیر از این بود که استراتژی جنگ و شیوه طراحی عملیات را تغییر دادیم و آن را بر محور شهادت‌طلبی ساماندهی کردیم؟! ظاهراً شیوه معمول در نبرد زمینی این است که به صورت مستقیم به خط دشمن حمله کنید که این کار مستلزم ادوات مکانیزه و تانک و زره‌پوش به میزانی بیش از ادوات مکانیزه دشمن است. در حالیکه چنین معادله‌ای میان امکانات نظامی ما و ارتش صدام برقرار نبود. ابتکاری که فرماندهان جوان بکار بستند، این بود ما بجای حمله مستقیم، دشمن را دور بزنیم و از پهلو یا پشت به دشمن حمله کنیم. معنای این پیشنهاد، این بود که باید بدون درگیری، از خط اول و دوم و سوم دشمن عبور کنیم که این امر به کار اطلاعاتی سنگین و بی‌سابقه و پر از ریسک احتیاج داشت چون روشن است که دشمن در میان خطوط خود، انواع و اقسام کمین‌ها و بازرسی‌ها و پست‌ها و نگهبانی‌ها را تعبیه کرده است. لذا فرماندهانی مانند حاج احمد متوسلیمان برای این‌که شرعاً بتوانند مسئولیت خون رزمندگان را به‌عهده بگیرند و در مقابل خدای متعال پاسخگو باشند، خودشان شخصا در روند شناسایی و اطلاعات شرکت می‌کردند تا مطمئن شوند چطور می‌توان به صورت پنهانی از این دو سه خط عبور کرد و به صورت رعد آسا عملیات را به

سرانجام رساند. لذا نقل می‌کنند که در شب عملیات، فرماندهان به نیروها می‌گفتند نفری یک پتو با خودتان بردارید. همه با خود گفتند شب عملیات پتو به چه کار می‌آید؟! اما هنگام عبور از خطوط دشمن با رودخانه‌ی فصلی مواجه شدند که آب نداشت و کف سنگلاخی داشت و اگر یک یا دو گردان می‌خواست از آن عبور کند، نگرانی دشمن از صدای پوتین‌ها متوجه عملیات می‌شد. در اینجا گفتند پتوها را بیاندازید تا صدای سنگ‌ها، عملیات را لو ندهد.

یا وقتی دشمن با تانک به ما حمله می‌کرد، وسایل متداول برای مقابله با ادوات مکانیزه نداشتیم. لذا با محور قراردادن شهادت‌طلبی و ترکیب آن با وسیله‌ای مانند موتورسیکلت و تغییر کاربری مرسوم آن در جنگ، توانستیم تانک‌های دشمن را زمین‌گیر کنیم؛ یعنی انسان شهادت‌طلب و شجاع از سرعت موتور استفاده می‌کرد و به تانک نزدیک می‌شد و با آر پی چی، آن را هدف قرار می‌داد. این در حالی بود که موتورسیکلت در روند متداول جنگ، ابزاری برای انتقال پیام از قرارگاه به خط مقدم بود. یا به عنوان نمونه، تانک که وسیله لازم برای حمله و آفند به خط دشمن است، در اختیار نداشتیم اما پس از پیروزی‌های برق‌آسا تانک‌های دشمن را به غنیمت می‌گرفتیم و از آن برای پدافند و دفاع از خط تصرف‌شده استفاده می‌کردیم و نه این‌که آفند خود را بر اساس تانک طراحی کنیم. پس با طراحی عملیات جدید بر مبنای نیروی مردمی شهادت‌طلبی و ایجاد تغییرات در بکارگیری همین جنگ‌افزارهای موجود بر اساس این مبنای جدید بود که دفاع هشت‌ساله در مقابل قدرت‌های جهانی ممکن شد. لذا اگر صحبت از کفرآمیز بودن مدل اداره غربی شد، به معنای برخورد متحجرانه و طالبانی با ابزارهای موجود و حذف دفعی

آن‌ها از عرصه حیات بشر نیست بلکه در گام اول، باید بکارگیری ابزارهای فعلی را بر مبنای توانمندی الهی خودمان تغییر دهیم.

اینها تجاربی است که در عمل اتفاق افتاده ولی چون تئوریزه نشده و به قاعده و فرمول علمی تبدیل نشده، همین امروز برخی ادعا می‌کنند که جنگ تحمیلی مدیریتی غیرعقلانی داشت و موجب کشته‌شدن بی‌دلیل بسیاری از جوانان کشور شد! این در حالی است که یک عقلانیت جدید در بکارگیری همین ابزارهای موجود بر اساس فرهنگ شهادت‌طلبی محقق شده و چنان ادعاهایی ناشی از تئوریزه‌نشدن این تجارب گرانتیست است. اساساً همین تجارب است که امروز هم در مقابل دلارهای قطری و سعودی و حمایت‌های اطلاعاتی آمریکا و انگلیس و... در سوریه و یمن ایستاده است. حضرت امام (ره) با ایجاد یک محیط اجتماعی که حاصل آن تربیت انسان‌های شهادت‌طلب بود، جامعه‌ای ساخت که همه مردم شهادت‌طلبان را دوست دارند، اگرچه همه شهادت‌طلب نیستند. ۲۲۷ هزار شهید دادیم و با عقلانیت نوین و دستیابی به تجربه جدید در بکارگیری متفاوت این جنگ‌افزارها، توانستیم جنگ جهانی ۸ ساله را مدیریت کنیم. یا در مقابل مبارزه مسلحانه سازمان منافقین، در حالی که سازمان اطلاعات به هم ریخته بود و هیچ کس تجربه اطلاعاتی و امنیتی در میان انقلابی‌ها نداشت، ایستادیم و موفق شدیم. این ثروت‌های بزرگ معنوی در اختیار ملت ایران است. لذا مقام معظم رهبری دائماً می‌فرمایند تجربیات انقلاب را فراموش نکنید و چشم بر واقعیات انقلاب نبندید^۱ اما وقتی کسی از این واقعیات که برخلاف محاسبات روز بود، تحلیلی ارائه نکند،

۱. بیانات مقام معظم رهبری در جمع کارگزاران نظام، ۱۳۹۱/۵/۳.

تحلیل‌های مادی و متداول، همین دستاوردها را به چالش می‌کشد و ادعا می‌کند که شما به کشور و جوانان خسارت زدید! درحالی‌که ملت ایران توانسته قدرت سیاسی و امنیتی و دفاعی جاهلیت مدرن را در هم بشکند و با جرأتی که از حضرت امام آموخت، سلاح اتمی را از خاصیت بیندازد. امام خمینی، فرهنگ شهادت‌طلبی را در ملت ایران زنده کرد و کوچه کوچه‌های شهر را به اسم شهدا مزین کرد و این شجاعت را به امت اسلامی نیز صادر کرد. به همین دلیل است که دشمن اینقدر عصبانی است و تحریم‌هایی که در طول تاریخ بی‌سابقه است، بر ضد ملت ایران وضع می‌کند. امروز ملت ایران بدون سلاح اتمی، بمب اتم را بی‌خاصیت کرده است! دشمن ۵۰ برابر کشور ما بودجه نظامی دارد اما جرأت تعرض به ایران را ندارد. نمی‌تواند سیستم اطلاعات و امنیت کشور را به چالش بکشد؛ ولو بالاترین تکنولوژی جاسوسی را در انواع و اقسام آن در اختیار دارد. چون تأمین اطلاعات و امنیت در دوران پس از پیروزی انقلاب، به صورت مردمی و با تکیه بر مردم انجام می‌شود. پس ما چنین ثروت‌های عظیمی داریم.

لذا امروز هم برای اداره نظام و مقابله با جنگ فرهنگی و اقتصادی در گام اول، باید بکارگیری مدل اداره غربی را تغییر داد و گام‌به‌گام انگیزه‌های الهی و آخرت‌گرایانه را در بکارگیری مدل حاکم کرد، یعنی رفاه نباید همانند رفاه در غرب تعریف شود و هدف جامعه اسلامی قرار گیرد؛ زیرا الزامات آن در عرصه عمل، تسلیم در برابر قطب‌های سرمایه و تکنولوژی است. اگر دیروز ملت ایران «ترس از مرگ» را کنار گذاشت و ۲۲۷ هزار شهید داد و با این تجربیات توانست سلاح اتمی را بی‌خاصیت کند و امنیت پایدار برای حفظ کلمه توحید به وجود بیاورد، امروز در مقابل مدل اداره غربی - که اقتصاد و

فرهنگ ما را به چالش کشیده است - اگر «ترس از دست دادن رفاه» به تعریف غربی آن را کنار بگذاریم، خیلی از پیروزی‌ها رقم خواهد خورد. و الا دشمنان می‌گویند: «رفاه موجود و رفاه در سطح‌های بعدی آن نیز در اختیار ماست و وسیله رسیدن به آن، تکنولوژی برتر و سرمایه‌های انبوه است که آن هم در اختیار ماست. پس اگر بخواهید زندگی مرفهی داشته باشید، باید مدیریت ما را بپذیرید.» اگر برای ملت ایران این مطلب توضیح داده شود که از این نقطه، ضربه‌پذیر شده است، می‌توان جامعه دینی و انگیزه‌های الهی را قانع کرد که به سطح رفاه موجود اکتفا کنند و رفاه معقول را بخواهند و نه رفاه دیوانه‌وار و جنون‌آمیز و دنیاپرستانه‌ی غربی را که هیچ توقفی ندارد و دین و اخلاق و انسانیت را فدای خود می‌کند. در واقع غرب می‌خواهد با تکیه به رفاه روزافزون و دائم‌التزاید در همه عرصه‌های حیات، مومنین را به جاهلیت مدرن مبتلا کند. اگر واضح شود که مدل اداره غربی، از زاویه‌ی رفاه‌طلبی بی‌توقف و روزافزون - که همان دنیاپرستی و حرص است - به ما ضربه می‌زند و ما با تمام قوا در برابر این موضوع ایستادگی کنیم، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ همان اقتداری که بعد از ۳۰ سال در عرصه سیاسی حاصل شده، تدریجاً در عرصه فرهنگی و اقتصادی نیز بدست خواهد آمد. ابتدای انقلاب به حضرت امام (ره) می‌گفتند که با این نوع برخورد، در جهان منزوی می‌شوید و ملت ایران را بدبخت می‌کنید. بنی‌صدرها و بازرگان‌ها چرا جدا شدند؟! چون اعتقاد داشتند که روش برخورد سیاسی حضرت امام در داخل و خارج کشور غلط است و عرف سیاسی موجود در دنیا، اقتضانات دیگری دارد. اما حضرت امام (ره) برای مقابله با جاهلیت مدرن قیام کرده بود و با تکیه بر شعار «نه شرقی؛ نه غربی»، نمی‌پذیرفت که پس از

پیروزی قیام، ملت مسلمان ایران دوباره به همان ورطه بیفتد و بیگانگان از نظر سیاسی و امنیتی و دفاعی بر ما مستولی شوند. اما کسانی که به خط امام اعتقاد نداشتند، می‌گفتند: اگر رفاه غربی یا شرقی را می‌خواهید، «نه شرقی و نه غربی» معنا ندارد! چون تکنولوژی و سرمایه‌ای که رفاه متداول را به وجود می‌آورد، به دست صاحبان قدرت در شرق و غرب است اما شما با این مواضع و رفتارها از ابرقدرت‌های صاحب سرمایه و تکنولوژی جدا شده و در جهان منزوی خواهید شد». لذا هر گاه قرار شود راه جدیدی پدید بیاید و یک سبک زندگی جدید ایجاد شود، سیلی از این تردیدها و سوالات و فشارها به راه می‌افتد. اما وقتی ایستادید و مدبرانه مقاومت کردید، می‌بینید بعد از ۳۰ سال همان کسانی که در اوج دشمنی با شما بودند و می‌خواستند ملت ایران را نابود کنند، علناً و صریحاً می‌گویند ما برای حل مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی به جمهوری اسلامی نیاز داریم. پس سبک زندگی جدید سیاسی که با هزاران زحمت و هزینه‌های سنگین توسط حضرت امام (ره) بنیان گذاشته شد، نتیجه‌اش این است که امروز در منطقه ابرقدرت هستیم و در معادلات جهانی قدرت حضور داریم. اگر ما همچنان که ترس از مرگ را کنار گذاشتیم، ترس از دست دادن رفاه سطح بعدی را کنار بگذاریم و رفاه معقول و متناسب با آرمان‌های خود را طلب کنیم، اتفاقات بزرگی رقم خواهد خورد. اگرچه در ابتدا خیلی‌ها مردم را به تردید بیندازند و بگویند شما می‌خواهید مردم را بدبخت کنید، ولی وقتی سبک زندگی جدید اقتصادی شکل بگیرد، نه تنها اقتدار اقتصادی در برابر دشمنان حاصل خواهد شد بلکه ملت‌های منطقه که خیلی از آن‌ها دچار فقر هستند به سمت جمهوری اسلامی متمایل می‌شوند؛ چون عملاً مشاهده می‌کنند که جمهوری اسلامی نوع نوینی از زندگی

اقتصادی را ایجاد کرده که بیگاری قدرت‌های بزرگ و ظلم ناشی از آن را در پی ندارد.^۱ همان‌گونه که امروز در عرصه سیاسی، چنین تمایلاتی در منطقه نسبت به نظام جمهوری اسلامی پدید آمده است.

در زمان نبی اکرم (ص) وقتی حضرت وعده می‌دادند که در صورت پذیرفتن اسلام و گرویدن به آن، بر امپراطوری ایران و روم مسلط خواهید شد، ایشان را تجهیل و تمسخر می‌کردند.^۲ در جنگ خندق هم وقتی مسلمانان نتوانستند آن سنگ را بشکنند و کار کنند خندق با مشکل مواجه شد، حضرت (ص) ضربه‌ای به سنگ زدند که یک‌سوم آن شکست و تکبیر گفتند و فرمودند کلیدهای شام به من عطا شد و هم‌اکنون قصرهای سرخ آن را می‌بینم. ضربه‌ی دیگری زدند که دو سوم سنگ شکسته شد و تکبیر گفتند و فرمودند کلید ایران به من عطا شد و قصر سفید مدائن را می‌بینم. ضربه سوم را زدند و باقیمانده سنگ در هم شکست و تکبیر گفتند و فرمودند کلیدهای یمن به من عطا شد و از این جا

۱. حضرت امام خمینی: «...ارائه طرحها و اصولاً تبیین جهت‌گیری اقتصاد اسلام در راستای حفظ منافع محرومین و گسترش مشارکت عمومی آنان و مبارزه اسلام با زراندوزان، بزرگترین هدیه و بشارت آزادی انسان از اسارت فقر و تهیدستی به شمار می‌رود و بیان این حقیقت که صاحبان مال و منال در حکومت اسلام هیچ امتیاز و برتری‌ای از این جهت بر فقرا ندارند و ابداً اولویتی به آنان تعلق نخواهد گرفت، مسلم راه شکوفایی و پرورش استعدادهای خفته و سرکوب شده پابرهنگان را فراهم می‌کند. و تذکر این مطلب که ثروتمندان هرگز به خاطر تمکن مالی خود نباید در حکومت و حکمرانان و اداره کنندگان کشور اسلامی نفوذ کنند و مال و ثروت خود را به بهانه فخرفروشی و مباحثات قرار بدهند و به فقرا و مستمندان و زحمتکش‌ان، افکار و خواسته‌های خود را تحمیل کنند، این خود بزرگترین عامل تعاون و دخالت دادن مردم در امور و گرایش آنان به اخلاق کریمه و ارزشهای متعالی و فرار از تملق‌گوییها می‌گردد.» (صحیفه امام؛ ج ۲۰، ص ۳۴۰).

۲. اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات؛ ج ۱، ص ۴۳۶.

دروازه‌های صنعاء را می‌بینم.^۱ آنجا بود که منافقین، پیامبر را مسخره کردند و گفتند: «به خاطر محاصره دشمن به وضعی افتادیم که جرأت نمی‌کنیم تا برای قضاء حاجت از مکان خود خارج شویم اما او به ما وعده گنج‌های قیصر و کسری را می‌دهد!»^۲ ولی نبی اکرم (ص)، فرهنگ جهاد و مبارزه با کفار را به نحوی در مسلمین نهادینه کرد که این وعده بعد از رحلت‌شان در جهان محقق شد. بنابراین ابتدای هر حرکتی پر از سوال و تردید و اشکال است و باید دقت کنیم که این سوال‌ها و تردیدها به راحتی برطرف نشده است. کسانی چون شهید بهشتی و باهنر و مطهری و رجایی و... خون خود را در این راه دادند و هزینه‌های سنگینی پرداخت شد تا این سبک زندگی سیاسی جدید - که به خط امام مشهور شده - مورد پذیرش قرار گرفت و محقق شد. دو دولت بازرگان و بنی‌صدر - که رفتار امام و انقلابیون را خلاف عقلانیت سیاسی روز می‌دانستند - ساقط شد تا این دستاورد بدست آمد اما از طرف دیگر، نصرت‌های اعجاز آمیز الهی نیز به کمک انقلاب و نظام آمد.

پس اولین قدم‌های مبارزه با این مدل اداره غربی و آثار خطرناک آن بر اساس تجربیات انقلاب، تغییر در الگوی تخصیص و ایجاد تحول در بکارگیری مدل موجود است. امروزه مرتباً گفته می‌شود که باید بخش خصوصی قوی شود و دولت کوچک شود اما باید توجه داشت که بخش خصوصی در ایران به تبع بخش خصوصی در دنیا، بر مبنای انگیزه‌های دنیا پرستانه و تمرکز بر سود سرمایه و ایجاد فاصله طبقاتی شدید عمل

۱. الامالی (للمصدق)؛ ص ۳۱۳.

۲. الکافی؛ ج ۸، ص ۲۱۶.

می‌کند و نمی‌تواند در خط مقدم «جنگ اقتصادی» قرار بگیرد؛ گرچه افراد خیر و مومن و متدینی در آن مشغول کار باشند. ملت ایران هیچ وقت، چنین روندی را نمی‌پذیرد و لذا کسانی که بر انحصار راه مدیریت نظام به مدل اداره غربی تاکید می‌کنند و از کارآمدی آن در کشورهای مختلف دم می‌زنند، باید بدانند که مدل اداره غربی علی‌رغم اثربخشی در سایر کشورهای جهان، در ایران انقلابی کارآمد نخواهد بود. چون انگیزه‌های الهی و انقلابی مردم، با این مدل اداره مادی در تعارض است.

این مدل حتی اگر به بهترین وجه در ایران اجرا شود، جامعه‌ای که تهور و جسارت انقلابی پیدا کرده و اساساً بر ضد فاصله طبقاتی قیام کرده، تن به آن نمی‌دهد و قواعد آن را نمی‌پذیرد و لذا مشکلات اقتصادی تداوم پیدا خواهد کرد. طبق برخی آمارها - که در کتاب «بهای نابرابری» اثر برنده جایزه نوبل در اقتصاد ذکر شده - در آمریکا و در طی ۳۰ سال گذشته تا به حال، نرخ دستمزد کارگر فقط سه دهم درصد افزایش پیدا کرده است؛ اما جسارت و تهور انقلابی در ایران به نحوی است که دولت علی‌رغم فشارهای شدید اقتصادی، هر سال به اندازه تورم، دست‌مزد کارگران و کارمندان را افزایش می‌دهد! یعنی کسی در ایران جرأت ندارد که عملاً برای حل مشکلات اقتصادی، منابع مالی کلان را به بخش خصوصی^۱ بسپارد و مردم را هم به تبعیت از لوازم آن مجبور کند. پس انگیزه‌های عدالت‌خواهانه و آخرت‌گرایانه و ضد طبقاتی و ضد دنیاپرستی در میان مردم و مسئولین،

۱. منظور از بخش خصوصی در ادبیات تخصصی علم اقتصاد، مردمی کردن اقتصاد (که مورد تأکید رهبران انقلاب است) نیست؛ بلکه منظور شرکت‌های بزرگ و تراست‌ها و کارتل‌هاست.

اجازه نمی‌دهد که این مدل اداره در ایران به خوبی کار کند. اینها نشان می‌دهد هر کسی که به دنبال پیاده‌سازی مدل اداره غربی است، حداقل در ایران موفق نخواهد شد.

ثانیاً حجم عظیمی از انگیزه‌های دینی و انقلابی که مثال‌های آن عرض شد، به شدت در جامعه جریان دارد و پس از انقلاب، توسعه کمی و کیفی پیدا کرده و لذا این انگیزش دینی می‌تواند مبدأ تولید ثروت قرار بگیرد؛ بدون آن‌که مصرف انبوه و تجمل و اسراف را به دنبال بیاورد. همچنان که نقل شده اموال امیرالمومنین (ع) در یک سال فقط از راه کشاورزی، قریب به ۴۰ هزار دینار طلا بود؛ یعنی انگیزه‌های الهی در مقیاس بسیار بالایی تولید ثروت می‌کند؛ در حالی که کمترین و زاهدانه‌ترین الگوی مصرف با آن همراه است. ما نیز این شیوه زندگی را در زمان جنگ و مبارزه با مسائل امنیتی و اطلاعاتی دیدیم: کسانی که کمترین هزینه‌ها را بر نظام تحمیل می‌کردند و پایین‌ترین حقوق‌ها را می‌گرفتند اما بالاترین راندمان را در زمین‌گیر کردن ماشین جنگی صدام و خاموش کردن فتنه‌های مجاهدین خلق رقم می‌زدند. اگر تاکید شد که تقویت بخش خصوصی به دلیل گردش بر اساس انگیزه‌های سودپرستانه‌ی غربی، نسخه نجات اقتصاد ایران نیست، به این معنا نیست که بخش دولتی در شکل فعلی آن مدنظر باشد؛ بلکه تغییر بخش دولتی به معنای همان انگیزه‌های بسیجی و الگوی مصرف انقلابی و زاهدانه‌ای است که با پایین‌ترین حقوق و مزایا، بالاترین کارآمدی‌ها را در مدیریت جنگ و مسائل امنیتی رقم زد. امروزه جوانان زیادی وجود دارند که مصراً به دنبال کارهای انقلابی در بخش دولتی هستند بدون اینکه انتظار حقوق آنچنانی داشته باشند. باید مدیریت بخش دولتی و صنایع مادر را به این عناصر سپرد تا زهد انقلابی و انگیزه‌های دینی، بر فضای دولت و

ادارات حاکم شود. همچنین به جای تخصیص مقدورات کشور و انفال و بیت‌المال به بخش خصوصی برای ایجاد اشتغال، باید مردم را در بخش وقف سازماندهی کرد تا انگیزه‌های الهی با سرعت بسیار، تولید را سامان دهند. بخش وقف تنها بخشی است که ثروت را متمرکز می‌کند اما به نفع هیچ شخص خاصی نیست، چون باید در راه عموم مصرف شود. شما نگاه کنید مردم در دهه محرم و صفر چه لذتی می‌برند که بر خوانِ نعمت اباعبدالله الحسین (ع) می‌نشینند. اگر بخش وقف، متکفل تولید و اشتغال کشور شود و کارگران و کارمندان مشغول در این بخش، در تمامی طول سال خودشان را مهمان سفره ائمه معصومین (ع) ببینند، علاوه بر لذت معنوی، با قناعت به خوراک و پوشاک و الگوی مصرف متعلق به موقوفات اهل بیت که به نور آن بزرگواران متبرک شده، شدت و سرعت الگوی مصرف رفاه‌محور و مسرفانه را کاهش خواهند داد و بخش خصوصی و اخلاق سرمایه‌سالاری و سودپرستی به حاشیه خواهد رفت. پس همانطور در جنگ و در مقابل عقلانیت کلاسیک نظامی، تعریف از کارکرد تانک و موتورسیکلت و نیروی زمینی و... تغییر یافت، باید تعریف و کارکرد بخش دولتی و خصوصی و تعاونی و سایر ارکان اقتصاد نیز تغییر کند تا به تدریج، پیروزی‌ها و فتوحاتی شکل بگیرد و حرکت جدیدی آغاز شود و با نمایش کارآمدی خود، عموم مردم را با این روند همراه نماید.

البته این اولین گام از راهکارهای خروج از وضع موجود بود که به صورت تمثیلی بیان شد و تفصیل این بحث، نیازمند مباحث تخصصی است که برای پی‌گیری آن می‌توان به دو کتاب «گفتمان انقلاب اسلامی» و «بررسی سه تئوری تولید قدرت،

اطلاع، ثروت در سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی» از آثار دانشمند انقلابی
مرحوم استاد حجة الاسلام و المسلمین مسعود صدوق مراجعه کرد.

خلاصه‌های مباحث

خلاصه مبحث اول

عزاداری اباعبدالله الحسین علیه السلام، حیاتی دوباره برای امت دینی رقم می‌زند و تمایلات را بر محور اولیاء الهی تهذیب می‌کند و نرم‌افزاری الهی است که بدون ریاضات خاص عرفانی و بالاترین سرعت، تطهیر قلوب را محقق می‌کند بدون آن‌که محتاج صرف وقت زیاد و هزینه‌های سنگین و دوران نقاهتی باشد که معمولاً برای درمان امراض روانی بکار می‌رود. علاوه بر این در محرم، بالاترین سطح عقلانیت نیز بدون پیچیدگی‌های فلسفی قابل دستیابی است. یعنی همان‌طور که فلاسفه به دنبال تحلیل عمیق از جهان خلقت و فهم دقیق از هستی هستند، جامعه شیعه نیز با توجه به مصائب حضرت سیدالشهدا (ع) و بدون طی پیچیدگی‌های فلسفی، با باطن و حقیقت خلقت همراه و آگاه می‌شود. زیرا طبق یکی از معتبرترین زیارات اباعبدالله، حقیقت و باطن هستی همان عزای بر سیدالشهداست: «شهادت می‌دهم که سقف عرش بر اثر این مصیبت به لرزش در آمده است و همه مخلوقات جهان بر این مصیبت گریه می‌کنند و هر چیزی که هم‌اکنون در بهشت و جهنم در حال ثقل و دگرگونی و حرکت است، گریه می‌کند و نیز هر چه که دیده می‌شود و دیده نمی‌شود.» در واقع این مصیبت، دارای چنان ظرفیتی است که بدون ریاضات عرفانی و پیچیدگی‌های فلسفی، می‌تواند بالاترین تحول روحی و عقلانی را در جهت تکامل معنوی جامعه شیعه به ارمغان آورد.

از طرف دیگر روشن است که ماه محرم، فصل غوطه‌ور شدن در غم اهل بیت و مصائب حضرت سیدالشهدا (ع) است. این غم و سوز و گریه و عزاداری نیز ریشه در حقیقت خلقت دارد و نباید توهم شود که شیعه طی یک قرارداد اجتماعی است که با فرا رسیدن اول محرم به عزاداری مشغول می‌شود. حقیقت حرارت و سوز محرم که هر ساله تشدید می‌شود به ما باز نمی‌گردد بلکه وقتی انتقام آن خون مطهر گرفته نشده، تمام مصائبی که در عاشورا بر وجود مبارک حضرت سیدالشهدا (ع) وارد شد، هر ساله بر وجود مبارک حضرت ولی عصر (عج) وارد می‌شود. در واقع دگرگونی در حالات جامعه شیعه و حرکت یک امت برای اقامه عزاداری، انعکاسی است از فشارها و مصیبات اباعبدالله (ع) که در ایام محرم، مجدداً بر روح و جسم حضرت ولی عصر (عج) نازل می‌شود. یعنی جامعه شیعه علی‌رغم بهره‌هایی که برای تجدید عهد خداپرستی و سیر تکامل معنوی در محرم داشته، نتوانسته است برای انتقام خون سیدالشهدا (ع) زمینه‌سازی کند و به دلیل موانع روحی و ذهنی و عینی برای تکامل بخشیدن به عرض ادب در برابر اهل بیت، برایش معلوم نیست که به چه میزان توانسته در مسیر ظهور حرکت کند. پس این عزاداری‌ها از یک طرف برای جامعه شیعه، بزرگترین ثروت و موهبت الهی است و از طرف دیگر لازم است که با تعیین قصور و تقصیری که در آن وجود دارد، به ساحت حضرت ولی عصر (عج) استغفار شود و از ایشان طلب گردد تا با ولایت و عنایت خود، راهبر جامعه شیعه در مسیر ارتقاء و تکامل عزاداری‌ها شوند. البته روشن است که سیر عزاداری‌های تاریخ شیعه در حال تکامل است: در طول قرون متمادی، نوعی «عزاداری سنتی» وجود داشت که در آن شیعیان با گریه برای مصائب اهل بیت،

ثواب می بردند و به برکت آن، در حوائج فردی نیز حاجت روا می شدند. اما در این صد و پنجاه سال اخیر با توجه با حجمه های جدیدی که دستگاه ابلیس به جامعه ایمانی وارد آورده، پیشرفت هایی در این عزاداری ها به وجود آمده است و به عنوان نمونه، سرآغاز نهضت نورانی حضرت امام خمینی (ره) در محرم سال ۴۲ رغم خورد. بعد از آن، راهپیمایی روز عاشورا سال ۵۷ در تهران بود که سقوط رژیم پهلوی را قطعی کرد. در سالهای اخیر نیز وقتی فتنه ۸۸ رخ داد و به تعبیر مقام معظم رهبری دشمن موفق شد نسبتاً به وحدت جامعه ضربه بزند و کشور را به لبه پرتگاه ببرد، دوباره محرم امام حسین (ع) بود که این شکاف را تا حد زیادی ترمیم کرد و انگیزه های مردم را در دفاع از نظام اسلامی به میدان آورد. این نقاط از تاریخ، زمان هایی است که عزاداری سنتی - که تاثیر خاصی بر سرنوشت اجتماعی شیعه نداشت - به «عزاداری مبارزاتی» تبدیل می شود و در یک حرکت تکاملی، مردم را در مسیر تحولات اجتماعی دینی، بسیج می کند.

اما اگر شیعه بخواهد عزاداری های خود را در مسیر عزاداری حضرت ولی عصر (عج) و در جهت ظهور ایشان قرار دهد، باید چه مطالبی مدنظر قرار گیرد؟ پاسخ این سوال با ملاحظه فعالیت جبهه مقابل تا حدودی روشن می شود. به عنوان نمونه، کفار با بودجه های کلان و زحمات زیاد، آرایشی پیچیده و سازمانی به شہوات مختلف می دهند تا جمعیت زیادی از جهان را - علی رغم سلائق و پسندهای مختلف - در مراسمی مانند المپیک گردهم آورند و از این رهگذر، مردم جهان را که به دلیل دوندگی مداوم برای دستیابی به رفاه دچار خمود شده اند، نشاط مادی بخشند. حال ما در عرصه معنویت چه حرکت سازمانی برای «عزاداری حکومتی» انجام داده ایم؟ مصائب ابا عبد الله (ع) که

می‌تواند کل جامعه شیعه را بر محور انگیزه‌های اخروی و با کمترین هزینه مادی بسیج کند و گرد هم بیاورد، چه اثراتی در سرنوشت جامعه ما و کمک به آن برای عبور از چالش‌های اجتماعی دارد؟! به نظر می‌رسد با تشکیل نظام مبارک جمهوری اسلامی، عزاداری‌های ما باید به سطح عزاداری حکومتی ارتقاء پیدا کند و مبنایی برای حل چالش‌های موجود نظام باشد. در غیر این صورت ما به عهدمان نسبت به حضرت ولی عصر (عج) وفا نکرده‌ایم. زیرا اگر عقب‌گرد کنیم و ظرفیت جدیدی را که خدای متعال برای جریان دین در عرصه اجتماع به ما عطا کرده، استفاده نکنیم و یا به تأویل ببریم، آنگاه - به تعبیر مقام معظم رهبری - سیلی خواهیم خورد. البته مقصود از عزاداری حکومتی، توجه به مسائل سیاسی خُرد نیست بلکه امروزه رهبر معظم مکرراً اعلام کرده‌اند که نظام اسلامی با یک جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی روبروست و هشدارهای متعددی نسبت به از بین رفتن «روحیه انقلابی» در نهادهای اصلی نظام مطرح کرده‌اند. حال اگر انگیزه‌های مذهبی در عزاداری‌ها بر اساس توجه به این خطر بسیج نشود و مجالس عزای اباعبدالله (ع) برای عبور از این امتحان، مددکار جامعه شیعه نباشد، پس از چه نهادی باید انتظار داشت؟! واقعیت آن است که چالش‌های یک نظام اسلامی تنها بر اساس انگیزه‌های دینی حل خواهد شد و مرکز رشد و تقویت و هدایت انگیزه‌های دینی نیز عزاداری‌ها هست. بنابراین اگر عزاداری‌های جامعه شیعه بخواهد در مسیر انتقام خون سیدالشهداء (ع) و وفای به عهد حضرت ولی عصر (عج) قرار بگیرد، باید به سطح «عزاداری حکومتی» برسد که این مهم، نیازمند توضیح عقلانی و درکی جدید از عاشورا و نسبت آن با جامعه امروز ماست.

خلاصه مبحث دوم

در بحث گذشته سه سطح از عزاداری برای مصیبت حضرت سیدالشهداء (ع) بیان شد: سطح اول «عزاداری سنتی» است که شیعیان طی سالیان متمادی و بنابر فرهنگ عمیق و ریشه‌داری که از معارف دین به آن‌ها رسیده است، به اقامه مجالس عزاء و ذکر مصیبت می‌پردازند. سطح دوم «عزاداری مبارزاتی» است که بر اثر هجمه‌ها و فشارهای جدید دستگاه ابلیس و طاغوت در ۱۵۰ سال گذشته نسبت به جامعه ایمانی به وجود آمده و در آن، از مجالس عزاء برای بسیج کردن جامعه شیعه در برابر مظالم دستگاه باطل استفاده شده است. البته عزاداری سنتی برای جامعه شیعه، ثروت عظیمی محسوب می‌شود اما هیچ انسان عاقلی حاضر نیست ثروت مادی خود را به حال خود رها کرده و در صدد افزایش آن نباشد، چه رسد به ثروت‌های عظیم معنوی. لذا به نظر می‌رسد توقف در این دو سطح از عزاداری، برای وفای به عهد نسبت به حضرت ولی عصر (عج) کفایت نمی‌کند. چرا که شیعه از دوران مبارزه عبور کرده و به سطح جدیدی از ظرفیت یعنی سطح «حکومت‌داری» رسیده است. با ملاحظه سیر تاریخ روشن می‌شود که بعد از غارت‌ها و کشتارهایی که به صرف شیعه‌بودن بر محبین اهل بیت روا داشته شد، بعد از مدتها در نقاط پراکنده‌ای چون قم و کاشان و ری و... امنیت نسبی برای جان شیعیان مهیا

شد و یک زندگی چریکی و پارتیزانی برای آنان شکل گرفت. سپس مصائب و فشارهای زیادی توسط بزرگان شیعه تحمل شد تا اینکه آن نقاط پراکنده، در دوران صفویه به «امت شیعه» تبدیل گشت. بعد از آن همه مرارت‌ها، امروز مومنین از ظرفیت جامعه‌سازی و امت‌سازی عبور کرده و به ظرفیت جدیدی به نام حکومت‌داری رسیده‌اند و این فرصت بی‌مانند، امتحانات جدیدی را در برابر جامعه شیعه قرار داده است. یعنی اگر شیعه از ظرفیت تشکیل امت عبور کرده و به ظرفیت اداره نظام و حکومت رسیده، طبیعتاً امتحانات الهی نیز به تبع همین ظرفیت جدید شکل می‌گیرد و لذا عزاداری‌ها باید نسبت خود را با این ظرفیت جدید مشخص کنند. اگر هویت شیعه به مجالس عزاداری باز می‌گردد، باید رابطه عزاداری‌ها با امتحاناتی که در برابر شیعه قرار گرفته، مشخص شود. چرا که امتحانات الهی تعطیل‌ناپذیر است: «أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (عنکبوت/۲) اساساً عبور از امتحانات جامعه دینی، فقط به وسیله انگیزه‌های دینی ممکن است و اوج انگیزه‌های دینی در این مجالس ظهور و بروز پیدا می‌کند. از این‌رو اگر مساجد و حسینیه‌ها و تکایا به بخشی از زندگی روزمره‌ی مادی تبدیل شوند و مجرای سیاست الهی نباشند، می‌توان گفت مشکلات جامعه شیعه تشدید خواهد شد، انگیزه‌های الهی منزوی خواهد شد و انگیزه‌های مادی ناشی از ساختارهای غربی، جای آن‌ها را خواهند گرفت. پس برای مقابله با جنگ اقتصادی و فرهنگی تمام‌عیاری که از سوی دشمن تحمیل شده و برای جلوگیری از پایمال شدن «هویت انقلابی» – که مکرراً مورد تأکید رهبری قرار گرفته – نمی‌توان به روندهای معمول اداری یا برخوردهای عرفی و عوامانه اکتفا کرد بلکه باید هیأت‌ها و تکایا و عزاداری‌ها و مساجد و نمازجمعه‌ها وارد

عرصه شوند که تحقق این مهم به درک جدیدی از ارتباط «انقلاب اسلامی» با «عاشورا» و «حرکت انبیاء» نیازمند است. البته دوستداران انقلاب به صورت وجدانی می‌دانند که این انقلاب، اسلامی است اما تا زمانی که این «فهم وجدانی» به «فهم خودآگاه و استدلالی» تبدیل نشود، کسانی که تخصص‌های مربوط به امر اداره نظام را به دست دارند، «هویت انقلابی» را به سوی جهت مد نظر خود تاویل خواهند کرد و با تکیه به «فلسفه تاریخ مادی» و از طریق ادبیات علمی موجود در چشم‌اندازها و برنامه‌های توسعه مادی، هویت انقلابی را در سطح اداره نظام و نهادهای آن از بین خواهند برد.

اما برای ادراک و تحلیل جدید از قیام ابا عبدالله (ع) و رابطه آن با امتحانات اجتماعی امروز، می‌توان بحث را از این فقرات زیارت وارث خطاب به حضرت سیدالشهداء (ع) آغاز کرد: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِیِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى کَلِیمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ عِیسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِیبِ اللَّهِ». در واقع «حرکت حسینی» در ادامه «حرکت انبیاء» است و این «وراثت الهی» بوده که در میان انبیاء جریان داشته تا اینکه به حضرت سیدالشهداء (ع) ارث رسیده است. اما این ارث چیست؟ در پاسخ باید گفت به نظر می‌رسد آنچه که حضرت سیدالشهداء (ع) از انبیاء و اوصیای گذشته به ارث بردند، «وضعیت عملی و عینی خداپرستی» بوده است. توضیح این که کفر تنها به «انکار وجود خدا در ذهن یک کافر» منحصر نمی‌شود بلکه کافر یک زندگی اثباتی نیز دارد و در سلسله افعالی که انجام می‌دهد، به دنبال «هوای نفس» و تخلیه شهوات تا بالاترین سطح ممکن است. لذا برخی کفار که به دنبال کمترین زحمت و بالاترین بهره از دنیا هستند، دیگران را به زیردستی و تبعیت از خود

مجبور می‌کنند و بر محور هوای نفس خود، به «ساخت جامعه» مبادرت می‌کنند و این‌گونه «قدرت عینی» برای آنان ایجاد می‌شود. بر این اساس است که می‌توان گفت: «کفر عینی» و ضرورت مقابله با آن، ما را به «خداپرستی عینی» رهنمون می‌سازد و انبیاء الهی در مقابل «قدرت عینی» کفر مبعوث می‌شوند تا با استعانت از خدای متعال، مردمی را که زیر سلطه انمه کفر قرار دارند، آزاد کنند و برای صیانت از مومنین، جامعه الهی را در عالم خارج تحقق بخشند. در غیر این صورت، مستکبرین و طواغیت با ایجاد جامعه، پسند و سلیقه و ذائقه و ارتکازات مردم را تغییر می‌دهند و آنان را به عمق ظلمات می‌برند و «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (بقره/۲۵۷) را تحقق می‌بخشند؛ به نحوی که مردم در برابر انبیاء الهی می‌گویند: «مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ»^۱ (هود/۹۱). این بدان علت است که مردم تحت ولایت و پرورش امام جائر تربیت شده‌اند و او به کمک دستگاهی که ساخته، روح و ذهنیت مردم را در اعماق ظلمات برده است. در طرف مقابل نیز معتقدین به خدای متعال، قبل از هر چیزی در مقابل «وضعیت عینی کفار» قرار دارند. لذا اولین وظیفه و ماموریت تمام انبیاء الهی، پرچمداری «خداپرستی عینی» و «بت‌شکنی» در مقابل «وضعیت عینی کفر» در عالم خارج است. در این چارچوب و در ادامه مباحث، به تطبیق ماموریت فوق نسبت به هر یک از انبیاء اولوالعزم پرداخته خواهد شد تا بر این اساس، «حرکت نبی اکرم» و «قیام عاشورا» نیز تحلیل شود و در نهایت نسبت «انقلاب اسلامی ایران» با قیام عاشورا و انبیاء سلف روشن گردد.

۱. «ای شعیب، ما بسیاری از آنچه می‌گویی نمی‌فهمیم».

خلاصه مبحث سوم

روایت «ابن سَکِیت» از امام هادی (ع) در کافی شریف که در آن از علت تفاوت معجزه پیامبران با یکدیگر (تبدیل عصای حضرت موسی به اژدها، زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی و ابلاغ قرآن توسط نبی اکرم (ص)) سوال شده و پاسخ معصوم (غلبه سحر و ساحری بر مردم در زمان حضرت موسی، رواج طبابت و پزشکی در عصر حضرت عیسی و غلبه کلام و سخن و شعر بر مردم در زمان نبی اکرم (ص))، یکی از دهها معارف نقلی است که موید مباحث گذشته است: کفار فقط در ذهن خود منکر خدای متعال نیستند؛ بلکه بر محور شهوات و تمایلات مادی خود، مردم را جمع می کنند و جامعه تشکیل می دهند. یعنی کفر در عالم خارج، «قدرت عینی» می سازد و بر محوریت شعارها و غوغاسالاری های خود، مردم را بر محور طواغیت و مستکبرین جمع کرده و آن ها را برای تحقق تمنیاتِ هیئت حاکمه، استثمار می کند و به این طریق، جامعه مادی و حکومت الحادی پدید می آورد و با جهت دهی به روحیات و افکار و ارتکازات مردم، آن ها را در عمق ظلمات می برد و به این صورت، امکان عینی برای هدایت آنان را نابود می کند.

لذا خدای متعال انبیاء عظام را مبعوث می‌فرماید تا قدرت عینی جامعه کفر را به چالش بکشند و از این طریق، حجت حتی برای پایین‌ترین عقلانیت‌ها تمام شود و مردم از بستر پرورشی که توسط حاکمیت طاغوت ایجاد شده است، خارج شده و متوجه شوند که قدرت بالاتری نیز وجود دارد و نحوه زندگی دیگری نیز ممکن است و می‌توان بر محور انبیاء الهی، یک جامعه ایمانی و یک حیات نورانی را تجربه کرد. از این‌رو عکس‌العمل و رفتار الهی پیامبران در برابر هر قومی، متناسب با مظهر قدرت کفار در آن عصر، تغییر می‌کند. در واقع «معجزه» همان طور که از لفظ آن پیداست، «به عجز درآورنده»ی مترفین و مستکبرین و ملأ و طواغیت و ائمه کفر است. پس ارثی که حضرت سیدالشهداء (ع) از انبیاء عظام گرفته، این است که «قدرت عینی کفر» در عالم خارج را به چالش بکشد و «قدرت عینی خداپرستی» را به مردم نشان دهد و نهایتاً با این دو امر، حجت الهی را بر تمام مردم تمام کند.

حال که «ماموریت اصلی انبیاء» بر اساس «به چالش کشیدن قدرت عینی کفر» تعریف شد، باید توجه داشت که لازمه‌ی عقلی و عقلایی انجام این ماموریت در هر عصری، این است که بعد از پراکنده‌ساختن مردم از حول محوریت کفر، جامعه الهی را بر محور خلافت الهی تشکیل دهند. چرا که وقتی وحدت اجتماعی کفر ضربه بخورد، نمی‌توان مردم را وانهاد بلکه هر جامعه‌ای به یک محور نیاز دارد که تمایلات مردم حول آن جمع شوند و شکل بگیرند. بله، اگر مردم دعوت انبیاء را نپذیرند، جامعه الهی شکل نمی‌گیرد. به همین دلیل است که حضرت نوح (ع) بعد از تحمل آن همه سختی و مرارت در راه عمل به تشریع الهی مبنی بر ایجاد جامعه الهی، موفق به تحقق آن نمی‌شوند؛ چون

مردم دعوت ایشان را نپذیرفتند. خدای متعال نیز برای استمرار حرکت تکاملی تاریخ ناچار شد پس از ۹۰۰ سال حلم و مهلت، قوم نوح (ع) را عذاب کند. پس اگر خدای متعال در قرآن کریم، وضعیت حضرت نوح را به «مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ» (صافات/۷۶) توصیف می‌کند، نمی‌توان پذیرفت که در جریان بیان احکام یا اصلاح اعتقادات تک‌تک افراد، «کرب عظیم» رقم می‌خورد بلکه به تنهایی قیام‌کردن برای هدایت جوامع کفر و برهم‌زدن نظم مادی آن‌هاست که «کرب عظیم» را در پی دارد. یعنی تنها زمانی زنجیرهای کفر و استکبار و استثمار از گرده مردم برداشته می‌شود و «يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»^۱ (اعراف/۱۵۷) محقق خواهد شد که روابط اجتماعی کفرآمیز که بر گردن مردم انداخته شده، شکسته شود و تمام انبیاء الهی مأمور به چنین امری بودند.

حضرت ابراهیم (ع) به عنوان دومین نبی اولوالعزم، در برابر نمرودی ایستاد که - طبق روایات - یکی از دو پادشاه کافر حاکم بر سراسر جهان بود. مقابله صریح حضرت ابراهیم با این دستگاه مادی و مواجهه مستقیم با شخص نمرود - که در آیات قرآن مذکور است - باعث شد تا نمرود برای حفظ حکومت خود، تصمیم به سوزاندن ابراهیم (ع) بگیرد و آتشی بسیار بزرگ فراهم کند که از شدت حرارت، نزدیک شدن به آن ممکن نبود تا جرأت از همگان سلب شود. پس حضرت ابراهیم (ع) نیز حکومت جهانی نمرود را به چالش کشید؛ گرچه مردم به دلیل ترس از دستگاه نمرود و ضلالت خود، به دور ایشان جمع نشدند. در عصر ما نیز، هنگامی که حزب‌الله لبنان در جنگ سی‌وسه‌روزه پیروز شد و قوی‌ترین ارتش منطقه را شکست داد، موج‌گرایش به تشیع به نحوی در کشورهای

۱. «بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آن‌ها بود، (از دوش و گردنشان) بر می‌دارد».

عربی به راه افتاد که صوفیه علی‌رغم ادعای مدارای دینی، در کنار سلفیون قرار گرفت و یک کنفرانس مشترک برای جلوگیری از نفوذ تشیع در مصر برگزار کرد! این در حالی بود که اگر هزاران کتاب در اثبات ولایت امیرالمومنین (ع) نوشته می‌شد و هزاران مبلغ در این رابطه به این کشورها گسیل می‌شد، چنین موجی به راه نمی‌افتاد؛ یعنی این دستاورد در ایجاد محیط مناسب برای اعتقادات حقه، ناشی از ضربه به مظهر قدرت کفر و به عجزرساندن مستکبرین و طواغیت مدرن بود. لذا استکبار جهانی مجبور شد برای حفظ خود و همپیمانانش، در آتش اختلاف مذهبی بدمد و در یک ضد حمله، فتنه نظامی تفکیری‌ها را به راه بیندازد.

با این توضیحات در بحث فلسفه تاریخ الهی، تا حدودی روشن شد که اولین چیزی که توسط خدای متعال تشریع شده، «مبارزه با جامعه کفر و تشکیل جامعه الهی» است و سایر امور تشریعی از قبیل عبادات، پس از این مرحله قابلیت طرح و تشریع می‌یابند. اما در زمان حضرت موسی (ع)، علاوه بر به چالش کشیدن قدرت فرعون، بنی اسرائیل به عنوان یک قوم بزرگ حاضر می‌شوند که بر محور حضرت موسی جمع شوند و به این صورت، اولین جامعه ایمانی بر محور «پرستش خدای متعال» به وجود می‌آید؛ امری که در زمان دو پیامبر گذشته، علی‌رغم آن که «تشریع» شده بود، «تحقق» نیافت. لذا سرفصل بسیار مهم در فلسفه تاریخ انبیاء الهی، دوران حضرت موسی (ع) است که در آن جامعه الهی برای اولین بار شکل می‌گیرد و کثرت آیات قرآن پیرامون دوران حضرت موسی (ع)، با همین مساله تناسب دارد و در ادامه، توضیح بیشتری پیرامون این دوران خواهد آمد.

خلاصه مبحث چهارم

در سوره فجر - که طبق روایات، سوره‌ی حضرت اباعبدالله الحسین (ع) است - خدای متعال بعد از بیان قسم‌هایی ویژه در ابتدای سوره، با اشاره به مظاهر قدرت ائمه کفر و مستکبرین و طواغیت، غلبه‌ی قدرت قاهره خود بر این قدرت‌های مادی را به رخ همگان می‌کشد. این شاهی بر آن است که مأموریت اصلی پیامبران الهی - که حضرت سیدالشهداء (ع) نیز وارث همان مأموریت بود - «مبارزه با قدرت عینی کفر» و «ضربه زدن به مظهر قدرت جامعه کفار» و «فروپاشیدن نظم مادی» آن‌هاست که لازمه آن در مرحله بعد، «تشکیل جامعه الهی» با محوریت انبیاء خواهد بود. لذا بیان شد که حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیهما السلام به عنوان دو نبی اولوالعزم، گرچه با مجاهدت‌هایی کم‌نظیر به مقابله با جامعه کفر پرداختند، ولی به دلیل همراه‌نشدن مردم، امر دوم مبنی بر تشکیل جامعه الهی محقق نشد. اما در زمان حضرت موسی (ع) برای اولین بار، آن نبی بزرگوار توانست پس از مستأصل کردن قدرت و ابْهت مادی فرعون، «جامعه الهی بر محور پرستش خدای متعال» را نیز محقق کند. یعنی قوم بنی اسرائیل - که حسب روایات جمعیتی بیش از ۶۰۰ هزار نفر داشت - پس از تحمل فشارهای بسیار

از سوی فرعون و مشاهده آیاتِ بی‌نظیر الهی از جانب حضرت موسی (ع)، حاضر شد از جامعه فرعون‌ی کناره‌گیری کرده و بر محور حضرت موسی (ع) گرد هم بیاید و با کوچ از سرزمین مصر، با معجزه الهی از رود نیل عبور کند و از چنگال فرعون نجات یابد. در واقع حضرت موسی (ع) مأمور به تشکیل امت الهی بود و در تناسب با همین مطلب بود که به فرعون فرمود: «أرسل معی بنی اسرائیل».

اما باید توجه داشت که با پراکنده شدن مردم از اطراف ائمه کفر و شکل‌گیری جامعه الهی، دستگاه جدیدی به نام «دستگاه نفاق» شکل می‌گیرد: افرادی که اهل دنیا و به دنبال قدرت مادی هستند ولی به خاطر نداشتن اعتبار و شرافت مادی در دستگاه کفر نمی‌توانند به مدارج بالای قدرت در آن برسند. لذا با سوءاستفاده از اوصاف حمیده‌ی دستگاه ایمان (رحمت و پرده‌پوشی ...) و با ادعای اعتقاد به توحید و نبوت و با تکیه بر ادبیات دینی، کفر باطنی و مقاصد دنیاپرستانه خود را پی‌گیری می‌نمایند. یعنی از طریق ایجاد تردید و به چالش کشیدن مدیریت و تقدس نبی الهی، فضا را برای دستیابی خود به قدرت فراهم می‌کنند. لذا در دوران حضرت موسی (ع) و به تبع ایجاد «جامعه ایمانی» برای اولین بار، فضا برای ایجاد «جامعه نفاق» نیز مهیا شده و در حقیقت، «معادله‌ی برخورد قدرت‌ها» سه مؤلفه پیدا کرد و از مواجهه بین «ایمان و کفر» به تقابل بین سه دستگاه «ایمان و کفر و نفاق» تغییر یافت. به تبع این امر، امتحانات جدید و پیچیده‌تری شکل گرفت. توجه به این نکته می‌تواند مبین این مساله باشد که چرا قرآن کریم بیش از دیگر انبیاء، به داستان و وقایع حضرت موسی (ع) و قومش پرداخته است. زیرا امت نبی اکرم (ص) نیز همانند قوم موسی، بر محور پیامبر اسلام جمع شد و جامعه الهی

تشکیل داد و به تبع، در معرض امتحانات و احکام مربوط به «جامعه‌سازی» قرار گرفت و دچار نفاق شد. از این رو در روایات تصریح شده که امت نبی اکرم دقیقاً به همان امتحاناتی دچار خواهد شد که بنی اسرائیل دچار شدند. در واقع آیات و روایات ناظر به قصص انبیاء، از قبیل داستان‌گویی‌های مرسوم نیست، بلکه بیان «احکام امت‌سازی و حکومت‌سازی» و چگونگی عبور از امتحانات مربوط به آن است و می‌تواند مبدأ استنباط «فقه احکام حکومتی» قرار گیرد. گرچه لزوماً لسان این آیات و روایات، «انشائی و دستوری» نباشد و بیشتر از بیان «إخباری و توصیفی» استفاده شده باشد؛ همانند معادلات جامعه‌شناسی که معمولاً از سنخ توصیف هستند.

پس از عبور بنی اسرائیل از نیل و رفتن موسی (ع) به میقات، مردم با فریب سامری دچار گوساله‌پرستی می‌شوند و خدای متعال برای پذیرفتن توبه آن‌ها، حکم به قتل (فاقتلوا انفسکم) می‌دهد. فاصله‌ی بسیار زیاد این نوع توبه با نحوه‌ی توبه از گناهان فردی، بدان معناست که عذاب‌ها در سطح امت و حکومت، ماهیتاً متفاوت است و بسیار سخت و سنگین خواهد بود. امت نبی اکرم (ص) نیز بعد از خروج بر ولایت امیرالمومنین (ع)، به تصریح روایات دچار گوساله‌پرستی شده و به اختلافات و کشتارهای عظیمی مبتلا شدند. در عصر حاضر نیز باید معلوم شود چه موضوعاتی ممکن است امت اسلام را به این خطر دچار کند. زیرا امت پیامبر اسلام بعد از رحلت پیامبر، به پرستش بت‌های سنگی و چوبی پرداخت و حقیقت این است که شکل بت‌پرستی، متناسب با هر دوره‌ای تغییر خواهد کرد. حال آیا ما به عنوان امت پیامبر (ص) در برابر این موضوعات و این نوع امتحانات بزرگ و پیچیده قرار نداریم؟! آیا «بت‌پرستی مدرن»

که توسط حضرت امام خمینی مطرح شد، به خوبی تبیین شده است تا جامعه ایمانی از آن احتراز کند؟ آیا اگر امروز به صورت صحیح در مقابله با «جنگ فرهنگی» و «جنگ اقتصادی» مشارکت نکنیم، از مبتلا شدن به چنین عذاب‌هایی در امان خواهیم بود؟! آیا مجالس عزاداری سیدالشهدا (ع) که سفینه نجات امت است، نباید مردم را نسبت به این امتحانات جدید آشنا کند و به حکم «الْقُرْآنُ يَجْرِي أَوَّلُهُ عَلَى آخِرِهِ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ آيَةٌ يَتْلُونَهَا هُمْ مِنْهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ»^۱ در تمام زمان‌ها پردازد؟! بعد از توبه بنی اسرائیل، این فرمان الهی صادر شد: پس از جنگ با کفار، وارد بیت المقدس شوید و به عقب بازگردید که دچار خسران شوید! به ظن قوی،^۲ این آیه دال بر آن است که پس از تشکیل جامعه ایمانی (امت سازی)، مرحله بعدی آن است که زندگی الهی با مدیریت نبی الهی آغاز شود و «حکومت الهی» تشکیل گردد که لازمه آن، به خطرافتادن منافع حکومت‌های مادی و ضرورت فرمان جهاد برای دفاع از جامعه ایمانی است. اما بنی اسرائیل به عقب بازمی‌گردد و نمی‌پذیرد که وارد مرحله حکومت‌سازی شود و می‌گوید: «ای موسی، تو با خدایت به آنجا برو و بجنگ؛ ما اینجا نشسته‌ایم!» بعد از این سرپیچی، عذابی بزرگ بر آن‌ها نازل شد: ورود به سرزمین بیت المقدس بر آنان حرام شد و ۴۰ سال در صحرای سینا سرگردان شدند؛ به نحوی که صبح حرکت می‌کردند و وقتی

۱. «قرآن تا آسمان و زمین پابرجاست، [در عصر] اولش مانند [عصر] آخرش جریان [و مصداق] دارد و هر قومی آیه‌ای دارد که آن را تلاوت می‌کند در حالی که یا از خیر آنان خبر می‌دهد یا از شرّشان». تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰.

۲. البته اینها گمانه‌هایی اولیه برای فتح باب در زمینه «فقه احکام حکومتی» است و الا احراز این احکام به صورت قاعده‌مند، از وظائف سنگینی است که در برابر فقهای عظام شیعه قرار دارد.

در نزدیکی شب توقف می کردند، خدای متعال زمین را از زیر پای آنان می کشید و صبح هنگام مشاهده می کردند که به مکان اولیه بازگشته اند. در واقع تخلف از احکام اجتماعی و حکومتی بعد از اتمام حجت و پس از مشاهده مکرر آیات و معجزات، عذاب های سنگینی به دنبال خواهد داشت.

خلاصه مبحث پنجم

بیان شد که «جامعه الهی» و امت موسی (ع) که در زمان آن پیامبر گرامی به وجود آمده بود، بعد از گذر زمان توسط علمای بنی اسرائیل منحرف شد و به «جامعه نفاق» تبدیل گشت و لذا به قدری تضعیف شد که تحت سلطه کفار قرار گرفت و به دلیل نپذیرفتن امر «حکومت الهی»، همان «جامعه الهی» نیز تکه تکه شد و «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدِّلَةُ» و «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ» (آل عمران/ ۱۱۲) محقق گشت. این ذلت و خواری و فشار بر آن‌ها تا جایی پیش رفت که با درخواست یک فرمانده، برای جهاد اعلام آمادگی کردند و در دوران حضرت داود، برکات جهاد را به صورت موقت چشیدند. اما اصرار بر نفاق در میان آنان تا جایی ادامه یافت که دوباره کفاری همانند بُخت النصر بر آنان مسلط شد و خدای متعال حضرت عیسی را مبعوث کرد تا به افشاگری نفاق علمای یهود پردازد و انحرافات امت دینی را گوشزد کند. لذا بنی اسرائیل علی‌رغم ادعای توحید، با کفار روم متحد شد تا حضرت عیسی را به قتل برساند که خدای متعال، ایشان را به آسمان‌ها عروج داد.

همان‌طور که امروز میان ادیان مختلف مورد اتفاق است که منجی خواهد آمد و دنیا را از عدل و داد پُر خواهد کرد، در میان تمام انبیاء گذشته و امت‌های آنان نیز چنین

بشارت قطعی وجود داشت که پیامبری در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و بساط بت پرستی را از کره زمین جمع خواهد کرد و لذا پیامبر گرامی اسلام (ص) در میان علمای یهود و نصاری، به «نبی السیف» (پیامبر شمشیر) معروف بود. زیرا بعد از گذشت ۶۸۰۰ سال از ابتدای تاریخ و مهلت طولانی خدای متعال به کفار، اراده الهی برای پیشبرد تاریخ بر این قرار گرفته بود که بت پرستی از بین برود و کشتن و سوزاندن موحدین پایان یابد و بالاخره امنیتی پایدار برای کلمه توحید و نبوت فراهم شود. از این رو نبی اکرم (ص) علاوه بر مقابله سیزده ساله با مظهر قدرت جامعه کفر به وسیله «قرآن کریم» و پراکنده کردن مردم از حول کفار قریش برای تشکیل «جامعه الهی» و سپس تأسیس «حکومت دینی» در مدینه، مأموریت ویژه دیگری نیز داشت که می توان از آن به «برچیدن کفر آشکار و بت پرستی جلی از کره زمین» یاد کرد. در همین راستا بود که ابتدای دعوت خود در یوم الدار، پذیرش اسلام را موجب فرمانروایی قریش بر عرب و عجم معرفی کرد و به این صورت، از ورود دین اسلام به معادلات قدرت جهانی خبر داد و پس از هجرت به مدینه با جمعی از مسلمانان، موفق شد برای اولین بار امر الهی مبنی بر تشکیل «حکومت الهی» را نیز - که به دلیل سرپیچی یهودیان و مسیحیان در گذشته محقق نشده بود - تحقق بخشد و مسلمین را برای جهاد با کفار بسیج کند. این مجاهدت بی نظیر نبی اکرم (ص) برای تحقق اراده الهی، به نحوی بود که فقط در طول ده سال حکومت در مدینه، خود رهبری بیست و چند غزوه را به عهده گرفت و با یاری امیرالمومنین (ع) و به برکت شمشیر ایشان، قدرت سیاسی و نظامی کفار قریش در جزیره العرب را به زباله دان تاریخ فرستاد. بر اثر همین مقاومت بی مانند نبی اکرم و

امیرالمومنین علیهما السلام بود که فرهنگ کفرستیزی به رکن بعثت تبدیل گشت و در میان مسلمین نهادینه شد؛ به نحوی که علی رغم گرفتارشدن مسلمین به نفاق و انحراف امت اسلامی پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) کسی جرأت نکرد از ظواهر توحید و نبوت و حکومت اسلامی و جهاد با کفار دست بردارد و منافقین با وجود دنیاطلبی شدید خود، تسلیم این واقعیت شدند که برای حفظ حاکمیت خود و عدم رجوع مردم به امیرالمومنین (ع)، باید فرهنگ مبارزه با کفار را ادامه دهند.

در نتیجه و بر خلاف نفاق موجود در امت یهود و مسیح که موجب طرح اعتقادات شرک آلود و گوساله پرستی و تبعیت از قدرت های کافر شد، رفتار بی نظیر پیامبر اکرم (ص) باعث شد تا منافقین در امت اسلام نه تنها جسارتی برای بازگشت به بت پرستی و شرک آشکار پیدا نکنند بلکه ناچار شوند تا برای تداوم حاکمیت خود، جهاد با کفار را تا جایی ادامه دهند که دو امپراطوری کفر آن روز یعنی امپراطوری ایران و روم را از بین ببرند؛ همچنان که ظواهر اسلامی از قبیل نماز و روزه و حج و مسجدسازی و قرائت قرآن را ترویج کردند و گسترش دادند. بدین گونه بود که مواضع پیامبر اکرم و مقاومت امیرالمومنین علیهما السلام باعث شد تا مأموریت اصلی بعثت مبنی بر محو بت پرستی از کره زمین و ایجاد امنیت برای کلمه توحید محقق شود به گونه ای که بت پرستی آشکار و جلیّ امروزه به انزوا گراییده یا در موزه ها قرار گرفته است. البته علاوه بر محو بت پرستی از کره زمین، مأموریت دیگری نیز مختص به نبی اکرم بود که از آن می توان به تشریع «تمدن الهی» یاد کرد؛ گرچه خدای متعال به پیامبر خود خبر داده بود که علی رغم تشریع و ابلاغ

این مهم، غصب خلافت باعث خواهد شد تا تحقق تمدن الهی، به دوران ظهور و رجعت موکول شود که توضیح این مطلب در ادامه مباحث خواهد آمد.

امروز نیز نظام جمهوری اسلامی توانسته فرهنگ کفرستیزی را به عنوان رکن بعثت نبی اکرم (ص) دوباره زنده کند و با ایستادگی در برابر امریکا و اسرائیل، از دارالاسلام و امت اسلامی دفاع نماید. این در حالی است که طبق آمار سال ۹۴، بودجه نظامی جمهوری اسلامی ایران ۱۲ میلیارد دلار بود و بودجه نظامی آمریکا - که مظهر کفر و شرک مدرن است - ۶۰۰ میلیارد دلار! یعنی ملت ایران با تکیه به نبی اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) در مقابل قدرت هایی ایستاده است که توانایی نظامی آنان، ۵۰ برابر نظام اسلامی است. در واقع امنیت کشور ایران نیز حاصل عمل به مأموریت اصلی نبی اکرم (ص) در کفرستیزی و احیاء آن است؛ چرا که جامعه ایمانی در برابر کفار هیچگونه امنیت جانی ندارند و اولین گزینه کفار در برابر جامعه الهی، چیزی جز حذف فیزیکی نیست: «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (یس/۱۸). از این رو بعد از سی و چند سال و تنها هنگامی که از راهکارهای نظامی و امنیتی مأیوس شدند، مذاکره با نظام اسلامی را پذیرفتند. در واقع باید دانست که هر امنیتی که برای جامعه ایمانی حاصل می شود، فقط به برکت «مبارزه با کفار» و «دفاع از کلمه توحید» و احیاء این رکن از فرهنگ بعثت است و نباید امنیتی را که نظام اسلامی فراهم کرده است، به معنای مادی آن که در بسیاری کشورها وجود دارد، تأویل کرد.

خلاصه مبحث ششم

علاوه بر مأموریت مختص به نبی اکرم (ص) مبنی بر «برچیدن بت پرستی جلی از روی کره زمین» - که تفصیل آن در مبحث گذشته بیان شد - مأموریت دیگری نیز به ایشان اختصاص داشت و آن، ختم نبوت و بیان احکام سعادت بشر تا روز قیامت بود؛ احکامی که تمامی نیازهای مادی و معنوی بشر را بر محور امامت تأمین می‌کرد و این حقیقت، معنایی جز تشریع احکام «تمدن الهی» نداشت. در واقع آیاتی چون «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ» (اعراف/۹۶) و روایات ذیل آن، اشاره به این واقعیت دارد که اگر مردم در مسیر جامعه الهی و حکومت دینی ثابت قدم بودند و این راه را با محوریت امیرالمومنین (ع) و پذیرش ولایت ایشان ادامه می‌دادند، تمام نیازهای مادی و معنوی آنان با قدرت الهی و علم نبوی و علوی برطرف می‌شد و بشریت امروزه ناچار نبود تا برای بهره‌مندی از ظرفیت‌های طبیعت و دستیابی به رفاه، تن به این همه ریاضات مادی بدهد و بالتبع مظلومی را که در این روند بر او روا داشته شده، بپذیرد. پس تکیه به دستاوردهای بشری و پیشرفت‌های تکنولوژیک برای تحقیر جامعه مؤمنین، ناشی از جهل به تشریع تمدن الهی است و عدم تحقق این تمدن نورانی و عدم دسترسی به برکات آن، به دلیل إعراض بشر از دستگاه الهی است. در

واقع خدای متعال از ابتدای بعثت به نبی اکرم (ص) خبر داد که مسلمین، امر ولایت و امامت را نمی‌پذیرند و تمدن الهی علی‌رغم تشریع، محقق نخواهد شد؛ مگر در عالم ظهور و رجعت. چرا که بشریت تنها در آن دوران است که زندگی بر محور ذوات مقدسه معصومین را پذیرا خواهد شد.

در همین راستا نباید گمان کرد که غضب ولایت و انکار امامت به صورت دفعی و پس از رحلت نبی اکرم (ص) واقع شده بلکه شواهد متعدد تاریخی نشان می‌دهد که غاصبین با تکیه بر فرهنگ قبیله‌گرایی و روش‌های مرسوم در تئوری قدرت، در همان زمان حیات پیامبر اکرم (ص) موفق شده بودند همراهی خواص و تمایلات عمومی را به سوی خود جلب کنند و لذا امیرالمومنین (ع) را در اوج انزوا و فشار قرار دادند و حکومت را به دست گرفتند. علی‌رغم این وضعیت، امیرالمومنین (ع) به تنهایی و با حضور و موضع‌گیری فعال در جامعه و تاکید بر کفرستیزی به عنوان فرهنگ بعثت، موفق شد غاصبین را به ادامه جهاد با کفار مجبور کند تا مأموریت پیامبر اکرم (ص) مبنی بر محو کفر جلیّ از جهان و تأمین امنیت برای کلمه توحید و نبوت محقق شود؛ تا جایی که دو امپراطوری ایران و روم که ابرقدرت جهانی محسوب می‌شدند، توسط سپاه خلفا دچار فروپاشی شدند.

بر این اساس و با توجه به سیر مأموریت‌های رسولان الهی برای تشکیل «امت، حکومت، تمدن» در فلسفه تاریخ انبیاء، روشن می‌شود که قرآن کریم بیش از هر چیز، مبّین احکام «امت و حکومت و تمدن الهی» است. لذا مهم‌ترین تأویل و تحریفی هم که نسبت به قرآن کریم انجام شد، تحریف احکام «امت و حکومت و تمدن» بود: منافقین با

تأویل در احکام وحدت کلمه جامعه، آن را به جماعت مسلمین منتسب کردند؛ در حالی که جماعت مسلمین در صورتی که از اراده الهی تبعیت کند، ارزشمند خواهد بود. احکام حکومت و تعیین حاکم را بر اساس شورا و نظر اهل حل و عقد بنیان گذاشتند در حالی که این امر منوط به نص نبوی بود. احکام تمدن الهی را واژگونه کردند و روابط تمدنی در ایران و روم را وارد جامعه اسلامی کردند و روکشی از ظواهر مذهب بر آن کشیدند. لذا ائمه اطهار (ع) همچون انبیاء گذشته، مأمور به «ضربه زدن به جامعه نفاق و مظاهر قدرت آن» و اتمام حجت بر آنان بودند اما بر اساس رضایت و علم الهی و با تکیه بر احکامی که خدای متعال برای قیام یا قعود تشریع کرده بود؛ نه بر مبنای غوغاسالاری و ابراز تهور و جسارت و... در عصر حاضر نیز هنگامی که حضرت امام (ره) از سال ۴۳ تا سال ۵۶ در اوج انزوا قرار گرفته بود و رژیم در اوج قدرت بود و جریان‌های مبارز از حضرت امام فاصله گرفته بودند، ایشان پیشنهاد مجاهدین خلق برای همکاری را نپذیرفت؛ علی‌رغم این که چنین پیشنهادی از نظر «تئوری قدرت مادی»، بهترین فضا برای خروج ایشان از انزوا محسوب می‌شد. زیرا آن ابرمرد الهی به دنبال قیام بر اساس اراده الهی و احکام نورانی اسلام بود و نه دستیابی به قدرت بر اساس روش‌های مادی و اخلاق الحادی.

خلاصه مبحث هفتم

علی‌رغم غصب خلافت، امیرالمومنین (ع) به تنهایی و با حضور و موضع‌گیری فعال در جامعه و تاکید بر کفرستیزی به عنوان فرهنگ بعثت، موفق شد غاصبین و منافقین را به ادامه جهاد با کفار مجبور کند تا مأموریت پیامبر اکرم (ص) مبنی بر محو کفر جلیّ از جهان و تأمین امنیت برای کلمه توحید و نبوت محقق شد؛ تا جایی که دو امپراطوری ایران و روم که ابرقدرت جهانی محسوب می‌شدند، توسط سپاه خلفا دچار فروپاشی شدند. البته میل و گرایش جامعه نفاق به دنیاپرستی و انحراف و بازگشت از مسیر حق، کمتر از منافقین امت موسوی و عیسوی نبود اما به دلیل مقاومت آل‌الله، منافقین امت اسلامی جرأت نکردند دست از ظواهر توحید و نبوت و فرهنگ جهاد با کفار بردارند تا به این صورت، حکومت خود را حفظ کنند و مردمی که به کفرستیزی خو گرفته بودند، دوباره بر محور امیرالمومنین (ع) جمع نشوند. به عبارت دیگر، امیرالمومنین (ع) با رفتار بی‌نظیر خود، همزمان با دست‌کشیدن از حق خود و عدم مبادرت به قیام، توازن قدرت بین سه نظام «کفر، نفاق و ایمان» را به نحوی مدیریت نمود که کفار به دست منافقین نابود شوند و همزمان، دستگاه ایمان و هدایت نیز حفظ شود. به نظر می‌رسد همین

تحلیل است که می‌تواند گزاره معروف «امیرالمومنین برای حفظ اصل اسلام سکوت کرد» را به درستی تفسیر کند؛ زیرا «اصل اسلام» در آن شرایط، تحقق وعده خدای متعال به ۱۲۴ هزار پیامبر مبنی بر تأمین امنیت برای کلمه توحید و نبوت در سطح جهانی و محبوبت پرستی از کره زمین توسط پیامبر آخرالزمان است و منافقین نیز در مقابل حفظ حاکمیت خود، پذیرفته بودند که این آرمان بعثت را ادامه دهند. و الا حضرت علی (ع) به علم الهی می‌دانست که «اصل اسلام به معنای تحقق ولایت و امامت»، به دلیل اعراض و روگردانی مردم محقق نخواهد شد. در واقع اراده الهی بر این قرار گرفته بود که غلبه کفر بر جهان پایان پیدا کند و بشریت - و لو با تکیه به ادبیات نفاق - کلمه توحید و نبوت را به رسمیت بشناسد. البته این رفتار نیازمند به علم بسیار پیچیده‌ای است که بر «ظرفیت دستگاه کفر» و «ظرفیت دستگاه نفاق» و «ظرفیت دستگاه ایمان» و نحوه برخورد با هر یک در جهت تحقق اراده خدای متعال در مسیر تاریخ، مُشرف باشد. به همین دلیل است که پس از بعثت نبی اکرم (ص) شکل آیات و معجزات الهی تغییر کرده است و اگر انبیاء گذشته به همراه آیات الهی (ناقه صالح و عصای موسی و...) مبعوث شدند تا بر مردم اتمام حجت کنند، دیگر این نفس نفیس اهل بیت (ع) و موضع‌گیری‌های اجتماعی و تاریخی آنان در مدیریت دستگاه کفر و نفاق و ایمان بود که با مردم اتمام حجت می‌کرد و معجزه الهی محسوب می‌شد. یعنی آیات و معجزات الهی از شکل حسی و فیزیکی در زمان انبیاء سلف، به شکل علمی و انسانی (استقرار روح القدس در وجود مقدس ائمه) در آمد.

باید توجه داشت که در زمان خلافت عثمان، به دلیل فتوحات سپاه اسلام و آشنایی آن‌ها با تمدن مادی روم و ایران، فرهنگ رفاه‌طلبی و کاخ‌نشینی وارد جامعه اسلامی شد. یعنی برخلاف سنت شیخین، سبک زندگی مادی موجود در ایران و روم - و به تعبیر امروزی آن، زندگی آمریکایی - ترویج شد و موجبات خشم و شورش جامعه را فراهم آورد و مردم از امیرالمومنین (ع) درخواست کردند که حاکمیت جامعه اسلامی را بپذیرد. البته پذیرش حکومت از سوی ایشان به معنای تشکیل حکومتی با تکیه بر جامعه ناب اسلامی نبود. لذا با آغاز حکومت علی (ع) همان کسانی که به روابط نفاق‌آلود در سیاست و تنوری قدرت مادی انس گرفته بودند، مدیریت امیرالمومنین (ع) را به چالش کشیدند و با تحمیل سه جنگ و پراکنده کردن مردم از حول ایشان، زمینه شهادت علی (ع) را فراهم کردند. همچنان‌که امام حسن مجتبی (ع) نیز پس از مدت کوتاهی ناچار به صلح با معاویه شد و با قتل اصحاب و یاران و لعن پدر بزرگوارشان بر منابر، در اوج فشار و انزوا قرار گرفت.

حال و براساس تحلیل کلی که از رفتار ائمه معصومین (ع) در مباحث گذشته ارائه شد، می‌توان به تبیین صحیح و دقیقی از واقعه عاشورا دست یافت: معاویه با همه بغضی که نسبت به نبی اکرم (ص) و حتی بُردن نام ایشان در مأذنه‌ها داشت و علی‌رغم تمهیدات همه‌جانبه‌ای که برای سلطنت یزید و بیعت مردم با او انجام داده بود، در هنگام هلاکت به پسرش سفارش کرد تا علناً به دنبال حذف فیزیکی اباعبدالله‌الحسین (ع) نباشد و رویه ده ساله او در مورد امام حسین (ع) را ادامه دهد. اما یزید تنها چند روز بعد از هلاکت معاویه در نامه‌ای به فرماندار مدینه به او دستور داد که از اباعبدالله (ع) بیعت بگیرد و در

صورت امتناع آن حضرت، ایشان را به قتل رساند. به نظر می‌رسد این دستور برای آن بود که پوسته‌ی به جا مانده از دین در حکومت نفاق هم از بین برود و با نفی توحید و نبوت و فرهنگ بعثت - که در اباعبدالله‌الحسین (ع) متجسم بود - نهایتاً کفر علنی شود تا یزید و دوستانش به راحتی به شهوات و امیال دنیایی‌شان برسند؛ و الا او می‌توانست ابتدائاً حرکات حضرت را زیر نظر بگیرد و در صورت ادامه روال گذشته امام حسین (ع) (عدم فعالیت سیاسی برای کسب قدرت) متعرض ایشان نشود؛ یا می‌توانست پیشنهاد پایداری بر پیمان صلح را درخواست کند و در سایه آن، امنیت جانی امام حسین (ع) را حداقل به عنوان ذریه‌ای از رسول خدا (ص) - که از خلافت دست برداشته و حرکت سیاسی برای رسیدن به قدرت ندارد - به رسمیت بشناسد.

لذا منخیر ساختن امام بین بیعت و شهادت، به معنای شکل‌گیری رفتاری خطرناک و بی‌سابقه در دستگاه جور و نفاق بود که همه‌ی عقلانیت‌ها به خوبی آن را درک می‌کردند اما نمی‌خواستند آن را بپذیرند. به عبارت دیگر و براساس مباحث گذشته، همه باید به خوبی درک می‌کردند که کانون فرهنگ بعثت، اباعبدالله‌الحسین (ع) است که یزید او را تهدید به قتل کرده بود و در حالی که امام هیچ حرکت سیاسی برای کسب قدرت نداشته، این تهدید نمی‌تواند انگیزه‌ای جز از بین بردن فرهنگ بعثت و نابودی کلمه توحید و نبوت و بازگرداندن امت به کفر جلی و جاهلیت اولی و انهدام دستاوردهای نبی اکرم (ص) در تأمین امنیت برای خداپرستی (پس از ۶۸۰۰ سال غلبه کفار بر زمین) داشته باشد. از همین رو در فاصله بسیار کمی از مرگ معاویه و ابلاغ‌نامه از طرف یزید برای بیعت یا قتل، امام تصمیم گرفت قصد یزید برای بازگشت به فرهنگ جاهلیت و کفر جلی را برای

همگان افشا کند. اولین گام برای افشا، خروج کاروان چند صد نفره امام از مدینه بود تا به مردم نشان دهد اقامه‌کننده فرهنگ بعثت در مدینه - به‌عنوان مرکز صحابه پیامبر(ص) - امنیت جانی ندارد؛ شاید با این کار حساسیت‌ها در مدینه برای دفاع از ایشان تحریک شود؛ که پاسخی به این اتمام حجت داده نشد. در واقع سکوت مردم مدینه به این معنا بود که آنان تبلیغات بنی‌امیه را پذیرفته‌اند و می‌پندارند که دعوای ائمه هدی و بنی‌امیه بر سر قدرت است و نه بر سر حق و باطل؛ در حالی که همراه کردن مخدرات و اطفال با کاروان در خروج از مدینه توسط امام معنایی جز این نداشت که دعوا بر سر حفظ اصل اسلام است که در آن، سنّ و جنسیت شرط نیست و همه نسبت به آن مکلف‌اند. این در حالی بود که امام با توجه به قدرتی که در مدینه داشت، می‌توانست براساس تئوری قدرت متداول دست به قیام بزند و از بهترین فرصت برای کار سیاسی و کسب قدرت در مدینه و تصرف آسان دارالخلافه - با توجه به قدرت و جنگاوری بنی‌هاشم و همراهان امام در برابر نیروی نظامی استانداری مدینه - اقدام کند؛ اما امام این کار را انجام نداد و این نشان می‌دهد که هدف ایشان، حفظ فرهنگ بعثت و افشاء کفر یزید و اثبات ضدیت او حتی با فرهنگ شیخین بوده و نه ایجاد حکومت که به‌دلیل فقدان اُمت دینی، قطعاً پایدار نمی‌مانده است. به همین دلیل مگّه به‌عنوان مقصد انتخاب شد تا طبق اعتقادات جامعه اسلامی مبنی بر تقدّس مگّه و امنیت مسلمانان در آن، امنیتی برای زندگی آل‌الله علیهم‌السلام فراهم شود اما با ورود یک گروه برای ترور امام در بیت‌الله‌الحرام به دستور یزید، بار دیگر چهره پلید یزید برای مردم روشن گشته و اتمام حجت شد. یعنی یزید به مکه و حرمت آن به‌عنوان یکی از ارکان دین اعتقاد نداشته و نیز تنها ذریه باقیمانده از

رسول خدا (ص) را مسلمان نمی‌داند که به دنبال قتل او در حرم الهی است. این اتمام حجت بزرگ در مقابل دیدگان حجاج از تمام جهان اسلام اتفاق افتد؛ یعنی تعداد زیادی از زائرین بیت‌الله‌الحرام که دارای استطاعت مالی و قدرت و فهم سیاسی و معرفتی و درک عبادی بودند و هنوز به دستاوردهای فرهنگ بعثت و قیام پیامبر (ص) توجه داشتند، با این حوادث در مکه روبرو شده و اعتنا نکردند. در واقع امام در مقابل چنین فضایی و در روز ترویه و در حالی که همگان عزم اعمال حج کرده‌اند، از مکه خارج شد و دلیل آن را توطئه یزید برای قتل خود و حفظ حرمت حرم اعلام کرد. پس در حدود بیش از چهار ماه اقامت امام در مکه و علی‌رغم سیل نامه‌های کوفیان به ایشان و دعوت برای حرکت به سمت عراق، اباعبدالله (ع) در چنین زمانی تصمیم به خروج از مکه گرفت و این بزرگ‌ترین فریاد و بالاترین حجت بر امت اسلامی بود تا اولاً عزم یزید برای هدم همه ظواهر اسلام و نابودی آخرین سنگر دینداری واضح شد و ثانیاً عدم امنیت جانی ذریه رسول خدا در خانه خدا اعلام گردد.

پس از شهادت امام حسین (ع) و همه خاندان و اصحاب تا زمان رسیدن کاروان اسرا به کوفه، دشمن هنوز به ادبیات دین تکیه می‌کرد اما در شام بود که یزید نیت خود را آشکار کرد و در شعری که سرود، کفرش را علنی نمود و تصریح کرد که: «بنی‌هاشم به بازی قدرت مشغول بود و اساساً وحی‌ای نازل نشده و من انتقام خون اجداد کافرم در جنگ بدر را گرفتم!» در این جاست که امام سجاد (ع) و حضرت زینب سلام‌الله‌علیها بر اعتقادات مردم و حساسیت‌های آنان نسبت به خداپرستی و قرآن و فرهنگ نبوت دست گذاشتند و با تکیه بر فرهنگ بعثت، با یزید محاجه کرده و فضای مجلس را دگرگون

کردند به نحوی که یزید که چندی پیش، کفرش را علنی کرده بود بلافاصله عقب‌نشینی کرده و برای نجات خود و کنترل فضای پایتخت، به ادبیات اسلام برگشت. لذا با قیام امام حسین (ع) حرکت پیامبر مکرم اسلام (ص)، تثبیت گشت و معلوم شد که رفتار یزید، کافران و بر ضدّ خداپرستی و براساس کفر جلیّ است و نمی‌توان با خشونت و درعلن، کانون بعثت و دستاورد نبی اکرم (ص) را از بین برد و امت دینی را به جاهلیت اولی بازگرداند و تقیه‌ی ائمه هدی تنها در برابر نفاق است اما در برابر بازگشت کفر ساکت نمی‌نشینند.

خلاصه مبحث هشتم

پس از آن که گفته شد در این دنیا سه نظام «کفر، نفاق و ایمان» شکل می‌گیرند و هر یک برای دستیابی به اهداف خود لاجرم به دنبال ساخت «امت، حکومت و تمدن» هستند، باید به یک تقسیم‌بندی مهم دیگر در فلسفه تاریخ الهی توجه کرد: تاریخ دنیا دارای سه سرفصل اصلی است. دوره اول از هبوط حضرت آدم (ع) تا بعثت نبی اکرم (ص)، دوره دوم از بعثت نبی اکرم (ص) تا ظهور حضرت ولی عصر (عج) و دوره سوم از ظهور حضرت ولی عصر (عج) تا روز قیامت است. ملاک تقسیم فوق، تفاوت جنسِ شیطنت‌ها و در مقابل، اختلاف سنخ آیات و معجزات و امتحانات الهی در هر دوره است: در دوره اول، شیطنت‌های دستگاه طغیان از سنخ امور حسی است که آیات الهی نیز به تناسب آن «حسی» است؛ در دوره دوم شیطنت‌های دستگاه کفر و نفاق، عقلی و تحلیلی است که آیات الهی نیز به تناسب آن «عقلی» است و در دوره سوم، شیطنت‌های نظام کفر و نفاق شهودی است که آیات الهی نیز به تناسب آن «شهودی» است. لذا آیاتی که از انبیاء سلف و در دوره اول صادر شده، از سنخ امور «حسی» است؛ مانند طوفان نوح و سرد شدن آتش بر ابراهیم و عصای موسی و زنده کردن مردگان توسط عیسی. اما در دوره دوم، نبی اکرم (ص) بخلاف انبیاء گذشته، «قرآن» را که از سنخ ادبیات و عقلانیت و

علم و درک و فهم است، به عنوان معجزه اصلی خود معرفی می کند. با دقت در روایات عصر ظهور (دوره سوم) نیز روشن می شود که سبک زندگی مردم از طریق امور شهودی انجام می گیرد و کرامات در آن دوره بین عموم مردم تعمیم می یابد.

بر اساس این تبیین از فلسفه تاریخ، باید توجه داشت که در دوره دوم تاریخ، منافقین با تأویل و تحریف آیات قرآن و سنت پیامبر، فتنه های عقلی را به وجود آوردند و امتحانات جامعه ایمانی را رقم زدند و لذا در برابر شیطنتهای ائمه نفاق بعد از رحلت نبی اکرم (ص)، موضع گیری های ائمه هدی در قالب آیات عقلانی، موجب هدایت یا اتمام حجت بر مردم می شد. لذا به برکت قیام عاشورا و دستاوردهای آن (جلوگیری بازگشت جامعه اسلامی به کفر جلی) «امنیت سیاسی» برای ائمه بعدی به وجود آمد و از خلفای جور، جرأت کشتن علنی ائمه هدی سلب شد. لذا از امام سجاد (ع) تا زمان امام صادق (ع) با استفاده از این امنیت سیاسی، مبارزه فرهنگی و عقلی و تحلیلی با دستگاه نفاق آغاز شد و تمام روایات نبی اکرم (ص) در تفسیر و ترجمه قرآن - که با محوریت ولایت و امامت بود و خلیفه دوم آن ها را سوزانده بود - احیاء گردید و دین حقیقی و اسلام ناب منتشر شد. لذا طرح احادیث و روایات توسط ائمه، ضربه بزرگی به جامعه نفاق و حاکمیت منافقین بود که دین را تأویل کرده بودند و از این رو، ائمه بعدی تحت کنترل شدید دستگاه و دچار تبعید و زندان و حصر شدند. این مبارزه فرهنگی، «افشاسازی دستگاه نفاق و ضربه زدن به وحدت کلمه و حاکمیت آن» بود که در خلال آن، زمینه هایی برای شکل گیری امت شیعه فراهم گردید. با این حال شیعه نتوانست از ائمه هدی در مقابل دستگاه نفاق دفاع کند و علی رغم تقید به احکام فردی، موفق نشد در امتحانات

اجتماعی و حکومتی از عقلانیت موجود و تأویلی که در احکام امت و حکومت و تمدن رخ داده بود، فاصله بگیرد و با عقلانیت الهی ائمه همراه شود که یکی از نمونه‌های فراگیری قیام‌های علویان در دوران امام رضا(ع) علی‌رغم مخالفت امام با آن بود. این روند تا بدان جا ادامه یافت که مدت امامت امام حسن عسکری(ع) تنها ۶ سال بود و شیعه نتوانست از حقی اولیه‌ای مانند حیات امام خود محافظت کند. لذا إعراض امت از ولایت اهل بیت (ع) از یک سو و ناتوانی محبین در همراهی با عقلانیت الهی آن بزرگواران برای عبور از امتحانات اجتماعی، منجر به «غیبت کبری» شد و دورانی آغاز گردید که پرچم دین‌داری به «عقلانیت غیر معصوم» یعنی تفقه نواب عام حضرت ولی عصر(عج) سپرده شد. یعنی امتحانات جامعه شیعه پس از غیبت تا دوران ظهور، همراهی با عقلانیت‌های غیر معصوم در عبور از امتحانات «امت و حکومت و تمدن» در مقابله با دستگاه کفر و نفاق است و در صورت سربلندی در این امتحانات است که ثابت می‌شود شیعه به ظرفیت همراهی با امام معصوم رسیده و در این صورت، مقدمات ظهور حضرت ولی عصر (عج) فراهم می‌گردد.

با آغاز غیبت کبری، نواب عام حضرت ولی عصر(عج) نیز همان موضعی که ائمه معصومین(ع) در برابر جامعه نفاق و جامعه کفر داشتند را در زمان خود ادامه دادند. چون بعد از غیبت امام زمان(ع) خلفا در قالب امپراطوری‌های اسلامی و تا مدت هزار سال، امنیت را برای کلمه توحید و نبوت تامین کردند و با دفاع از دارالاسلام، جهاد با کفار را تداوم بخشیدند و به نشر و ترویج ظواهر اسلام پرداختند. لذا به موازات آن‌ها وظیفه نواب عام، چیزی جز تقیه نسبت به جامعه نفاق و حفظ و انتقال روایات اهل بیت و

تفقه در آن‌ها نبود. اما وقتی حکومت نفاق پرچم دفاع از اسلام را زمین گذاشت و همانند یزید قصد بازگشت به کفر جلی را کرد، فقهای شیعه به تأسی از قیام اباعبدالله (ع) موظف به قیام در برابر هجمه کفر شدند تا دستاوردهای بعثت در حفظ امنیت برای کلمه توحید و حضور اسلام در معادلات جهانی پایمال نشود. در واقع با شکل‌گیری رنسانس در غرب، کفار با تغییر در منطق و فلسفه، قدرت جدیدی برای تصرف در طبیعت به دست آوردند و محصولاتی تولید شد که ارضاء شهوات مادی را در مقیاس جدیدی فراهم می‌کرد. لذا پس از استعمار علنی، «استعمار پنهان» شکل گرفت یعنی با تبلیغ محصولات تمدن جدید و کارآمدی‌های آن‌ها کشورهای جهان با اراده خود به سمت کشورهای صاحب صنعت متمایل شدند و برای دستیابی به رفاه، تمام مقدورات خود را در اختیار آن‌ها قرار دادند. پس از آنجا که دستگاه نفاق همانند کفر به دنبال دنیاپرستی است، هنگامی که امپراطوری‌های عثمانی با ارتقاء مقیاس شهوت در غرب مواجه شدند، پرچم دفاع از اسلام را کنار گذاشته و برای دستیابی به رفاه مادی به سراغ زندگی مسالمت‌آمیز با کفر رفتند و از درون دچار اضمحلال شدند و امپراطوری عثمانی بعد از شکست در جنگ جهانی اول، به ۵۰ کشور تجزیه شد و امت اسلام در برابر هجمه کفر مدرن، بی‌دفاع ماند.

در نتیجه فقهای عظام شیعه موظف به قیام در برابر کفر و جاهلیت مدرن شدند؛ همانطور که سیدالشهداء (ع) در برابر کفر یزید و تلاش او برای بازگرداندن امت اسلامی به کفر و جاهلیت اولی موظف به قیام شد. از این‌رو، نهضت‌هایی چون نهضت تنباکو، نهضت مشروطه، نهضت ملی‌شدن نفت شکل گرفت و در اوج و تکامل خود، به نهضت

حضرت امام خمینی و پیروزی انقلاب اسلامی منجر شد. البته جاهلیت اولی، افراد را صرفاً به دلیل اعتقاد به توحید و نبوت از بین می‌برد اما جاهلیت مدرن، از طریق تبدیل «رفاه مادی و روزافزون» به هدف جوامع و با تکیه بر استراتژی‌های جهانی و اسناد بین‌المللی، دنیاپرستی را به صورتی عمیق و پیچیده محقق می‌کند و بشریت را در برابر کفر علمی و عقلانی قرار داده که این مهم در مباحث بعدی تشریح خواهد شد.

خلاصه مبحث نهم

برای آن که روشن شود چرا سبک زندگی غربی که امروزه تمامی جهان را فراگرفته، در این سلسله مباحث به عنوان «جاهلیت مدرن» و بت پرستی جدید معرفی شده است، باید به این نکته توجه کرد که گرچه برخلاف جاهلیت اولی - که قتل و کشتار معتقدین به توحید و نبوت را سرلوحه خود قرار داده بود - در جاهلیت مدرن، برخوردی با اعتقادات و مذهب فرد انجام نمی شود، اما «دنیاپرستی» - به عنوان مبنای تعریف کفر - به شکل پیچیده و جدیدی محقق می شود؛ یعنی «رفاه دائم التزاید و روزافزون» به «هدف جوامع» تبدیل شده است؛ امری که در گزاره های دینی، از آن به خوض در دنیا و غرق شدن در شهوات تعبیر شده است. در واقع تمدن غربی با ارائه ی این سبک زندگی، همهی بشریت را دعوت می کند تا بر محور رفاه و لذت دور هم جمع شوند و زندگی خوشی را برای خود و دیگران فراهم کنند. همزمان ادعا می شود که در این شیوه ی زندگی، همهی فرهنگ ها و اقوام و مذاهب و ادیان محترم شمرده می شوند تا در سایه ی این احترام، همگان به یک زندگی مرفه و مدرن دست پیدا کنند. این در حالی است که احترام یکسان به موحد و مشرک و ملحد در واقع به معنای آن است که هیچ یک از آنها احترام ندارند بلکه تنها امر محترم و مقدس، «دین دنیاپرستی» و آیینی است که دستیابی به رفاه را نتیجه می دهد.

یعنی در دنیای مدرن، ادیان به مثابه خرده فرهنگی هستند که باید در فرهنگ توسعه منحل شده و از آن تبعیت کند تا جامعه در راستای هدف واحد (رفاه دائم التزاید) هماهنگ شود. پس گرچه در جاهلیت اولی، صرف اعتقاد افراد به خدای متعال و انبیاء جرم شمرده می شد و به شدت مورد برخورد قرار می گرفت اما در جاهلیت مدرن، کفر به شکل پیچیده درآمده و برخوردی با اعتقادات فردی ندارد بلکه انکار خدای متعال و استغنائی از وحی را در تعیین سرنوشت اجتماعی بشر جاری کرده است و لذا در هیچ یک از اسناد جهانی و قواعد بین المللی و استراتژی های توسعه و هدف گذاری برای جوامع، حتی کلمه ای از ادبیات دینی به رسمیت شناخته نشده است بلکه عشق بازی با دنیا و تلذذ از آن، مبنای تصمیم گیری اجتماعی و حرکت جامعه قرار گرفته و دنیاپرستی (اِسْتَحْبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ)، به بستری برای پرورش عینی عموم مردم تبدیل شده است. لذا هر نوع اعتقادی محترم شمرده می شود چرا که این سطح از باور فردی، نه تنها اختلالی در عرصه فوق ایجاد نمی کند بلکه در ساختارهای عینی منحل می شود. به عبارت دیگر هنگامی که همگان بر زندگی مرفّه به عنوان آرمان مشترک توافق کردند، روشن است که دستیابی به این هدف مشترک، محتاج ضابطه و قاعده است. در واقع سازمان ملل به این دلیل تأسیس شده که برای رسیدن به سبک زندگی مرفّه و مدرن در سرتاسر جهان، با تعیین «تکلیف» های مربوط به این هدف، به «تطبیق» آن تعاریف و تکالیف بر وضعیت کشورها مبادرت کند و اگر کشوری نظم لازم برای رسیدن به رفاه و لذّت دائم التزاید را مختل کند و قواعد تولید ثروت را زیر پا بگذارد، با ارجاع مسأله به شورای امنیت، در مورد مجازات آن کشور از طریق جنگ، تحریم و... تصمیم گیری نماید. لذا علی رغم

ادعای آزادی ادیان و مذاهب و فرهنگ‌ها در سبک زندگی موجود، آنچه ابدا پذیرفته نمی‌شود و به شدت با آن برخورد می‌شود، ایجاد مانع در مقابل این نظم‌ها و قواعد مادی در عرصه جهانی و بین‌المللی و ملی است.

در همین راستا، با شکل‌گیری رنسانس و تولید کالاهای جدید و دستیابی بشر به سطحی بی‌سابقه از رفاه و کارآمدی، همه کشورها و ملت‌ها شیفته آن شده و خواستار بهره‌مندی از این سبک زندگی و کالاهای برآمده از آن شده‌اند. روشن است که در این صورت، کشورها برای تعمیر کالاهای و مونتاژ آن‌ها نیازمند به واردات کارخانه و علم و تکنولوژی مرتبط خواهند بود و لازم است تا نیروی انسانی مسلط بر این امور پرورش پیدا کند و لذا تحول در آموزش و پرورش و آموزش عالی نیز ضرورت می‌یابد. همچنان‌که ایجاد زیرساخت‌های فیزیکی از قبیل جاده‌ها، ترمینال‌های هوایی، شبکه‌ی بانکی و مخابراتی... لازم خواهد شد. در واقع پس از ورود کالاها - که به‌مثابه سخت‌افزار تلقی می‌شوند - و برای حفظ و نگهداری و ارتقاء آن‌ها، ضرورت وجود یک دستگاه مدیریتی مطرح می‌شود که به آن «نرم‌افزار» گفته می‌شود. لذا واردات سخت‌افزار بدون واردات نرم‌افزار عملاً امکان‌پذیر نیست و با ورود محصولات و کالاها، نه تنها ساختارهای علمی و مدیریتی متناسب با آن شکل می‌گیرند بلکه ساختارهای اجتماعی و حقوقی متناسب نیز پدید می‌آیند. همراه با ایجاد این رویه جدید در عرصه اقتصاد، بر هماهنگی بخش فرهنگ و بخش سیاست با بخش اقتصاد تأکید می‌شود زیرا دستیابی به رفاه همه‌جانبه بدون هماهنگی تمامی ابعاد جامعه با یکدیگر ممکن نیست و اقتصاد و رفاه باید مبنای دیگر شئون بشر قرار گیرد. لذا به کشورهای در حال توسعه توصیه می‌شود تا ثبات سیاسی

را در پیش بگیرند یعنی برای توسعه همه‌جانبه، با قطب‌های توسعه جهانی و صاحبان سرمایه و تکنولوژی در عرصه بین‌الملل روابطی صمیمانه داشته باشند و برای جبران عقب‌ماندگی وسیعی که به آن دچارند، «تقسیم کار جهانی و بین‌المللی» را بپذیرند. یعنی جایگاه یک کشور در نظام جهانی تحلیل می‌شود و نقش‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی برای آن کشور معین می‌گردد و در قالب برنامه‌هایی که توسط بانک جهانی، برنامه‌ی عمران و توسعه‌ی ملل متحد و... تدوین شده، به هیئت‌های حاکمه پیشنهاد می‌شود تا این جوامع بتوانند با سرعت دنیا در عرصه‌های تولید علم، پژوهش، صنعت، تکنولوژی، کالاها و... هماهنگ شوند. یعنی قافله‌ی تمدن و سبک زندگی غربی با سرعتی سرسام‌آور در حال حرکت است و تنها کشورهایی می‌توانند در این جاذبه و فضا قرار بگیرند که امکانات و مقدرات ملی خود را در ارتباط و وابستگی عمیق به جریان توسعه در سطح جهانی تعریف نمایند. لذا این سبک زندگی، طرح آرمان‌هایی از قبیل استقلال سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و موضع‌گیری در برابر مظالم قدرت‌های بزرگ را نمی‌پذیرد و آن را به انزوای طلبی و فقدان عقلانیت تفسیر می‌نماید. از این‌رو ویتنام به عنوان کشوری که تا چند دهه پیش، مظهر مبارزه و قهرمان مقاومت در برابر یک ابرقدرت جهانی بود، امروزه به این جمع‌بندی رسیده که اگر به دنبال زندگی مرفّه و مدرن است، باید با صاحبان این شیوه از زندگی ارتباطی عمیق برقرار کند و جنگ با امریکا تصمیمی غلط بوده که نباید هویت خود را بر اساس آن تعریف نماید. لذا شروط مختلف ایالات متحده از قبیل عدم عذرخواهی از جنایات جنگی در ویتنام را پذیرفته تا سرمایه و تکنولوژی امریکایی را وارد کند و حرکت به سوی رفاه مادی را سامان دهد.

هنگامی که ملت‌ها برای زندگی مرفه، تمامی مقدرات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی خود را در اختیار ابرقدرت‌ها قرار می‌دهند، قدرت‌های بزرگ حتی تعیین قیمت منابع (مانند نفت) را از مکانیزم عرضه و تقاضا و رقابت خارج می‌کنند و با تحمیل و فشار، قیمت انرژی‌های گران‌بها را به صورت سیاسی تعیین می‌نمایند و منابع طبیعی را این‌گونه به یغما می‌برند. در بخش نیروی انسانی، با ایجاد زمینه برای مهاجرت نخبه‌ترین عناصر به کشورهای پیشرفته، هزینه‌ی تحصیل آنان نیز توسط کشورهای کم‌توسعه‌یافته (بورسیه‌های تحصیلی) تأمین می‌شود و در نتیجه، تأمین پژوهش‌گر برای کشورهای توسعه‌یافته به صورت رایگان انجام شده و این نیروها به صورت مجانی، پیچیده‌ترین مسائل و چالش‌های جوامع پیشرفته را با ریاضت‌های شبانه‌روزی خود پاسخ می‌دهند. از سوی دیگر، از آنجا که بالاترین سطح تکنولوژی و کالا و روند بهینه‌ی آن در اختیار کشورهای پیشرفته است، اطلاع‌رسانی در مورد زمان ورود تکنولوژی جدید به بازار را به نحوی مدیریت می‌کنند که بتوانند کالاها و تکنولوژی‌هایی را که در آستانه‌ی خروج از رده هستند، به قیمت‌های گزاف به دیگر کشورها صادر کنند. هنگامی که این کالاها در کشورهای مختلف نهادینه شد، سطح جدید از کالا و تکنولوژی را به بازارهای جهانی گسیل می‌کنند. از این طریق، کشورهای کم‌توسعه‌یافته همواره چندین سال از ظرفیت جدید تکنولوژی عقب نگاه‌داشته می‌شوند تا زمینه برای فروش تکنولوژی و کالاهای قدیمی و سود سرشار حاصل از آن برای کشورهای پیشرفته از بین نرود.

خلاصه مبحث دهم

بر اساس مباحث گذشته پیرامون تبیین کفر و جاهلیت مدرن، روشن شد که فقهای عظام شیعه در شرایطی همانند شرایط اباعبدالله الحسین (ع) قرار گرفتند و برای جلوگیری از بازگشت امت اسلامی به کفر، موظف به قیام شدند و لذا حرکتهای جدیدی مانند نهضت تنباکو، نهضت مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت شکل گرفت تا به حفاظت از جامعه دینی در مقابل موضوعات عینی و ملموسی پردازد که از سبک زندگی غربی به محبین اهل بیت هجمه ور شده بود. نهضت حضرت امام خمینی نیز در تداوم این سیر، با رژیم پهلوی مواجه شد که عملاً در حال تبعیت از جاهلیت مدرن و جاری کردن آن در جامعه ایران بود. اما حضرت امام برای آغاز قیام و مبارزه در خلأ قرار نداشت بلکه در شرایطی واقع شده بود که فرهنگ مدرنیته بر جهان سیطره یافته و بر این اساس، همه فعالیت های اجتماعی از جمله مبارزه و قیام و دستیابی به قدرت سیاسی با شیوه های علمی محقق می شد. یعنی بر خلاف دوران پیش از رنسانس، این گونه نیست که یک فرد جسور و شجاع با جمع کردن عده و عده بر محور قبیله ی خود و بر مبنای روابط اجتماعی ساده و بسیط در آن عصر، با حاکمیت مقابله کند و به پیروزی برسد. در واقع انقلاب و کسب قدرت و ساقط کردن حاکمیت در قرن بیستم با معادلات علمی انجام

می‌شود که در هنگام آغاز قیام حضرت امام، دو تئوری عمده در این رابطه مطرح بود. یکی تئوری «نبرد مسلحانه» که غالباً از سوی بلوک شرق مطرح می‌شد و به سلاح و چریک وابسته بود که خرید و نگهداری سلاح و آموزش‌های مرتبط از طریق ارتباط با قدرت‌های بزرگ تأمین می‌شد. تئوری دیگر «مبارزات پارلمانی» بود که عمدتاً از سوی بلوک غرب ترویج می‌گشت و به رسانه و تحزب و حضور در انتخابات و کسب کرسی در مراکز سیاسی و رایزنی با قدرت‌های جهانی برای فشار بر حکومت مرکزی تکیه داشت و امروزه از آن با عنوان انقلاب‌های رنگین یاد می‌شود. به همین دلیل، غالب نخبگان و مبارزینی که به دنبال مقابله با سلطنت پهلوی بودند، اندیشه و عملکرد سیاسی خود را بر اساس یکی از این دو تئوری سامان می‌دادند^۱ چرا که ادراکات علمی و آشنایی با کالای رایج در بازار قدرت و سیاست، به پی‌گیری همین رویه حکم می‌کرد. در این میان، اندیشه‌ی حضرت امام برای پدید آوردن نهضت، هیچ یک از این دو مسیر علمی را بر نمی‌تابید و عرف سیاسی متداول در جهان برای کسب قدرت را نمی‌پذیرفت و به همین دلیل اکثر مبارزین و خواص، نهضت ایشان را یک حرکت کور و بدون آینده ارزیابی می‌کردند. لذا پس از قیام ۱۵ خرداد و تبعید حضرت امام به خارج از کشور، نهضت اسلامی در انزوای قرار گرفت و سایر مبارزین که معتقد به روش‌های علمی موجود بودند،

۱ . محور مبارزه مسلحانه در ایران، «چریک‌های فدایی خلق» بودند و «سازمان مجاهدین خلق» با گرایشی مذهبی در همین مسیر قرار داشت و محور مبارزه‌ی پارلمانی در کشور، «جبهه‌ی ملی» بود و «نهضت آزادی» با گرایشی مذهبی در همین راستا عمل می‌کرد.

بر موج حاصل از قیام سوار شدند اما تا سال ۵۵ همه مبارزین، با خشونت شدید رژیم سرکوب شدند.

در اوج این ناامیدی بود که با شهادت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی و اهانت رژیم به حضرت امام، قیام ۱۹ دی شکل گرفت و آتش نهضت دوباره شعله‌ور گردید. در ادامه و با تکیه به فرهنگ مذهب در گرامیداشت اربعین شهادت امام حسین علیه‌السلام، چهل‌م شهدای قم در تبریز برگزار شد و به قیام ۲۹ بهمن مردم تبریز تبدیل گشت و در چهل‌م شهدای تبریز، قیام مردم یزد رقم خورد و سپس مراسم چهل‌م شهدا در شهرهای بزرگی اصفهان و مشهد و شیراز و... امتداد یافت و به شهرهای کوچک نیز سرایت نمود و نرم‌افزار «چهل‌م‌های متوالی»، بالاخره پایتخت را در ماه مبارک رمضان به خیزش واداشت و تظاهرات بزرگی در روز عید فطر انجام گرفت و در اوج خود به قیام ۱۷ شهریور منتهی شد. پس از این قیام بود که مردم تهران و کلان‌شهرها یک روز هم حکومت نظامی را به رسمیت نشناختند و هر روز به تظاهرات و اعتصابات ادامه دادند و تمایلات و تعلقات عمومی نسبت به شاه گسسته شد و سر رشته‌ی امور از دست رژیم خارج گردید. لذا امام خمینی، انقلاب را بر اساس ادبیات قرآن و مذهب و فرهنگ عاشورا و با تکیه به عناصر مومن در مساجد و هیأت به پیروزی رساند و قدرت خدای متعال را در برابر کسانی که تنها روش‌های علمی مبارزه را کارآمد می‌دانستند، به رخ کشید و لذا رهبری قیام و انقلاب اسلامی، یک «آیه و معجزه‌ی عقلانی» است که تحلیل‌های موجود برای رهبری قیام و مبارزه و کارآمدی آن‌ها را به عجز رسانید.

همین روند پس از پیروزی انقلاب نیز در مدیریت سه عرصه «سیاسی، دفاعی و امنیتی» نیز تکرار شد زیرا کفر جهانی برخلاف شعارهای خود مبنی بر گفتگو و صلح و...، در اولین برخورد با نهضت اسلامی به حذف فیزیکی روی آورد و کودتا و جنگ تحمیلی و سایر حجمه‌های امنیتی و دفاعی را پیش گرفت. گرچه عقلانیت کلاسیک در مدیریت جنگ و امور امنیتی، حکم می‌کرد که مقابله با ارتش صدام و کنترل مبارزه مسلحانه‌ی منافقین با وجود وضعیت به هم ریخته‌ی کشور پس از انقلاب و حمایت جهانی از مهاجمان، ممکن نیست اما حضرت امام با تکیه به عقلانیت الهی، رو به «نهادسازی انقلابی» آورد. به عنوان نمونه، سیستم امنیتی و اطلاعاتی کشور - که در تمامی دنیا از محرمانه‌ترین و بسته‌ترین دستگاه‌هاست - با مشارکت عموم مردم انقلابی پی‌ریزی شد و «اطلاعات سی و شش میلیونی» به نحوی مستقل از شبکه‌های اطلاعاتی و امنیتی در منطقه و جهان پدید آمد. علاوه بر این، حضرت امام با تکیه به فرهنگ مذهب، شرایطی را فراهم آورد که در عرصه‌ی دفاعی و برخلاف دکترین نظامی متداول در غرب و شرق - که با تکیه بر سخت‌افزارهای پیچیده، بر «نسل‌کشی، تخریب زیرساخت‌ها و سپس مقابله با ماشین جنگی یک کشور» مبتنی است - جنگ اخلاقی بر اساس نیروهای مردمی (ارتش بیست میلیونی و سپاه پاسداران) سامان گرفت و معادلات نظامی سخت‌افزار محور در برابر نیروی ایمان عناصر شهادت طلب و ابتکارهای عملیاتی برآمده از آن به چالش کشیده شد و به جای نسل‌کشی و نابودی زیرساخت‌ها، بر ماشین جنگی قدرت متجاوز تمرکز کرد. همچنان که برای بسیج مردم و در صحنه نگه داشتن آن‌ها در جهت مقابله با حجمه‌های سیاسی کفر مدرن و ایادی داخلی آن، از فرهنگ «تحزب

مادی» استفاده نشد بلکه تحزب الهی به صورت عملی و وجدانی و غیرتخصصی، در نمازهای جمعه و هیأت و مساجد جریان پیدا کرد. به این صورت بود که با مقاومت حضرت امام و همراهی مردم، سبک زندگی سیاسی جدیدی (که به عنوان خط امام معروف است) بنیان گذاشته شد که با فتوحات مختلف، توانست ریسمان‌هایی را که فرعونیان در برابر انقلاب اسلامی قرار دادند ببلعد و باطل السحر دکترین‌های سیاسی و امنیتی و دفاعی مدرن و افشاگر ناکارآمدی آن‌ها در مقابل قدرت ایمانی شود و با ایجاد وحدت ملی در داخل و تولید جرأت روحی در جهان اسلام، ابرقدرت‌ها و ائمه‌ی کفر را از مقابله‌ی سخت و برخورد مستقیم با جمهوری اسلامی مأیوس و پشیمان کند. البته کسانی که با تئوری قدرت مادی انس گرفته بودند، تمامی این رفتارها را غیرعلمی و غیرعقلانی می‌دانستند و آن را موجب انزوای کشور و نابودی زندگی مادی مردم ارزیابی می‌کردند و لذا در مقابل امام و یاران ایشان موضع گرفتند و به انقلاب و نظام ضربه‌های گوناگونی وارد کردند. بنابراین برای تثبیت این خط الهی، هزینه‌های سنگینی همچون سقوط دو دولت بازرگان و بنی صدر و شهادت جمع زیادی از یاران امام و ارکان انقلاب همچون شهیدان بهشتی، رجایی، باهنر و... پرداخت شد اما با نصرت الهی و هوشمندی امام در شکستن معادلات مادی و همراهی مردم، این راه نورانی حفظ شد.

خلاصه مبحث یازدهم

پس از تحلیل قیام حضرت امام و مدیریت ایشان در برابر چالش‌های دفاعی و امنیتی و سیاسی و تبیین کیفیت جریان معجزات عقلانی در آن، باید به بیان امتحانات عقلانی دوران حاضر پرداخت؛ دورانی که در نتیجه مدیریت حضرت امام و مقام معظم رهبری، نظام اسلامی عملاً از نظر سیاسی تثبیت شده و در مقابل مدیریت عرصه‌های فرهنگی و اقتصادی قرار گرفته و باید آرمان‌های اسلامی و مکتبی را در این عرصه‌ها محقق کند. در همین راستا و بر اساس مباحث گذشته باید توجه داشت که پرچم دین‌داری در عصر غیبت به نواب عام حضرت ولی عصر (عج) سپرده شده و آنان با تکیه به ظرفیت عقلانی خود، به استنباط وظیفه جامعه شیعه در برابر دستگاه کفر و نفاق می‌پردازند و محبین اهل بیت را از موج فشارها و فتنه‌ها عبور می‌دهند. اما این ظرفیت عقلانی از سنخ «عقلانیت غیرمعصوم» بوده و روشن است که عقلانیت غیرمعصوم - برخلاف علم غیرمعصوم - دارای سیر رشد و ارتقاء و تکامل است که این امر مسلم در نزد شیعه، در مقوله «انفتاح باب اجتهاد» نیز تجلی یافته است.

لذا به نظر می‌رسد اولین مرحله در سیر رشد عقلانیت غیرمعصوم - که در تفقه فقهای عظیم‌الشان شیعه متبلور است - پس از غیبت کبری شکل گرفت که طی آن، به

حفظ و گردآوری و تبویب و تنظیم دقیق روایات و احادیث ائمه هدی همت گماشته شد؛ آن هم در شرایطی که حکومت‌های جور، فقهای شیعه و محبین و سادات را از دم تیغ می‌گذرانیدند و کتاب‌های مشتمل بر معارف اهل بیت را می‌سوزاندند و با نشر این حقایق به شدت برخورد می‌کردند. اما با عنایات حضرت ولی عصر (عج) و مجاهدت معجزگون فقهای شیعه، علوم اهل بیت به صورت مستند و قابل اتکا حفظ شده و این میراث ارزشمند، قابلیت انتقال به آیندگان یافت.

مرحله دوم در سیر تکامل عقلانیت نواب عام، در تولید و تدوین و تعمیق «علم اصول» قابل پی‌گیری است. یعنی به تبع ایجاد فاصله زیاد از زمان صدور روایات و ایجاد فروعات جدید و سوال‌های نوین و هجمه امور انحرافی از قبیل قیاس و استحسان و استصلاح و...، به تدریج ضرورت ایجاد علم اصول فقه برای فهم دقیق آیات و روایات، جای اکتفاء به حفظ روایات را گرفت. لذا با طرح مباحث عقلی و عقلایی و عرفی، به تدریج ابزاری به نام علم اصول به وجود آمد تا بتوان به وسیله آن مقابل تفسیر به رأی ایستاد و سوالات جدید و فروعات نوین را نیز پاسخ داد. در این مرحله، فهم عرفی و غیرتخصصی از منابع دینی پایان پذیرفت و تخصصی کردن و قاعده‌مند نمودن «فهم از دین» به انجام رسید که نتیجه‌ی آن «تعیین احکام افراد و وظیفه مکلفین» بود. اما «تحقق دین» وابسته به میزان خدا ترسی و تقوای اشخاص بود تا در صورت تمایل به انجام وظایف دینی، خود به این امر مبادرت کنند زیرا فقهاء قدرتی برای تحقق دین در اختیار نداشتند.

این روند ادامه پیدا کرد تا اینکه در سده‌های گذشته و با شکل‌گیری رنسانس در غرب، «کفر مدرن» در قالب سبک زندگی جدید در عالم محقق شده و در ابعاد مختلف زندگی، به امت اسلامی حمله‌ور شد. لذا نواب عام در مقابل موضوعات عینی و ملموس برآمده از تمدن مدرن قرار گرفتند: از نهضت تنباکو و نهضت صنعت نفت که با موضوع معاملات منابع طبیعی با کفار مواجه شد تا «نهضت مشروطه» که مربوط به تغییرات در نظام سیاسی کشور بود و مقیدکردن قدرت شاه به قوانین متداول مصوب در مجلس را در پی داشت که اوج این مبارزات، در نهایت به قیام حضرت امام (ره) و پیروزی انقلاب و تشکیل نظام جمهوری اسلامی منجر گردید.

بنابراین بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، این «تحقق دین» است که در مقابل عقلانیت نواب عام و فقه‌های شیعه قرار گرفته است؛ خصوصاً با توجه به اینکه تحقق دین فقط در عرصه «عمل افراد» مطرح نیست بلکه به دلیل دستیابی مکتب و علمای آن به قدرت و حاکمیت، «نظام و حکومت» است که باید دین را محقق کند. لذا مرحله بعدی تکامل عقلانیت نواب عام حضرت ولی عصر (عج) این است که بتوانند احکام نظام و ساختارهای آن را از قرآن و روایات استنباط کنند و با توجه به شرایطی که زندگی بشر در قرن بیستم پیدا کرده، دین را تحقق ببخشند. یعنی در ادامه امتحانات عقلانی، فقاقت به جای اکتفاء به «فهم دین» برای «تعیین وظیفه عملی افراد»، در برابر امتحان جدیدی قرار گرفته است: «تحقق دین در سطح رفتار یک نظام». البته مکانیزم رشد عقلانیت غیر معصوم نیز مبتنی بر آن است که با عقلانیت کفر و نفاق درگیر شود و برای مقابله با

آن، به علم معصوم احتیاج پیدا کند و به امام زمان پناه ببرد تا مشمول عنایات و امداد خدای متعال قرار بگیرد و از این طریق به نسبت‌های جدید عقلی دست یابد.

لذا گرچه ابتدائاً گمان می‌شد که تحقق‌بخشیدن به احکام الهی با وجود نظام اسلامی کار چندان پیچیده‌ای نیست اما به تدریج موانع عینی برای تحقق احکام که از سوی دستگاه کارشناسی کشور بیان می‌شد، اضطراب‌هایی را پدید آورد و موجب تمسک به احکام ثانویه شد. با این حال همگان مشاهده کردند که تداوم موانع عینی، باعث شده تا این اضطراب‌ها به جای آن‌که موقت باشند، تداوم پیدا کنند و همزمان به همه موضوعات اجتماعی نیز تعمیم یابند. در ادامه، این تصور بر جامعه روحانیت و متدینین و انقلابیون حاکم شد که مشکل از برخی مدیران ناسالم یا عدم انضباط شرعی در برخی از مردم است.

اما این تحلیل دچار ساده‌انگاری است زیرا نگاهی انسان‌شناسانه نسبت به یک چالش جامعه‌شناختی دارد. پس قشر متدین و انقلابی باید از قضاوت عجولانه و غیردقیق نسبت به منشأ مشکلات نظام اسلامی دست بردارد و ادراک خود از مدیریت در عصر پس از رنسانس را عمق بخشد تا بتواند در مقابل موانع عینی تحقق احکام در سطح نظام و در برابر ناهنجاری‌های موجود در عرصه فرهنگی و اقتصادی، راهکاری عملی بیابد و به آرمان عاشورا مبنی بر حفاظت از اسلام وفا کند. در همین راستا توجه به این سخنان عمیق و ژرف حضرت امام، بسیار ضروری است: «درباره فرهنگ هرچه گفته شود کم است. می‌دانید و می‌دانیم اگر انحرافی در فرهنگ یک رژیم پیدا شود و همه ارگان‌ها و مقامات آن رژیم در صراط مستقیم انسانی و الهی پایبند باشند و بر استقلال و آزادی ملت

از قیود شیطانی عقیده داشته باشند و آن را تعقیب کنند و ملت نیز به تبعیت از اسلام و خواسته های ارزنده آن پایبند باشد دیری نخواهد گذشت که انحراف فرهنگی بر همه غلبه کند و همه را خواهی نخواهی به انحراف کشاند و نسل آتیه را آنچنان کند که انحراف به صورت زیبا و مستقیم را راه نجات بداند و اسلام انحرافی را به جای اسلام حقیقی بپذیرد و بر سر خود و کشور آن آورد که در طول ستمشاهی و خصوصاً پنجاه سال سیاه بر سر کشور آمده...» (صحیفه نور/ ج ۱۷/ ص ۳۲۳) این بیان دقیق نشان می دهد که حتی اگر همه مسؤولان و مردم در بالاترین درجات ایمان و تدین فردی باشند، باز هم خطری انقلاب را تهدید می کند که ممکن است آن را به وضعیتی بدتر از دوران ستمشاهی بازگرداند. لذا در مباحث بعدی به تحلیل این خطر و تشریح چستی آن پرداخته خواهد شد تا امتحاناتی که در مقابل ادبیات تخصصی حوزه و ادبیات تخصصی دانشگاه برای پشتیبانی علمی و عقلانی از نظام اسلامی قرار دارد، روشن شود.

خلاصه مبحث دوازدهم

پس از بیان سیر تحول فقه‌های شیعه در عصر غیبت، روشن شد که با پیروزی انقلاب اسلامی، تفقه در برابر موضوع امتحانی پیچیده قرار گرفته که از آن می‌توان به «تحقق دین در سطح نظام» تعبیر کرد. این واقعیت خطیر با عبور کشور از هجمه‌های سیاسی و امنیتی و نظامی - که در دهه اول انقلاب از سوی جاهلیت مدرن بر نظام تحمیل شد - شکل واضح‌تری به خود گرفت و با رسیدن نظام به وضعیت تثبیت سیاسی، حل چالش‌های فرهنگی و اقتصادی و تحقق احکام الهی در زندگی مردم به موضوع اصلی در اداره کشور تبدیل شد. اما این چالش‌ها نه تنها برطرف نشده بلکه بر شدت آن‌ها افزوده شده است به نحوی که مقام معظم رهبری صریحاً بر شکل‌گیری «جنگ فرهنگی» و «جنگ اقتصادی» از سوی دشمن تأکید کرده‌اند. البته تحلیلی که در میان روحانیت و متدینین و انقلابیون پیرامون علت این ناهنجاری‌ها و تداوم آن‌ها رواج دارد، آن است که «نباید مسائل کشور را بی‌جهت، پیچیده و سخت تلقی کرد بلکه با اطاعت از امر ولی و دقت در تحقق منویات ایشان، مشکلات کشور برطرف خواهد شد. لذا علت این چالش‌ها مسئولین و مدیران و شهروندانی هستند که تقید چندانی به اوامر ولایت و احکام الهی ندارند». اما واقعیت آن است که چنین ادراکی نسبت به مدیریت کشور، ناشی از

فرهنگی است که در دوران پیش از رنسانس وجود داشته که مبتنی بر رابطه ساده بین عبد و مولا بوده و طبق آن، با تکیه‌ی سلاطین بر سریر سلطنت و صدور اوامر مختلف، درباریان و لشکریان و داروغه‌ها و سایر طبقات به اطاعت از این فرمان‌ها می‌پرداختند و در نتیجه، امنیت و معاش مردم تأمین می‌شده است. اما مدیریت و اداره‌ی کشورها در این دوران همانند گذشته نیست و انقلاب اسلامی نیز با این فرهنگ پیروز نشده و عبور از عقبه‌های سخت و چالش‌های پیچیده‌ی پس از پیروزی نهضت در برابر جاهلیت مدرن و پیچیده نیز بر این اساس نبوده است. در دوران دفاع مقدس و برای مقاومت در جنگ تحمیلی نیز امام و یاران ایشان در مقابل سخت‌افزارها و نرم‌افزارهای پیچیده‌ی نظامی قرار گرفتند و اساساً محاسبات ناشی از این امور بود که در نهایت، منجر به قبول قطعنامه گردید.

به عنوان نمونه باید توجه داشت که امروز برای رفع یک نیاز ساده مانند نظافت لباس‌ها از ماشینی مانند ماشین لباس‌شویی استفاده می‌شود که ساخت آن، به تخصص‌های مختلف و تحقیقات پیچیده‌ای وابسته است. همچنان‌که برای ساخت مسکن باید تاییدیه‌های مختلف از ناظر تأسیسات و سازه و برق و معماری را اخذ کرد و سپس تخصص‌های متعددی را بکار گرفت تا خانه قابل سکونت گردد. حال آیا می‌توان ساده‌انگارانه تصور کرد که اداره کشور در قرن بیستم - که موضوعی به مراتب کلان‌تر و پیچیده‌تر از ساخت مسکن و لوازم خانگی است - صرفاً با صدور فرمان حاکمان و تبعیت زیردستان محقق شود؟! آیا حکومت‌های امروزی که در برابر موضوعات پیچیده و متعددی از مسکن و حمل و نقل و ترافیک و پایانه‌ها و ارتباطات و مخابرات تا بهداشت و

درمان و آب و برق و گاز و دیپلماسی و دفاع و هنر و فرهنگ و رسانه قرار دارند و هماهنگ‌سازی و راهبری آن‌ها را باید به نحوی انجام دهند که رفاه همه‌جانبه را به ارمغان بیاورد، می‌توانند این مهم را بدون یک ابزار علمی پیچیده محقق کنند؟!

واقعیت آن است که حاصل تمامی علوم کاربردی دانشگاه‌ها در صحنه‌ی عمل و عینیت، به یک «ماشین» تبدیل می‌شود و همان‌طور که در همه‌ی ابعاد زندگی روزمره، ماشین‌های مختلفی (مانند خودرو، ماشین لباس‌شویی، جاروبرقی، کولر و...) بکار گرفته می‌شود، ماشینی که در بالاترین سطح حکومت و برای مدیریت اجتماعی مورد استفاده می‌گیرد، «الگو» یا «مدل اداره» و مدل برنامه‌های توسعه نام دارد که جمعیت هفتاد میلیونی در ایران یا جمعیت یک میلیاردی در چین، سوار بر آن شده و پس از چند سال در نقطه‌ی مشخص اخلاقی از آن پیاده می‌شوند؛ یعنی این ماشین با طی مسیری خاص و سرعتی حساب‌شده، یک کشور را به نصاب مدنظر از تولید ثروت و قدرت اقتصادی و رفاه می‌رساند. لذا امروزه اولین و اصلی‌ترین و بالاترین و مهم‌ترین مقوله‌ای که مدیران و حاکمان با آن مواجه‌اند و در برابر آن قرار دارند، «مدل اداره کشور» است که بر اساس مطلوبیت‌ها و اهداف معین، مراحل مختلف حرکت جامعه و گام‌های لازم در هر مرحله را معین می‌کند و بر این مبنا، میزان اولویت هر یک از موضوعات جامعه و نحوه تخصیص بودجه و نیروی انسانی به آن‌ها را مشخص می‌نماید و وضعیت استاندارد در همه عرصه‌های حیات مدرن را به صورت کمی و با اعداد و ارقام مشخص بیان می‌کند.

بنابراین عدم توجه به این ابزار علمی پیچیده و قواعد و محاسبات و شاخصه‌های آن، موجب هرج مرج در اداره کشور و ناتوانی حکومت در تأمین نیازهای مردم و بالتبع نارضایتی عمومی و سقوط حاکمیت‌ها می‌شود.

پس مؤمنین و متدینین و انقلابیون و همه محبین و عزاداران حسینی که مشتاق تبعیت از آرمان‌های اباعبدالله (ع) در مقابله با کفر و حفاظت از اسلام و تحقق احکام الهی هستند، باید به این واقعیت اساسی توجه کنند که پیاده‌سازی معارف دینی و انقلابی و حل چالش‌های فرهنگی و اقتصادی، پیش از هر چیز منوط به درک صحیح از روش اداره حکومت در عصر فعلی است و مدیران و مسئولین و شهروندان همگی در بستر پرورشی و شرایط عینی‌ای قرار دارند که مدل اداره کشور برای آنان رقم می‌زند. لذا باید به دقت معلوم گردد که نسبت این ابزار علمی با اسلام و آرمان‌های مکتبی از یک سو و رابطه آن با جاهلیت مدرن و کفر نوین از سوی دیگر چگونه است؟ و الا چگونه می‌توان بدون تامل و دقت در موانع تحقق دین در سطح نظام و اکتفا به قضاوت‌های سریع و ساده‌انگارانه، ادعای وفای عهد به اباعبدالله‌الحسین (ع) و خدمتگزاری به اهداف عاشورا را مطرح کرد؟! آیا اگر روشن شود که مدل اداره کشور آلوده به کفر مدرن و دنیاپرستی جدید است، واضح نخواهد شد که علت ریزش برخی مسئولین نظام و «نفوذ» در آنان - که از سوی مقام معظم رهبری به «تغییر در محاسبات مسئولین» تعریف شده - در سطح اصلی خود، به محاسبات مادی در مدل اداره غربی باز می‌گردد؟!

اگر اثبات شود که این ماشین به وصف الحادی متصف می‌شود، دیگر نمی‌توان با ادعای عدم ارتباط مدل با دین و مذهب، راه حل ناهنجاری‌ها را به اصلاح افراد و

نصیحت آنان در منابع و مساجد منحصر کرد و نمی‌توان مدّعی شد که در صورت عمل آحاد مردم و مسئولین به احکام فردی، وضعیت ساختارها و ادارات و... بهبود می‌یابد! در واقع اگر مدل اداره یک مقوله‌ی کفرآمیز باشد، با قرار دادن یک شخصیت کاملاً مقدس و متّقی در رأس آن نیز اقتضائات و عملکرد آن تغییری نخواهد یافت و این ماشین همانند سایر ماشین‌ها تنها در جاده‌ی متناسب با خود حرکت خواهد کرد و به سوی مقصد و هدف خود رهسپار خواهد شد. در ادامه به بررسی مدل اداره غربی و نسبت آن با جاهلیت مدرن و کفر نوین پرداخته خواهد شد.

خلاصه مبحث سیزدهم

برای بررسی «مدل اداره» به عنوان اصلی ترین ابزار حکومت‌ها برای مدیریت جوامع در قرن بیستم، می‌توان آن را به خودرویی تشبیه کرد که دارای سیستم سوخت‌رسانی، برق‌رسانی و مکانیکی است و در جاده‌هایی حرکت می‌کند و به سوی مقصدی رهسپار است. در تبیین سیستم «سوخت‌رسانی» که انرژی لازم برای حرکت ماشین را پدید آورده و تحرک اجتماعی را رقم می‌زند، باید به این نکته اشاره کرد که پیش از رنسانس، انگیزه‌ها و اراده‌های مردم از طریق دیکتاتوری و خشونت و ارعاب، تحت سلطه‌ی پادشاهان در می‌آمد تا با به خدمت گرفتن آحاد جامعه در یک دستگاه سیاسی و نظامی، سلطنت خود را بسط و گسترش دهند. یعنی برانگیختن مردم برای فعالیت‌های اجتماعی مبتنی بر ارعاب و تهدید و اجبار و زور بود.

اما پس از رنسانس، انگیزه برای عموم از طریق «تنوع‌گرایی» ایجاد می‌شود. یعنی وقتی محیط زندگی در تمامی ابعاد دائماً متنوع شود و تغییر پیدا کند، بشر برای دستیابی به رفاه و کارآمدی حاصل از کالاها دائماً تحریک شده و این امر باعث ایجاد انگیزه برای فعالیت اقتصادی خواهد شد و مردم جهان با مشاهده‌ی وضعیت زندگی در شهرهای پیشرفته‌ای مانند نیویورک و لندن و پاریس و ارتقاء مداوم رفاه در آن‌ها، گویی بهشت

دنیوی را در مقابل چشمان خود می‌بینند. این بدان معناست که انگیزش اجتماعی در مدل اداری غربی، با تنوع‌طلبی نسبت به دنیا و از طریق «حرص» محقق می‌شود و این خلُق رذیله نه تنها گریبان افراد را می‌گیرد بلکه به «وصف جامعه» تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر گاه تصور می‌شود که «مُد» مقوله‌ای مربوط به آرایش و پوشش زنان و جوانان است اما در تمدن غربی، تمام ابعاد زندگی بر محور «مُد» می‌چرخد چرا که بدون مُد، تولید ثروت ناممکن شده و بازار رونق نمی‌گیرد و اشتغال ایجاد نمی‌شود. در این صورت، «مُد» جایگاهی اساسی در اصل حیات بشری پیدا می‌کند و تنوع‌طلبی به‌مثابه وسیله‌ای برای حرکت جامعه و تحریک آن قرار می‌گیرد. یعنی با پیاده‌سازی برنامه‌های توسعه در طول چند دهه، مردم یک کشور حریص می‌شوند زیرا امروزه گردش چرخ اقتصاد کشورها نیاز به انگیزش اجتماعی دارد و همانند گذشته نیست که کارها با ارباب و خشونت و فرمان و اوامر سلاطین و بر اساس فرهنگ مولویت انجام می‌شد.

رکن بعدی برای تأمین سوخت ماشین مدل اداره، ایجاد اختلاف پتانسیل در میان طبقات اجتماعی است و الا فرمان‌دهی و فرمان‌بری در جامعه جریان نخواهد یافت. البته در دوران پیش از رنسانس، طبقات مختلف اجتماعی وجود داشت اما با تحکّم و استبداد همراه بود و غالباً کسی نمی‌توانست از طبقه‌ای که در آن به دنیا آمده بود، به سمت طبقه‌ای بالاتر حرکت کند و برای ارتقاء جایگاه اجتماعی خود اقدام نماید. اما امروزه، طبقات اجتماعی از پایین به بالا جریان دارد و با مشاهده‌ی الگوی مصرف طبقات بالاتر، آرزوی تغییر جایگاه اجتماعی و افزایش درآمد و ارتقاء الگوی مصرف در طبقات پایین‌تر ایجاد می‌شود. در تمدن موجود، برای دستیابی به این آرزو، کانال‌ها و ساختارهایی ایجاد شده و

به افراد امکان داده می‌شود تا همراه با کار، به ادامه‌ی تحصیلات یا شرکت در دوره‌های ضمن خدمت بپردازند و با کسب مدارج علمی و گواهی‌های آموزشی و تغییر در اشل حقوقی، درآمد خود را افزایش دهند. پس به عنوان نمونه در یک کارخانه، مدیرعامل بر متخصصین حاکم می‌شود و متخصصین بر کارگران فنی و کارگران فنی بر کارگران ساده حاکم می‌شوند و مدیریت و فرماندهی از طریق الگوی درآمد و بالتبع الگوی مصرف، جریان می‌یابد.

لذا هنگامی که مدیر یک مجموعه با یک خودوری گران‌قیمت و شیک‌ترین پوشش وارد محل کار می‌شود، تمامی زیردستان تحقیر شده و به تبعیت از او وادار می‌شوند چرا که می‌دانند قدرت مالی و تخصیص بودجه و توزیع پول در این مجموعه، در اختیار اوست. از این‌رو، در نظام اقتصاد جهانی - که تمدن مدرن ادعای مدیریت آن را دارد - فاصله‌ای نجومی بین دستمزد کارگران چینی و هندی با یک مدیر ارشد در شرکت‌های بزرگ امریکا وجود دارد و اگر برای جوامع گذشته، هفت طبقه (از قبیل درباریان، ارتشیان، موبدان و...) ذکر می‌شد، امروزه صدها طبقه‌ی درآمدی در دنیا وجود دارد که ناشی از سود سرسام‌آور بنگاه‌های اقتصادی است.

بنابراین اختلاف پتانسیل لازم برای حرکت جامعه از طریق «الگوی درآمد» و طبقاتی کردن آن ایجاد می‌شود تا فرمان از بالا به پایین جریان پیدا کند و «فرماندهی و فرمان‌بری» محقق شود و الا امکان اداره‌ی هیچ مجموعه‌ای فراهم نخواهد شد. در نتیجه، خُلق «حسد» مبنای نظام مدیریتی قرار گرفته و خُلق «حسادت» نیز به وصف جامعه تبدیل می‌شود.

علاوه بر سیستم سوخت‌رسانی و...، برای حرکت این ماشین باید جاده‌هایی فراهم شود که اصطکاک را کمتر و سرعت آن را بیشتر کنند. یکی از این جاده‌ها، منابع طبیعی و شرایط جغرافیایی یک ملت و کشور است که مدل اداره آن‌ها را به صورت رایگان یا قیمت‌های بسیار نازل در خدمت سرمایه‌داران و بخش خصوصی قرار می‌دهد با این توجیه که اگر انگیزه سرمایه‌گذاری برای آنان ایجاد نشود، نمی‌توان اشتغال ایجاد کرد و معیشت مردم را تامین نمود. مقوله دیگری که نباید مانع سرعت این ماشین شود و برای آن اصطکاک ایجاد نکند، دولت‌ها هستند که باید کوچک شوند و به مستخدمی برای بخش خصوصی تبدیل گردند؛ همچنان‌که قوانین مجلس و برخوردهای قضایی نیز باید در حمایت از این قشر رقم بخورد. یعنی گرچه در کشورهای عقب‌مانده با پرداخت رشوه، به خرید یک قاضی یا یک کارمند مبادرت می‌شود اما در کشوری مانند امریکا به عنوان مهد رفاه و تمدن مدرن، فقط در صنعت درمانی ۳۱۰۰ رایزن و لابی‌کننده به فعالیت مشغول‌اند که با نمایندگان کنگره در مورد قوانین درمان مذاکره می‌کنند و در واقع به جای آن‌که به قاضی یا مجری قانون رشوه دهند، «قانون» را خریداری می‌کنند!

حال آیا اسلام اجازه می‌دهد که تحریک جامعه برای فعالیت بر مبنای «حرص» انجام شود و مردم از طریق الگوی درآمدی نظام سرمایه‌داری به تبعیت وادار شوند و بر اثر آن، جامعه - و نه تنها افراد - به خُلُق «حسد» مبتلا شوند؟! آیا در چنین شرایطی می‌توان به نصیحت مردم در منابر برای دوری از دنیاطلبی اکتفا کرد و با تنوع‌طلبی که از طریق ساخت و نمایش هزاران کالا و با تکیه بر هزاران تخصص در متن جامعه نهادینه شده، به‌وسیله اراده‌ی فردی مقابله کرد؟! آیا شارع مقدس راضی است که به دلیل قدرت

مالی و پولی یک قشر، مقدورات سیاسی و اقتصادی یک ملت و سرنوشت کشور در اختیار آنان قرار گیرد؟!

واقعیت آن است که اگر در گذشته قوم شعیب فقط با وصف «کم‌فروشی» و قوم لوط فقط بر اساس عمل شنیع «لواط» به کفر و شرک در غلتید، جاهلیت مدرن به حدّی از تفرعن رسیده که ملّت‌ها را بر اساس اقسام متنوعی از اخلاق رذیله، به سجده در برابر سبک زندگی غربی وادار می‌کند. یعنی جاهلیت مدرن همانند اسلاف خود در دستگاه کفر، مدیریت خود را بر اساس اخلاق رذیله استوار کرده است.

خلاصه مبحث چهاردهم

بعد از تشبیه مدل اداره به یک اتومبیل و توضیح سوختی که برای حرکت این ماشین به کار می‌رود و موجب جریان خُلق «حرص و حسد اجتماعی» می‌شود، باید به این نکته توجه داشت که یک ماشین، دارای «سیستم برق‌رسانی» نیز هست تا موجب احتراقِ این سوخت شود و نیروی حاصل از آن را به چرخ‌های ماشین انتقال دهد. به صورت تمثیلی می‌توان گفت که «تولید انبوه کالا» یکی از اجزاء سیستم برق‌رسانی و همانند جرقه‌ای برای حرکت این ماشین است. روشن است که «تولید انبوه» باید «مصرف انبوه» را به دنبال داشته باشد تا تولید به سودآوری برسد. در نتیجه‌ی تولید انبوه و مصرف انبوه است که خُلق «اسراف» نیز به وصف جامعه تبدیل می‌شود. نکته دیگری که می‌توان درباره سیستم سوخت‌رسانیِ این ماشین مطرح کرد، پیرامون «قدرت هزینه» است که شهرهایی همانند نیویورک را پدید خواهد می‌آورد؛ یعنی شهرهایی که تمرکز سرمایه و تکنولوژی و شرکت‌های بزرگ و پروژه‌های عظیم و امکانات مدرن در آن، باعث جذب سرمایه‌های دیگران خواهد شد. در واقع ثبات و سودآوری و نحوه‌ی هزینه‌کردِ بانک‌ها و شرکت‌های امریکایی و اروپایی - که به تکنولوژی‌های برتر وابستگی دارد - به نحوی است که نه تنها ثروت افراد بلکه ثروت کشورها را به سوی خود جذب می‌کند و دولت‌ها سرمایه‌های

ملت خود را در آن مجموعه‌ها سپرده‌گذاری می‌کنند تا از سودی مطمئن و تضمینی بهره‌مند شوند. یعنی قدرت هزینه‌کرد - که در باطن خود به جلال و جبروت مادی در بانک‌ها و شرکت‌ها باز می‌گردد - موجب ایجاد «اعتماد» در سطح جهانی و جذب سرمایه‌های بین‌المللی به سمت بورس‌های برتر می‌شود که حتی در بحران‌های اقتصادی نیز دچار کمترین نوسان می‌شوند. این روند در داخل کشورها نیز جریان دارد و به عنوان مثال در ایران، اکثر سرمایه‌ها به سوی پایتخت سرازیر می‌شود زیرا سود سرمایه و قدرت هزینه‌کرد در تهران بیش از شهرهایی مانند تبریز و مشهد و شیراز است و این شهرها نیز به نوبه‌ی خود در مقایسه با شهرهای کوچک، از تضمین مالی و سودآوری بیشتری برخوردارند. در چنین محیطی، وعظ و توصیه به افراد برای دوری از اسراف و ریخت‌وپاش اثری ندارد زیرا اسراف و ریخت‌وپاش و هزینه‌های تجمل‌آمیز، پایه‌ی جلب «اعتماد اجتماعی» و جذب سرمایه و پول قرار گرفته است و دپارتمان‌های اقتصاد در دنیا با تحقیق مداوم برای سودآوری بیشتر بازار، به کشف معادله در این زمینه‌ها مشغول‌اند.

لذا خُلُق «تفاخر» از اسراف در مصارف شخصی مانند پوشاک و خوراک و سایر ابعاد زندگی یک مدیرعامل آغاز می‌شود و تا انتخاب بهترین بخش شهر برای دفتر شرکت و نحوه‌ی دکوراسیون آن ... ادامه می‌یابد تا بتواند نمایندگی یک شرکت بزرگ در یک کشور کم‌توسعه‌یافته را بدست بیاورد. از این رو، خُلُق «تفاخر» در داخل و خارج تعمیم و گسترش می‌یابد و مبنای روابط بین انسان‌ها و شهرها و کشورها می‌شود.

گرچه این ماشین دارای اجزاء دیگری نیز هست اما با این توضیحات تا حدودی روشن شد که علت جریان اخلاق رذیله‌ای همچون حرص و حسد و اسراف و تفاخر و

سایر شئون «دین دنیاپرستی» به چه امری باز می‌گردد و مهم‌ترین مانع تحقق احکام الهی و زندگی دینی چیست.

بر همین اساس می‌توان به این نکته مهم توجه پیدا کرد که عمیق‌ترین سطح از «جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی» دشمن - که فوری‌ترین موضوع و محل ابتلا برای نظام اسلامی است - از چه مقوله‌ای سرچشمه می‌گیرد. به عنوان نمونه، جنگ فرهنگی معمولاً به تلاش دشمن برای تضعیف ایمان و اعتقادات مردم تعریف می‌شود اما واقعیت آن است که امروزه تضعیف اعتقادات، تنها از طریق شبهات نظری انجام نمی‌شود بلکه این، «شبهات عینی» هستند که بیشترین سهم را در این عرصه دارند و مردم در اثر این شبهات، گرچه اعتقاد نظری خود به حقانیت توحید و نبوت و امامت را از دست نمی‌دهند اما به این مطلب گرایش پیدا می‌کنند که زندگی در این عصر، جز به شیوه‌ای که همه جهانیان به آن عمل می‌کنند، عملاً ممکن نیست. لذا اگر سوء رفتاری نسبت به ضوابط دینی در جوانان مشاهده می‌شود، صرفاً به دلیل غلبه هوای نفس درونی بر آنها نیست بلکه شرایط عینی برآمده از استانداردهای تحصیل و اشتغال - که عملاً زمان ورود به بازار کار و پس انداز درآمدی که توانایی تشکیل زندگی به آن‌ها می‌دهد را معین می‌کند - باعث شده تا بین سن بلوغ تا دستیابی به قدرت مالی اداره‌ی یک زندگی مرفه، فاصله‌ای ده الی پانزده‌ساله پدید بیاید و اکثر جوانان ناچار شوند تا برای تامین نیاز جنسی-عاطفی خود در این مدت طولانی، به روابط نامشروع - که هزینه‌های مادی به مراتب کمتری از هزینه‌های ازدواج دارد - رو بیاورند.

همچنین به نظر می‌رسد عمق هجمه اقتصادی دشمن در این نقطه شکل می‌گیرد که هر کشوری برای دستیابی به زندگی خوب و مرفه و تامین معیشت مردم باید به تولید ثروت بپردازد اما تولید ثروت، الگوی علمی مختص به خود را داراست. یعنی هر کشوری برای تولید ثروت، با تلاش دیگر کشورها مواجه است و باید بر سر تصاحب بازارهای جهانی با آن‌ها رقابت کند. اما تنها کشورهایی در این رقابت موفق بوده‌اند که توانسته‌اند با واردات سرمایه‌های بزرگ و تکنولوژی‌های پیشرفته، به نوسازی خطوط تولید ملی مبادرت کنند و از این طریق، کالاهای با کیفیت تولید کنند و موفق به تصاحب بازار شوند. در واقع کیفیت کالا به نحوی که توانایی رقابت در بازار جهانی را داشته باشد، به سرمایه عظیم و تکنولوژی برتر و خط تولید جدید و پیشرفته منوط است. اما مهم‌ترین صاحبان سرمایه‌های کلان و تکنولوژی برتر، همان کشورهایی هستند که نظام اسلامی را تحریم کردند و روشن است که چنین نیازهای اساسی را برای کشوری که با آن‌ها درگیر است، تامین نمی‌کنند.

به این صورت واضح می‌شود که جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی نیز در عمیق‌ترین سطح خود، به مدل اداره غربی و محاسبات برآمده از آن باز می‌گردد. البته مقام معظم رهبری با عمق بصیرت و ژرف‌اندیشی خود، از سال ۱۳۸۶ بر تولید الگوی اسلامی برای اداره کشور تأکید کرده‌اند اما متأسفانه حرکت حوزه و دانشگاه برای تحقق این سفارش علمی بسیار کند بوده و این مطالبه حیاتی در انزوا قرار گرفته است. زیرا گروهی در حوزه‌های علمیه بر انحصار دین و دین‌داری به انجام واجبات و محرمات فردی و تنسک به ظرفیت مرحله قبلی از تاریخ دین‌داری، تأکید می‌کند و گروهی در دانشگاه‌ها بر

ضرورت تبعیت از تجارب جهانی و کارآمدی مدل‌های موجود اصرار می‌ورزد و هر راهی غیر از این را یک آرمان‌گرایی دور از واقعیت تلقی می‌نماید و گروهی نیز تمامی مفاسد و ناهنجاری‌ها را صرفاً به عدم صلاحیت فردی در میان برخی مسئولین منتسب می‌کند. یعنی تحلیل‌های موجود در جامعه، سفارش‌های علمی رهبری برای حفظ و تداوم انقلاب اسلامی را در حاشیه قرار داده است.

لذا مردم متدین و انقلابی باید بدانند که ریشه معضلات روزمره آن‌ها به چه نقطه‌ای باز می‌گردد و همه حساسیت‌های خود را بر آن متمرکز کنند و به مطالبه از نخبگان حوزوی و دانشگاهی بپردازند و از این طریق، خواص را در مسیر پشتیبانی علمی از انقلاب قرار دهند.

خلاصه مبحث پانزدهم

پس از تبیین مدل اداره غربی به عنوان بزرگترین چالش پیش روی انقلاب اسلامی برای تحقق دین و بعد از توضیح این واقعیت که عمیق ترین سطح «جنگ فرهنگی» و «جنگ اقتصادی» به این مدل و محاسبات برآمده از آن باز می گردد، باید به بیان توانایی ها و راهکارهایی اشاره کرد که بر اساس آن ها می توان به مقابله با آثار سوء این مدل بر امت دینی و حکومت اسلامی پرداخت تا بر این مبنا، هندسه نوینی از وظایف جامعه شیعه و حوزه های علمیه و دانشگاه ها و مدیران نظام تشریح شود و گام های بعدی برای حفاظت از انقلاب اسلامی در مقابل هجمه های جاهلیت مدرن و مسیر آینده نظام جمهوری اسلامی برای عبور از امتحانات جدید و وفای عهد به آرمان های بعثت و قیام عاشورا روشن گردد و تکالیفی که بر دوش امت و حاکمیت دینی برای تکامل تاریخ و حرکت به سوی فرج حضرت ولی عصر (عج) قرار گرفته، مورد توجه قرار گیرد.

اولین توانایی و دارای جامعه انقلابی ایران برای مقابله با هجمه های جدید و پیچیده کفر و جاهلیت مدرن، این واقعیت مهم است که مردم ایران به دلیل ارادت و تعلق قلبی به آستان مقدس معصومین، دارای انگیزه های دینی و آخرت گرایانه ی بسیار قوی هستند که این انگیزه ها پس از انقلاب اسلامی، از نظر کمی و کیفی رشد قابل توجهی پیدا کرده

است. عمق و شدت این انگیزه‌ها به حدی است که حتی علی‌رغم ترویج تمامی مظاهر فساد در میان جوانان و تعمیق فرهنگ منحط غربی در میان عموم مردم توسط رژیم پهلوی، حضرت امام با تکیه بر همین ایمان و باور قلبی، انقلاب را شعله‌ور ساخت و با تبیین ارتباط مسائل روز کشور با مکتب اهل بیت و آرمان‌های آن، عموم مردم و جوانان را به صحنه آورد و با رهبری نهضت اسلامی، عناصری را که به ظاهر در مادیات غوطه‌ور بودند، به اوج شهادت رسانید. لذا عمق ایمان ملت ایران به اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و بالتبع جریان انگیزه‌های دینی و انقلابی و آخرت‌گرایانه در ذهن و عمل ملت ایران، ثروت بزرگی است که اگر ارتباط آن به چالش‌های امروز نظام در برابر کفر جهانی و جاهلیت مدرن برای افکار عمومی روشن شود، مردم را در سطحی جدید بسیج خواهد نمود. گرچه با گذشت زمان، آثار سوء مدل اداره غربی بر زندگی مردم و رفتار نظام افزایش یافته است، اما همزمان انگیزه‌های دینی و جریان آن در جامعه ایران نیز در طول زمان تشدید و تعمیق گشته که برای درک ملموس از آن، می‌توان به رفتارهای متعدد و متنوعی توجه کرد که بدون هیچ‌گونه سود اقتصادی و لذت و تنوع مادی و دنیاپرستی، در میان مردم رواج دارد و حجم عظیمی از گردش پول در امور معنوی و مذهبی را رقم می‌زند: از کمک‌های مردمی به کمیته امداد که آخرین آمار آن در سال گذشته، ۱۵۰۰ میلیارد تومان بود تا گروه‌های متعدد مردمی در امور خیریه و نیکوکاری که به مستمندان و فقرای محله و شهر خود یاری می‌رسانند؛ از ثبت سالیانه ۳۰۰ میلیون تشریف به حرم حضرت رضا و مسافرت ۲۵ میلیون نفر از مردم ایران به مشهد مقدس تا زیارت سایر ائمه معصومین و امام‌زادگان؛ از هزینه‌های مردمی سنگینی که هر ساله در ایام محرم و

صفر و رمضان و فاطمیه و اعتکاف و عرفه و... صرف می‌شود و دائما افزایش می‌یابد تا حضور مداوم مردم در مساجد و حسینیه‌ها و تکایا و نماز جمعه‌ها و سایر فعالیت‌های اجتماعی بر محور دین و ذکر خدا که هیچ‌گونه تحریک مادی و سود اقتصادی، پشتوانه آن نیست. البته کارشناسانی که به محاسبات مادی مأنوس شده‌اند، هیچ توجهی به عمق و حجم عظیم این فعالیت‌ها و نیروی انسانی و بودجه‌ی سنگینی که برای آن صرف می‌شود، ندارند و لذا آمار دقیق و همه‌جانبه‌ای از این امور در دست نیست. اساساً عمق همین انگیزه‌های آخرت‌گرایانه در میان مردم و مسئولین انقلابی است که تاکنون مانع از عملکرد کامل و همه‌جانبه مدل اداره غربی شده و از مادی‌شدن جهت‌گیری نظام اسلامی جلوگیری کرده و لذا گرچه این مدل در سایر کشورها کارآمدی خود را در ایجاد رونق اقتصادی و... ثابت کرده است، اما ابداء نمی‌تواند در جامعه ایران و مردمی که به برکت انقلاب اسلامی روحیه جسارت و تهور بر ضد مظالم را پیدا کرده‌اند، کارآمد باشد زیرا روحیه انقلابی، هیچ‌گاه در برابر اموری از جمله فاصله شدید طبقاتی یا سپردن اختیارات سیاسی و فرهنگی کشور به سرمایه‌داران - که از لوازم قطعی مدل اداره غربی است - ساکت نمی‌نشینند و به هیچ‌وجه این مسائل را نمی‌پذیرد.

ثروت عظیم دیگری که نظام جمهوری اسلامی برای ادامه راه خود در برابر جاهلیت مدرن و عبور از ابزارهای علمی آن مانند مدل اداره، از آن برخوردار است، همان مقوله‌ای است که مقام معظم رهبری از آن به عنوان «تجربیات و واقعیاتی که انقلاب اسلامی پدید آورده» تعبیر کرده‌اند. در واقع بلافاصله با پیروزی انقلاب، این نهضت اسلامی در برابر امواج سهمگین توطئه‌های نظامی و امنیتی و اطلاعاتی و سیاسی از سوی ابرقدرت‌های

جهان قرار گرفت و برخلاف همه معادلات علمی در این زمینه‌ها توانست مقاومت کرده و از خود حفاظت نماید و به حیات خود ادامه دهد. در واقع امروزه همه عرصه‌های حیات بشر از جمله امور نظامی و امنیتی و اطلاعاتی، به صورت علمی و تخصصی درآمده و دارای قاعده و معادله‌های مختص به خود است و لذا در شرایطی که این عقلانیت تخصصی، حکم به عدم امکان مقاومت در برابر هجمه‌های سیاسی و امنیتی و نظامی ابرقدرت‌ها می‌کرد، نظام اسلامی موفق شد قدرت ایمان و عقلانیت الهی را در برابر ابرقدرت‌ها به نمایش بگذارد و باطل السحرِ ریسمان‌هایی شود که ساحران فراغه مدرن در پنتاگون و سی‌آی‌ای و... به‌وسیله آن‌ها، ملت‌ها را دچار رعب می‌کنند که این مجاهده معجزگون، امنیت پایدار برای کشور و تولید جرأت روحی در جهان اسلام را در پی داشته است.

به‌عنوان نمونه اولین عامل در دکترین جنگ مدرن، «نسل‌کشی» است تا مردم شهرهای خود را ترک کنند و از نظام حاکم جدا شوند. دومین عامل، «نابودی زیرساخت‌های توسعه» از قبیل نیروگاه‌ها، سدها، بیمارستان‌ها، مدارس و... است تا نیازهای اولیه‌ی زندگی مردم - که امروزه توسط تکنولوژی فراهم می‌شود - قابل تأمین نباشد و معلوم شود که مقاومت مردم هزینه‌های سنگینی در پی دارد و دولت مرکزی وادار به تسلیم گردد. بعد از این دو عامل است که تازه نوبت به «حمله به ماشین جنگی» آن کشور و نابودی آن می‌رسد. در این دکترین، «نیروی هوایی» به‌مثابه متغیر و بازیگر اصلی است و برتری در قدرت هوایی، باعث توانمندی در نسل‌کشی و نابودی زیرساخت‌ها شده و منجر به پیروزی می‌شود. بر این اساس، روشن بود که نظام جمهوری اسلامی

نمی‌تواند در مقابل ارتش عراق و قدرت‌های جهانی و بین‌المللی مقاومت کند زیرا نیروی هوایی و سایر مقدرات نظامی عراق، به مدرن‌ترین تجهیزات غربی و شرقی مجهز شده بود و دلارهای نفتی مرتجعین منطقه، تمامی نیازهای حکومت بعثی را برای پیروزی بر اساس دکترین جنگ مدرن فراهم کرد. لذا بنی‌صدر با توجه به همین عقلانیت نظامی، مقاومت را غیرممکن می‌دانست و تأکید داشت تا با قبول آتش‌بس و واگذاری اراضی اشغالی، سرزمین‌های باقی‌مانده حفظ شود. مشاوره‌های تخصصی که توسط کارشناسان نظامی متعهد در ارتش جمهوری اسلامی به سران نظام ارائه شد، همین نتیجه را در برداشت زیرا محاسبات «سخت‌افزار محور» در دانش جنگ مدرن با مقایسه‌ی تعداد هواپیماها، تانک‌ها، توپ‌ها و سایر ادوات نظامی و وضعیت آرایش جنگی، حکم می‌کرد که تداوم دفاع امکان‌پذیر نبوده و لازم است مسأله‌ی جنگ با توسل به مذاکرات سیاسی خاتمه پیدا کند.

اما حضرت امام چنین روش‌هایی را نپذیرفت و بر حفظ کشور و پافشاری بر آرمان‌های مکتب تأکید کرد و به قدرت خدای متعال تکیه داشت. اما مسأله‌ی بسیار مهم این است که قدرت خدای متعال چگونه وارد صحنه‌ی دفاع مقدس و مدیریت میدانی آن شد؟ کدام عقلانیت نظامی بود که در مقابل دکترین جنگ مدرن مقاومت کرد و حتی پس از آن نیز به الگویی برای ملت‌های مظلوم در عرصه‌هایی مانند جنگ غزه، لبنان، یمن و... تبدیل شد؟ به نظر می‌رسد پاسخ این سوال در این نکته نهفته است که در دفاع مقدس، این «نیروی زمینی» بود که جایگزین «نیروی هوایی» شد و به مثابه متغیر اصلی برای مقاومت در دکترین جنگ قرار گرفت و نظام اسلامی توانست با تکیه بر نیروی

زمینی شهادت طلب و بدون نیاز به نیروی هوایی پیشرفته و حجم عظیم ادوات نظامی مدرن، در برابر یک دشمن تا به دندان مسلح و یک جنگ جهانی مقاومت کند و تسلیم نشود. بنابراین نظام اسلامی بدون نسل کشی و تعرض به زیرساخت های زندگی مردم عراق، در عرصه ی عمل به سراغ ماشین جنگی صدام رفت و با تبدیل نیروی زمینی به متغیر اصلی در صحنه ی نبرد و پشتیبانی نیروی هوایی و نیروی دریایی از آن، وضعیت جبهه ها را دگرگون کرد و صحنه ی جنگ را مدیریت نمود.

البته وضعیت نیروی زمینی ایران نیز قابل مقایسه با نیروی زمینی دشمن نبود و به صورت کلاسیک مدیریت نشد زیرا رژیم عراق هیچ محدودیتی از نظر اسلحه، آموزش، نیروی انسانی، تدارکات و... نداشت و صدها تانک را در یک منطقه ی بسیار کوچک وارد عمل می کرد. جمهوری اسلامی چنین امکاناتی برای تجهیز نیروی زمینی خود نداشت اما به عنوان نمونه، با استفاده از روحیه ی شهادت طلبی و ترکیب آن با سلاحی ساده مانند آر.پی.جی و وسیله ای مثل موتورسیکلت، بخش بزرگی از کارایی تانک های دشمن را از بین برد و خطوط مقدم نبرد را به عرصه ی شکار تانک ها و ادوات مکانیزه ی بعثیون تبدیل کرد. حتی موتور سیکلت نیز در جنگ های مدرن دارای یک جایگاه و کارآمدی خاص و یک تعریف تخصصی است و هنگامی که ارتباط قرارگاه فرماندهی یا سایر خطوط با خط مقدم قطع می شود یا احتمال شنود سیستم مخابراتی توسط دشمن می رود، از این وسیله برای انتقال پیام فرماندهی به نیروهای عمل کننده استفاده می شود. اما در مدیریت میدانی دفاع مقدس، کارآمدی این وسیله تغییر کرد و در جهت تسریع شکار تانک ها بکارگرفته شد. همچنان که به دلیل کمبود تانک در جبهه ی خودی، تعریف و کارآمدی این کالای

نظامی نیز تغییر یافت و از وسیله‌ای برای تک و حمله به خاکریز دشمن، به ابزاری برای تثبیت خطِ تصرف شده و پدافند تبدیل شد. پس ادوات نظامی مدرن، در صحنه‌ی میدانی دفاع مقدس در شکل جدیدی و بر مبنای شهادت‌طلبی بکارگیری شد و مورد استفاده قرار گرفت؛ بدون آن که یک پژوهش آکادمیک و تخصصی در دانشکده‌های جنگ پیرامون این مسائل انجام شده باشد. یعنی اصل این مطلب قابل انکار نیست که دفاع مقدس بر اساس دکترین متداول جنگ اداره نشد بلکه یک عقلانیت جدید در عرصه‌ی میدانی جنگ و شیوه طراحی عملیات‌ها ظهور و بروز یافت و الی‌جهت‌گیری و مدیریت الهی حضرت امام، قابلیت جریان در مدیریت دفاع مقدس را پیدا نمی‌کرد و مقاومت ملت ایران در جنگ هشت‌ساله ممکن نمی‌شد.

عرصه‌ی سیاسی نیز بر همین منوال مدیریت شد. در کشورهای جهان، استراتژی‌های نظامات توسط احزاب حاکم تهیه و تدوین می‌شود زیرا تعیین استراتژی دارای تخصص و علمی بسیار پیچیده است که شامل یک‌سری کلیات نیست بلکه برای هر کشوری و در هر شرایط زمانی و مکانی، صورتی مخصوص پیدا می‌کند. اما انقلاب اسلامی در سی‌وهفت سال گذشته بر اساس حزب‌گرایی و تحزب اداره نشد بلکه استراتژی انقلاب توسط ولایت‌فقیه تعیین شده و بدنه‌ی آن در روحانیت و حوزه‌ها و نمازهای جمعه و مساجد و هیأت شکل گرفته است. در عرصه‌ی امنیتی نیز دستگاه‌های جاسوسی برای دستیابی به اخبار و آنالیز آن و اقدام بر مبنای تحلیل توسط بخش عملیاتی، یک روند علمی و بسیار پیچیده را طی می‌کنند که در هماهنگی با دستگاه‌های امنیتی منطقه و بین‌الملل صورت می‌گیرد و محرمانه‌ترین بخش در هر نظام است اما

مقابله‌ی نظام جمهوری اسلامی با مشکلات و بحران‌های امنیتی، از طریق حضور عموم مردم و تکیه به «اطلاعات سی‌وشش میلیونی» و بر مبنای استقلال کامل از دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی خارجی انجام شد. همین نوآوری‌ها بود که مبنای شکل‌گیری «نهادهای انقلابی» قرار گرفت که کارکردی منحصر به فرد داشتند و نیازهای انقلاب که توسط دستگاه‌های متداول و کلاسیک قابل رفع نبود، مرتفع کردند.

پس قدرت‌های جهانی بر اساس عقلانیت دکترین‌های سیاسی، دفاعی و امنیتی به انقلاب اسلامی حمله‌ور شدند و حضرت امام و یاران ایشان و مردم به شکلی نوین و بی‌سابقه در مقابل این هجمه‌ی پیچیده ایستادگی کردند. گرچه برخی از این نوآوری‌ها در قالب خاطره در مناسبت‌های گوناگون ذکر می‌شود اما مراکز آکادمیک موجود در امور دفاعی و سیاسی و امنیتی، نه تنها قدرت تبیین و تحلیل از این مدیریت را ندارند بلکه با مطالعه‌ی این تصمیم‌ها بر اساس عقلانیت موجود، مرتّباً از خطاها و اشتباهاتی که رخ داده، سخن خواهند گفت. در واقع هیچ‌یک از ابعاد سیاسی، دفاعی امنیتی در انقلاب بر مبنای عقلانیت موجود مدیریت نشد و به همین دلیل، رفتار امام و رهبری قابل فهم برای دستگاه‌هایی مانند سی‌ای‌ای نیست و دائماً به دنبال تأسیس سفارتخانه یا مراکز جاسوسی در ایران هستند تا شاید از طریق حضور مستقیم و کسب اخبار و اطلاعات، درکی از روند تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در نظام اسلامی پیدا کنند. بنابراین باید با تولید هزاران پایان‌نامه با موضوع محاسبات میدانی انقلاب در عرصه‌های مختلف، راه‌طی شده به دقت تحلیل شده و تئوریزه شود و با استخراج عقلانیت و تخصص از این مجاهدات عملی، به طراحی راهی همه‌جانبه برای تداوم انقلاب همت گماشت و دانشجویان و

طلاب و عموم مردم را به عقلانیت الهی امام و رهبری مسلح کرد. روشن است که وظیفه اصلی در این زمینه، بر دوش نخبگان حوزه و دانشگاه است و جهت‌گیری تولید علم در این نهادها باید تغییر کند و هویت‌های علمی که ناتوان از پشتیبانی تئوریک از نظام هستند، باید متحول گردد.

به عبارت دیگر همان‌طور که امروز محاسبات برآمده از مدل اداره نیز بر عدم امکان مقاومت اقتصادی و فرهنگی و بی‌معنابودن جنگ در این عرصه‌ها تاکید می‌کند، در ابتدای انقلاب نیز محاسبات علمی در جنگ کلاسیک بر عدم امکان مقاومت تاکید می‌کرد؛ اما حضرت امام و یاران ایشان نه در برابر این محاسبات منفعل و تسلیم شدند و نه برخوردی حذفی و متحجرانه با ادوات نظامی و واقعیت‌های برآمده از آن در پیش گرفتند بلکه با تغییر در بکارگیری ابزار و ادوات موجود و ساماندهی جدید آن‌ها بر مبنای نیروهای مردمی و شهادت‌طلب و طراحی نوین در عملیات، نهادهای انقلابی جدیدی ایجاد کردند و تجربیات و واقعیات بی‌نظیری را رقم زدند که به دلیل تئوریزه‌نشدن این دستاوردها، نسبت به آن‌ها غفلت می‌شود یا مورد انکار قرار می‌گیرد.

لذا امروز هم برای اداره نظام و مقابله با جنگ فرهنگی و اقتصادی، باید در گام اول، بکارگیری مدل اداره غربی را تغییر داد و گام‌به‌گام انگیزه‌های الهی و آخرت‌گرایانه را در بکارگیری مدل حاکم کرد، یعنی اولاً نباید رفاه به تعریف غربی آن به عنوان «هدف» جامعه قرار گیرد که الزامات آن در عرصه عمل، تسلیم در برابر قطب‌های سرمایه و تکنولوژی باشد. اگر دیروز ملت ایران «ترس از مرگ» را کنار گذاشت و ۲۲۷ هزار شهید داد و با این تجربیات توانست سلاح اتمی را بی‌خاصیت کند و امنیت پایدار برای حفظ

کلمه توحید به وجود بیاورد، امروز اگر در مقابل مدل اداره غربی - که اقتصاد و فرهنگ ما را به چالش کشیده است - «ترس از دست دادن رفاه» به تعریف غربی آن کنار گذاشته شود و برای ملت ایران روشن گردد که از این نقطه، ضربه پذیر شده و باید تعریفی معقول و متناسب با مکتب اهل بیت از «رفاه» مبنای عمل قرار گیرد، می توان همان اقتداری که بعد از ۳۰ در عرصه سیاسی حاصل شده، در عرصه فرهنگی و اقتصادی نیز بدست آورد.

ثانیا در این راستا و همزمان با مقیدکردن «رفاه غربی» و تغییر «بافت صادرات و واردات» بر اساس آن (توقف تکنولوژی برتر در الگوی مصرف عمومی، تدبیر آن در الگوی مصرف صنفی و توسعه آن در الگوی مصرف اقتدار نظام) باید کارکرد و نقش بخش «دولتی، خصوصی و تعاونی» در اقتصاد تغییر پیدا کرده و از تعاریف متداول آن در اقتصاد موجود فاصله گرفته شود تا ایجاد جبهه مقاومت اقتصادی میسر گردد و الا تا زمانی که هیچ تغییری در عقلانیت متداول اقتصادی صورت نگیرد و طراحی عملیات اقتصادی در برابر دشمن بر مبنای فرهنگ مذهب متحول نگردد، «گره علمی پیش روی اقتصاد مقاومتی» - که از تعابیر مقام معظم رهبری است - باز نخواهد شد.

یعنی اگر تاکید شد که تقویت بخش خصوصی به دلیل گردش آن بر اساس انگیزه های سودپرستانه ی غربی و ضرورت اتصال ارگانیک آن به بخش خصوصی در منطقه و جهان نمی تواند نسخه نجات اقتصاد ایران در شرایط تحریم باشد، به این معنا نیست که بخش دولتی در شکل فعلی آن مدنظر باشد؛ بلکه محوریت یافتن بخش دولتی به معنای همان انگیزه های بسیجی و الگوی مصرف انقلابی و زاهدانه ای است که با پایین ترین حقوق و مزایا، بالاترین کارآمدی ها را در مدیریت جنگ و مسائل امنیتی رقم

زد. امروزه جوانان زیادی وجود دارند که مصّرانه به دنبال کارهای انقلابی در بخش دولتی هستند بدون اینکه انتظار حقوق آنچنانی داشته باشند. باید مدیریت بخش دولتی و صنایع مادر را به این عناصر سپرد تا زهد انقلابی و انگیزه‌های دینی، پیشران اقتصاد مقاومتی شود.

سپس به جای تخصیص مقدرات کشور و انفال و بیت‌المال به بخش خصوصی برای ایجاد اشتغال، باید مردم را در بخش تعاونی به معنای جدید آن یعنی وقف سازماندهی کرد تا انگیزه‌های الهی با سرعت بسیار، تولید بر اساس تکنولوژی ساده و متوسط را سامان دهند؛ زیرا بخش وقف تنها بخشی است که ثروت را متمرکز می‌کند اما منفعت آن نه برای شخص بلکه مربوط به عموم است. اگر بخش وقف متکفل تولید کشور شود و کارگران و کارمندان مشغول در این بخش، در تمامی طول سال خودشان را مهمان سفره ائمه معصومین (ع) ببینند، علاوه بر لذت معنوی، با قناعت به خوراک و پوشاک و الگوی مصرف متعلق به موقوفات اهل بیت که به نور آن بزرگواران متبرک شده است، شدت و سرعت الگوی مصرف رفاه‌محور و مسرفانه را کاهش خواهند داد و بخش خصوصی و اخلاق سرمایه‌سالاری و سودپرستی به حاشیه خواهد رفت و محیط اقتصاد تدریجاً در جهت تقرب و نه تلذذ قرار خواهد گرفت. پس همانطور در جنگ و در مقابل عقلانیت کلاسیک نظامی، تعریف از کارکرد تانک و موتورسیکلت و نیروی زمینی و... تغییر یافت، باید تعریف و کارکرد بخش دولتی و خصوصی و تعاونی و سایر ارکان اقتصاد نیز تغییر کند تا به تدریج، پیروزی‌ها و فتوحاتی شکل بگیرد و حرکت جدیدی آغاز شود و با نمایش کارآمدی خود، عموم مردم را با این روند همراه نماید.

البته از آنجا که مدل اداره غربی یک امر شامل و همه‌جانبه و حاکم بر همه ساختارهای سیاسی فرهنگی و اقتصادی است، نقشه خروج از آن نیز باید همه‌جانبه باشد و تغییراتی که در بالا بدان اشاره شد، تنها ابتدای راه است؛ همچنان‌که تکیه به تجارب انقلاب در نهادهای بر مبنای مکتب و تغییر در بکارگیری عقلانیت موجود بر این اساس، تنها گام اول از این نقشه خواهد بود که برای آشنایی اجمالی متدینین با راهکارهای تولید شده مطرح شد. لذا تبیین کامل این نقشه، وابسته به بحث‌های تخصصی و مفصل است که در این زمینه می‌توان به دو کتاب «گفتمان انقلاب اسلامی» و «بررسی سه تئوری تولید ثروت، قدرت، اطلاع در سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی» از آثار دانشمند انقلابی مرحوم استاد حجت‌الاسلام والمسلمین مسعود صدوق مراجعه کرد.

منابع

١. اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، شيخ حر عاملي.
٢. الاحتجاج على اهل اللجاج، شيخ طبرسي.
٣. الارشاد في معرفه حجج الله على العباد، شيخ مفيد.
٤. اعلام الوري باعلام الهدى، شيخ طبرسي.
٥. الامالى، شيخ طوسي.
٦. الامالى، شيخ صدوق.
٧. بحار الانوار، علامه مجلسي.
٨. البرهان في تفسير القرآن، سيد هاشم بحراني.
٩. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار.
١٠. تحف العقول، ابن شعبه حراني.
١١. تسليح المُجالس و زينه المَجالس، محمد بن ابى طالب حسيني موسوي.
١٢. تفسير العياشي، محمد بن مسعود عياش.
١٣. تفسير القمي، على بن ابراهيم قمي.
١٤. التفسير المنسوب الى الامام الحسن العسكري (ع).
١٥. تهذيب الاحكام، شيخ طوسي.
١٦. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شيخ صدوق.
١٧. الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندي.
١٨. الخصال، ابن بابويه.

۱۹. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.
۲۰. عیون اخبار الرضا (ع)، شیخ صدوق.
۲۱. الغارات، ابراهیم بن محمد ثقفی.
۲۲. الکافی، شیخ کلینی.
۲۳. کتاب سلیم بن قیس الهلالی.
۲۴. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق.
۲۵. اللهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس.
۲۶. مدینه معاجز الائمة الاثنی عشر، سید هاشم بحرانی.
۲۷. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق.
۲۸. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب.
۲۹. نهج البلاغه، سید رضی.
۳۰. وقعه الطف، ابو مخنف کوفی.
۳۱. الهدایه الکبری، حسین بن حمدان خصیبی.
۳۲. صحیفه امام خمینی.
۳۳. مجموعه بیانات مقام معظم رهبری؛ مندرج در سایت رسمی معظم له.
۳۴. سلسله بحث «تحلیل قیام عاشورا بر اساس فلسفه تاریخ انبیاء و نگاهی نو به اسلامیت انقلاب، راهی به سوی فرج حضرت ولی عصر (عج)»، مسعود صدوق، انتشارات داخلی حسینیة اندیشه.
۳۵. سلسله بحث «فلسفه مصیبت بر اساس فرهنگ انبیاء»، مسعود صدوق، انتشارات داخلی حسینیة اندیشه.
۳۶. کتاب «گفتمان انقلاب اسلامی»، مسعود صدوق، موسسه انتشاراتی امام عصر (عج).
۳۷. کتاب «بررسی سه تئوری تولید قدرت، اطلاع، ثروت در سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی» مسعود صدوق، نشر عصر جوان.